



پروژه‌های همه کشورها، متحد شوید!



تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۲۰

لنیت

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۱۰



بنگاه نشریات پروگرس
دسکو

ترجمه از م. پورهريزان و علي بيات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 10

На персидском языке

© ترجمه بزبان فارسی، بنگاه نشریات پروگرس، سال ۱۹۸۶

Л 0101020000—479 246—86
014(01)—86

درباره دولت

سخنرانی در دانشگاه سوردلوفسک

۱۱ ژوئیه سال ۱۹۱۹

رفقا، موضوع صحبت امروز ما بر طبق برنامه‌ای که برای شما تصویب کرده‌اند و بمن اطلاع داده شده است، درباره دولت است. نمیدانم شما تا چه درجه با این مسئله آشنا هستید. اگر اشتباه نکنم، کلاسهای شما همین اواخر دایر شد و شما باید برای نخستین بار بطور مرتب و سیستماتیک به این مسئله نزدیک بشوید. اگر چنین است خیلی احتمال دارد که من در سخنرانی اول پیرامون این مسئله دشوار نتوانم آنرا در حد کفایت روشنی تشریح نمایم و برای بسیاری از شنوندگان مفهوم سازم. و اگر چنین باشد خواهش می‌کنم آشفته و ناراحت نشوید، چونکه مسئله درباره دولت یکی از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل است و تقریباً بیش از هر مسئله دیگر توسط دانشمندان و نویسندگان و فیلسوفان بورژوازمشرک سردرگم شده است. از این رو هرگز نباید انتظار داشت که ممکن است در یک سخنرانی کوتاه، طی یک صحبت روشن شدن کامل این مسئله نایل آمد. باید پس از صحبت اول پیرامون آن، نکات نامفهوم یا ناروشن را یادداشت کرد تا بار دوم و سوم و چهارم به آنها برگشت و آنچه را که نامفهوم مانده است هم با مطالعات و هم با سخنرانها و صحبت‌هایی بیشتر تکمیل و روشن نمود. امیدوارم که باز هم بتوانیم جمع شویم و آنوقت درباره کلیه مسائل تکمیلی، امکان تبادل نظر خواهد بود و معلوم خواهد شد که چه نکاتی بیشتر نامفهوم مانده است. همچنین امیدوارم که علاوه بر صحبت‌ها و سخنرانی‌ها وقت معینی برای خواندن اقلا برخی از عمده‌ترین آثار

مارکس و انگلس تخصص دهید. شک نیست که در فهرست مطبوعات و کتابهای درسی که در اختیار محصلین مدرسه شوروی و حزبی در کتابخانه شما هست، حتماً این آثار عمده را پیدا می‌کنید و با وجود اینکه باز هم ممکن است دشواری شرح و بیان کسی را بترساند، — باز هم باید بگوییم که نباید ناامید شد، نکات نامفهوم در نخستین مطالعه، ضمن بررسی‌های مکرر و یا اگر بعداً از جانب دیگر آنرا مورد بررسی قرار دهید، مفهوم خواهد بود چونکه باز هم تکرار می‌کنم که مسئله چنین دشواری، آنچنان توسط دانشمندان و نویسندگان بورژوازی پیچیده و سردرگم شده است که هر کسی که می‌خواهد درباره این مسئله جداً فکر کند و مستقلاً آنرا یاد بگیرد، باید چندین بار آنرا مورد بررسی قرار دهد، باز هم و بازهم به آن برگردد و مسئله را از جوانب مختلف بسنجد تا بدرک روشن و عمیق آن نایل آید. و بازگشت به این مسئله برای شما آسانتر خواهد بود چون که این مسئله آن مسئله اساسی و بنیادی همه سیاست است که نه تنها در چنین دوران پرشور انقلابی که اینک ما می‌گذرانیم بلکه در صلح آسبزترین اوقات هر روز در هر روزنامه‌ای درباره هر مسئله اقتصادی یا سیاسی همواره با سؤال: دولت چیست و چه ماهیتی و چه اهمیتی دارد و برخورد حزب ما، حزبی که در راه سرنگونی سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، برخورد حزب کمونیست‌ها بدولت چگونه است، مواجه می‌شوید، — شما هر روز به این یا آن دلیل و انگیزه‌ای به این مسئله برمی‌گردید. و مهمتر از همه آنست که در نتیجه مطالعات شما و صحبت‌ها و سخنرانیهایی که درباره دولت خواهید شنید، در برخورد مستقل به این مسئله مهارت پیدا خواهید کرد، چونکه بعلم بسیار گوناگون، در هر مسئله کوچک، در برخوردهای کاملاً غیرمنتظره، در مصاحبه‌ها و مباحثات با مخالفان، با این مسئله مواجه خواهید شد. شما اگر یاد بگیرید که مستقلاً به این مسئله پی ببرید، تنها آنوقت می‌توانید خود را در معتقدات خویش بعد کافی محکم بشمارید و از آنها در برابر هر کسی و در هر زمانی با موفقیت کافی دفاع نمایید.

پس از این ملاحظات مختصر بخود این مسئله می پردازم که دولت چیست و چگونه پیدا شده و برخورد حزب کارگر که در راه سرنگونی کامل سرمایه داری مبارزه می کند - برخورد حزب کمونیست ها به آن بطور اساسی چگونه باید باشد.

گفتم که مشکل می توان مسئله دیگری پیدا کرد که بقدر مسئله دولت توسط دانشمندان و فیلسوفان و حقوقدانان و نمایندگان اقتصاد سیاسی و پولیسیست های بورژواشرب بطور عمدی و غیر عمدی پیچیده و سردرگم شده باشد. هنوز هم اغلب این مسئله را با مسائل دینی قاطی می کنند و اغلب نه تنها نمایندگان تعالیم دینی (که انتظار چنین امری از آنها کاملاً طبیعی است)، بلکه افرادی که خود را فارغ و سباز از توهمات دینی می شمارند، مسئله ویژه دولت را با مسائلی مربوط بدین قاطی میکنند و می کوشند از نقطه نظر برخورد فلسفی و استدلال، اغلب آموزش بغرنجی بسازند مبنی بر اینکه دولت یک چیز الهی و مافوق طبیعی و نیرویی است که بشریت با آن زندگی کرده، به انسان ها می دهد یا می تواند بدهد، چیزی که منشاء انسانی ندارد و از خارج به آن داده می شود و این نیروی الهی است. و باید گفت که این تعالیم پیوند آنچنان نزدیک با منافع طبقات استثمارگر - ملاکین و سرمایه داران دارد و چنان بفتح علایق آنهاست و چنان همه عادات و کلیه نظریات و سرتاسر دانش آقایان نمایندگان بورژوازی را عمیقاً فرا گرفته که شما با بقایای این دانش در هر قدمی حتی در نظریات منشویک ها و اسارها (۱) درباره دولت که با خشم و نفرت انکار می کنند که تحت تأثیر وابستگی توهمات دینی هستند و یقین دارند که هوشیارانه می توانند بدولت نگاه کنند، مواجه می شوید. این مسئله چنان پیچیده و سردرگم شده است (از این لحاظ تنها از نهادهای علم اقتصاد دست کمی دارد) که با منافع طبقات حاکمه بیش از هر مسئله دیگر اصطکاک پیدا می کند. آموزش درباره دولت بتوجیه مزایای اجتماعی، بتوجیه وجود استثمار، بتوجیه وجود سرمایه داری خدمت می کند - به این جهت انتظار بیغرضی در این مسئله، انتظار

برخورد عملی به این مسئله بنحوی که گویا افراد مدعی علمیت می‌توانند نظریات صرفاً علمی برای شما بیان دارند، بزرگترین اشتباه است. در مسئله دولت، در آموزش مربوط بدولت، در تئوری مربوط بدولت وقتی شما با مطلب آشنا شوید و بقدر کافی در آن غور کنید همیشه می‌بینید، همیشه مبارزه طبقات مختلف را میان‌شان می‌بینید، مبارزه را که در برخورد نظریات درباره دولت، درباره ارزیابی نقش و اهمیت دولت بازتاب پیدا می‌کند و متظاهر می‌شود.

برای آنکه بعلمی‌ترین وجهی به این مسئله نزدیک شویم، باید اقلاً نظر اجمالی تاریخی به این نکته بیندازیم که دولت چگونه پیدا شده و چگونه رشد یافته است. در مسئله علم اجتماعی مطمئن‌ترین و ضروری‌ترین نکته برای کسب مهارت واقعی در برخورد راستین به این مسئله، برای آنکه انسان میان انبوه جزئیات یا تنوع عظیم آراء و عقاید مبارز، گم نشود، — مهمترین نکته در برخورد علمی به این مسئله آنست که ارتباط اصلی تاریخی فراموش نگردد و بهر مسئله‌ای از این نقطه نظر نگاه شود که آن پدیده معین چگونه در تاریخ بوجود آمده و کدامین مراحل عمده رشد را پیموده است، و از نقطه نظر همین رشد باید نگاه کرد و دید که این پدیده مفروض در حال حاضر بچه شکلی در آمده است.

امیدوارم که در مسئله مربوط بدولت، با اثر انگلس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» آشنا خواهید شد. این کتاب یکی از آثار اصلی سوسیالیسم معاصر است که بهر جمله آن می‌توان باور کرد و اطمینان داشت که هر جمله‌اش نه بدون تأمل و تفکر گفته شده بلکه بر اساس کارمایه عظیم تاریخی و سیاسی نوشته شده است. شک نیست که در این اثر همه بخشها بیکسان آسان و مفهوم تشریح نگردیده است؛ برخی‌ها خواننده‌ای را که دارای ادراک معین تاریخی و اقتصادی است، در نظر دارند. اما باز هم می‌گوییم که اگر این اثر هنگام خواندن فوراً مفهوم نباشد، نباید ناسید شد. این کار تقریباً هرگز برای یک نفر میسر نمی‌شود. ولی بعداً وقتی علاقه پیدا کنید و به آن برگردید موفق خواهید شد که اگر همه آنرا

نفهمیدید، بخش اعظم آنرا خواهید فهمید. یادآوریم درباره این کتاب از آن جهت است که بمسئله از لحاظی که گفته شد برخورد درست می‌کند. این کتاب از شرح تاریخی چگونگی پیدایش دولت آغاز می‌شود.

برای برخورد راستین به این مسئله و بهر مسئله‌ای مثلاً بمسئله پیدایش سرمایه‌داری، استثمار میان انسانها، به سوسیالیسم و بمسئله چگونگی پیدایش سوسیالیسم و شرایطی که آنرا بوجود آورده‌اند، برای برخورد راستین بهر مسئله‌ای از این قبیل می‌توان بنحو جدی و مطمئن البته با انداختن نظر تاریخی بر همه روندها و تکامل آن بطور کلی به آن نزدیک شد. در باره این مسئله مقدم بر همه چیز باید به این نکته توجه داشت که دولت همیشه وجود نداشته و زمانی بود که دولت وجود نداشت. دولت در آنجایی و هنگامی پا بعرصه وجود می‌نهد که جامعه بطبقات تقسیم می‌شود و استثمارگران و استثمارشوندگان پا بعرصه وجود می‌نهند.

تا زمانی که نخستین شکل استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان، نخستین شکل تقسیم جامعه بطبقات - برده‌داران و بردگان - پیدا شده بود، تا آن زمان هنوز خانواده پدرشاهی و یا بطوریکه گاهی آنرا می‌نامند - قومی (قوم - نسل و قبیله، هنگامی که انسانها بشکل طوایف و عشایر زندگی می‌کردند) وجود داشت و آثار این دوران‌های اولیه در زندگی و هستی بسیاری از جوامع اولیه بقدر کافی معین و آشکار هست و اگر شما هر نوشتار مربوط بفرهنگ ابتدایی را بگیرید همواره با توصیف‌ها و اشارات و خاطرات کم و بیش معین درباره اینکه دوران کم و بیش مشابهی با کمونیسم بدوی بوده که در آن جامعه به برده‌داران و بردگان تقسیم نشده بود. آن زمان دولت نبود و دستگاه ویژه‌ای برای توسل منظم و سیستماتیک بقهر، برای مطیع ساختن انسانها بزور، وجود نداشت. چنین دستگاهی را دولت می‌نامند.

در جامعه ابتدایی که مردم به شکل طوایف نسبتاً کوچک زندگی می‌کردند و هنوز در نازلترین پله رشد خود و در حال نزدیک

بتوحش بودند، در دورانی که بشریت متمدن امروزی چندین هزار سال با آن فاصله دارد، هنوز آثار موجودیت دولت مشاهده نمی‌شد. ما شاهد سلطه و حکمروایی رسوم و عادات و اوتوریته و احترام و قدرتی هستیم که ریش‌سفیدان طوایف از آن برخوردار بودند، می‌بینیم که این قدرت حتی گاهی در دست زنان بوده و وضع زنان در آن زمان شبیه بوضع کنونی مبتنی بر بی‌حقی و محرومیت و مظلومیت نبوده، — ولی در هیچ‌جا صنف ویژه مردم را نمی‌بینیم که وجه تمایز پیدا می‌کنند تا دیگران را اداره و رهبری کنند و برفع و بخاطر این کار بطور منظم و دائمی دستگاه معین اجبار، دستگاه اعمال زور و قهر که در حال حاضر همانطوریکه همه شماها می‌دانید واحدهای مسلح نظامی و زندانها و دیگر وسایل مطیع ساختن قهری اراده دیگران، آن چیزی که ماهیت دولت را تشکیل می‌دهد داشته باشند.

اگر از آن به اصطلاح تعالیم دینی و حیل‌گری‌ها و فلسفه‌بافی‌ها و از آن آراء و عقاید گوناگونی که دانشمندان بورژواشرب می‌سازند انحراف حاصل کنیم و بتفحص ماهیت واقعی امر بپردازیم می‌بینیم که دولت همانا بچنین دستگاه اداره و رهبری که از جامعه انسانی جدا شده است اطلاق می‌شود. وقتی چنین گروه خاصی از افراد پیدا می‌شود که کارشان فقط این است که اداره و رهبری کنند و برای اداره کردن بدستگاه ویژه اجبار و تابع ساختن اراده دیگران به زور و قهر — به زندانها، بوادهای ویژه افراد، بسپاهیان و غیره احتیاج دارند، آنوقت دولت پا بعرصه وجود می‌نهد.

اما زمانی بود که دولت وجود نداشت و آن زمان رابطه عمومی، خود جامعه و انضباط و نظم و ترتیب کار به نیروی رسوم و عادات و اوتوریته و یا به احترامی متکی بود که ریش‌سفیدان طایفه و یا زنان از آن برخوردار بودند، در آنهنگام زنان غالباً نه تنها از حقوق برابر با مردان برخوردار بودند، بلکه حتی غالباً وضع و منزلت‌شان عالی‌تر بود، و آن زمان صنف ویژه افراد — کارشناسان برای اداره و رهبری وجود نداشت. تاریخ نشان می‌دهد که دولت بعنوان

دستگاه ویژه اجبار انسان‌ها تنها در جایی و هنگامی بوجود می‌آید که در آنجا و در آن هنگام تقسیم جامعه بطبقات یعنی تقسیم بگروههایی از افراد که عده‌ای از آنها دائماً می‌توانند ثمره کار دیگران را از آن خود سازند، در جایی که یکی دیگری را استثمار می‌کند، پیدا می‌شود.

و این تقسیم جامعه بطبقات در تاریخ باید همواره بروشنی همانند واقعیت اصلی در برابر ما باشد. رشد و تکامل همه جوامع بشری طی هزاران سال در همه کشورهای بدون استثناء قانونمندی عمومی، صحت و تداوم این رشد را بچنان وجهی برای ما نشان می‌دهد که ابتداء ما جامعه بدون طبقات — جامعه ابتدایی پدرشاهی، جامعه بدوی داریم که در آن اثری از اعیان و اشراف نبود؛ سپس جامعه مبنی بر بردگی، جامعه برده‌داری بوجود آمد. تمامی تمدن معاصر اروپا از این راه گذشته است — نظام بردگی دو هزار سال پیش کاملاً حکمفرما بود. اکثریت عظیم ملت‌های سایر بخشهای جهان هم از این مرحله گذشته‌اند. ملت‌هایی با کمترین رشد، هنوز هم آثاری از بردگی دارند، و حالا هم مثلاً در آفریقا نهادهای بردگی پیدا می‌شود. برده‌داران و بردگان نخستین تقسیم‌بندی بزرگ طبقات است. گروه اول علاوه بر همه وسایل تولید — زمین و همچنین ابزار کار که هر قدر هم ضعیف و ابتدایی بود، صاحب افراد هم بود. اینها برده‌دار ناسیده می‌شدند و آنهایی که کار می‌کردند و ثمره آنرا بدیگران میدادند برده ناسیده می‌شدند.

پس از این شکل در تاریخ شکل دیگری پیدا شد که حقوق سرواژ (نظام خاوندی — م.م.) نام داشت. بردگی در اکثریت عظیم کشورهای ضمن رشد و تکامل بحقوق خاوندی مبدل گشت. جامعه بطور عمده بملاکان خاوندی و دهقانان سرف (رعایای مملوک — م.م.) تقسیم گردید. شکل مناسبات میان افراد تغییر یافت. برده‌داران بردگان را مال خود می‌شمردند، قانون این نظریه را مسجل می‌ساخت و بردگان را همچون اشیاء می‌شمرد که تماماً تحت مالکیت برده‌دار است. در مورد دهقان سرف ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما

سلاک خاوندی صاحب دهقان - دهقان بمشابه شیئی شمرده نمی‌شد، و سلاک خاوندی فقط حق تصاحب ثمره کار او را داشت و می‌توانست او را به انجام کار معینی وادار سازد. در عمل و پراتیک بطوریکه همه میدانید حقوق خاوندی بویژه در روسیه که بیش از هر جای دیگر بموجودیت خود ادامه داد و خشن‌ترین شکل را بخود گرفت فرقی با بردگی نداشت.

و اما بعد، در جامعه سرواژ بموازات گسترش بازرگانی و پیدایش بازار جهانی و گسترش دامنه گردش پول، طبقه جدید - طبقه سرمایه‌داران بوجود می‌آمد. از کالا و مبادله کالا و از پیدایش سلطه پول، سلطه سرمایه پیدا می‌شد. در قرن ۱۸، عبارت دقیقتر از اواخر قرن ۱۸ و طی قرن ۱۹ انقلابی در سراسر جهان روی داد و نظام خاوندی از همه کشورهای اروپای غربی برانداخته شد و این کار دیرتر از همه در روسیه انجام گرفت. در روسیه هم بسال ۱۸۶۱ تحولی صورت گرفت و در نتیجه آن یک شکل اجتماعی جایگزین شکل دیگر شد - نظام خاوندی بنظام سرمایه‌داری مبدل گردید و در آن تقسیم طبقات و آثار و بقایای گوناگون حقوق خاوندی باقی ماند، ولی تقسیم جامعه بطبقات بطور کلی شکل دیگری بخود گرفت.

صاحبان سرمایه و زمینداران و صاحبان فابریکها و کارخانه‌ها در همه کشورهای سرمایه‌داری اقلیت ناچیز اهالی را تشکیل داده و می‌دهند و تماماً صاحب اختیار کار مردم هستند، و این به آن معناست که تمام توده زحمتکشان را که اکثراً پرولتاریا، کارگر مزدگیر هستند و در روند تولید فقط از راه فروش دستهای کارگری، نیروی کار خود، وسیله معاش و زندگی دریافت می‌دارند در اختیار خود گرفته و مورد ستم و استثمار قرار می‌دهند. دهقانان که حتی در دوران نظام خاوندی هم پراکنده و زیر فشار بودند، با گذار بدوران سرمایه‌داری بخشی (اکثرشان) به پرولتاریا و بخشی دیگر (عده کمترشان) به دهقانان مرفه مبدل می‌شدند که خودشان کارگر اجیر می‌کردند و بورژوازی روستا بشمار می‌رفتند.

این واقعیت اساسی - انتقال جامعه از اشکال ابتدایی بردگی به شکل خاوندی و سرانجام به سرمایه‌داری را شما باید همواره در نظر داشته باشید، چونکه فقط با بیاد داشتن این واقعیت اساسی، تنها با قرار دادن همه آموزشهای سیاسی در این چارچوب اصلی خواهید توانست این آموزشها را بدرستی ارزیابی کنید و پی ببرید که بچه دوران مربوطند، زیرا هر کدام از این مراحل بزرگ تاریخ بشری - برده‌داری، خاوندی و سرمایه‌داری دهها و صدها قرن را در بر گرفته و شامل چنان اشکال سیاسی زیاد و تعالیم سیاسی و نظریات و انقلاب‌های گوناگون است که سر در آوردن از تمامی این تلون فوق‌العاده و تنوع عظیم بویژه در ارتباط با تعالیم سیاسی و فلسفی و غیره دانشمندان و سیاستمداران بورژوازمشرب تنها در صورتی میسر است که از این تقسیم جامعه بطبقات و تغییر اشکال سلطه طبقاتی بمشابه رشته اصلی هدایت‌کننده، با قاطعیت پیروی کنید و همه مسائل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و معنوی و مذهبی و غیره را از این نقطه نظر بررسی نمایید.

اگر شما از نقطه نظر این تقسیم اصلی بدولت نگاه کنید می‌بینید که تا تقسیم جامعه بطبقات، همانطوریکه گفتیم، دولت هم وجود نداشت. اما بموازات پیدایش تقسیم جامعه بطبقات و تحکیم آن، بموازات پیدایش جامعه طبقاتی، دولت هم پا بعرصه وجود می‌گذارد و قوام می‌یابد. ما در تاریخ بشری دهها و صدها کشور داریم که دوران‌های بردگی و خاوندی و سرمایه‌داری را گذرانده و می‌گذرانند. در هر کدام از آنها با وجود تحولات عظیم تاریخی که روی داده است، با وجود تمام فراز و نشیب‌های سیاسی و تمام انقلابهایی که با این رشد و تکامل بشریت، با انتقال از دوران برده‌داری از راه خاوندی بسرمایه‌داری و بمبارزه جهانی کنونی علیه سرمایه‌داری مربوطند، شما همواره پیدایش دولت را می‌بینید. دولت همواره دستگاه معینی متمایز از جامعه بوده و از گروه افراد تشکیل شده که فقط مشغول آن بوده و یا تقریباً یا بطور عمده مشغول آن بودند که اداره و رهبری کنند. مردم به افراد مشمول اداره

و بکارشناسانی در رشتهٔ اداره و رهبری که مافوق جامعه قرار می‌گیرند و حکام و نمایندگان دولت نامیده می‌شوند تقسیم می‌شوند. این دستگاه، این گروه افراد که دیگران را اداره می‌کنند، همواره دستگاه معین اجبار، نیروی بدنی را در دست خود می‌گیرند صرفنظر از اینکه این اعمال زور و قهر بر مردم بشکل چماق دوران اولیه و یا در دوران بردگی بشکل نوع کاملتر تسلیحات باشد و یا بشکل اسلحهٔ گرم و ناریه که در قرون وسطی پیدا شده، یا بالاخره بشکل تسلیحات معاصر که در قرن بیستم به اعجاز فنی رسیده و تماماً بر آخرین دستاوردهای تکنیک معاصر مبتنی گشته است، بروز می‌کند. شیوه‌های اعمال زور و قهر تغییر می‌یافت اما همواره وقتی که دولت بوده، گروه افرادی در هر جامعه بودند که رهبری و اداره می‌کردند، فرمان می‌دادند و سلطه و سیادت داشتند و برای حفظ قدرت حاکمه، دستگاه اجبار بدنی، دستگاه اعمال زور و قهر و آن تسلیحات را در دست داشتند که با سطح فنی هر دوران وفق می‌داد. با توجه به این پدیده‌های مشترک، با مطرح ساختن این سؤال که چرا، هنگامیکه طبقات نبودند و از استثمارگران و استثمارشوندگان اثری نبود، دولت وجود نداشت، و علت چیست که دولت هنگامی بوجود آمد که طبقات پیدا شدند، — ما تنها از این راه پاسخ معین به سؤال مربوط به اهمیت و اهمیت دولت پیدا می‌کنیم. دولت، ماشینی برای حفظ سلطهٔ طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر است. هنگامیکه طبقات در جامعه وجود نداشتند و مردم تا دوران بردگی در شرایط اولیه با برابری بیشتر، در شرایط نازلترین بهره‌دهی کار در آن زمان، هنگامیکه بشر اولیه بدشواری وسایل لازم برای ناهنجار-ترین زندگی بدوی خود فراهم می‌ساخت، گروه ویژهٔ افراد برای اداره و برای تسلط بر بقیه جامعه بوجود نیامد و ممکن نبود بوجود آید. تنها هنگامیکه نخستین شکل تقسیم جامعه بطبقات پیدا شد و بردگی پا بعرصهٔ وجود نهاد، هنگامیکه طبقهٔ معینی از افراد با متمرکز ساختن توجه به خشن‌ترین اشکال کار زراعت توانستند محصول اضافی تولید کنند و این مازاد که برای نازلترین سطح زندگی و

موجودیت برده ضرورت مطلق نداشت و بدست برده‌داران می‌افتاد و بدین ترتیب پایه موجودیت این طبقه برده‌داران قوام پذیرفت که برای تحکیم پایه‌های آن، لازم آمد که دولت بوجود آید.

و دولت — دولت دوران برده‌داری — دستگاهی بوجود آمد که قدرت و امکان اداره و رهبری همه بردگان را بدست همه برده‌داران داد. هم جامعه و هم دولت آن دوران خیلی کوچکتر از حالا بودند و دستگاه فوق‌العاده ضعیف‌تر ارتباط در اختیار داشتند — در آن زمان وسایل کنونی ارتباط و معاشرت وجود نداشت. کوهها، رودخانه‌ها و دریاها موانع فوق‌العاده بزرگتر از حالا بودند و تشکیل دولت در چارچوب سرزهای جغرافیایی خیلی تنگ‌تر صورت می‌گرفت. دستگاه دولتی که از لحاظ فنی ضعیف بود، بدولتی که در داخل سرزهای نسبتاً تنگ و با دایره تنگ عملیاتی بود خدمت می‌کرد. ولی در هر حال دستگاهی بود که بردگان را وادار می‌نمود در حال بردگی باقی بمانند، و بخشی از جامعه را در وضع اجبار و تحمل ستم و تعدی از بخش دیگر نگه‌میداشت. وادار کردن بخش اعظم جامعه بکار منظم بفتح بخش دیگر بدون دستگاه دائمی اجبار ممکن نیست. تا زمانی که طبقات نبودند، از این دستگاه هم اثری نبود. وقتی طبقات پیدا شدند در هر جا و محلی همراه با رشد این تقسیم و تحکیم پایه‌های آن، سازمان ویژه‌ای — دولت — بوجود آمد. اشکال دولت فوق‌العاده گوناگون بود. در دوران برده‌داری در کشورهای بسیار متمدن و بافرهنگ و متمدن آن زمان، مثلاً در یونان باستان و روم که تماماً بر بردگی متکی بودند اشکال گوناگون دولت را مشاهده می‌کنیم. در آن زمان تفاوت میان رژیم سلطنتی و جمهوری، میان آریستوکراسی (اشرافیت — م.) و دموکراسی بوجود می‌آید. سلطنت بمثابة حکومت فردی و جمهوری بمثابة فقدان هرگونه حکومت غیر انتخابی؛ آریستوکراسی — به عنوان حکومت اقلیت نسبتاً کوچک، دموکراسی — بعنوان حکومت مردم (دموکراسی بمعنای تحت‌اللفظی آن بزبان یونانی یعنی حکومت مردم). تمام این تفاوتها در دوران برده‌داری پیدا شد. و با وجود این تفاوتها، دولت دوران برده‌داری — دولت

برده‌داری بود صرفنظر از اینکه سلطنتی یا جمهوری اشرافی یا دموکراتیک باشد.

در هر دورهٔ تحصیلی مربوط به تاریخ باستان، ضمن استماع سخنرانی در بارهٔ این موضوع نکاتی راجع به مبارزهٔ دولت پادشاهی و جمهوری خواهید شنید، ولی نکتهٔ اساسی این بود که بردگان را آدم حساب نمی‌کردند؛ نه تنها آنها را شهروند نمی‌شمردند بلکه حتی آدم‌شان حساب نمی‌کردند. قانون روم آنها را جزء اشیاء می‌شمرد. قانون مربوط بقتل، و البته قوانین دیگر مربوط به حراست شخصیت افراد شامل حال بردگان نمی‌شد. این قانون فقط از برده‌داران بمثابهٔ یگانه شهروندان تام‌الحقوق دفاع می‌کرد. اما وقتی رژیم سلطنتی تشکیل می‌شد — رژیم سلطنتی برده‌داری بود، و وقتی رژیم جمهوری می‌آمد، — رژیم جمهوری برده‌داری بود و در آنها برده‌داران از تمام حقوق استفاده می‌کردند و بردگان برطبق قانون شیئی محسوب می‌شدند و علاوه بر هرگونه ستم و تعدی که بر آنها روا بود حتی قتل برده هم جنایت و تبه‌کاری شمرده نمی‌شد. جمهوری‌های برده‌داری از لحاظ سازمان داخلی متمایز بودند: جمهوری‌های اشرافی و دموکراتیک بودند. در جمهوری‌های اشرافی عدهٔ معدودی از صاحب امتیازان در انتخابات شرکت می‌جستند و در جمهوری‌های دموکراتیک همه در انتخابات شرکت می‌کردند، ولی باز هم همهٔ برده‌داران — همهٔ بقیه از بردگان. این نکتهٔ اساسی را باید در نظر داشت، چونکه پیش از همه، مسئلهٔ مربوط به دولت را روشن می‌سازد و ماهیت دولت را بروشنی نشان می‌دهد.

دولت ماشینی برای تعدی طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر، ماشینی است که طبقات زیردست را تحت اطاعت طبقه‌ای نگه‌میدارد. این ماشین می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد. در دولت برده‌داری، شکل پادشاهی، جمهوری اشرافی و یا حتی جمهوری دموکراتیک می‌بینیم. در واقع اشکال رهبری و اداره فوق‌العاده گوناگون بود، اما ماهیت امر یکی بود: بردگان هیچگونه حقی نداشتند و کماکان طبقهٔ مظلوم

باقی مانده، آدم حساب نمی‌شدند. این وضع را در دولت خاوندی هم می‌بینیم.

تغییر شکل استثمار، دولت برده‌داری را بدولت خاوندی مبدل می‌ساخت که اهمیت عظیم داشت. در جامعه^۱ برده‌داری محرومیت کامل برده از حقوق حکمفرما بود که آدم حساب نمی‌شد؛ در جامعه^۲ خاوندی دهقان وابسته^۳ زمین است. نشانه^۴ اصلی حقوق خاوندی این است که دهقانان (در آن زمان دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند و شهرنشینی رشد فوق‌العاده کمی داشت) وابسته بزمین شمرده می‌شدند و خود مفهوم حقوق خاوندی از همین جاست. دهقان می‌توانست روزهای معینی را برای خود در قطعه^۵ زمینی که ملاک بوی می‌داد کار کند و روزهای دیگر را دهقان بیگاری می‌کرد. ساهیت جامعه^۶ طبقاتی بجای خود باقی مانده: جامعه بر استثمار طبقاتی مبتنی بود. تنها ملاکین می‌توانستند از حقوق کامل برخوردار باشند و دهقانان حقوقی نداشتند و وضع‌شان با وضع بردگان در دولت برده‌داری عملاً تفاوت بسیار کمی داشت. اما در هر حال برای آزادی آنان، برای رهایی دهقانان راه وسیعتری باز می‌شد، چونکه دهقان سرف (رعیت مملوک - م.) مال صرف ملاک حساب نمی‌شد و می‌توانست بخشی از وقت خود را در قطعه^۷ زمین خود صرف نماید و می‌توانست به اصطلاح تا درجه^۸ معینی بخود تعلق داشته باشد، و حقوق خاوندی در شرایط وجود امکان بیشتر توسعه مبادله و مناسبات بازرگانی هرچه بیشتر متلاشی می‌شد و مدار رهایی دهقانان هر چه بیشتر گسترش می‌یافت. جامعه^۹ خاوندی همواره پیچیده‌تر از جامعه^{۱۰} برده‌داری بود و عنصر بزرگ برای توسعه^{۱۱} بازرگانی و صنایع داشت و حتی در آن زمان موجب پیدایش سرمایه‌داری می‌گردید. حقوق خاوندی در قرون وسطی برتری داشت. و اینجا اشکال دولت متنوع بود و اینجا ما هم با پادشاهی و هم با جمهوری اگر چه خیلی ضعیف‌تر نمایان شده مواجه هستیم، ولی همواره تنها ملاکان خاوندی مسلط شمرده می‌شدند. دهقانان سرف از هر گونه حقوق سیاسی مطلقاً محروم بودند.

هم در دوران برده‌داری و هم در دوران حقوق‌خاوندی، سلطه و سیادت اقلیت کوچک بر اکثریت عظیم، نمی‌تواند بدون اعمال جبر صورت گیرد. سرتاسر تاریخ پر است از تلاشهای بدون وقفه طبقات ستم‌دیده برای انهدام بنای ستمگری. تاریخ برده‌داری حاکی از دهها سال جنگ‌های متوالی در راه‌رهایی از شر بردگی است. ضمناً نام «اسپارتا کیست‌ها» (۲) که اکنون کمونیست‌های آلمان روی خود گذاشته‌اند — یگانه حزب آلمانی است که واقعاً برضد سرمایه‌داری مبارزه می‌کند از اسپارتاک (اسپارتاکوس — م.) گرفته شده که یکی از سبرزترین قهرمانان یکی از بزرگترین قیامهای بردگان در حدود دو هزار سال پیش بود. طی سالهای متمادی امپراتوری روم که ابر قدرت بنظر می‌رسید و تماماً بر برده‌داری مبتنی بود، تزلزلات و ضربات ناشیه از قیام عظیم بردگان را تحمل می‌کرد که مسلح شده و تحت رهبری اسپارتاک در آمده و ارتش عظیمی تشکیل دادند. بالاخره، آنها درهم شکسته شدند، دستگیر گردیدند و بدست برده‌داران شکنجه شدند. این جنگهای داخلی در تمام تاریخ موجودیت جامعه طبقاتی جریان دارد. در اینجا فعلاً مثالی از بزرگترین جنگ داخلی دوران برده‌داری آوردم. سرتاسر دوران حقوق‌خاوندی همین طور پر است از قیامهای دائمی دهقانان. مثلاً در آلمان، مبارزه میان دو طبقه: ملاکین و دهقانان سرف در قرون وسطی مقیاس عظیم بخود گرفت و بجنگ داخلی دهقانان علیه ملاکان مبدل شد. شما نمونه‌هایی از این قیامهای مکرر دهقانان علیه ملاکان خاوندی را در روسیه هم می‌دانید.

ملاک برای حفظ سلطه خود، برای حفظ قدرت حاکمه خویش می‌بایست دستگاهی در اختیار داشته باشد که تعداد عظیمی از افراد را مطیع و منقاد وی سازد و آنها را برطبق قوانین و موازین معین، تحت اطاعت در آورد، — همه این قوانین بطور عمده برای یک هدف — برای حفظ سلطه ملاک بر دهقانان سرف بود. و این همان دولت خاوندی بود که مثلاً در روسیه و یا در کشورهای آسیایی کاملاً عقب‌مانده که تا کنون نظام خاوندی در آنها باقی

است از لحاظ شکل متفاوت بود—جمهوری یا پادشاهی بود. وقتی دولت پادشاهی بود، قدرت و حکومت بیکنفر تعلق داشت؛ وقتی دولت جمهوری بوده عده کم و بیش از ملاکان منتخب در آن شرکت می‌جستند، و این جامعه^۱ خاوندی بود. در جامعه^۲ خاوندی طبقات آنچنان تقسیم شده بود که در آن اکثریت عظیم—دهقانان سرف—در وابستگی کامل از اقلیت ناچیز—ملاکان—بودند که زمینها را در تصرف داشتند.

توسعه^۳ بازرگانی و گسترش دامنه^۴ مبادله^۵ کالا—به متمایز شدن طبقه^۶ جدید—سرمایه‌داران منجر شد. سرمایه در اواخر قرون وسطی، هنگامی بوجود آمد که بازرگانی جهانی پس از کشف آمریکا مقیاس عظیم پیدا کرد، هنگامی که مقدار فلزات قیمتی افزایش یافت و نقره و طلا وسیله^۷ مبادله شدند و گردش پول امکان داد ثروتهای کلانی در دستهای معین متمرکز گردد. در سراسر جهان نقره و طلا را ثروت می‌شمردند. قدرت و نیروی اقتصادی طبقه^۸ ملاک کاهش می‌یافت و نیرو و توان طبقه^۹ جدید—نمایندگان سرمایه زیاد می‌شد. روند نوسازی جامعه^{۱۰} آنچنان بود که همه^{۱۱} شهروندان گویی برابر شدند و تقسیم سابق به برده‌داران و بردگان از بین رفته و همه صرفنظر از اینکه صاحب چه سرمایه است—آیا صاحب زمین با حق مالکیت خصوصی است، و یا بینوا که فقط دست‌هایی برای کار دارد،—عموماً در برابر قانون برابرند. قانون بیکسان از همه دفاع و حفاظت می‌کند، مالکیت افرادی را از سوءقصد آن توده‌ای که صاحب چیزی جز دستهای خود نیست و بتدریج فقیرتر می‌شود، مفلس می‌شود و به پرولتاریا مبدل می‌گردد، حفظ می‌کند. چنین است جامعه^{۱۲} سرمایه‌داری.

در اینجا نمی‌توانم به تفصیل در این باره صحبت کنم. وقتی درباره^{۱۳} برنامه^{۱۴} حزب صحبت خواهید کرد شما به این مسئله برمی‌گردید و تعریف جامعه^{۱۵} سرمایه‌داری را در آن خواهید شنید. این جامعه با شعار آزادی علیه جامعه^{۱۶} خاوندی، علیه حقوق کهنه و منسوخ خاوندی (سرواژی—م.) برخاست. ولی این آزادی برای کسی بود

که مالکیت دارد. و هنگامیکه پایهٔ حقوق خاوندی ویران گردید و این کار در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، و در روسیه دیرتر از کشورهای دیگر — در سال ۱۸۶۱ انجام گرفت، — آنوقت جای دولت خاوندی را دولت سرمایه‌داری گرفت که آزادی همگانی را شعار خود اعلام می‌دارد و می‌گوید مظهر و بیانگر ارادهٔ همهٔ مردم است و منکر آن است که دولت طبقاتی است، و در اینجا مبارزه میان سوسیالیست‌ها که در راه آزادی همهٔ مردم مبارزه می‌کنند از یکطرف و دولت سرمایه‌داری از طرف دیگر گسترش می‌یابد، مبارزهای که اینک به تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی منجر گردیده و سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

برای درک مبارزهای که با سرمایهٔ جهانی در گرفته است، برای درک ماهیت دولت سرمایه‌داری باید بخاطر داشت که دولت سرمایه‌داری ضمن مخالفت با دولت خاوندی، شعار آزادی داد و با این شعار بجنگ رفت. الغای حقوق خاوندی برای نمایندگان دولت سرمایه‌داری بمعنای آزادی بود و به آنها خدمت می‌کرد چونکه پایه‌های حقوق خاوندی متلاشی می‌شد و دهقانان اسکان پیدا می‌کردند مالک تمام‌عیار قطعه‌زمینهایی باشند که از راه بازخريد و یا از محل سهمیهٔ دهقانی بدست می‌آوردند — دولت کاری بچگونگی بدست آوردن این زمینها نداشت، زیرا حافظ مالکیت صرفنظر از شیوهٔ پیدایش آن بود چونکه این دولت بر مالکیت خصوصی متکی بود. دهقانان در همهٔ کشورهای متمدن امروزمین بمالکان خصوصی مبدل می‌شدند. دولت در آنجایی هم که مملکت بخشی از زمینهای خود را بدهقانان واگذار می‌کرد حافظ مالکیت خصوصی بود و پاداش او را با بازخريد و فروش زمین در ازا پول نقد می‌داد. دولت گویی اعلام می‌داشت: ما مالکیت خصوصی کامل را حفظ می‌کنیم و هر نوع پشتیبانی و حمایت را از آن می‌کرد. دولت این مالکیت را برای هر بازرگان و صاحب صنایع و صاحب کارخانه معزز و محقق می‌شمرد. و این جامعه که بر مالکیت خصوصی و سلطهٔ سرمایه و بر تبعیت کامل همهٔ کارگران و توده‌های زحمتکش دهقانان بی‌چیز مبتنی بود —

این جامعه بر اساس آزادی خود را مسلط می‌شمرد و ضمن مبارزه با حقوق خاوندی مالکیت را آزاد اعلام نمود و بویژه از این بابت افتخار می‌کرد که گویا دولت دیگر جنبه طبقاتی ندارد.

ضمناً دولت کماکان ماشینی بود که به سرمایه‌داران کمک می‌کند که فقیرترین دهقانان و طبقه کارگر را تحت اطاعت خود نگهدارند، ولی ظاهراً دولت آزاد است. این دولت حق انتخابات همگانی را اعلام می‌دارد، با زبان مدافعان و مبلغان و دانشمندان و فیلسوفان خود می‌گوید که جنبه طبقاتی ندارد. حتی حالا که مبارزه جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی علیه آن آغاز گردیده است، ما را متهم می‌سازند که گویا ناقض آزادی هستیم و دولت را برپایه اجبار، با سرکوب عده‌ای بوسيله عده دیگر تشکیل می‌دهیم، ولی آنها نماینده دولت همگانی و دموکراتیک هستند. و از این رو است که مسئله درباره دولت—حالا در آغاز انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان، درست هنگام پیروزی انقلاب در برخی از کشورها، هنگامیکه مبارزه با سرمایه جهانی شدت خاصی پیدا کرده است، مسئله درباره دولت بیشترین اهمیت را بخود گرفته و می‌توان گفت که به غامض‌ترین مسئله، بکانون همه مسایل سیاسی و همه مباحثات سیاسی دوران حاضر مبدل شده است.

هر حزبی را در روسیه و یا در هر کشور متمدن‌تری بگیریم می‌بینیم که تقریباً همه بحث‌ها و اختلاف‌ها و نظریه‌های سیاسی، دور محور مفهوم دولت می‌چرخد. آیا دولت در کشور سرمایه‌داری، در جمهوری دموکراتیک بویژه در کشوری نظیر سوئیس یا آمریکا—در آزادترین جمهوری‌های دموکراتیک مظهر اراده مردم و چکیده تصمیمات همگانی و بیانگر اراده ملی و غیره هست—یا اینکه دولت ماشینی است برای آنکه سرمایه‌داران آنجا بوسيله آن بتوانند قدرت و سلطه خود را بر طبقه کارگر و دهقانان حفظ کنند؟ این مسئله—مسئله اصلی است و اکنون مباحثات سیاسی در سراسر جهان دور آن می‌چرخد. درباره بلشویسم چه می‌گویند؟ مطبوعات بورژوازی به بلشویک‌ها فحش می‌دهند. روزنامه‌ای

را پیدا نمی‌کنید که اتهام رایج علیه بلشویکها را در این باره که برهمزن و ناقض موازین حکومت مردم هستند، تکرار نکند. اگر منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرهای ما از روی ساده‌لوحی (شاید نه از روی ساده‌لوحی و یا ممکن است از روی آنچنان ساده‌لوحی که درباره آن گفته شده است بدتر از دزدی است) فکر می‌کنند که کاشف و مخترع اتهامات برضد بلشویکها در این باره هستند که موازین آزادی و حکومت مردم را نقض کرده‌اند، خودشان بخنده‌دارترین وجهی خطا و اشتباه می‌کنند. در حال حاضر از ثروتمندترین روزنامه‌های ثروتمندترین کشورها که دهها میلیون صرف انتشار آنها می‌شود و در دهها میلیون نسخه دروغهای بورژوازی و سیاست اسپریالیستی را می‌پاشند، حتی یک روزنامه نیست که این دلایل و اتهامات اصلی برضد بلشویسم را تکرار نکند که آمریکا و انگلستان و سوئیس - دولت‌های متمدنی هستند که بر حکومت مردم مبتنی می‌باشند ولی جمهوری بلشویکی، دولت راهزنان است و آزادی نمی‌داند، و بلشویکها ناقض ایده حکومت مردم بشمار می‌روند و حتی کار را بجایی رسیده‌اند که مجلس مؤسسان (۳) را برانداخته و منحل کرده‌اند. این اتهامات وحشتناک علیه بلشویکها در سراسر جهان تکرار می‌شود. این اتهامات تماماً ما را به این سؤال می‌رساند که دولت چیست؟ برای درک این اتهامات، برای پی بردن به مفهوم آنها، برای اینکه بطور کاملاً آگاهانه به آنها برخورد شود، و نه فقط از روی شنیده‌ها و شایعات مورد بررسی قرار گیرند بلکه برای داشتن اعتقاد محکم باید بروشنی فهمید که دولت چیست؟ در اینجا منظور ما هر نوع دولت سرمایه‌داری و همه آن آموزشهایی است که مدافع آن هستند و قبل از جنگ تنظیم شده‌اند. برای برخورد صحیح بحل مسئله باید بهمه این آموزشها و نظریات برخورد انتقادی داشت.

قبلاً برای کمک بشما به اثر انگلس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» اشاره کردم. همانا در این اثر گفته می‌شود که هر دولتی که در آن مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید

هست و سرمایه حکمفرما و مسلط است هر قدر هم دموکراتیک باشد— دولت سرمایه‌داری و ماشینی است در دست سرمایه‌داران تا طبقه کارگر و تهیدست‌ترین دهقانان را تحت اطاعت خود نگهدارند. و حقوق انتخابات همگانی، مجالس مؤسسان و پارلمان— تنها شکل و قالب و یک نوع تعهدی است که کمترین تغییری در ماهیت امر نمی‌دهد.

شکل سلطه دولت، ممکن است گوناگون باشد: سرمایه در شکلی قدرت و نیروی خود را بنحوی و در شکل دیگر بنحوی دیگر اعمال می‌کند، ولی در واقع سلطه و حکومت آن در دست سرمایه باقی می‌ماند: حق محدود و یا حق دیگر هست، جمهوری دموکراتیک هست که حتی هرچه دموکراتیک‌تر باشد این سلطه سرمایه‌داری در آن خشن‌تر و بی‌شمرانه‌تر است. یکی از دموکراتیک‌ترین جمهوری‌ها در جهان— ایالات متحده امریکای شمالی است— و در هیچ‌جا مانند این کشور (کسی که پس از سال ۱۹۰۵ در آنجا بوده حتماً تصویری در این باره دارد) سلطه سرمایه، سلطه مستی میلیاردر بر تمام جامعه با آنهمه خشنونت و رشوه و تطمیع آشکار در هیچ‌جا مانند آمریکا متظاهر نشده است. سرمایه وقتی وجود دارد بر همه جامعه مسلط و حکمفرماست و هیچ جمهوری دموکراتیک و هیچ حق انتخاباتی، ماهیت امر را تغییر نمی‌دهد.

جمهوری دموکراتیک و حق انتخابات همگانی در مقایسه با نظام خاوندی پیشرفت عظیمی بود: آنها به پرولتاریا امکان دادند بچنین اتحاد و همپیوستگی که دارند، برسند و آن واحدهای منظم و با انضباط را تشکیل دهند که بمبارزه منظم و دائمی با سرمایه مشغولند. بردگان که سهل است، دهقان سرف چنین چیزی حتی نزدیک به آن را نداشت. بطوریکه می‌دانیم بردگان قیام می‌کردند و می‌شوریدند و بجنگهای داخلی می‌پرداختند، ولی هرگز نمی‌توانستند اکثریت آگاه و احزاب رهبری‌کننده مبارزه ایجاد کنند و نمی‌توانستند بروشنی درک نمایند که بسوی کدامین هدف می‌روند، و حتی در انقلابی‌ترین لحظات تاریخ همواره مهره‌هایی در دست طبقات حاکم و مسلط بودند.

جمهوری بورژوازی، پارلمان و حق انتخابات همگانی عموماً از نقطه نظر رشد و تکامل جهانی جامعه پیشرفت عظیم بشمار می‌رود. بشریت بسوی سرمایه‌داری می‌رفت و تنها سرمایه‌داری در سایه تمدن شهری بطبقه ستمکش پرولتاریا امکان داد خود را بشناسد و آن جنبش جهانی‌شمول کارگری و آن ملیونها کارگر متشکل در احزاب در سراسر جهان و آن احزاب سوسیالیستی را بوجود آورد که آگاهانه مبارزه توده‌ها را رهبری می‌کنند. بدون پارلماناریسم و بدون حق انتخاباتی، این رشد طبقه کارگر غیر ممکن بود. پس به این جهت است که همه اینها در انظار وسیعترین توده‌های مردم چنین اهمیت فراوان کسب کرده است. پس به این جهت است که تحول آنقدر دشوار بنظر می‌رسد. نه تنها سالوسان آگه، دانشمندان و کشیشان، بلکه توده‌های مردم هم که صادقانه اوهاام کهنه و قدیمی را تکرار می‌کنند و نمی‌توانند انتقال از جامعه کهنه سرمایه‌داری را بسوسیالیسم درک نمایند از این دروغ بورژوازی که دولت آزاد است و باید از منافع و علایق همگان حمایت نماید، پشتیبانی و دفاع می‌کنند. نه تنها افراد مستقیماً وابسته به بورژوازی، نه تنها کسانی که زیر یوغ ستم سرمایه هستند و یا کسانی که بوسیله این سرمایه تطمیع شده‌اند (دانشمندان، هنرمندان و کشیشان رنگارنگ و غیره کمر خدمت سرمایه را بسته‌اند) بلکه همچنین افرادی که صرفاً تحت تأثیر توهمات آزادی بورژوازی هستند، عموماً در سراسر جهان به این جهت به بلشویسم حمله‌ور شده‌اند که جمهوری شوروی ضمن استقرار خود، این دروغ بورژوازی را رد کرده و آشکارا اعلام داشته است: شما خود را دولت آزاد می‌نامید، ولی در واقع مادامیکه مالکیت خصوصی وجود دارد دولت شما صرفنظر از اینکه جمهوری دموکراتیک باشد جز ماشینی در دست سرمایه‌داران برای سرکوب کارگران چیز دیگر نیست و هرچه دولت آزادتر باشد این خصلت آن روشن‌تر بروز می‌کند. سوئیس در اروپا و ایالات متحده آمریکای شمالی نمونه آن است. سرمایه در هیچ‌جا با اینهمه بی‌شرمی و وقاحت و بی‌رحمی حکومت نمی‌کند و این واقعیت در هیچ‌جا با چنین وضوح و روشنی

نظیر آنکه همانا در این کشورها دیده می‌شود، با وجود اینکه جمهوری‌های دسکراتیک هستند، و هر قدر هم با ظرافت بزرگ و پیراسته شده باشد، صرفنظر از حرف‌هایی دربارهٔ دسکراسی کار، برابری همهٔ شهروندان، مشاهده نمی‌شود. در واقع سرمایه در سوئیس و آمریکا حکومت می‌کند و هر تلاش کارگران در راه بهبود جدی وضع خود با جنگ داخلی فوری مواجه می‌گردد. در این کشورها سرباز و ارتش دائمی کم‌ترند، — در سوئیس سیلیس (پلیس ملی — م.) هست و هر شهروند سوئسی اسلحه در خانه دارد، و در آمریکا تا این اواخر ارتش دائمی نبود و به این جهت وقتی اعتصاب می‌شود، بورژوازی مسلح می‌گردد و سربازانی اجیر می‌کند و اعتصاب را درهم می‌شکند و سرکوب می‌کند، و این سرکوب جنبش کارگری در هیچ‌جا مانند سوئیس و آمریکا با چنین بیرحمی و وحشیگری صورت نمی‌گیرد، و در هیچ‌جا مانند این کشورها سرمایه در پارلمان چنین تأثیر و نفوذ زیادی ندارد. نیروی سرمایه — همه چیز است، بورس — همه چیز است، ولی پارلمان و انتخابات — آلت دست و عروسک هستند... اما با مرور زمان، چشم و گوش کارگران بیشتر باز می‌شود و ایدهٔ حکومت شوروی بویژه پس از آن جنگ خونینی که اخیراً ما از سر گذرانده‌ایم گسترده‌تر رایج می‌گردد. ضرورت مبارزهٔ بی‌امان با سرمایه‌داران برای طبقهٔ کارگر روشن‌تر می‌شود. جمهوری بهر شکلی در آید، حتی دسکراتیک‌ترین جمهوری باشد، ولی اگر جمهوری بورژوازی باشد، اگر در آن مالکیت خصوصی بر زمین، بر کارخانه‌ها و فابریکها باقی ماند و سرمایهٔ خصوصی، همهٔ جامعه را در بردگی مزدوری نگهدارد، یعنی اگر در آن نکاتی که در برنامهٔ حزب ما و در قانون اساسی شوروی مطرح است اجرا نمی‌شود آنوقت این دولت ماشینی است برای تعدی و ستم عده‌ای بر دیگران. و ما این ماشین را بدست آن طبقه‌ای می‌دهیم که باید حکومت و سلطهٔ سرمایه را براندازد. ما همهٔ اوهام کهنه را مبنی بر اینکه دولت مظهر برابری همگانی است دور می‌اندازیم. این سخن دروغ و فریبکاری است: مادامیکه استثمار هست، برابری

نمی‌تواند باشد. ملاک با کارگر، گرسنه با سیر نمی‌تواند برابر باشد. پرولتاریا آن ماشین را که دولت ناسیده می‌شد و مردم در برابرش با احترام خرافی ایستاده و افسانه‌های قدیم را باور می‌کنند که این حکومت همگانی است، دور می‌اندازد و می‌گوید: این دروغ بورژوازی است. ما این ماشین را از دست سرمایه‌داران گرفته و تصرف کرده‌ایم. بوسیله این ماشین یا چماق هر گونه استثمار را از بین خواهیم برد، و وقتی امکان استثمار در جهان از بین برود و از زمینداران و صاحبان کارخانه‌ها اثری باقی نماند و این طور نباشد که عده‌ای از سیری و عده‌ای از گرسنگی رنج ببرند، تنها آنوقتی که امکاناتی برای این کارها باقی نماند، ما این ماشین را برای شکستن خواهیم داد. در آن موقع دولت نخواهد بود، استثمار وجود نخواهد داشت. چنین است نظریه حزب کمونیست ما. امیدوارم که در سخنرانی‌های بعدی بارها به این مسئله برگردیم و بارها بر خواهیم گشت.

از متن مجموعه آثار	برای نخستین بار هیجدهم
و. ای. لنین، چاپ	ژانویه سال ۱۹۲۹ در شماره
۵، جلد ۳۹، ص ۶۴—۸۴	۱۵ روزنامه «پراودا» چاپ
ترجمه و چاپ شده است	شده است

نامه بکارگران و دهقانان بمناسبت پیروزی بر کلچاک

رفقا! سپاهیان ارتش سرخ سرتاسر اورال را از شر کلچاک رها ساخته و به آزاد کردن سیبری پرداخته‌اند. کارگران و دهقانان اورال و سیبری با مسرت و شادی از حکومت شوروی استقبال می‌کنند، چونکه این حکومت با جارویی آهنین خاک کشور را از لوث وجود اراذل و دون‌صفتان ملاک و سرمایه‌دار که مردم را با اخذ باجها و با تحقیرها و شلاق زدن‌ها و تجدید تعديات تزاری زجر و شکنجه داده‌اند، پاک می‌کند.

شادی و مسرت همگانی ما بمناسبت رهایی اورال و ورود سپاهیان ارتش سرخ به سیبری نباید ما را آسوده‌خاطر سازد. دشمن هنوز بهیچوجه از بین نرفته و کاملاً درهم نشکسته است. باید تمام نیرو را برای طرد کلچاک و ژاپنی‌ها و دیگر راهزنان پیگانه از سیبری بکار برد. نیرویی از اینهم بیشتر برای ناپودی دشمن و برای اینکه به آن اسکان داده نشود باز هم از نو راهزنیهای خود را از سرگیرد لازم است.

چگونه می‌توان به این نتیجه رسید؟ تجربه پرنج و شکنجی که در اورال و سیبری اندوخته شده است و نیز تجربیات همه کشورهای دیگری که در نتیجه چهارسال جنگ امپریالیستی رنج و مصیبت دیده‌اند نباید برای ما بیفایده بماند. اینک پنج درس عمده‌ای که همه کارگران و دهقانان و همه زحمتکش‌ان باید از این تجربه بگیرند تا خود را از تکرار شدن مصائب غائله کلچاک، مصون دارند.

درس اول. ما برای دفاع از حکومت کارگران و دهقانان در برابر راهزنان یعنی سلاکین و سرمایه‌داران، به ارتش سرخ پرتوان نیازمندیم. ما نه در گفتار بلکه عملاً ثابت کرده‌ایم که می‌توانیم چنین ارتشی را بوجود آوریم و شیوه اداره آن و غلبه بر سرمایه‌داران را، با وجود کمک‌های سخاوتمندانه ثروتمندترین کشورهای جهان که از لحاظ اسلحه و ساز و برگ نظامی به آنها می‌کنند، یاد گرفته‌ایم. بلشویک‌ها این نکته را عملاً ثابت کرده‌اند. تمام کارگران و دهقانان — در صورت داشتن آگاهی — باید به بلشویک‌ها بر پایه تجربهٔ ملیونها نفر در اورال و سیبری ایمان داشته باشند نه بر پایه گفته‌هایشان (ایمان بر پایه گفته‌ها ابلهانه است). توأم ساختن تسلیح کارگران و دهقانان با فرماندهی افسران سابق که اغلب هوادار سلاکین و سرمایه‌داران هستند، وظیفه بسیار دشواری است که انجام آن فقط در صورت قدرت عالی سازماندهی، انضباط سخت و موکد و آگاهانه و اعتماد تودهٔ وسیع نسبت برهبرانی از کمیسرهای کارگری امکان‌پذیر است. بلشویک‌ها این دشوارترین وظیفه را انجام داده‌اند. در کشور ما موارد خیانت افسران سابق بسیار زیاد است، با وجود این ارتش سرخ علاوه بر اینکه در دست ماست، شیوه غلبه بر ژنرالهای تزاری و ژنرالهای انگلیس، فرانسه و آمریکا را نیز یاد گرفته است.

بنابر این هر کسی که جداً طالب رهایی از شر غائله کلچاک است باید همه نیرو، همه وسایل و همه سهارت خود را تماماً در راه ایجاد ارتش سرخ و تقویت آن بکار برد. نخستین و عمده‌ترین وظیفه اساسی هر کارگر و دهقان آگه که خواهان رژیم کلچاک نیست این است که تمام قوانین مربوط به ارتش سرخ و تمام فرامین را نه از ترس بلکه از روی وجدان اجرا نماید، انضباط را در آن با تمام قوا رعایت کند و هر کس هر طور که می‌تواند به ارتش کمک نماید.

از پارتیزان‌بازی و خودسری واحدهایی، و از نافرمانی از حکومت مرکزی جداً باید ترس داشت، چونکه موجب هلاکت و

نابودی است: هم اورال و هم سیبری و هم اوکرائین این نکته را به ثبوت رسانده‌اند.

هرکس که کاملاً و بیدریغ به ارتش سرخ کمک نمی‌کند و با تمام نیرو نظم و انضباط را در آن رعایت نمی‌کند خائن و غدار و هوادار رژیم کلچاک است و باید او را بی‌امان نابود ساخت. ما با داشتن ارتش سرخ نیرومند شکست‌ناپذیریم. بدون ارتش نیرومند و پرتوان — ناگزیر قربانی کلچاک، دنیکین و یودنیچ خواهیم شد.

درس دوم. ارتش سرخ بدون ذخایر کلان دولتی غله نمی‌تواند نیرومند باشد، زیرا بدون چنین ذخایری ارتش را نه آزادانه می‌توان نقل و انتقال داد و نه چنانکه باید و شاید آماده‌اش ساخت. بدون چنین ذخایر غله نمی‌توان وسیلهٔ معاش کارگرانی را که برای ارتش کار می‌کنند تأمین نمود.

هر کارگر و دهقان آگه باید بداند و بیاد داشته باشد که علت عمدهٔ اینکه اکنون موفقیت‌های ارتش سرخ ما بحد کافی سریع و پایدار نیست همانا ناکفایی ذخایر دولتی غله است. هرکس مازاد غله را بدولت تحویل ندهد به کلچاک کمک می‌کند و بکارگران و دهقانان خیانت می‌کند و تقصیر مرگ و رنج دهها هزار دیگر از کارگران و دهقانان در ارتش سرخ بگردن اوست.

شیادان و محترکین و دهقانان بکلی جاهل چنین فکر می‌کنند: بهتر است غله را به نرخ آزاد بفروشم تا مبالغی خیلی بیش از آنچه دولت برطبق بهای ثابت می‌دهد دریافت دارم.

ولی تمام مطلب بر سر همین است که فروش آزاد موجب تشدید احتکار و گرانفروشی می‌شود، عدهٔ قلیلی را ثروتمند می‌سازد و فقط ثروتمندان را سیر می‌کند ولی تودهٔ کارگر گرسنه می‌ماند. این وضع را ما در غله‌خیزترین نقاط سیبری و اوکرائین عملاً دیده‌ایم.

با فروش آزاد غله سرمایه‌پروز می‌شود ولی کار در گرسنگی و فلاکت بسر می‌برد.

با فروش آزاد غله بهای یک پوط آن تا هزارها روبل بالا می‌رود،

پول ارزش خود را از دست می‌دهد، مشتی سوداگر سود می‌برند و مردم فقیر و مفلس می‌شوند.

با فروش آزاد غله انبارهای دولتی خالی است، ارتش ناتوان است، صنایع رو بنابودی است و پیروزی کلچاک یا دنیکین حتمی و اجتناب‌ناپذیر است.

فقط ثروتمندان، فقط شریکترین دشمنان حکومت کارگر و دهقانی هستند که آگاهانه از فروش آزاد غله طرفداری می‌کنند. کسی که از روی جهالت طرفدار فروش آزاد غله است باید از روی نمونه^۱ سپیری و اوکرائین این نکته را آموخته و به آن پی برده باشد که به چه دلیل فروش آزاد غله بمعنای پیروزی کلچاک و دنیکین است. هنوز هم هستند دهقانان جاهلی که چنین فکر می‌کنند: دولت باید در ازاء غله کالاهای خوبی ببهای قبل از جنگ بمن بدهد تا من هم سازاد غله^۲ خود را بدولت تحویل دهم، در غیر اینصورت تحویل نخواهم داد. با همین فکر و استدلال است که شیادان و طرفداران ملاکین دهقانان جاهل را اغلب «بدام می‌اندازند».

درک این نکته دشوار نیست که دولت کارگری که سرمایه‌داران آن را طی جنگ غارتگرانه^۳ چهارساله بخاطر دستیابی به قسطنطنیه بکلی ویران ساخته‌اند و سپس کلچاک و دنیکین هم بقصد انتقام با کمک سرمایه‌داران همه^۴ جهان، همچنان آنرا ویران می‌کنند، — درک این نکته دشوار نیست که دولت کارگری نمی‌تواند در حال حاضر بدهقانان کالا بدهد، چونکه صنایع در حال وقفه است. غله نیست، سوخت نیست و صنایع وجود ندارد.

هر دهقان عاقلی با این نکته موافقت خواهد کرد که باید مازاد غله را بصورت قرضه بشرط دریافت فرآورده‌های صنعتی بکارگر گرسنه داد.

حالا هم، چنین است. همه^۵ دهقانان آگه و عاقل، همه بجز شیادان و محترکین با این کار موافقت خواهند کرد که همه^۶ مازاد غله را تماماً بصورت قرضه بدولت کارگری باید داد، چونکه در چنین صورتی

دولت صنایع را احیاء خواهد کرد و فرآورده‌های صنعتی را بدهقانان تحویل خواهد داد.

ممکن است از ما بپرسند که آیا دهقانان بدولت کارگری اعتماد خواهند کرد که مازاد غله خود را بصورت قرضه به آن بدهند؟ در پاسخ به این سؤال احتمالی می‌گوئیم: اولاً، دولت سند قرضه یعنی اسکناس می‌دهد. ثانیاً، همه دهقانان بتجربه می‌دانند که دولت کارگری یعنی حکومت شوروی بزحمتکشانش کمک می‌کند و با ملاکین و سرمایه‌داران مبارزه می‌کند. بهمین جهت هم حکومت شوروی حکومت کارگری-دهقانی نامیده می‌شود. ثالثاً، دهقانان راه دیگری ندارند جز اینکه: یا بکارگر اعتماد کنند یا بسرمایه‌دار؛ یا باید بدولت کارگری اعتماد کنند و وام بدهند و یا بدولت سرمایه‌داران. راه دیگر نه در روسیه هست و نه در هیچکدام از کشورهای جهان. هر قدر دهقانان آگاهتر می‌شوند بهمان نسبت با پایداری بیشتر از کارگران طرفداری می‌کنند و بهمان نسبت با استواری بیشتر تصمیم می‌گیرند با تمام نیرو بدولت کارگری کمک نمایند تا بازگشت حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را غیرممکن سازند.

درس سوم. برای نابود ساختن کامل کلچاک و دنیکیین باید سخت‌ترین و مؤکدترین نظم انقلابی را مراعات نمود و قوانین و احکام حکومت شوروی را مقدس شمرد و مراقبت نمود تا همه آنها را اجرا کنند.

پیروزیهای کلچاک در سیبری و اورال بهمه ماها بروشنی نشان داد که چگونه کوچکترین بی‌نظمی، کوچکترین نقض قوانین حکومت شوروی، کوچکترین بیهدقنی یا سهل‌انگاری، بیدرنگ موجب تقویت ملاکین و سرمایه‌داران و پیروزی‌های آنان می‌گردد. زیرا ملاکین و سرمایه‌داران نابود نشده‌اند و خود را مغلوب نمی‌شمارند؛ هر کارگر و دهقان عاقل می‌بیند، میداند و می‌فهمد که ملاکین و سرمایه‌داران فقط شکست خورده، خود را پنهان کرده و قایم شده و اکثراً ب‌رنگ «تدافعی» «شوروی» در آمده‌اند. بسیاری از ملاکین خود را در اقتصادیات شوروی، و سرمایه‌داران خود را در «ادارات

کل» و «سازمان‌های سرکزی» جا کرده و بلباس کارمندان شوروی در آمده‌اند و در هر قدم در کمین اشتباهات حکومت شوروی و نکات ضعف آن هستند تا آنرا سرنگون سازند و امروز به چکسلواکیها (۴) و فردا به دنیکین کمک کنند.

باید با تمام قوا این راهزنان، یعنی ملاکین و سرمایه‌داران پنهان‌شده را مورد پیگرد قرار داد و در تمام پناهگاه‌هایشان دستگیر نمود و رسوا ساخت و بی‌امان بکیفر رساند، زیرا اینها شریرترین دشمنان زحمتکشان، دشمنانی ماهر، مطلع و مجرب، و با شکیبایی منتظر فرصت مناسبی برای توطئه هستند؛ اینها کارشکنانی هستند که برای زبان رساندن بحکومت شوروی از هیچ جنایتی روگردان نیستند. نسبت به این دشمنان زحمتکشان، نسبت به ملاکین و سرمایه‌داران، نسبت به کارشکنان و ضدانقلابیون باید بی‌امان بود.

و اما برای اینکه آنها را بتوان دستگیر ساخت، باید ماهر و محتاط و آگاه بود، باید بدقیق‌ترین وجهی مراقب کوچکترین بی‌نظمی و کوچکترین تخطی از اجرای بی‌خداشه قوانین حکومت شوروی بود. توان و قدرت ملاکین و سرمایه‌داران تنها ناشی از معلومات و تجربه و برخورداری از کمک ثروتمندترین کشورهای جهان نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و جهل توده‌های وسیع نیز هست که می‌خواهند «بشیوه کهنه» زندگی کنند و بلزوم رعایت اکید و بی‌خداشه قوانین حکومت شوروی پی نمی‌برند.

کوچکترین بی‌قانونی و کوچکترین اخلال در نظم شوروی روزنه‌ای است که دشمنان زحمتکشان بیدرنگ از آن استفاده می‌کنند، این عمل دستاویزی است برای پیروزی‌های کلچاک و دنیکین. تبهکاری است اگر فراموش شود که غائله کلچاک در اثر بی‌احتیاطی کوچک نسبت به چکسلواکیها و نافرمانی کوچک از طرف برخی از هنگها آغاز گردید.

درس چهارم. علاوه بر فراموشی این نکته که غائله کلچاک از رویدادهای جزئی آغاز شد، فراموش کردن این نکته نیز که منشیوکها («سوسیال‌دسکراتها») و اسارها («سوسیالیست رولوسیونرها») بوقوع آن

Российская Социалистическая Федеративная Советская Республика.

„Пролетарии всех стран, соединяйтесь!“

№ 6. Речи и беседы агитатора. № 6.

В. И. Ленин.

ПИСЬМО К РАБОЧИМ И КРЕСТЬЯНАМ

по поводу победы над Колчаком.

Цена 1 руб.



Государственное Издательство.
Москва.—1919.

روی جلد جزوه و. ای. لنین: «نامه بکارگران و دهقانان
بمناسبت پیروزی بر کچاک». سال ۱۹۱۹

کمک کردند و مستقیماً از آن پشتیبانی نمودند، در حکم تبهکاری است. وقت آن است که دیگر یاد بگیریم احزاب سیاسی را از روی کردارشان ارزیابی کنیم نه از روی گفتارشان.

منشویکها و اسارها که خود را سوسیالیست می‌نامند در عمل دستیار ضدانقلابیون، دستیار ملاکین و سرمایه‌داران هستند. این نکته را نه تنها واقعیاتی بلکه دو دوران بزرگ تاریخ انقلاب روس نیز عملاً به ثبوت رسانده است: (۱) دوران کرنسکی (۵ و ۲) دوران غائلهٔ کلچاک. در هر دوی آنها منشویکها و اسارها که در گفتار «سوسیالیست» و «دمکرات» بودند عملاً نقش دستیاران گارد سفید را بازی کردند. مگر ما تا این حد سفاقت نشان خواهیم داد که اینک وقتی آنها بما پیشنهاد می‌کنند بار دیگر اجازه «آزمایش» به آنها بدهیم و نام این اجازه را هم «جبههٔ واحد سوسیالیستی» (یا دمکراتیک) می‌گذارند بحرفهای آنان باور نمائیم؟ آیا پس از غائلهٔ کلچاک دهقانان دیگری جز معدودی خواهند بود که به این نکته پی نبرده باشند که «جبههٔ واحد» با منشویکها و اسارها بمعنای وحدت با دستیاران کلچاک است؟

معترضانه می‌گویند: منشویکها و اسارها به اشتباه خود پی بردند و از هر گونه اتحادی با بورژوازی دست کشیده‌اند. ولی این سخن نادرست است. اولاً، منشویکهای راستگرا و اسارهای راستگرا حتی هم از چنین اتحادی دست نکشیده‌اند و هیچگونه حد فاصل معینی هم با این «راستگرایان» وجود ندارد و گناه اینهم بگردن منشویکها و اسارهای «چپ» است؛ حتی بهترین منشویکها و اسارها هم که در گفتار «راستگرایان» خود را «نکوهش می‌کنند» در عمل برخلاف همهٔ گفتارشان در کنار آنان افراد زبونی باقی می‌مانند. ثانیاً، حتی بهترین منشویکها و اسارها هم درست مدافع ایده‌های کلچاک هستند، ایده‌هایی که ببورژوازی و کلچاک و دنیکیین کمک می‌کند و اقدام کثیف و خونین سرمایه‌داری آنها را پرده پوشی می‌کند. این ایده‌ها عبارتند از: حاکمیت خلق، حق انتخاب همگانی، برابر و مستقیم، مجلس مؤسسان، آزادی مطبوعات و غیره.

ما در سراسر جهان می‌بینیم که جمهوری‌های سرمایه‌داری همانا بکمک این دروغ «دمکراتیک» سلطهٔ سرمایه‌داران و جنگ‌ها برای انقیاد مستعمرات را توجیه می‌کنند. ما در کشور خود می‌بینیم که چگونه هم کلچاک و هم دنیکین و هم یودنیچ و هم هر ژنرالی بدخواه چپ و راست از این وعده‌های «دمکراتیک» می‌دهند. مگر می‌توان بکسی که در ازا، وعده‌های سر خرمن براهزن معلوم الحال کمک می‌کند باور کرد؟ همهٔ منشویکها و اسارها بدون استثناء براهزنان معلوم الحال یعنی به امپریالیستهای جهانی کمک می‌کنند و با شعارهای دمکراتیک دروغین حکومت آنها، تهاجم آنها علیه روسیه، سلطهٔ آنها و سیاست آنها را آرایش می‌دهند. همهٔ منشویکها و اسارها پیشنهاد «اتحاد» بما می‌کنند بشرط آنکه ما در حق سرمایه‌داران و سران آنها، یعنی کلچاک و دنیکین گذشت‌هایی قایل شویم، مثلاً «از ترور و ارباب چشم پوشیم» (و این هنگامی است که ما با ترور و ارباب سیلیارد‌های همهٔ کشورهای آنتانت (۶)، تمام اتحاد کشورهای بسیار ثروتمند روبرو هستیم که در روسیه به توطئه‌چینی مشغولند) و یا اینکه راه را برای دادوستد آزاد غله باز کنیم و اقداماتی از این قبیل بعمل آوریم. این «شرایط» منشویکها و اسارها به این معناست: ما، منشویکها و اسارها، بسوی سرمایه‌داران نوسان می‌کنیم و می‌خواهیم با بلشویکها که سرمایه‌داران با استفاده از هر گذشته با آنها مبارزه می‌کنند «جبههٔ واحد» داشته باشیم! نخیر، آقایان منشویکها و اسارها، حالا بروید در خارج از روسیه افرادی را پیدا کنید که حرفهای شما را باور داشته باشند. در روسیه کارگران و دهقانان آگاه فهمیده‌اند که منشویکها و اسارها دستیاران گارد سفید هستند، عده‌ای آگاهانه و از روی بدخواهی و عدهٔ دیگر از روی نابخردی و عناد در اشتباهات سابق، ولی همهٔ شان دستیاران گارد سفید هستند.

درس پنجم. برای از بین بردن کلچاک و غائلهٔ کلچاک و برای اینکه به آنها امکان نداد دوباره سر بلند کنند، باید همهٔ دهقانان بدون تزلزل دولت کارگری را پذیرا شوند. دهقانان را با

لولوی «دیکتاتوری یک حزب» یعنی حزب کمونیست‌های بلشویک می‌ترسانند (بویژه منشویک‌ها و اسارها، همه آنها حتی «چپ‌ها» ایشان). نمونه کلچاک بدهقانان آموخت که از لولو نباید ترسید. یا دیکتاتوری (یعنی حکومت آهنین) ملاکین و سرمایه‌داران یا دیکتاتوری طبقه کارگر.

حد وسط وجود ندارد. ارباب‌زاده‌ها، جوجه‌روشنفکران و آقازاده‌ها که از روی کتابهای بد بد درس خوانده‌اند درباره حد وسط خیال و آرزوی خام در دل می‌پروانند. در هیچ جای جهان حد وسط وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. یا دیکتاتوری بورژوازی (که با عبارات پر آب و تاب اساری و منشویکی درباره حاکمیت خلق، مجلس مؤسسان، آزادی‌ها و غیره پرده‌پوشی می‌شود) و یا دیکتاتوری پرولتاریا. هر کس این نکته را از تاریخ سراسر قرن ۱۹ نیاموخته باشد ابله علاج‌ناپذیر است. اما در روسیه همه ماها دیده‌ایم که چگونه منشویکها و اسارها در دوران کرنسکی و زیر سلطه کلچاک درباره حد وسط پنداربافی می‌کردند.

چه کسی از این پنداربافی سود برد؟ این پنداربافی‌ها به کی کمک کرد؟ — به کلچاک و دنیکین. کسانی که درباره حد وسط پنداربافی می‌کنند دستیار و مددکار کلچاک هستند.

در اورال و سیبری کارگران و دهقانان بتجربه دیکتاتوری بورژوازی را با دیکتاتوری طبقه کارگر مقایسه کردند. دیکتاتوری طبقه کارگر توسط آن حزب بلشویکها پیاده می‌شود که از همان سال ۱۹۰۵ و قبل از آن با تمامی پرولتاریای انقلابی در آمیخت. دیکتاتوری طبقه کارگر معنایش چنین است: دولت کارگری بدون تزلزل، ملاکین و سرمایه‌داران و خائنین و غدارانی را که به این استثمارگران کمک می‌کنند سرکوب خواهد کرد و بر آنان غلبه خواهد نمود.

دولت کارگری — دشمن بی‌امان ملاک و سرمایه‌دار و سوداگر و شیاد، دشمن مالکیت خصوصی بر زمین و سرمایه، دشمن سلطه و حاکمیت پول است.

دولت کارگری یگانه دوست و یاور وفادار زحمتکشان و دهقانان است. هیچگونه نوسانی بسوی سرمایه، اتحاد زحمتکشان در مبارزه با آن، حکومت کارگری-دهقانی، حکومت شوروی — همانا «دیکتاتوری طبقه» کارگر» در عمل است.

منشویک‌ها و اسارها با این کلمات می‌خواهند دهقانان را بترسانند. آنها موفق نخواهند شد. پس از غائله «کلچاک»، کارگران و دهقانان حتی در نقاط دوردست پی برده‌اند که این کلمات درست به آن معنایی است که بدون آن خلاصی از چنگ کلچاک میسر نیست.

نابود باد متزلزلین و سست‌عنصرانی که با کمک سرمایه گمراه می‌شوند و اسیر شعارها و وعده‌های سرمایه هستند! مبارزه بی‌امان با سرمایه، اتحاد زحمتکشان، اتحاد دهقانان با طبقه «کارگر — چینی است آخرین و مهمترین درس غائله» کلچاک.

۲۴ اوت سال ۱۹۱۹.

از روی متن مجموعه آثار
و. ای. لنین، چاپ ۱۹۰۷،
جلد ۳۹، ص ۱۵۱-۱۵۹
ترجمه و چاپ شده است.

«پراودا» شماره ۱۹۰،

۲۸ اوت سال ۱۹۱۹

نمونه و سرمشق کارگران پتروگراد

روزنامه‌ها اطلاع داده‌اند که کارگران پتروگراد به بسیج مجددانه بهترین کارکنان و به اعزام آنان به جبهه جنوب پرداختند. تصرف کورسک توسط دنیکین و حرکت وی بسوی اریول علت این اعتلای نیروی پرولتاریای پتروگراد را کاملاً نشان می‌دهد. کارگران مراکز دیگر صنعتی هم باید به آنها تأسی جویند. دنیکینی‌ها امیدوارند که در صفوف ما ترس و هراس ایجاد نمایند و ما را وادار سازند فقط بفکر دفاع باشیم و فکر و ذکرمان تنها معطوف به آن گردد. رادیوهای خارجی اطلاع می‌دهند که امپریالیستهای فرانسه و انگلیس با چه جهد و تلاش فراوان در این راه به دنیکین کمک می‌کنند و چگونه از لحاظ جنگ‌افزار و مهمات و با واگذاری صدها میلیون روبل بوی یاری می‌رسانند. رادیوهای خارجی دربارهٔ باز بودن راه مسکو در سراسر جهان سروصدا راه انداخته‌اند. پس سرمایه‌داران دلشان می‌خواهد ما را بترسانند. ولی نخواهند توانست ما را بترسانند. سپاهیان ما بر طبق برنامهٔ سنجیده‌ای که مؤکداً پیاده می‌شود تقسیم شده و آرایش یافته‌اند. تعرض ما به منبع عمده نیروهای دشمن بلاانحراف ادامه دارد. پیروزیهای اخیر، — تصرف ۲۰ آتشبار در بخش بگوچارسکی، تصرف ایستگاه وشنسکایا، — نشانگر پیشرفت موفقیت‌آمیز سپاهیان ما بسوی مرکز قزاق‌هاست که به تنهایی به دنیکین امکان می‌داد و می‌دهد نیروی جدی بوجود آورد. دنیکین درهم‌شکسته خواهد شد همانطوریکه کاپچاک

درهم شکسته شد. ما را نمی‌توان سرعوب ساخت، ما کار خود را به پیروزی نهایی خواهیم رساند.

تصرف کورسک و حرکت دشمن بسوی اریول ما را موظف می‌سازد که نیروهای بیشتری تحویل بدهیم تا دشمن را از اینجا دفع نماییم. و کارگران پتروگراد با نمونه و سرمشق خود نشان داده‌اند که این وظیفه را بدرستی درک کرده و در نظر گرفته‌اند. ما بدون کتمان خطر از خود، بدون هر گونه کوچک شمردن آن می‌گوئیم که نمونه و سرمشق پتروگراد ثابت کرد ما نیروهای بیشتری داریم. برای دفع حملات دشمن به اریول، برای آغاز تعرض به کورسک و خارکف باید علاوه بر نیروهایی که در اختیار داریم، بهترین افراد را از میان پرولتاریا بسیج کنیم. خطری که سقوط کورسک ایجاد کرده است خطر جدی است. دشمن هرگز اینهمه به مسکو نزدیک نبوده است. ولی ما برای دفع این خطر و افزایش سپاهیمانی به نیروهای سابق گروههای جدید از کارگران پیشرو بحرکت درمی‌آوریم که قادرند در واحدهایی که دارند عقب‌نشینی می‌کنند تحول و روحیه دیگر ایجاد نمایند.

فراریان که بصنوف ارتش باز گشته‌اند در میان نیروهای مسلح جنوب جای ویژه‌ای دارند. بخش اعظم آنها بطور داوطلبانه و تحت تأثیر تبلیغاتی بازگشته‌اند که وظیفه‌شان را برایشان تشریح کرده و جدی بودن خطر احیای حکومت سلاکین و سرمایه‌داران را توضیح داده است. ولی فراری طاقت نیاورد، نیروی مقاومتش کافی نبود و اغلب حتی بدون شرکت در جنگ به عقب‌نشینی پرداخت. از این رو پشتیبانی ارتش با سرازیر ساختن نیروهای جدید پرولتری اهمیت درجه اول پیدا می‌کند. عناصر سست و ناپایدار تقویت خواهند یافت، روحیه‌شان بالا خواهد رفت و تحول و دگرگونی ایجاد خواهد شد. پرولتاریا همانطوریکه همیشه در انقلاب ما بوده از لایه‌های متزلزل زحمتکشان پشتیبانی کرده و آنها را رهبری خواهد کرد.

مدتهاست که کارگران پتروگراد بیش از کارگران مراکز صنعتی دیگر بار بیشتری بدوش می‌کشند. پرولتاریای پتروگراد هم از گرسنگی و هم از خطر جنگ و هم از لحاظ اعزام بهترین کارگران برای قبول مسئولیت‌های شوروی در سراسر روسیه — از لحاظ همه اینها بیش از پرولتاریای نقاط دیگر رنج کشیده و زحمت متحمل شده است.

با وجود همه اینها می‌بینیم که کوچکترین نشانه یاس و افسردگی، کوچکترین نشانه ضعف و انحطاط در میان کارگران پتروگراد نیست. برعکس، آنها آبدیده شده‌اند و نیروی جدید پیدا کرده و مبارزان تازه‌نفس بعرصه می‌آورند و با اعزام نیروی کمکی به آنجایی که بیش از همه به پشتیبانی نیاز دارد، وظیفه واحد پیشرو را بنحوی بسیار عالی انجام می‌دهند.

وقتی چنین نیروهای تازه‌نفسی برای تقویت واحدهای متزلزل ارتش ما می‌روند، آنوقت توده‌های زحمتکش، سربازانی از دهقانان پیشوایان جدیدی از میان افراد خود، از میان زحمتکشان رشد یافته‌تر و آگاه‌تر، با روحیه محکم‌تر پیدا می‌کنند. از این روست که چنین کمکی در ارتش دهقانی ما برتری قاطع ما را بر دشمن تأمین می‌کند، چونکه دشمن برای «پشتیبانی» ارتش دهقانی خود فقط از ارباب‌زاده‌ها می‌تواند استفاده کند و ما می‌دانیم که این «پشتیبانی» کلچاک را بنابودی کشاند و دنبکین را هم بنابودی خواهد کشاند.

رفقا کارگران! بتأسی از رفقای پتروگرادی بکار جدید بپردازید! نیروی بیشتر در فعالیت میان سپاهیان بکار برید، ابتکار و تهور بیشتر و مسابقه بیشتر نشان دهید تا با پتروگرادها در یک سطح قرار گیرید، و آنوقت پیروزی از آن زحمتکشان خواهد بود، ضدانقلاب ملاکی و سرمایه‌داری بکلی سرکوب خواهد شد.

S . P. — حالا اطلاع پیدا کردم که دهها نفر از وفادارترین رفقا از مسکو هم راهی جبهه جنگ شده‌اند. بدنبال پتروگراد مسکو

هم بحرکت در آمد و از دنبال مسکو باید سایرین بحرکت در آیند.

سوم اکتبر سال ۱۹۱۹.

ن. ل.

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۲۰۶ — ۲۰۸ ترجمه و چاپ شده است

شماره ۲۲۱ روزنامه «پراودا» مورخه ۴ اکتبر سال ۱۹۱۹

نتایج هفتهٔ حزبی در مسکو و وظایف ما

در مسکو طی برگزاری هفتهٔ حزبی ۱۳۶۰۰ نفر برای عضویت در حزب نام‌نویسی کرده‌اند.

این موفقیت بسیار بزرگ و بکلی غیرمنتظره‌ای است. همهٔ بورژوازی و بویژه خرده‌بورژوازی شهری از جمله کارشناسان و منصبداران و کارمندان که غم از دست رفتن وضع ممتاز «مسلط» خود را می‌خورند — همهٔ اینها اتفاقاً در دوران اخیر، درست طی برگزاری هفتهٔ حزبی در مسکو سر از پا نمی‌شناختند تا ولوله و پانیک بیندازند و پیشگویی کنند که نابودی حکومت شوروی و پیروزی دنیکیین نزدیک است.

راستی این جمع «روشنفکران» چقدر عالی بلد است از این حربهٔ ترساندن و پانیک انداختن استفاده کند! زیرا این عمل به حربهٔ واقعی در مبارزهٔ طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاریا مبدل گشته است. خرده‌بورژوازی در چنین لحظاتی که ما از سر می‌گذرانیم در «تودهٔ واحد ارتجاعی» با بورژوازی ادغام و یکی می‌شود و با «اشتیاق تمام» به این حربه متوسل می‌گردد.

همانا در مسکو که عناصر تجاری بویژه قوی بودند و استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران، رباخواران بیشتر تمرکز داشتند و رشد سرمایه‌داری توده‌های روشنفکران بورژوا مشرب را با هم جمع کرده و ادارهٔ مرکزی دولتی مأموران بوروکرات را بیشتر متراکم ساخته بود — همانا در مسکو عرصه برای دروغ‌سازی و بدگویی و پانیک‌اندازی بورژوایی فوق‌العاده مناسب بود. «لحظه» تعرض موفقیت‌آمیز دنیکیین

و یودنیچ «به موفقیت‌های» این حربه^۱ بورژوازی تا حد فوق‌العاده کمک می‌کرد.

و با وجود اینها از تودهٔ پرولتری که «موفقیت‌های» دنیکین را دیده و از تمام دشواری‌ها و سختی‌ها و خطرات مربوط با عنوان و مقام مسئولیت کمونیست‌ها همانا در لحظهٔ کنونی اطلاع داشته، هزاران و هزاران نفر برای تقویت حزب کمونیست‌ها، برای بعهده گرفتن مسئولیت آنهمه سنگین ادارهٔ امور دولتی نام‌نویسی کرده‌اند. موفقیت حکومت شوروی، موفقیت حزب ما راستی هم بسیار عالی است!

این موفقیت به اهالی پایتخت و بدنبال آنها بهمهٔ اهالی جمهوری و بهمهٔ جهانیان ثابت نمود و آشکارا نشان داد که همانا در اعماق پرولتاریا و همانا میان نمایندگان واقعی تودهٔ زحمتکش اسیدبخش‌ترین سرچشمه نیرو و دوام حکومت شوروی نهفته است. دیکتاتوری پرولتاریا در این موفقیت نام‌نویسی داوطلبانه به حزب، در لحظهٔ بزرگترین دشواری‌ها و خطرات، عملاً خود را از آن سویی — همانا از سوی نیروی خاص (به بهترین معنای کلمه) تأثیر معنوی پرولتاریا (که قدرت دولتی دارد) در توده‌ها، از سوی شیوه‌های این تأثیر، نشان داد که دشمنان از روی خشم و غیظ نمی‌خواهند آنرا ببینند و دوستان واقعی آزادی کار از یوغ سرمایه بیش از هر چیز برای آن ارزش قایلند.

قشرهای پیشرو پرولتاریا با در دست داشتن قدرت دولتی، با نمونه و سرمشق خود بتودهٔ زحمتکشان نشان دادند، طی دو سال تمام (که برای رشد سیاسی فوق‌العاده سریع ما مدت طولانی است)، نمونهٔ آنچه وفاداری به منافع زحمتکشان، نمونهٔ آنچه انرژي در مبارزه با دشمنان زحمتکشان را (بطور کلی با استثمارگران و مخصوصاً با «صاحبان دارائی» و محترکین)، نمونهٔ آنچه پایداری در دقایق سخت، نمونهٔ آنچه از خودگذشتگی در دفع راهزنان اسپریالیسم جهانی از خود نشان دادند تا جایی که نیروی همدردی کارگران و دهقانان نسبت به پیشاهنگ خود به تنهایی توانست اعجاز کند.

مرکز و در محل‌ها باید در این مورد تجلی کند که از نیروهای جدید و تازه‌نفس حزبی برای مبارزهٔ قطعی با این شر و بلاء بیشتر استفاده شود.

جمهوری شوروی باید به یگانه اردوگاه نظامی با بیشترین کاربرد نیروها، با بیشترین صرفه‌جویی در آنها، با بیشترین کاهش هرگونه مسامحه‌کاری و تعلل و هر گونه فورمالیسم غیرضروری، با بیشترین ساده کردن دستگاه، با بیشترین نزدیک ساختن آن نه تنها به نیازهای توده‌ها بلکه همچنین بدرک آن و بشرکت مستقلانهٔ آن در این دستگاه، مبدل گردد.

بسیج اعضای قدیمی حزب برای کارهای جنگی با شدت جریان دارد. بهیچوجه نباید از شدت این کار کاست بلکه باید بر شدت آن افزود و افزود. اما در عین حال و بمنظور کسب موفقیت در جنگ باید دستگاه اداری کشوری ما را بهتر و ساده‌تر و توفوار کرد. در جنگ کشوری پیروز می‌شود که بیشتر ذخایر و منابع نیرو دارد و توده‌های مردم آن بیشتر خویشش‌دار هستند.

ما همهٔ اینها را بیش از ضدانقلابیون و بیش از امپریالیسم «ابر قدرت جهانی» انگلیس و فرانسه داریم که هیولایی است که پاهای چوبین دارد. ما از این بیشتر داریم، زیرا می‌توانیم از محیط کارگران و دهقانان زحمتکش، از محیط آن طبقاتی که مورد جور و ستم سرمایه‌داری بودند و در همه‌جا اکثریت قریب به اتفاق اهالی را تشکیل می‌دهند، بیشتر بگیریم و مدت‌ها هم هرچه بیشتر و عمیقتر خواهیم گرفت. ما می‌توانیم از این سرشارترین مخزن بگیریم، چونکه صادقترین و آبدیده‌ترین پیشوایان در مصائب زندگی و نزدیکترین آنها در اسر ساختمان سوسیالیسم بکارگران و دهقانان را از آن بگیریم.

دشمنان ما بورژوازی روس و بورژوازی جهانی ذخیره‌ای که حتی شباهت کمی به آن داشته باشد ندارند، زمین زیر پای آنها هر چه بیشتر می‌لرزد و کارگران و دهقانانی که سابقاً از آنها طرفداری می‌کردند بیش از پیش از ایشان دوری می‌گزینند.

از این روست که سرانجام پیروزی حکومت جهانی شوروی تأمین
و حتمی است.

۲۱ اکتبر سال ۱۹۱۹ .

از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۳۹، ص
۲۳۲-۲۳۷ ترجمه و
چاپ شده است

«ایزوستیای کمیته مرکزی حزب
کمونیسست (بلشویک) روسیه» شماره
هفتم، ۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۹

زیرا که این — معجزه است: کارگران که رنج بیسابقه گرسنگی و سرما و ویرانی و افلاس را تحمل کرده‌اند، نه فقط روحیه خوب و وفاداری کامل نسبت به حکومت شوروی، و تمام نیروی ازجان گذشته‌گی و ابراز قهرمانی را حفظ می‌کنند، بلکه همچنین با وجود عدم آمادگی خود و فقدان تجربه، بار سنگین اداره و هدایت سفینه دولت را بدوش می‌کشند! و این هنگامی است که توفان به اوج شدت خود رسیده...

تاریخ انقلاب پرولتری ما سرشار از چنین معجزه‌هایی است. چنین معجزه‌هایی حتماً و مسلماً صرفنظر از آزمایش‌هایی بسیار سخت به پیروزی کامل جمهوری جهانی شوروی خواهد رسید.

حالا ما باید در فکر استفاده صحیح از اعضای جدید حزب باشیم. باید به این مسئله توجه خاص زیادی کرد، زیرا مسئله آسانی نبوده، مسئله جدیدی است که با الگوهای مبتدل قدیم نمی‌توان آنرا حل نمود.

سرمایه‌داری استعدادهای زیادی را در محیط کارگران و دهقانان زحمتکش خفه و سرکوب و منکوب می‌کرد. این استعدادها زیر تازیانه احتیاج و فقر و تحقیر شخصیت انسانی نابود می‌شدند. حالا وظیفه ما آنست که این استعدادها را بتوانیم پیدا کنیم و در کار از آنها استفاده نماییم. اعضای جدید حزب که طی برگزاری هفته حزبی پذیرفته شده‌اند بدون تردید اکثراً بی‌تجربه هستند و در اداره امور دولتی مهارتی ندارند. اما همچنین بدون تردید، این اعضای جدید حزب وفادارترین و صادق‌ترین و بااستعدادترین افراد از آن قشرهای اجتماعی هستند که سرمایه‌داری بطور مصنوعی و عمدی آنها را پایین نگه‌میداشت و لایه‌های «پائین» از آنها درست می‌کرد و نمی‌گذاشت که ترقی کنند. اما نیرو و تازه‌نفسی، بی‌تکلفی و سادگی و ورزیدگی و صداقت در آنها بیش از دیگران است.

از اینجا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که همه سازمانهای حزبی باید پیرامون استفاده از این اعضای جدید حزب خوب فکر کنند. باید

با جرئت بیشتر کارهای گوناگون دولتی را به آنها سپرد و باید آنها را با سرعت بیشتر در عمل آزمایش کرد.

البته جرئت را نباید به این معنا فهمید که فوراً به اعضای جدید مقامهای پرستولیت داد که لازمه اش داشتن معلومات است که آنها فاقد آنهاند. جرئت بمعنای مبارزه با بوروکراتیسم لازم است: بیخود نیست که برنامه حزب ما با صراحت تمام مسئله مربوط به علل برخی احیای بوروکراتیسم و درباره اقداماتی در جهت مبارزه با آن را بمیان کشیده است. جرئت بمعنای برقراری اولاً کنترل بر کارمندان و مأمورین و کارشناسان از جانب اعضای جدید حزب لازم است که بوضع توده های مردم و به احتیاجات و خواسته های آنان خوب آشنا هستند. جرئت بمعنای واگذاری فوری امکان به این اعضای جدید لازم است که تکان بخورند و خود را در کار پر دامنه نشان بدهند. جرئت بمعنای درهم شکستن معیارها و الگوهای معمولی لازم است (متأسفانه غالباً — در میان ما هم ترس بیش از حد برای دست درازی به قالبهای مقرر شوروی مشاهده می شود در حالیکه این قالبها را گاهی نه کمونیست های آگاه بلکه مأمورین و کارمندان قدیمی «برقرار می سازند»؛ جرئت و تهور بمعنای آمادگی برای تغییر شکل کار با سرعت انقلابی برای اعضای جدید حزب لازم است تا هرچه زودتر آنها را مورد آزمایش قرار بدهند و هرچه زودتر جای مناسب برای آنها پیدا کنند.

در موارد بسیاری اعضای جدید حزب را می توان بکارهایی گماشت که ضمن نظارت بر صداقت مأمورین سابق در انجام وظیفه خود، با سرعت کار را یاد خواهند گرفت و خواهند توانست مستقلاً از آنها سرمشق بگیرند. در موارد دیگر می توانند بکاری گماشته شوند که به ارتباط میان کارگران و توده دهقانان از یکطرف و دستگاه دولتی از طرف دیگر نونواری و ظرافت بدهند. در «ادارات کل و مراکز» صنعتی ما، در «اقتصادیات شوروی» زراعت ما خیلی، هنوز خیلی از کارشکن ها، ملاکین و سرمایه داران قائم شده که برضد حکومت شوروی خرابکاری می کنند باقی هستند. مهارت کارکنان حزبی مجرب در

سخت بسر می‌بردند با خود به‌مراه آورد. نتیجه^۱ این وخواست تزلزلات سیاسی بود که بطورکلی «طبیعت» اصلی تولیدکننده^۲ خرده‌پا را تشکیل می‌دهد. بارزترین مظهر این تزلزلات شورش کرونشتادت بود. همانا تزلزلات عناصر خرده‌بورژوا شاخص‌ترین نکته در رویدادهای کرونشتادت بشمار می‌رفت. چیزی که دارای شکل کاملاً معین و روشن و مشخص باشد کم بود. شعارهای مبهمی از قبیل «آزادی»، «آزادی بازرگانی»، «رهایی از قید اسارت»، «شوراها بدون بلشویک‌ها» یا تجدید انتخابات شوراها یا رهایی از شر «دیکتاتوری حزبی» و غیره و غیره داده می‌شد. هم منشویکها و هم اسارها جنبش کرونشتادت را «از آن خود» اعلام می‌کنند. ویکتور چرنوف قاصدی به کرونشتادت می‌فرستد، به پیشنهاد این قاصد والک منشویک یکی از سران شورش کرونشتادت برله «مجلس مؤسسان» رأی می‌دهد. تمام افراد گارد سفید فوراً و می‌توان گفت با سرعت برق «برای کرونشتادت» بسیج می‌شوند. کارشناسان نظامی گارد سفید در کرونشتادت و عده‌ای از کارشناسان (نه فقط کوزلوسکی) نقشه‌ای برای پیاده کردن نیرو در اورانیئن‌بانوم می‌کشند و این نقشه توده^۳ متزلزل منشویکها و اسارها و غیرحزبی‌ها را بهراس می‌اندازد. بیش از پنجاه روزنامه روسی گارد سفید در خارجه «برای کرونشتادت» دست به تبلیغات فوق‌العاده شدیدی می‌زنند. بانکهای بزرگ و همه^۴ نیروهای سرمایه^۵ مالی برای کمک به کرونشتادت صندوقهای اعانه دایر می‌کنند، میلیوکف کادت - پیشوای خردمند بورژوازی و ملاکین صبورانه به ویکتور چرنوف ابله بطور مستقیم (و به دان و رزکف منشویک که بعلت داشتن ارتباط با کرونشتادت اکنون در پتروگراد زندانی هستند، بطور غیرمستقیم) توضیح می‌دهد که عجله و شتاب در مورد مجلس مؤسسان لازم نیست و می‌توان و باید برله حکومت شوروی - منتها بدون وجود بلشویکها اظهار نظر کرد.

البته دشوار نیست که انسان از ابلهان خودپسندی نظیر چرنوف، قهرمان عبارتپردازی خرده‌بورژوازی یا مارتف، شوالیه رفمیسم خرده‌بورژوازی پیراسته «برنگ مارکسیسم» عاقلتر باشد. اصولاً مطلب در این هم نیست که میلیوکف بعنوان یک شخصیت، آدم عاقلتری است، بلکه

در این است که این پیشوای حزبی بورژوازی بزرگ بحکم موقعیت طبقاتی خود، ماهیت طبقاتی و مناسبات متقابل سیاسی را از پیشوایان خرده بورژوازی نظیر چرنوف ها و مارتف ها روشنتر می بیند و بهتر درک می کند. زیرا بورژوازی یک نیروی واقعاً طبقاتی است که در دوران سرمایه داری، خواه در شرایط رژیم سلطنتی و خواه در هر نوع از دمکراتیک ترین جمهوری ها حتماً حکمروایی می کند و در عین حال بطور حتم و مسلم از پشتیبانی بورژوازی جهانی هم برخوردار است. و اما خرده بورژوازی یعنی همه قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم» از لحاظ ماهیت اقتصادی نمی تواند چیز دیگری جز مظهر ناتوانی طبقاتی باشد، — از اینجاست تزلزلات و عبارتپردازی و زبونی. در سال ۱۷۸۹ خرده بورژواها هنوز می توانستند انقلابیون کبیر باشند، ولی در سال ۱۸۴۸ مضحک و حقیر بودند؛ در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۱ آنها از لحاظ نقش واقعی خود، همدمستان منفور ارتجاع و چاکران بلاواسطه آن هستند، اعم از اینکه چرنوف و مارتف نامیده شوند یا کائوتسکی و ماکدونالد و امثال و نظایر آنها.

وقتی مارتف در مجله^{۷۹} (۷۹) خود چاپ برلن می نویسد که گویا کرونشتادت نه تنها شعارهای منشویکی را عملی می ساخت، بلکه در عین حال ثابت کرد که وجود یک جنبش ضد بلشویکی که تماماً در خدمت افراد گارد سفید و سرمایه داران و ملاکین نباشد، امکان پذیر است، همانا نمونه بارزی از ناریس (۸۰) خودپسند خرده بورژوا را مجسم می سازد. بیایید صاف و ساده این حقیقت را نادیده بگیریم که همه افراد گارد سفید واقعی بشورشیان کرونشتادت درود می گفتند و بوسیله بانک ها برای کمک به کرونشتادت اعانه جمع آوری می کردند! در برابر چرنوف و مارتف حق بجانب میلیوکف است، زیرا تا کتیک واقعی متعلق به نیروی واقعی گارد سفید یعنی نیروی سرمایه داران و ملاکین را بروز می دهد؛ بیایید هر که را دلتان می خواهد، حتی آنارشئیستها و هر نوع حکومت شوروی را که می خواهید، پشتیبانی کنیم، فقط طوری باشد که بلشویک ها سرنگون گردند و طوری باشد که انتقال حکومت عملی گردد! فرقی نمی کند که انتقال برآست باشد یا بچپ، بسمت منشویک ها باشد

یا بسمت آنارشپیست‌ها، همینقدر پس که این انتقال حکومت دست بلشویک‌ها را از آن کوتاه کند؛ بقیه را «ما»، میلیوکف‌ها، «ما»، سرمایه‌داران و ملاکین، «خودمان» درست می‌کنیم، این جوجه آنارشپیست‌ها، این چرنوف‌ها و مارتف‌ها را با پس‌گردنی بیرون خواهیم کرد، همانگونه که در سیبری با چرنوف و مایسکی، در مجارستان با چرنوف‌ها و مارتف‌های مجارستانی، در آلمان با کائوتسکی و در وین با فریدریخ آدلر و شرکه و فنتار کردیم. بورژوازی پرکار واقعی صدها تن از این ناریس‌های خرده‌بورژوا — مشویک‌ها، اس‌ارها و غیرحزبی‌ها را تحمیق نموده و دهها بار در کلیهٔ انقلاب‌های همهٔ کشورها آنرا بیرون ریخته است. تاریخ این نکته را به ثبوت رسانده، واقعیات آنرا محقق ساخته است. ناریس‌ها بیاوسرایی خواهند پرداخت و میلیوکف‌ها و افراد گارد سفید عمل خواهند کرد.

«همین قدر پس که حکومت از بلشویکها بدیگری انتقال یابد، فرق نمی‌کند که اندکی براست باشد یا اندکی بچپ، بقیه کارها درست خواهد شد» — میلیوکف در این مطلب کاملاً محق است. این یک حقیقت طبقاتی است که تمام تاریخ انقلابهای کلیهٔ کشورها و تمام دوران چندین صدساله تاریخ نوین پس از قرون وسطی آنرا تأیید کرده است. تولیدکنندهٔ خرده‌پای متفرق، دهقان را از لحاظ اقتصادی و سیاسی یا بورژوازی متحد می‌کند (تا کنون همواره در دوران سرمایه‌داری در همهٔ کشورها و در همهٔ انقلاب‌های عصر جدید وضع چنین بوده و در دوران سرمایه‌داری همواره چنین خواهد بود) و یا پرولتاریا (در مرحلهٔ اوج تکامل برخی از انقلاب‌های کبیر در تاریخ نوین، همواره برای دوران بسیار کوتاهی وضع بشکل چینی چنین بوده است؛ در روسیه طی سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۱ نیز وضع بشکل تکامل‌یافته‌ای چنین بود). دربارهٔ شق «ثالث»، دربارهٔ «نیروی سوم» فقط ناریس‌های خودپسند می‌توانند یاوسرایی و خیالبافی کنند.

بلشویک‌ها با زحمتی بسیار و در مبارزه‌ای شدید پیشاهنگی از پرولتاریا بوجود آورده‌اند که توانایی ادارهٔ امور را دارد، دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آوردند و آنرا حفظ کردند و تناسب نیروهای طبقاتی

در روسیه پس از واریسی آن بوسیلهٔ تجربه و عمل چهارساله مثل روز روشن شد. پیشاهنگ پولادین و آبدیده یگانه طبقهٔ انقلابی، و عناصر خرده‌بورژوای متزلزل، میلیوکف‌ها، سرمایه‌داران و ملاکین که در خارجه پنهان شده و از پشتیبانی بورژوازی جهانی برخوردارند. مسئله مثل روز روشن است. از هرگونه «نقل و انتقال حکومت» فقط اینها استفاده می‌کنند و می‌توانند استفاده کنند.

در جزوهٔ منتشره سال ۱۹۱۸ که به آن اشاره شد، صریحاً از این موضوع سخن رفته و گفته شده است: «دشمن عمده» — «عنصر خرده‌بورژوایی» است. «یا ما او را تابع کنترل و حساب خود خواهیم کرد یا اینکه او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری را برخواهد انداخت، همانگونه که ناپلئون‌ها و کاونیاک‌ها که همانا بر همین زمینهٔ خرده‌مالکی سر بلند می‌کردند، انقلاب را به تباهی می‌کشاندند. مطلب چنین و فقط چنین است» (از جزوهٔ پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸، رجوع شود به جلد ۸، ص ۹۷).

نیروی ما — روشنی و هشیاری کامل در محاسبهٔ تمام قوای طبقاتی موجود، خواه روسی و خواه بین‌المللی، و سپس نتیجهٔ حاصله از آن یعنی انرژی آهنین، استواری، قاطعیت و جانبازی در مبارزه است. دشمنان ما بیایند، ولی متفرق و پراکنده‌اند یا نمی‌دانند چه می‌خواهند (مانند همهٔ خرده‌بورژواها، همهٔ مارتف‌ها و چرنوف‌ها، همهٔ غیرحزبیها و همهٔ آنارشئیستها). ولی ما متحدیم — با خودمان بطور مستقیم و با پرولترهای همهٔ کشورها بطور غیرمستقیم، میدانیم چه می‌خواهیم. و از این رو در مقیاس جهانی شکست ناپذیریم، گرچه این نکته امکان شکست برخی از انقلابهای پرولتری را برای زمان معینی نفی نمی‌کند. بیخود نیست که اصطلاح عنصر به خرده‌بورژوای اطلاق می‌شود، چونکه واقعاً هم بی‌شکل‌ترین، نامعین‌ترین و بی‌شعورترین پدیده‌هاست. ناریسی‌های خرده‌بورژوای چنین می‌پندارند که «رایگیری همگانی» طبیعت تولیدکنندهٔ خرده‌پا را در دوران سرمایه‌داری از بین می‌برد، ولی در حقیقت امر این نکته به بورژوای کمک می‌کند تولیدکنندگان خرده‌پای پراکنده را بوسیلهٔ کلیسا، مطبوعات، مدارس، پلیس، ارتش

و با هزاران شکل ستمگری اقتصادی تابع خود سازد. خانه‌خرایی، احتیاج و وضع شاق موجب تزلزل و نوسان می‌شود: امروز بسوی بورژوازی و فردا بسوی پرولتاریا. فقط پیشاهنگ آزموده پرولتاریا قادر است در برابر این تزلزلات ایستادگی کند و مقاومت ورزد.

رویدادهای بهار سال ۱۹۲۱ بار دیگر نقش اسارها و منشویک‌ها را نشان داد: آنها به عنصر متزلزل خرده‌بورژوازی کمک می‌کنند تا از بلشویک‌ها رم کنند و «تقل و انتقال حکومت» را بنفع سرمایه‌داران و ملاکین عملی سازند. منشویک‌ها و اسارها اکنون دیگر آموخته‌اند که چگونه خود را با جامهٔ «غیرحزبی» بپارایند. این نکته کاملاً به ثبوت رسیده است و فقط ابلهان ممکن است نه‌بینند و درک نکنند که ما نمی‌توانیم به تحمیق تن دردهیم. بکنفرانس‌های غیرحزبی نمی‌توان بمثابهٔ بت نگریست. این کنفرانس‌ها وقتی ارزش دارند که توسط آنها بتوان به توده‌ای که هنوز دست‌نخورده، بقشرهای ملیونها زحمتکشی که از سیاست کنار افتاده‌اند، نزدیک شد، ولی این کنفرانسها زیان‌بخشند، هر آینه اگر زمینه را به منشویک‌ها و اسارها که خود را بجامهٔ غیرحزبی آراسته‌اند بدهند. این افراد به شورشها و به افراد گاردسفید کمک می‌کنند. جای منشویک‌ها و اسارها چه آنهایی که علنی هستند و چه آنها که جامهٔ غیرحزبی بتن کرده‌اند زندان است (و یا در مجلات منتشره در خارجه، در کنار افراد گارد سفید؛ ما با میل و رغبت به مارتف امکان دادیم بخارجه برود)، ولی جای آنها در کنفرانس غیرحزبی نیست. می‌توان و باید شیوه‌های دیگری برای واری روحیهٔ توده‌ها و برای نزدیک شدن با آنها پیدا کرد. بگذار هر کس که خواهان بازی پارلمانتاریسم و مجلس‌مؤسسان و کنفرانس‌های غیر حزبی است راه خارجه را در پیش گیرد، خواهش می‌کنم بی‌رحمت به آنجا تشریف برده نزد مارتف بروید و محاسن «دمکراسی» را بیازمایید و لطفاً از سربازان و رانگل هم دربارهٔ این محاسن کسب اطلاع نمایید. ولی ما حوصلهٔ «اپوزیسیون» بازی در «کنفرانسها» را نداریم. ما در محاصرهٔ بورژوازی جهانی هستیم که در کمین نشسته و مراقب هر لحظهٔ تزلزل است تا «خودیها» را باز گرداند و ملاکین

و بورژوازی را احیاء نماید. ما منشویک‌ها و اس‌ارها خواه آنهایی را که آشکارند و خواه آنهایی را که خود را بجامه «غیر حزبی» آراسته‌اند، در زندان نگاه خواهیم داشت.

ما برای تحکیم بیش از پیش رشتهٔ ارتباط خود با تودهٔ زحمتکشانی که از لحاظ سیاسی هنوز دست‌نخورده‌اند تمام وسایل را بکار خواهیم برد، بجز آن وسایلی که به منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها میدان می‌دهند، به تزلزلاتی که بحال میلیوکف مفید است، میدان

می‌دهند. ما بویژه صدها و صدها تن از افراد غیرحزبی را با جدیت تمام بکار در مؤسسات شوروی و در وهلهٔ اول بکارهای اقتصادی جلب خواهیم کرد، ولی غیرحزبیهای واقعی را که جزو توده، کارگران و دهقانان ساده هستند نه آن کسانی را که خود را بجامهٔ غیرحزبی «آراسته‌اند» تا دستورالعمل‌های منشویکی و اس‌اری را که اینقدر بحال میلیوکف مفید است، یواشکی از روی نت بخوانند. صدها و هزارها غیرحزبی پیش ما کار می‌کنند که دهها تن از آنها مقامهای بسیار مهم و پرسئولیت را احراز کرده‌اند. کار آنها را باید بیشتر واریسی کرد و هزاران تن از زحمتکشان ساده را برای واریسی جدید بیش از پیش بالا کشید و مورد آزمایش قرار داد و صدها از آنها را بطور منظم و بلاانحراف بر اساس واریسی از روی تجربه بمقامهای بالاتری ارتقاء داد.

کمونئیستهای ما هنوز هم بقدر کافی قادر نیستند وظیفهٔ واقعی خود را در ساحهٔ ادارهٔ امور درک کنند؛ نباید سعی کرد «همهٔ کارها» را بعهدهٔ «خود» گرفت و جان کند و فرصت انجام آنرا نیافت، به بیست کار دست زد و یکی را هم به پایان نرساند، بلکه باید کار دهها و صدها دستیار را واریسی نمود و موجبات واریسی کار آنها را از پائین یعنی توسط تودهٔ واقعی فراهم ساخت؛ باید کار آن کسانی را که معلومات دارند (کارشناسان) و در رو براه کردن اقتصاد بزرگ تجربه دارند (سرمایه‌داران) هدایت نمود و از آنها تعلیم گرفت. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از کارشناس نظامی تعلیم بگیرد گرچه نه دهم کارشناسان نظامی در هر فرصتی مستعد

خیانت هستند. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از سرمایه‌دار تعلیم بگیرد (اعم از اینکه این سرمایه‌دار، سرمایه‌دار بزرگ صاحب امتیاز باشد یا بازرگان حق‌العمل‌بگیر یا سرمایه‌دار خرده‌پای کثویراتور و غیره)، گرچه سرمایه‌دار بهتر از کارشناس نظامی نیست. ما دیگر آموخته‌ایم که چگونه در ارتش سرخ هیچ کارشناسان نظامی خائن را بگیریم و کارشناسان پاک و با وجدان را تشخیص دهیم و رویهمرفته از هزاران و دهها هزار کارشناس نظامی استفاده کنیم. ما سی‌آموزیم که همین‌طور (بشکل خودویژه) از مهندسی و آموزگاران نیز استفاده نماییم — گرچه در اینجا کار را خیلی بدتر از ارتش سرخ انجام می‌دهیم (در آنجا دنیکی و کلچاک خوب ما را می‌تازاندند و وادار می‌کردند سریعتر و جدی‌تر و عمیق‌تر بیاموزیم). بیاموزیم عین همین کار را هم (باز هم بشکل خودویژه) در مورد بازرگانان حق‌العمل‌بگیر و عاملین خرید که برای دولت کار می‌کنند و در مورد سرمایه‌داران کثویراتور و کارفرمایان صاحب امتیاز و غیره انجام دهیم.

باید بیدرتنگ وضع توده کارگران و دهقانان را بهبود بخشید. ما با جلب نیروهای جدید و از آنجمله غیرحزبها بکار مفید، به این هدف خواهیم رسید. مالیات جنسی و سلسله اقداماتی که با این امر مربوط است به این هدف کمک خواهند کرد. ما با این عمل ریشه اقتصادی تزلزلات تولیدکنندگان خرده‌پا را قطع خواهیم کرد. با تزلزلات سیاسی هم که فقط بِنفع میلیوکف است، بی‌امان مبارزه خواهیم کرد. عده متزلزین بسیار است و عده ما کم. متزلزین پراکنده هستند و ما متحدیم. متزلزین از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند. پرولتاریا دارای استقلال اقتصادی است. متزلزین نمی‌دانند چه می‌خواهند؛ هم دلشان می‌خواهد و هم ترس و تردید دارند و هم میلیوکف اجازه نمی‌دهد. ولی ما میدانیم چه می‌خواهیم.

به‌همین جهت هم، پیروزی از آن ما خواهد بود.

پایان سخن

نتیجه گیری کنیم.

مالیات جنسی انتقال از کمونیسم جنگی بشیوه راستین سوسیالیستی مبادله^۱ فرآورده هاست.

منتها درجه^۲ ویرانی که خشکسالی سال ۱۹۲۰ موجب حدت و شدت آن گردیده، این انتقال را بعلت عدم امکان احیای سریع صنایع بزرگ، ضروری و تعویق ناپذیر کرده است.

از اینجا نتیجه می شود که باید مقدم بر هر چیز بوضع دهقانان بهبود بخشید. وسیله^۳ آن: مالیات جنسی، بسط دامنه^۴ گردش کالا میان زراعت و صنعت، بسط صنایع کوچک است.

گردش کالا آزادی بازرگانی است، سرمایه داری است. این در حدودی برای ما مفید است که بما کمک میکند علیه پراکندگی تولیدکننده خردپا و تا حدود معینی علیه بوروکراتیسم مبارزه کنیم. حدود آنرا عمل و تجربه، معین خواهد کرد. مادامیکه پرولتاریا زمام حکومت را محکم در دست خود دارد، امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را محکم در دست خود دارد، این امر بهیچوجه برای حکومت پرولتری وحشتناک نیست.

مبارزه علیه سوداگری را باید بمبارزه علیه چپاولگری و سرپیچی از نظارت و حساب و کنترل دولتی تبدیل نمود. با چنین کنترلی ما سرمایه داری را که تا حدود معینی ناگزیر و برای ما ضروری است به مجرای سرمایه داری دولتی سوق می دهیم.

باید ابتکار و نوآوری و استقلال سازمانهای محلی را در امر تشویق گردش کالا میان زراعت و صنعت بطور همه جانبه و مجدانه و بهر ترتیبی شده گسترش داد، تجربه^۵ عملی را در این ساحه بررسی نمود و هر قدر ممکن است آنرا متنوع تر ساخت.

باید بصنایع کوچک که احتیاجات زراعت دهقانی را برطرف می سازد و به اعتلاء آن کمک می نماید، کمک نمود؛ باید به این صنایع تا حدود معینی از طریق دادن موادخام دولتی نیز کمک کرد. عاطل گذاردن موادخام تبهکارانه تر از هر عملی است.

نباید ترسید از اینکه کمونیست‌ها از کارشناسان بورژوازی و از جمله از بازرگانان و سرمایه‌داران خرده‌پای کثویراتور و سرمایه‌داران «تعلیم بگیرند». باید از آنها بشکل دیگر ولی در ماهیت امر همانگونه تعلیم بگیریم که از کارشناسان نظامی تعلیم گرفتیم و آموختیم. نتایج «دانش» را فقط باید در تجربهٔ عملی واری نمود؛ کار خود را بهتر از آنچه که کارشناسان بورژوازی در کنار تو انجام داده‌اند، انجام بده، با بکار بستن شیوه‌های گوناگون به اعتلاء زراعت، اعتلاء صنایع و به بسط دامنهٔ گردش کالا میان زراعت و صنعت نایل شو. در پرداخت پول «در ازاء دانش» خست نکن: اگر کسب معلومات بنحوی ثمربخش انجام گیرد، از پرداخت مبالغ گزاف در راه کسب دانش دریغ نیست.

باید به انواع وسایل به تودهٔ زحمتکشان کمک نمود، به آنها نزدیک شد و صدها و هزارها غیرحزبی را از میان این توده برای انجام کارهای اقتصادی بالا کشید. و اما «غیرحزبی‌هایی» را که عملاً همان منشویک‌ها و اسارهایی هستند که بلباس مد غیرحزبی کرونشادت در آمده‌اند — باید با مراقبت تمام در زندان نگاهداشت و یا عازم برلن نمود که پیش مارتف بروند و از تمام محاسن دسکراسی خالص آزادانه استفاده کنند و با چرنوف و میلیوکف و منشویک‌های گرجی آزادانه تبادل افکار نمایند.

۲۱ آوریل سال ۱۹۲۱.

از روی متن مجموعه آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳، ص ۲۰۵ — ۲۴۵
ترجمه و چاپ شده است

در ماه مه سال ۱۹۲۱ بصورت
جزوه‌ای توسط نشریات دولتی بچاپ
رسید

نطق‌هایی که روی صفحات گرامافن ضبط شده است

۲۵ آوریل سال ۱۹۲۱

۱

غیرحزبی‌ها و حکومت شوروی

(رشتهٔ سخن برقیق لنین داده میشود)

کارگران و دهقانان، برای ادارهٔ امور کشور و برای بهبود وضع اقتصادی، کارکنان غیرحزبی درستکار و صدیق نسبت بحکومت شوروی بما بدهید. کارکنان غیرحزبی درستکار و صدیق برای حکومت شوروی لازمند، چونکه عدهٔ تنها حزبی‌ها کافی نیست. از کارگران و دهقانان غیرحزبی عدهٔ بسیار بسیار زیادی هستند که از لحاظ صداقت و استعداد مدیریت و استعداد ادارهٔ امور اقتصادی از قبیل اصلاح امور بنگاههای دستی و کتوپراتیوها و توزیع صحیح خواربار و بهبود امور ناهارخوریها و خانه‌ها و اغذیهٔ کودکان و غیره و غیره، متمایزند.

در هر استانی هزاران و هزاران کارگر و دهقان غیرحزبی هستند که هنوز بکار مدیریت و بکار نوسازی اقتصاد ملی گمارده نشده‌اند. وظیفهٔ مستقیم کارکنان حزبی و شوروی این است که چنین افرادی را پیدا کنند و پیش بکشند و به آنها کار بدهند و استعدادشان را آزمایش کنند، بگذارند که آنها تکان بخورند و خود را نشان دهند.

کمک کارگران و دهقانان غیرحزبی برای ما وحشتناک نیست، بلکه برعکس لازم و مطلوب است. فقط باید از منشویکها و سوسیالیست‌رولوسیونرها برحذر بود که دوست دارند حالا خود را غیرحزبی بنامند ولی عملاً بکار تبهکارانه خود بنفع افراد گارد سفید و ملاکین ادامه دهند. بیخود نیست که همه افراد گارد سفید و ملاکین فوراً بکمک شورش کرونشتادت پرداختند. پس باید این غیر-حزبیهای ماسکدار را افشاء نمود و بازداشت کرد و کارگران و دهقانان درستکار غیرحزبی را هر طور شده و با تمام نیرو بکار جلب نمود.

برای نخستین بار در سال ۱۹۷۰ در
مجموعه لنینی جلد ۳۷ چاپ شده
از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین
ترجمه و چاپ شده است

۲

درباره مالیات جنسی و درباره مبادله آزاد مازاد غله

(رشته سخن برفیق لنین داده می‌شود)

رفقا! در سایه تبدیل اخذ مازاد به مالیات جنسی حالا باید دهقانان در شرایط حاصلخیزی متوسط صدها میلیون پوط مازاد غله داشته باشند. دهقانان قانوناً حق دارند این مازاد را بطور کاملاً آزاد بدخواه خود برای بهبود وضع تغذیه خود و برای خوراک داسها و برای مبادله با فرآورده‌های صنعتی تخصیص دهند. مبادله آزاد مازاد غله با فرآورده‌های صنعتی، بر علاقه دهقانان به بهبود امور زراعتی خود می‌افزاید و این بهبود را بوسیله گسترش هرگونه صنعتی که محصول مورد نیاز دهقانان را تولید می‌کند آسان‌تر می‌سازد. بهتر از همه آن خواهد بود که هر چه زودتر می‌توانستیم فابریکها و کارخانه‌های بزرگ و همچنین حمل و نقل با راه آهن و راه‌های آبی را نوسازی

و احیاء نماییم. آنوقت ممکن بود بسیاری از فرآورده‌های صنعتی مورد نیاز: هم نمک، هم نفت و منسوجات و کفش و هم وسایل و کود کشاورزی را با سرعت و بهای ارزان در دسترس دهقانان قرار داد. اما برای نوسازی سریع صنایع بزرگ ذخایر زیاد سوخت و خواربار در شهرها لازم و ضرور است. و ما قادر نیستیم این ذخایر را با سرعت جمع‌آوری کرده و حمل نماییم. از این رو همزمان با جمع‌آوری و حمل این ذخایر باید فوراً بکار توسعه و تشویق صنایع کوچک با تمام نیرو پرداخت. این صنایع می‌توانند و باید موجب بهبود سریع زندگی دهقان و اقتصادیات وی بدون ذخایر عظیم دولتی از موادخام و سوخت و خواربار باشند. بگذار همه کارکنان حزبی و شوروی وظیفه خود را خوب بفهمند و آن را با جدیت در جهت هرگونه تشویق و توسعه صنایع کوچک که بحال اقتصاد دهقانی فایده دارد، انجام دهند.

از روی متن روزنامه
ترجمه و چاپ شده است

برای نخستین بار در تاریخ ۲۹
آوریل سال ۱۹۷۰ در روزنامه
«پراودا» - شماره ۱۱۹ چاپ شده است

دهمین کنفرانس حزب کمونیست (بلشویک) سراسر روسیه

۲۶-۲۸ مه سال ۱۹۲۱

سخنرانی در پایان کنفرانس ۲۸ ماه مه

رفقا، تصور می‌کنم می‌توانم بکوتاهترین سخنرانی اکتفاء نمایم. همانطوریکه میدانید ما بطور فوق‌العاده این کنفرانس را تشکیل دادیم و هدف عمده‌مان از تشکیل آن، روشن کردن کامل مسئله سیاست اقتصادی میان مرکز و محله‌ها، میان کارکنان حزبی و همه کارکنان شوروی بود. گمان می‌کنم که کنفرانس این مسئله را مسلماً حل کرده‌است. در اینجا رفقا بارها متذکر می‌شدند که رفیق اوسینسکی روحیه خبیلی زیاد و حتی احتمالاً اکثریت کارکنان حزبی را در محله‌ها کاملاً بدرستی بیان داشت که گفت باید همه تردیدها را در این باره از بین برده و سیاست تنظیمی کنگره دهم حزب که متعاقباً با فرامین و قراردایی تقویت یافته است، بدون قید و شرط از جانب حزب بعنوان سیاستی که باید آنرا جداً و برای مدت طولانی اجرا نمود، تصویب می‌شود. کنفرانس هم با پافشاری تمام این نکته را بیان داشت و با افزودن موادی آنرا تکمیل نمود. پس از عزیمت رفقا به محله‌ها حتی سایه‌ای از اسکان تفسیر نادرست باقی نخواهد ماند. البته وقتی ما سیاستی را تنظیم می‌کنیم که باید طی سالهای زیاد متوالی اجرا شود، دقیقه‌ای این نکته را فراموش نمی‌کنیم که انقلاب بین‌المللی، سرعت

و شرایط گسترش آن، می‌تواند همه چیز را تغییر دهد. در حال حاضر وضع بین‌المللی بگونه‌ای است که یکنوع توازن، گرچه موقت و ناپایدار، ولی بهر حال توازن برقرار شده است؛ نوعی توازن که در آن دول امپریالیستی علی‌رغم تمام نفرت خود از روسیه^۱ شوروی و تمایل به هجوم بر آن، از این فکر دست برداشته‌اند، چونکه جریان تجزیه و تلاشی جهان سرمایه‌داری با سرعت تصاعدی پیش می‌رود، اتحاد و یگانگی آن پیوسته کاهش می‌یابد و فشار نیروی خلق‌های ستم‌دیده و مستعمرات که بیش از یک میلیارد از سکنه^۲ جهان را تشکیل می‌دهند، سال بسال، ماه به ماه و حتی هفته به هفته شدیدتر می‌شود. ولی ما نمیتوانیم بنای کار خود را بر این حساب قرار دهیم. اکنون ما بطور عمده از طریق سیاست اقتصادی خود در انقلاب جهانی تأثیر می‌بخشیم. همه^۳ چشم‌ها، انظار همه^۴ زحمتکشان در تمام کشورهای جهان بدون هیچ استثناء و بدون هر گونه مبالغه و اغراق، بسوی جمهوری روسیه^۵ شوروی دوخته است. این نتیجه بدست آمده است. در این زمینه سرمایه‌داران نمی‌توانند چیزی را مسکوت گذارند و پنهان دارند و از این رو بیش از هر چیز از اشتباهات اقتصادی و از ضعف ما بهره می‌گیرند. مبارزه در مقیاس جهانی به این عرصه انتقال یافته است. اگر ما به این هدف تحقق بخشیم، در مقیاس جهانی نیز حتماً و قطعاً برد با ما خواهد بود. بدین جهت مسائل ساختمان اقتصادی برای ما اهمیت کاملاً استثنایی پیدا می‌کند. در این جنبه ما باید از طریق رشد و پیشروی آهسته و گام بگام ولی پیوسته و پیگیر — حرکت سریع امکان ندارد — پیروزی را بدست آوریم. و بنظر من ما در نتیجه^۶ کارهای کنفرانس خود مسلماً و در هر حال، به این هدف خود رسیدیم. (کفزدنها.)

۲ ژوئن سال ۱۹۲۱ در شماره ۱۱۹
روزنامه «پراودا» چاپ شده است
از روی متن مجموعه^۷
آثار و. ای. لنین، چاپ
پنجم، جلد ۴۳، ص
۳۴۰-۳۴۱ ترجمه و
چاپ شده است

توضیحات

۱- پان‌اسلامیسم - ایدئولوژی مذهبی و سیاسی که اتحاد همه ملت‌های پیرو دین اسلام (همه مسلمانان) را در کل واحد موعظه و تبلیغ می‌کند که در اواخر قرن ۱۹ میان طبقات استثمارگر در کشورهای خاور رواج گسترده یافت و بمنظور تابع ساختن مسلمانان سراسر جهان به سلطان عثمانی بعنوان «خلیفه همه دینداران» از آن استفاده کرد. طبقات حاکمه ملت‌های مسلمان با کمک پان‌اسلامیسم می‌کوشیدند مواضع خود را محکم کرده و جنبش انقلابی ملل زحمتکش خاور را سرکوب نمایند. ص - ه

۲- قرارداد صلح ورسای که بجنگ جهانی امپریالیستی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ توسط ایالات متحده آمریکا و امپراتوری بریتانیا و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و دول متحد آنها از یکطرف، و آلمان از طرف دیگر امضاء شد. قرارداد صلح ورسای هدفش تسجیل تقسیم مجدد جهان سرمایه‌داری برفع دول غالب و همچنین ایجاد آنچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه اختناق روسیه شوروی و قلع و قمع جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص - ۷

۳- صلح برست-لیتوفسک - قرارداد صلح میان روسیه شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) است که سوم ماه مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط فوق‌العاده سنگین برای

روسیه^۶ شوروی در برست-لیتوفسک امضاء شد. انعقاد صلح برست با مبارزه پیگیرانه علیه ل. د. تروتسکی و گروه ضدحزبی «کمونیستهای چپ» که مخالف امضاء قرارداد صلح بودند مربوط بود. تنها در سایه^۷ کوششهای عظیم و. ای. لنین قرارداد با آلمان امضاء شد. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که رژیم سلطنتی را برانداخت کمیته^۸ اجرائیه^۹ مرکزی سراسر روسیه در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ الغای قرارداد غارتگرانه و ظالمانه^{۱۰} برست-لیتوفسک را اعلام داشت. ص - ۷

۴ - یونکرها - زمینداران اشراف پروس. ص - ۷

۵ - جامعه ملل - سازمان بین‌المللی که در دورانی بین جنگ‌های اول و دوم جهانی وجود داشت و در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس توسط دولت‌های غالب در جنگ اول جهانی تأسیس یافته بود. در دورانی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۴ فعالیت جامعه ملل نسبت به اتحاد شوروی جنبه^{۱۱} خصمانه داشت و در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ یکی از مراکز سازماندهی مداخله مسلحانه خارجی علیه دولت شوروی بود.

۱۵ سپتامبر سال ۱۹۳۴ به ابتکار دیپلماسی فرانسه - ۳۴ دولت عضو جامعه ملل از اتحاد شوروی دعوت کردند بعضویت جامعه درآید. اتحاد شوروی بمنظور مبارزه در راه تحکیم پایه‌های صلح بعضویت جامعه ملل را پذیرفت. اما تلاشهای اتحاد شوروی در جهت ایجاد جبهه صلح با مقاوت محافل مترجع کشورهای غربی مواجه شد. جامعه ملل تا آوریل سال ۱۹۴۶ بموجودیت خود ادامه داد. ص - ۷

۶ - آنتانت (توافق سه‌جانبه) - بلوک امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تزاری که در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عده دیگر از دولتها به آن ملحق شدند. ص - ۷

۷- بیست و یکم مارس سال ۱۹۱۹ مجارستان جمهوری شوروی اعلام شد. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان نسبتاً جنبهٔ مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهده دشواری‌های خارجی برآید تصمیم گرفت زمام حکومت را بدست سوسیال‌دمکرات‌های راست‌گرا بسپارد تا از گسترش دامنهٔ انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان میان توده‌ها در آن زمان بقدری زیاد بود و خواست اعضای معمولی حزب سوسیال‌دمکرات‌ها برای اتحاد با کمونیست‌ها بقدری جدی و قاطع بود که رهبری حزب سوسیال‌دمکرات برهبران تحت بازداشت حزب کمونیست پیشنهاد کرد که باهم دولتی تشکیل دهند. لیبرال‌های حزب سوسیال‌دمکرات ناگزیر شرایط مطروحه کمونیست‌ها دایر بر تشکیل دولت شوروی، خلع سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میل‌س ملی، مصادرهٔ زمینهای ملاکین، ملی کردن صنایع و عقد پیمان اتحاد با روسیهٔ شوروی و شرایط دیگر را پذیرا شدند. در عین حال موافقتنامه‌ای دربارهٔ اتحاد دو حزب در حزب سوسیالیست مجارستان به امضاء رسید. ضمن عملی ساختن اتحاد دو حزب اشتباهاتی روی داد که پیامدهایی داشت؛ اتحاد دو حزب از راه ادغام مکانیکی بدون طرد عناصر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ اقدامات مشترک مداخله‌گران امپریالیستی خارجی و ضدانقلاب داخلی حکومت شوروی در مجارستان ساقط گردید. ص - ۸

۸- منظور جمهوری سوسیالیستی فنلاند است که پس از انتقال زمام حکومت بدست کارگران در اواخر ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ اعلام شد. اول ماه مارس سال ۱۹۱۸ قراردادی میان جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در پتروگراد به امضاء رسید. این قرارداد که به اصول برابری کامل و احترام بحق حاکمیت طرفین متکی بود، نخستین قرارداد دو دولت سوسیالیستی در تاریخ بشمار می‌رفت.

در ماه مه سال ۱۹۱۸ در نتیجهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح آلمان، انقلاب فنلاند پس از جنگ شدید داخلی سرکوب شد. ص - ۸

۹ - هفدهم دسامبر سال ۱۹۱۸ در لتونی در نتیجهٔ تظاهرات پرجمعیت و توده‌ای پرولتاریا و دهقانان لتونی علیه اشغالگران آلمانی و دولت ضدانقلابی، دولت موقت شوروی تشکیل شد که بیانیه‌ای دربارهٔ انتقال زمام حکومت بدست شوراها صادر نمود. روسیهٔ شوروی بمردم لتونی در مبارزه به خاطر استقرار حکومت شوروی و تحکیم پایه‌های جمهوری شوروی سوسیالیستی لتونی کمک برادرانه کرد. در ماه مارس سال ۱۹۱۹ واحدهای ارتش آلمان و افراد گارد سفید که توسط امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و آنتانت مسلح و مجهز شده بودند، علیه لتونی شوروی به تعرض گسترده پرداختند. در ماه مه شهر ریگا - پایتخت لتونی شوروی به اشغال آنها درآمد و در اوایل ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ پس از جنگ‌های شدید سرتاسر خاک لتونی توسط مداخله‌گران مسلح خارجی اشغال شد. ص - ۸

۱۰ - و. ای. لنین منظورش مقالهٔ یو. مارخلوسکی «مسئله ارضی و انقلاب جهانی» است که در شماره ۱۲ مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی» در تاریخ بیستم ژوئیه سال ۱۹۲۰ درج شده بود. لنین حتی قبل از انتشار این شمارهٔ مجله با مقالهٔ مارخلوسکی آشنا شده بود. ص - ۱۳

۱۱ - منظور و. ای. لنین انترناسیونال دوم (انترناسیونال برن) است که در کنفرانس احزاب سوسیالیست بجای انترناسیونال دوم که از آغاز جنگ اول جهانی موجودیت خود را از دست داده بود، تشکیل شد. ص - ۱۳

۱۲ - منظور حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان و حزب مستقل کارگر انگلیس است. حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان - حزب سنتریست که در

آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگره مؤسسان در گنا تشکیل شد. «مستقلها» زیر پوشش جملات سترژیستی وحدت با سوسیال‌شوینیست‌ها را موعظه و تبلیغ می‌کردند و بورطه امتناع از مبارزه طبقاتی می‌غلطیدند. سازمان کائوتسکیستی «فراکسیون کار» در رایشتاگ بخش عمده این حزب را تشکیل می‌داد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگره حزب مستقل سوسیال‌دمکرات در هاله انشعاب روی داد و بخش قابل ملاحظه‌ای از «مستقل‌ها» در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متحد شد. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق را روی خود گذاشتند و حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان نامیده شدند که تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد.

حزب مستقل کارگر انگلیس (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط مبارزه شدید اعتصابی و تشدید جنبش استقلال‌طلبانه طبقه کارگر انگلیس در راه رهائی از شر نفوذ احزاب بورژوازی تأسیس یافت. قیر-گاردی و ر. ماکدونالد در رأس این حزب بودند.

حزب مستقل کارگر از همان آغاز پیدایش خود خطبشی بورژوا-رفرمیستی در پیش گرفت و توجه عمده خود را بشکل پارلمانی مبارزه و به بندوبست‌های پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لنین در توصیف حزب مستقل کارگر نوشت که این حزب «در عمل همواره وابسته پیورژوازی و حزب اپورتونیستی است».

حزب مستقل کارگر در سال ۱۹۲۰ از انترناسیونال دوم کنار رفت و به انترناسیونال دو و نیم پیوست. ص — ۲۴

۱۳ — لونگیست‌ها — اقلیت سترژیست در درون حزب سوسیالیست فرانسه برهبری ژان لونگه بود که در سال ۱۹۱۵ تشکیل شد و در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌پاسیفیستی داشت. در کنگره حزب سوسیالیست فرانسه در تور (دسامبر سال ۱۹۲۰) که در آن جناح چپ حزب پیروز شد، لونگیست‌ها به اتفاق

رفرمیست‌های علنی از حزب جدا شدند و به انترناسیونال کدایی دو و نیم پیوستند و پس از متلاشی شدن آن به انترناسیونال دوم باز گشتند. ص - ۲۴

۱۴- کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی که اصول برنامه‌ای و تاکتیکی و سازمانی کمیترن را شالوده‌ریزی کرد از ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت سال ۱۹۲۰ در روسیه شوروی برپا بود. کنگره در پتروگراد گشایش یافت و جلسات بعدی آن از ۲۳ ژوئیه در مسکو جریان یافت. در این کنگره ۱۶۹ نماینده با رأی قطعی و ۴۹ نماینده با رأی مشورتی از ۶۷ سازمان کارگری ۳۷ کشور حضور داشتند. علاوه بر نمایندگان احزاب و سازمانهای کمونیستی (از ۳۱ کشور) نمایندگان حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان و احزاب سوسیالیست ایتالیا و فرانسه و نمایندگان کارگران صنعتی جهان (استرالیا، انگلستان و ایرلند) و کنفدراسیون ملی کار اسپانیا و سازمانهای دیگر در کار کنگره شرکت داشتند.

و. ای. لنین در نخستین جلسهٔ کنگره دربارهٔ اوضاع بین‌المللی و وظایف اصلی کمیترن گزارش داد و در جلسات بعدی دربارهٔ حزب کمونیست و مسائل ملی و استعماری و دربارهٔ پارلماناریسم و مسائل دیگر سخنرانی کرد. لنین در کار اکثر کمیسیونهای کنگره شرکت مجددانه داشت.

ایده‌های مطروحه در اثر کلاسیک لنین «بیماری کودکی «چیگرایی» در کمونیسم» پایه و اساس تصمیمات کنگره را تشکیل داد. کنگره «ترزهایی دربارهٔ وظایف اصلی کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی» را که و. ای. لنین نوشته بود بعنوان قطعنامه دربارهٔ مسئلهٔ اول تصویب نمود. مسئلهٔ نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری، دربارهٔ مناسبات متقابل حزب با طبقهٔ کارگر یکی از مسائل بنیادی در کار کنگره بود. در قطعنامهٔ مصوب «دربارهٔ نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری» که با نزدیکترین شرکت لنین تنظیم شده بود، کنگره خاطر نشان ساخت که حزب حربیهٔ عمده و اساسی آزادی طبقهٔ کارگر است. ترزهای

لنین بعنوان قطعنامه‌های کنگره در باره مسائل ملی و استعماری و ارضی تصویب شد.

کنگره ۲۱ شرط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی را که لنین تنظیم کرده بود تصویب کرد که برای ایجاد و تقویت احزاب طراز نوین در جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری اهمیت فراوان داشت. ص - ۲۸

۱۵ - «تایمس» (The Times) - «وقت» - روزنامه یوبیه که در سال ۱۷۸۵ در لندن تأسیس یافته و یکی از بزرگترین روزنامه‌های محافظه‌کار بورژوازی انگلیس است. ص - ۳۵

۱۶ - «بولتن کمیساریای ملی امور خارجه جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه» - مجله‌ای که ارگان رسمی کمیساریای ملی امور خارجه بود و از ۲۰ ژوئن سال ۱۹۱۹ تا ژوئن سال ۱۹۲۲ در مسکو از چاپ خارج می‌شد. ص - ۳۶

۱۷ - منظور سازمان بین‌المللی مشکله در آن زبان است که از احزاب و گروههای سوسیالیستی منترستی که تحت فشار توده‌های انقلابی از انترناسیونال دوم خارج شده بودند تشکیل شده بود. این سازمان بنام «انترناسیونال ۲/۱» یا «انترناسیونال وین» معروف است (نام رسمی آن «اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیست» بود) که در کنفرانس وین در ماه فوریه سال ۱۹۲۱ تشکیل شد. لیدرهای انترناسیونال ۲/۱ ضمن انتقاد لفظی انترناسیونال دوم عملاً در همه مهمترین مسائل جنبش پرولتری سیاست اپورتونیستی و انشعابگرانه را در میان طبقه کارگری تعقیب می‌کردند و سعی داشتند از سازمان مشکله برای مخالفت عملی با نفوذ فزاینده کمونیستها در توده‌های کارگری استفاده نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۲۳ انترناسیونال ۲ و انترناسیونال ۲/۱ در به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری متحد شدند. ص - ۳۶

۱۸- «چهارده ماده»- «برنامه صلح» عوامفریبانه است که ویلسون رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در ژانویه سال ۱۹۱۸ مطرح ساخت. ص- ۳۶

۱۹- منشویک‌ها - طرفداران جریان خرده‌بورژوازی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانه‌های مرکزی حزب، سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی برهبری و. ای. لنین که «بلشینیست‌ها» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند «بلشویک» نامیده شدند و اپورتونیست‌ها در «منشینیست‌ها» یعنی در اقلیت ماندند و «منشویک» لقب گرفتند. منشویک‌ها مخالف هژمونی پرولتاریا در انقلاب، مخالف اتحاد طبقه کارگر و دهقانان و طرفدار سازش با بورژوازی لیبرال بودند. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷ منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت داشتند و از سیاست اسپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و مخالف انقلاب سوسیالیستی بودند که مقدمات آن فراهم می‌شد.

منشویک‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سازمانده توطئه‌ها و قیام‌هایی در جهت سرنگونی حکومت شوروی بودند و در آنها شرکت داشتند.

سوسیالیست‌رولوسیونرها (اس‌ارها) - اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ پا بعرصه وجود نهاد.

اس‌ارها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویک‌ها حامی عمده دولت موقت بورژوازی بودند و رهبران این حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند.

اس‌ارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتفاق بورژوازی و ملاکان و مداخله‌گران مسلح بیگانه علیه حکومت شوروی مجذانه مبارزه می‌کردند. ص- ۴۲

۲۱ - سوسیالیست‌های «گیلدی»، «سوسیالیسم گیلدی» - جریان رفمیستی میان تردیونیونهای انگلیسی که در آستانه جنگ اول جهانی پیدا شد. سوسیالیست‌های «گیلدی» جنبه طبقاتی دولت را نفی می‌کردند و توهماتی درباره امکان نجات از شر استثمار بدون مبارزه طبقاتی، در میان کارگران ایجاد می‌نمودند و ایجاد سازمانهای ویژه تولیدکنندگان بنام «گیلدی» برپایه تردیونیونهای موجود، و تحویل مدیریت صنایع را بدست این سازمانهای متحده در فدراسیون را تبلیغ می‌کردند. از این راه سوسیالیست‌های «گیلدی» تصور می‌نمودند که بتدریج جامعه سوسیالیستی ایجاد نمایند.

سوسیالیست‌های «گیلدی» پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به تبلیغات بویژه مجذانه‌ای پرداختند و سعی داشتند «تئوری» «سوسیالیسم گیلدی» را در برابر ایده‌های مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا قرار دهند. در دهه ۲۰ سالهای «سوسیالیسم گیلدی» تمام نفوذ و اعتبار در میان طبقه کارگر انگلیس از دست داد. ص - ۸۴

۲۲ - کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی توسط کنگره دوم کمیترون مرکب از بیست نفر تشکیل شد و نمایندگان انگلستان، اتریش، بلغارستان، مجارستان، آلمان، هلند، هندوستان، اندونزی، ایران، ایرلند، چین، کره، مکزیک، روسیه، ایالات متحده آمریکا، ترکیه، فرانسه، یوگسلاوی در آن عضویت پیدا کردند. و. ای. لنین کار کمیسیون را رهبری می‌کرد. این کمیسیون کار خود را در تاریخ ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۲۰ با بحث و بررسی پیرامون تزه‌های و. ای. لنین درباره مسائل ملی و مستعمراتی آغاز کرد که ۲۶ ژوئیه برای بررسی کنگره تسلیم گردید. علاوه بر این، در کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی و در جلسات عمومی کنگره تزه‌های متمم پیشنهادی م. ن. روی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. ص - ۴۹

۲۳ - حزب سوسیالیست بریتانیا (British Socialist Party) در سال ۱۹۱۱ در نتیجه اتحاد حزب سوسیال‌دمکرات با دیگر

گروههای سوسیالیستی در منچستر تشکیل شد. حزب سوسیالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «غیراپورتونستی و واقعاً مستقل از لیبرالها» (لنین).

حزب سوسیالیست بریتانیا از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر اظهار خوشوقتی کرد و اعضای آن در جنبش زحمتکشان انگلیس برای دفاع از روسیه شوروی در برابر مداخله مسلحانه خارجی نقش بزرگی ایفاء کردند. در سال ۱۹۱۹ اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای این حزب (۹۸ در برابر ۴) برله عضویت در انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا به اتفاق گروه وحدت کمونیستی در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیا نقش عمده ایفاء کرد. ص - ۵۵

۲۴ - جینگوئیسم - شوینیسم ستیزه‌جویانه که سیاست تجاوزکارانه امپریالیستی را تبلیغ می‌کرد؛ اصطلاح جینگوئیسم از کلمه غیرقابل ترجمه «جینگو» ریشه گرفته که در برگردان ترانه شوینیستی دهه سالهای ۷۰ قرن ۱۹ ذکر می‌شد. ص - ۵۵

۲۵ - مانیفست بال (بازل) - مانیفست درباره جنگ است که کنگره فوق‌العاده‌ای بین‌المللی سوسیالیستی در بال که روزهای ۲۴ - ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود، صادر کرد. این مانیفست ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد برحذر داشت و هدفهای غارتگرانه این جنگ را فاش ساخت و از کارگران همه کشورهای مبارزه قطعی در راه صلح دعوت کرد و از آنها خواست که «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا را در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری» قرار دهند. در مانیفست بال ماده‌ای از قطعنامه کنگره اشتوتگارت سال ۱۹۰۷ درباره اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسیالیستها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند - ماده‌ای که و. ای. لنین تنظیم و فورسوله کرده بود، قید گردید. مانیفست بال سیاست توسعه‌طلبانه دول امپریالیستی را با قاطعیت تمام محکوم کرد و از سوسیالیستها خواست

علیه هر گونه ستم و تعدی بر ملل کوچک و علیه مظاهر شوینسیسم مبارزه کنند. ص - ۵۵

۲۶ - و. ای. لنین منظورش نظریات مابین با مارکسیسم است که بنام «فرهنگ پرولتری» توسط اعضای سازمان فرهنگی-روشنفکری پرولتکولت (فرهنگ پرولتری) رواج داده می‌شود. پرولتکولت که حتی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ بعنوان سازمان مستقل بوجود آمده بود، پس از انقلاب اکتبر هم بموجودیت «مستقل» خود ادامه می‌داد و در عین حال با دولت پرولتری مخالفت می‌کرد. اعضای این سازمان در واقع اهمیت میراث فرهنگی دوران گذشته را نفی می‌کردند و سعی داشتند از وظایف ناشیه از کار فرهنگی-روشنگری توده‌ای دوری گزینند و دور از زندگی از «راه آزمایشگاهی» «فرهنگ پرولتری» ویژه‌ای بوجود آورند. آ. آ. باگدانف نظریه‌ساز عمده پرولتکولت ضمن اذعان لفظی بمارکسیسم در عمل فلسفه سوژکتیوی ایدالیستی (احالت ذهنی ایده)، ماخیزی را موعظه می‌کرد. سازمانهای پرولتکولت در سال ۱۹۱۹ بیشترین رشد خود را پیدا کردند و در اوایل سال‌های بیست راه انحطاط پیمودند و در سال ۱۹۳۲ پرولتکولت بموجودیت خود پایان داد. ص - ۶۲

۲۷ - پیش‌نویس قطعنامه «درباره فرهنگ پرولتری» را و. ای. لنین بمناسبت نخستین کنگره پرولتکولت سراسر روسیه که از پنجم تا دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ در مسکو برپا بود نوشته است. طرح تنظیمی لنین پایه بحث و بررسی پیرامون پرولتکولت در جلسات نهم و یازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ پولیت‌بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه قرار گرفت. به فراکسیون کمونیستی نخستین کنگره پرولتکولت پیشنهاد شد که قطعنامه سازمانی درباره تبعیت سازمانهای پرولتکولت در مرکز و در محلها از ارگانهای کمیساریای ملی فرهنگ را تصویب کند. این قطعنامه که با روح دستورات مستقیم لنین تنظیم شده بود، به اتفاق آراء در کنگره پرولتکولت تصویب شد. اما پس از کنگره برخی از رهبران پرولتکولتی به اظهار عدم موافقت با

قطعنامه^۲ مصوبه پرداختند و سعی کردند مفهوم آنرا در برابر اعضای معمولی و ساده^۳ پرولتکولت تحریف کرده و چنین وانمود سازند که گویا کمیته^۴ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه استقلال عمل کارگران را در ساحه^۵ خلاقیت هنری محدود می‌سازد و می‌خواهد سازمان پرولتکولت را منحل سازد. در نامه^۶ کمیته^۷ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه «درباره^۸ پرولتکولت‌ها» (مندرجه در شماره^۹ ۲۷۰ مورخه^{۱۰} یکم دسامبر سال ۱۹۲۰ «پراودا») بهمه^{۱۱} این اظهارات دروغ و عوامفریبانه پاسخ دندان شکن داده شد که در آن اشتباهات پرولتکولتی مفصلاً مورد رسیدگی و مذاقه قرار می‌گرفت. ص - ۷۸

۲۸- فرمان شورای کمیسرهای ملی «درباره^{۱۲} سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی جمهوری (گلاوپولیت پروسوت)» را و. ای. لنین در تاریخ ۱۲ نوامبر سال ۱۹۲۰ نوشته است.

سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی تمام فعالیت روشنگری سیاسی و تبلیغی و تهیجی را متحد می‌ساخت و آموزش و روشنگری کمونیستی بزرگسالان (پیکار با بی‌سوادی، مدارس، باشگاهها و کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها) را در مقیاس وسیع و توده‌ای، و همچنین آموزش و روشنگری حزبی (آموزشگاههای عالی کمونیستی و مدارس حزبی) را رهبری می‌کرد. ن. ک. کروپسکیا ریاست سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی را بعهده داشت. در ژوئن سال ۱۹۳۰ بعنوان شعبه^{۱۳} کار با توده‌ها در کمیساریای ملی آموزش تجدید سازمان شد. ص - ۸۱

۲۹- دوران کرنسکی - دوران بین انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ است که ریاست دولت موقت با کرنسکی اس‌ار بود و کرنسکی سیاسی در جهت منافع بورژوازی تعقیب می‌کرد. ص - ۸۵

۳۰- این پیش‌نویس در پایه و اساس قطعنامه‌ای درباره^{۱۴} وظایف جنبش صنفی قرار گرفت که در تاریخ هشتم نوامبر سال ۱۹۲۰ از

طرف فراکسیون حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در پنجمین کنفرانس کشوری اتحادیه‌ها تصویب شد و در تاریخ ۱۳ نوامبر در روزنامه «پراودا» درج گردید.

پنجمین کنفرانس کشوری اتحادیه‌ها از دوم تا ششم نوامبر سال ۱۹۲۰ در مسکو برپا بود (کنگره روز سوم نوامبر رسماً گشایش یافت). برطبق وظایف ساختمان مسالمت‌آمیز سوسیالیستی مسئله تجدید ساختار کار و فعالیت اتحادیه‌ها، گسترش دامنه اصول دموکراتیک در سازماندهی و فعالیت آنها مطرح گردید. ل. د. تروتسکی در اجلاس سوم نوامبر فراکسیون کمونیستی کنفرانس با انتقال بشیوه‌های جدید کار مخالفت کرد و دولتی کردن فوری اتحادیه‌ها را طلب نمود و از اعمال شیوه‌های نظامی فرماندهی و اداری در آنها دفاع می‌کرد. از جانب کمونیست‌های نماینده کنفرانس به سخنرانی تروتسکی که سر آغاز مباحثات در حزب بود، پاسخ دندان شکن داده شد. ص - ۹۴

۳۱ - سکتران - کمیته مرکزی اتحادیه متحده صنفی راه آهن و حمل و نقل آبی که در سپتامبر سال ۱۹۲۰ تشکیل شد. اتحاد دو اتحادیه حمل و نقل ناشی از ضرورت ایجاد رهبری متمرکز محکم قادر بتأمین انجام وظایفی در جهت بازسازی سریع رشته حمل و نقل بود که ویرانی آن خطر فلج ساختن اقتصاد ملی کشور را داشت. سکتران پس از انجام کارهای قابل ملاحظه‌ای در جهت بازسازی رشته حمل و نقل بعداً به ارگان بوروکراتیک دور از توده اتحادیه‌ای مبدل گشت. بوروکراتیسم، مدیریت صرف و انتصاب‌بازی و عدول از شیوه‌های دموکراتیک کار، با شدت توسط تروتسکیست‌ها اعمال می‌شد که رهبری سکتران را بدست خود گرفته بودند و کارگران را علیه حزب برمی‌انگیختند و در صفوف کارکنان رشته حمل و نقل شکاف ایجاد می‌کردند. این شیوه‌های نادرست از طرف کمیته مرکزی حزب تقبیح و محکوم شد. پلنوم‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که هشتم نوامبر و هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ تشکیل شد تصمیم گرفتند سکتران را وارد سیستم عمومی شورای مرکزی اتحادیه‌های

سراسر روسیه با حقوق برابر با اتحادیه‌های دیگر کنند و به سکتران توصیه کردند شیوه‌های کار خود را در جهت گسترش دامنهٔ دموکراسی اتحادیه‌ای تغییر دهد. کنگرهٔ اول کارگران حمل و نقل سراسر روسیه که بنا به تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب در ماه مارس سال ۱۹۲۱ برپا شده بود، تروتسکیست‌ها را از رهبری سکتران طرد نمود و شیوه‌های جدید کار و فعالیت آنرا در نظر گرفت. ص - ۹۴

۳۲ - جنگ لهستان بورژوازملاکی علیه روسیهٔ شوروی توسط امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و آنتانت سازمان داده شده بود. لهستان به تحریک امپریالیست‌ها از دادن پاسخ به پیشنهادهای صلح دولت شوروی لجوجانه امتناع می‌ورزید. بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۲۰ سپاهیان لهستانی بفرماندهی پیلسودسکی بدون اعلان جنگ بحدود کشور شوروی هجوم کردند. ص - ۹۷

۳۳ - لهستان بورژوازملاکی از ترس تارومار شدن کامل، دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ قرارداد آتش‌بس را امضاء کرد. قرارداد نهایی صلح جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین با لهستان در تاریخ ۱۸ مارس سال ۱۹۲۱ در ریگا امضاء شد. ص - ۹۷

۳۴ - و. ای. لنین منظور دولت فرانسه است که دهم اوت سال ۱۹۲۰ ورانگل را بعنوان «حکمران جنوب روسیه» برسمیت شناخت. ص - ۹۸

۳۵ - منظور و. ای. لنین قراردادهای صلح با استونی (منعده دوم فوریهٔ سال ۱۹۲۰)، با لتونی (منعده یازدهم اوت سال ۱۹۲۰)، با فنلاند (منعده ۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۰) است. ص - ۱۰۰

۳۶ - قرارداد برقراری مناسبات دوستانه میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و ایران، ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ در مسکو

امضاء شد. با این قرارداد کلیه^۴ موافقتنامه‌های روسیه تزاری با ایران و دولتهای ثالث مربوط به منافع حاکمیت مردم ایران لغو گردید. دولت شوروی از امتیازات پیشین در خاک ایران و از تمام حقوق مربوط به وامهایی که دولت تزاری به آن داده بود، صرفنظر کرد. موادی که طرفین را متعهد می‌ساخت از تشکیل یا استقرار سازمانها یا گروههایی که هدفشان مبارزه برضد روسیه یا ایران است در خاک خود جلوگیری نمایند، حایز اهمیت خاصی بودند. این نخستین قرارداد مبتنی بر برابری حقوق بود که با ایران امضاء شد. ص - ۱۰۱

۳۷ - صحبت از پیش‌نویس موافقتنامه^۴ بازرگانی میان بریتانیای کبیر و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است که در تاریخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۰ از طرف وایز - وزیر بازرگانی بریتانیای کبیر به ل. ب. کراسین - رئیس هیئت بازرگانی شوروی در لندن تسلیم شد. مذاکرات درباره^۴ عادی کردن روابط اقتصادی و سیاسی در ماه مه سال ۱۹۲۰ آغاز شد و بتقصیر دولت انگلیس بدرازا کشید و در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ با امضاء قرارداد بازرگانی پایان یافت. ص - ۱۰۲

۳۸ - « کمیته‌های عمل » - (« شوراهای عمل ») توسط کارگران انگلستان برای جلوگیری از شرکت انگلستان در جنگ علیه روسیه^۴ شوروی تشکیل شدند. تشکیل این کمیته‌ها در اوایل اوت سال ۱۹۲۰ آغاز شد و تا پایان اوت بیش از ۱۵۰ تا از این سازمانها بوجود آمد و پس از یکماه تعداد آنها دو برابر شد. حزب کمونیست بریتانیا در سازماندهی « کمیته‌های عمل » نقش بزرگ ایفاء کرد. ص - ۱۰۳

۳۹ - شورای دفاع (شورای دفاع کارگری و دهقانی) توسط کمیته^۴ اجرائیه^۴ مرکزی سراسر روسیه در تاریخ سی‌ام نوامبر سال ۱۹۱۸ تشکیل شد که در امر بسیج همه^۴ وسایل برای دفاع از تمام اختیارات برخوردار بود. شورای دفاع کارگری و دهقانی در آوریل سال ۱۹۲۰ تجدید سازمان شد و بشورای کار و دفاع مبدل گردید. برطبق قرار

کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه در دسامبر سال ۱۹۲۰ شورای کار و دفاع با حقوق کمیسیون شورای کمیسره‌های ملی بفعالیت پرداخت که وظیفه عمده‌اش هماهنگ ساختن کار همه ادارات مربوط به سیستم اقتصادی بود. این کمیسیون تا سال ۱۹۳۷ بموجودیت خود ادامه داد. ص - ۱۰۶

۴۰ - منظور لایحه قانونی «درباره تقویت و توسعه کشاورزی دهقانی» است که کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه آنرا تصویب کرد. در این لایحه قانونی توأم ساختن اقدامات مربوط به تنظیم دولتی توسعه کشاورزی با علاقه شخصی دهقانان در امر افزایش حاصلخشی اقتصادیات پیش‌بینی شده بود. ص - ۱۱۴

۴۱ - فرمان شماره ۱۰۴۲ درباره بازسازی رشته حمل و نقل از طرف اداره کل راه در تاریخ ۲۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ صادر شده بود. بموجب این فرمان، $\frac{1}{4}$ سال (از اول ژوئیه سال ۱۹۲۰) مدت معین شده بود که طی آن پورسانتاز (درصد - م.) لکوموتیوهای تحت تعمیر سی‌بایست از ۶۰ درصد تا ۲۰ درصد کاهش یابد. ص - ۱۲۳

۴۲ - صحبت از جزوه س. ای. گوسف زیر عنوان «برنامه واحد اقتصادی و دستگاه واحد اقتصادی» است که در آستانه کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه انتشار یافت. جزوه پیشین وی زیر عنوان «مسائل نوپتی ساختمان اقتصادی (درباره تزه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه)» در آستانه کنگره نهم حزب چاپ و منتشر شده بود. لنین در گزارش خود به کنگره نهم حزب در تاریخ ۲۹ مارس سال ۱۹۲۰ نظر مثبت درباره آن جزوه داد. ص - ۱۲۴

۴۳ - برای تنظیم برنامه الکتریفیکسیون قریب ۲۰۰ تن از بزرگترین نمایندگان دانش و تکنیک جلب شده بودند. ک. م. کرژیژانفسکی ریاست کمیسیون را بعهده داشت. و. ای. لنین فعالیت گوئلرو را هدایت می‌کرد. ص - ۱۲۷

۴۴ - «سوخارفکا» - بازاری در مسکو که پیرامون برج سوخاروا که در سال ۱۹۹۲ ساخته شده بود، دایر بود. «سوخارفکا» بمرکز سفته‌بازی و سوءاستفاده‌های تجاری، بسمیل دادوستد «آزاد» و خصوصی مبدل شده بود. بموجب تصویبنامه مورخه ۱۳ دسامبر سال ۱۹۲۰ هیئت رئیسه شورای مسکو، این بازار تعطیل شد. ص - ۱۲۸

۴۵ - این جزوه را و. ای. لنین بمناسبت مباحثات حزبی پیرامون مسئله نقش و وظایف اتحادیه‌ها نوشته است. لنین کار روی این جزوه را ۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۱ به انجام رساند که در همان روز برای حروفچینی ارسال گردید. بیست و ششم ژانویه شب دیر هنگام بخشی از تیراژ جزوه میان اعضای کمیته مرکزی حزب که برای شرکت در مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها عازم محلها بودند، توزیع گردید.

مبتکر مباحثه و مبارزه علیه خطمشی حزب، تروتسکی بود. بحث از حدود مسئله نقش اتحادیه‌ها خارج شد؛ و در آن در واقع صحبت از سرنوشت دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در روسیه بود. لنین و لنینست‌ها بمبارزه قطعی علیه اپوزیسیون پرداختند و ضربه عمده را برضد تروتسکیست‌ها که نیروی اصلی گروه‌بندیهای ضدحزبی بودند متوجه ساختند. نخستین سخنرانی لنین بمناسبت این بحث، نطق وی «درباره اتحادیه‌ها، درباره لحظه کنونی و درباره اشتباهات تروتسکی» بود که سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ در اجلاس مشترک نمایندگان کنگره هشتم شوراهای اعضای شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و شورای اتحادیه شهر مسکو - اعضای حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ایراد گردید. بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۲۱ لنین مقاله‌ای زیر عنوان «بحران حزب» در «پراودا» نوشت و در آن ماهیت و مراحل اصلی مباحثه را تشریح کرد و اقدامات فراکسیونی و انشعابگرانه گروه‌بندیهای ضدحزبی را افشاء ساخت. گزارش لنین «درباره نقش و وظایف اتحادیه‌ها» در اجلاس فراکسیون کمونیستی کنگره دوم کارگران معادن سراسر روسیه در

تاریخ ۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۱ در مبارزه حزب علیه اپوزیسیون اهمیت فراوان داشت.

در مباحثه مربوط به اتحادیه‌ها، تروتسکیست‌ها و دیگر مخالفین عموماً شکست خوردند. سازمانهای حزبی پیرامون لنین متحد شدند و به پلاتفورم لنینی پیوستند که در «طرح قرار کنگره دهم حزب کمونیست روسیه درباره مسئله نقش و وظایف اتحادیه‌ها» بیان گردیده است. در این سند نقش اتحادیه‌ها بعنوان مکتب مدیریت، مکتب اداره امور، مکتب کمونیسم تعیین گردیده و خاطر نشان شده است که شیوه عمده کار اتحادیه‌ها، شیوه اقناع بعنوان شیوه دموکراسی پرولتری داخل اتحادیه‌هاست؛ وظیفه همپیوستگی تمام طبقه کارگر برای ساختمان سوسیالیسم تعیین گردید. ص - ۱۳۴

۴۶ - منظور «فراکسیون واسط» یا «گروه واسط» - یکی از گروههای فراکسیونی ضدحزبی است که در دوران بحث پیرامون اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ عرض اندام می‌کردند و ن. ای. بوخارین در رأس گروه قرار داشت. این گروه «واسط» نامیده می‌شد چونکه می‌خواست تروتسکیسم را با لنینیسم آشتی دهد و هنگام برخورد و اصطکاک دو پلاتفورم نقش واسط را ایفاء کند، ولی در واقع از تروتسکیست‌ها دفاع می‌کرد و آنها را حفظ می‌نمود و در مبارزه علیه و. ای. لنین، علیه سیاست حزب به آنها یاری می‌رساند. کمی بعد طرفداران بوخارین آشکارا با تروتسکیست‌ها متحد شدند. و. ای. لنین پلاتفورم «گروه واسط» را انحراف به سندیکالیسم تعریف کرد که به نفی رهبری حزب منجر می‌شود و آنرا «اوج ازهم‌پاشیدگی مسلکی» نامید. ص - ۱۳۵

۴۷ - گلاوپولیت پوت (شعبه کل سیاسی کمیساریای راه) در فوریه سال ۱۹۱۹ بعنوان ارگان سیاسی موقت ایجاد شد که مستقیماً تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه کار می‌کرد؛ در ژانویه سال ۱۹۲۰ تجدید سازمان یافت و اداره کل سیاسی کمیساریای

ملی راه نامیده شد. شعبهٔ کل سیاسی کمیساریای ملی راه برای انجام اقدامات فوق‌العاده در جهت جلوگیری از ویرانی کامل وسایل حمل و نقل ایجاد شده بود. این سازمان بموجب قرار هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه منحل گردید. ص - ۱۳۹

۴۸ - صحبت از «پلاتفورم دهگانه» (طرح قرار کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها) است. این پلاتفورم که مورد تأیید اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب قرار گرفت، اساس و پایهٔ قرار کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در بارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها شد. ص - ۱۴۴

۴۹ - فرمان سوم مه سال ۱۹۲۰ و ای. زوف در همان سال در شمارهٔ پنجم «نشریهٔ ادارهٔ حمل و نقل آبی استان ماریینسکی» چاپ شد. این فرمان نمونهٔ اداره‌بازی و بوروکراتیسم بود که توسط رهبری تروتسکیستی سکران بشدت اعمال می‌شد. اتحادیه‌ها خود را همانند کمیته‌های نظامی بدردنخور می‌شمردند و با دستور و فرمان از شرکت در سروسامان دادن بکار حمل و نقل آبی، برکنار می‌شدند. ص - ۱۴۶

۵۰ - رابکرین - کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی. ص - ۱۷۰

۵۱ - کنگرهٔ دوم معدنچیان سراسر روسیه از ۲۵ ژانویه تا اول فوریه سال ۱۹۲۱ برپا بود. قبل از گشایش کنگره (۲۲ - ۲۴ ژانویه) چهار جلسه فراکسیون کمونیستی تشکیل شد و ۲۳ فوریه لنین در جلسهٔ فراکسیون دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها گزارش داد و ۲۴ ژانویه دربارهٔ گزارش بعنوان پایانسخن نطقی ایراد نمود. ص - ۱۷۵

۵۲- «اپوزیسیون کارگری» - گروه فراکسیونی ضدحزبی آنارشی-سندیکالیستی برهبری آ.گ. شلیاپنیکوف، س.پ.مدودف، آ.م. کولونتای و دیگران بود. این گروه برای نخستین بار با این نام عوامفریبانه در سپتامبر سال ۱۹۲۰ در کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عرض اندام نمود. «اپوزیسیون کارگری» در جریان مباحثات مربوط به اتحادیه در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ بطور نهایی شکل گرفت و نظریات آن بیانگر انحراف آنارشی-سندیکالیستی در حزب شد. این نظریات در جزوه کولونتای زیر عنوان «اپوزیسیون کارگری» که در آستانه کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار یافت بکاملترین وجهی تشریح گردیده بود. اپوزیسیون پیشنهاد می کرد که اداره امور همه اقتصاد ملی بدست «کنگره تولیدکنندگان سراسر روسیه» سپرده شود. اپوزیسیون طلب می کرد که همه ارگانهای مدیریت اقتصاد ملی تنها توسط اتحادیه های مربوطه انتخاب شوند و ضمناً کاندیدهای اتحادیه نباید از طرف ارگانهای حزبی و شوروی رد شوند. این خواستها بمعنای نفی رهبری حزب و دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه حربه اصلی در ساختمان سوسیالیسم بود. «اپوزیسیون کارگری» اتحادیه ها را در برابر دولت شوروی و حزب کمونیست قرار می داد و برآن بود که عالیترین شکل سازمان طبقه کارگر اتحادیه است نه حزب.

کنگره دهم حزب تبلیغ نظریات «اپوزیسیون کارگری» را با عضویت در حزب کمونیست مابین شمرد. ص - ۱۷۹

۵۳- «اکنونیچسکایا ژیزن» («زندگی اقتصادی» - م.) - روزنامه یومیه که از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا نوامبر سال ۱۹۲۷ ابتداء بعنوان ارگان شورای عالی اقتصاد ملی و کمیساریاهای اقتصادی انتشار می یافت و سپس ارگان کمیساریای ملی دارایی و بانک دولتی شد. ص - ۱۸۲

۵۴- صحبت از اثر کارل بالود استاد آلمانی اقتصاد سیاسی بنام «Der Zukunftsstaat, Produktion und Konsum im Sozialstaat»

«دولت آینده، تولید و مصرف در کشور سوسیالیستی» است. این کتاب در سال ۱۸۹۸ در آلمان چاپ شد و در سال ۱۹۱۹ پس از تجدید نظر در چاپ آن برای بار دوم از چاپ خارج شد و در سال ۱۹۲۰ بزبان روسی در مسکو منتشر گردید. ص-۱۸۶

۵۵- و.ای.لنین جملاتی از قطعنامه مربوط به الکتریفیکاسیون را نقل می‌کند که در کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه در تاریخ ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۰ تصویب شد. (رجوع شود به صفحه ۱۳۲ همین جلد). ص-۱۸۵

۵۶- در اینجا و بعداً و.ای.لنین از برنامه حزب مصوب کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در ماه مارس سال ۱۹۱۹ نقل قول می‌کند. ص-۱۸۹

۵۷- تیت تیتلیچ - بازرگان ثروتمندی که آن.استروسکی - نویسنده روس در کمدی «خوان یغما» تصویر نموده است. لنین سردمداران سرمایه‌داری را تیت تیتلیچ می‌نامد. ص-۱۹۱

۵۸- کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - از هشتم تا شانزدهم مارس سال ۱۹۲۱ در مسکو برپا بود. لنین کار آنرا رهبری می‌کرد. لنین هنگام گشایش و پایان کنگره سخنرانی کرد و درباره فعالیت سیاسی کمیته مرکزی، درباره تعویض اخذ مازاد با مالیات جنسی، درباره وحدت حزب و انحراف آنارشی-سندیکالیستی، درباره اتحادیه‌ها، درباره مسئله سوخت گزارش‌هایی داد. پیش‌نویس مهمترین قطعنامه‌های کنگره توسط لنین تهیه شده بود. ص-۱۹۳

۵۹- پیشنهاد و.ای.لنین در قطعنامه مربوط به «تعویض اخذ مازاد با مالیات جنسی» مصوب کنگره انعکاس یافت. ص-۲۰۵

۶۰- منظور کار شریدان پیکره‌ساز انگلیسی است که در سال

۱۹۲۰ از روسیه شوروی دیدن کرد؛ عبارت منقول از قرار معلوم متعلق به وینستون چرچیل است. ص - ۲۰۶

۶۱ - جزوه پ.ای. پوپوف - رئیس اداره مرکزی آمار «محصول غله» جمهوری شوروی و جمهوریهای متحده با آن، برای نمایندگان کنگره دهم تهیه شده بود. ص - ۲۱۱

۶۲ - منظور شورش ضدانقلابی کرونشادات علیه حکومت شوروی است که افراد گارد سفید، اسارها و منشویکها و آنارشئیستها و عمال دول امپریالیستی آنها سازمان داده بودند. این شورش ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در شورش کرونشادات تاکتیک جدید دشمن طبقاتی مشاهده شد که سعی داشت منویات خود را در جهت احیای سرمایه داری با شعار - «شوراها بدون کمونیستها» کتمان نماید به این امید که توده‌ها را فریب دهد. ضدانقلابیون می‌خواستند کمونیستها را از رهبری شوراها برکنار کنند و دیکتاتوری بورژوازی و نظام سرمایه داری را برقرار سازند. هیجدهم ماه مارس سال ۱۹۲۱ این شورش سرکوب گردید. ص - ۲۱۲

۶۳ - منظور پنجمین کنفرانس حزبی سراسر اوکراین است که در ماه نوامبر سال ۱۹۲۰ در خارکف برپا بود. در این کنفرانس ۲۳ نفر از ۳۱۶ نفر یعنی هفت درصد بر له پلاتفورم «اپوزیسیون کارگری» رأی دادند. ص - ۲۱۴

۶۴ - گروه «مرکزیت دمکراتیک» («دسیستها») - گروه اپوزیسیونی که برای نخستین بار در کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عرض اندام کرد. این گروه هنگام مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ پلاتفورم فراکسیونی خود را منتشر ساخت. افراد گروه «مرکزیت دمکراتیک» نقش رهبری حزب را در شوراها و اتحادیه‌ها نفی می‌کردند و مخالف مسئولیت فردی رؤسا

و مسئولیت شخصی در رهبری امور بنگاهها بودند و با اصول لنینی در مسائل سازمانی مخالفت می‌ورزیدند و آزادی فراکسیون‌ها و گروهبندی‌ها را طلب می‌کردند. افراد این گروه میان توده‌های حزبی نفوذی نداشتند.

گروه «مرکزیت دمکراتیک» در سال ۱۹۲۳ متلاشی شد و رهبران آن با اپوزیسیون تروتسکی متحد شدند. ص - ۲۱۴

۶۵ - «دیسکوسیونی لیستوک» - نشریه غیرادواری کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بموجب قرار کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار می‌یافت. در آستانه کنگره دهم حزب، دو شماره - اولی در ژانویه و دومی در فوریه سال ۱۹۲۱ از چاپ خارج شد و بعداً چاپ آن در دوران مباحثات و در آستانه کنگره‌های حزبی از سر گرفته می‌شد. ص - ۲۱۶

۶۶ - منظور قطعنامه «درباره انحراف سندیکالیستی و آنارشستی در حزب ما» است. ص - ۲۱۶

۶۷ - «کمونیست‌های چپ» - گروه ضدحزبی که در اوایل سال ۱۹۱۸ بمناسبت طرح مسئله انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) پیدا شد. گروه «کمونیست‌های چپ» در زیر پوشش جمله چیگرایانه درباره جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانه جلب جمهوری شوروی که هنوز ارتشی نداشت، بکنگ با آلمان اسپریالیستی دفاع می‌کرد و حکومت شوروی را با خطر نابودی مواجه می‌ساخت.

«کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف مسئولیت فردی رؤسا و انضباط کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب برهبری لنین سیاست «کمونیست‌های چپ» پاسخ دندان شکن داد. ص - ۲۲۳

۶۸ - اس‌ارهای چپ - حزب سوسیالیست رولوسیونرهای چپ در نخستین کنگره سراسری روسیه خود که از ۱۹ تا ۲۸ (دوم - یازدهم

دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود شکل سازمانی بخود گرفت. قبلاً اسارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اسارها بموجودیت خود ادامه می دادند. اسارهای چپ در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه، درباره مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویکها رأی دادند، ولی از پذیرفتن پیشنهاد بلشویکها درباره شرکت در هیئت دولت شوروی خودداری کردند. اسارهای چپ پس از نوسانهای طولانی بمنظور حفظ نفوذ خویش میان دهقانان با بلشویکها از در سازش در آمدند و در هیئت‌هایی از کمیساریاهای ملی شرکت جستند. اسارهای چپ با وجود همکاری با بلشویکها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با بلشویکها اختلاف نظر داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. در ماههای ژانویه - فوریه سال ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب اسارهای چپ علیه انعقاد قرارداد صلح برست بمبارزه پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگره چهارم شوراهای در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اسارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی خارج شدند ولی در هیئت‌های کمیساریاهای ملی و در ارگانهای محلی حکومت باقی ماندند.

همزمان با گسترش دامنه انقلاب سوسیالیستی در روستا روحیه ضد شوروی در میان اسارهای چپ قوت گرفت. کمیته مرکزی حزب اسارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ قتل سفیر آلمان را در مسکو سازمان داد به امید اینکه از این راه قرارداد صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیه شوروی و آلمان روشن سازد، و همچنین علیه حکومت شوروی شورش مسلحانه برپا نمود. بدین مناسبت، پس از سرکوب شورش، کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اسارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند از شوراهای اخراج نماید. حزب اسارهای چپ با از دست دادن هرگونه پشتیبانی از جانب توده‌ها براه مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. ص - ۲۲۶

بودند که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ انتشار می‌یافتند و بمناسبت فعالیت ضدانقلابی توسط حکومت شوروی تعطیل شدند. ص - ۲۳۱

۷۰ - کارل مارکس - «انتقاد برنامه گنا». ص - ۲۳۱

۷۱ - ف. انگلس - «مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان». ص - ۲۳۳

۷۲ - «آدمک‌های توی غلاف» - قهرمان داستانی بهمین نام از آپ. چخوف است. منظور از این اصطلاح عامی محدود الفکری است که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هراس است. ص - ۲۳۵

۷۳ - انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر - ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق فهرست نام‌هایی که قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تهیه شده بود و بر طبق مقررات مصوب دولت موقت صورت گرفت و در شرایطی جریان یافت که عده قابل ملاحظه‌ای از مردم هنوز نمی‌توانستند اهمیت انقلاب سوسیالیستی را درک نمایند. اس- ارهای راستگرا از این وضع استفاده کردند و توانستند در نقاطی دور از پایتخت و مراکز صنعتی، در ایالات و ولایات، اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی بر پا گردید و پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضدانقلابی مجلس مؤسسان «اعلامیه» حقوق زحمتکشان و استشارشوندگان» را که از طرف کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه پیشنهاد شده بود، رد کرد و از تصویب منشورهای کنگره دوم شوراها درباره صلح، درباره زمین و درباره انتقال حکومت بدست شوراها امتناع ورزید، بفرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص - ۲۳۶

۷۴ - و. ای. لنین در اینجا کلماتی از منظومه آ. س. پوشکین -

شاعر روس زیر عنوان «قهرمان» نقل می‌کند. ص - ۲۴۸

۷۵- ابلومفشینا - در این مورد مترادف سستی و لختی و انحطاط و عدم تحرک عقلی است. ابلومف پرسوناژ عمدهٔ رمانی بهمین نام - اثر ای.آ. گونچاروف - نویسنده روس است. ص - ۲۴۸

۷۶- منظور برنامهٔ گوئرو است. ص - ۲۴۹

۷۷- کنفرانس‌های اقتصادی استان‌ها - ارگان‌های محلی شورای کار و دفاع که بموجب قرار کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه (دسامبر سال ۱۹۲۰) «دربارهٔ ارگان‌های محلی مدیریت اقتصادی» تشکیل شده بودند. کنفرانس‌های اقتصادی استان‌ها در جنب کمیته‌های اجرائیهٔ شوراهای استانها بمنظور هماهنگ کردن فعالیت ارگانهای محلی کمیساریاهای ملی اقتصادی سازمان داده شده بودند. ص - ۲۵۳

۷۸- غائله کورنیلف - شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکین در ماه اوت سال ۱۹۱۷ برهبری کورنیلف - ژنرال تزاری که سرفرمانده ارتش بود. توطئه گران در نظر داشتند پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار و شوراهای متفرق سازند و در کشور دیکتاتوری نظامی را برپا نمایند و مقدمات احیاء رژیم سلطنتی را تهیه کنند. این شورش توسط کارگران و دهقانان برهبری بلشویکها سرکوب گردید. ص - ۲۵۶

۷۹- منظور مجلهٔ منشویکی «سوسیالیستیچسکی وستنیک» در مهاجرت است که ل.مارتف تأسیس کرده بود و از سال ۱۹۲۱ ابتداء در برلن و سپس در پاریس و بعدها در ایالات متحده آمریکا چاپ و منتشر می‌شد. ص - ۲۶۰

۸۰- نارسیس - برطبق اساطیر یونان باستان جوان زیبایی که عاشق تصویر خود شد؛ معنای مجازی آن - آدم خودخواه است.

فهرست نامها

آدler (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹-۱۹۶۰) - لیدر سوسیال دموکراتهای
اتریش که پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در اتریش به اردوگاه
ضد انقلاب پیوست و از جمله سازمندان انترناسیونال سنتریستی
۲¼ (۱۹۲۱-۱۹۲۳) بود، بعداً یکی از لیدرهای به اصطلاح
انترناسیونال سوسیالیستی کارگری شد. ص-۲۶۱

آرتم (سرگییف، فدور آندریویچ) * (۱۸۸۲-۱۹۲۱) - از سال
۱۹۰۱ عضو حزب، و در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ دبیر کمیته
حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو، و از سال ۱۹۲۱
صدر کمیته مرکزی سازمان معدنچیان سراسر روسیه بود. در کنگره
دهم حزب عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
روسیه انتخاب گردید. ص-۱۴۵

استالین (جوگاشویلی)، یوسف ویساریونویچ (۱۸۷۹-۱۹۵۳) - از
سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و از سال ۱۹۱۲ در کمیته مرکزی
حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه و در دوران تدارک
و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتر در مرکز نظامی-انقلابی تدارک
قیام که از جانب کمیته مرکزی حزب تشکیل شده بود، عضویت
داشت.

* توی پرانتز نام و نام خانوادگی حقیقی نوشته شده است.

از ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۲۳ کمیسر ملی امور ملیتها، و از ماه مارس سال ۱۹۱۹ همچین کمیسر ملی بازرسی دولتی و سپس کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی و عضو پولیت بوروی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی عضو شورای انقلابی-نظامی و شوراهاى انقلابی-نظامی عده‌ای از جبهه‌ها بشمار می‌رفت.

در سال ۱۹۲۲ بسمت دبیر کل کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. از سال ۱۹۴۱ رئیس شورای کمیسرهای ملی و سپس رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی بود.

ای. و. استالین طی مدت طولانی در مقام دبیر کل کمیته مرکزی حزب به اتفاق سایر شخصیت‌های رهبری در راه ساختمان سوسیالیسم مجدانه مبارزه می‌کرد و در قلع و قمع جریانات ضد حزبی بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست نقش بزرگ ایفاء کرد.

در عین حال آن تحریفات در زندگی جامعه شوروی که حزب کمونیست آنها را بعنوان پدیده‌های پرستش شخصیت و مغایر و پیگانه با مارکسیسم-لنینیسم شمرد، با نام وی ارتباط دارد. ص-۱۴۵

اورلاندو (Orlando)، ویتوریو امانوئله (۱۸۶۰-۱۹۵۲) - دولتمرد ایتالیایی که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ نخست‌وزیر ایتالیا بود و ریاست هیئت نمایندگان کشور خود را در کنفرانس صلح پاریس بعهدده داشت. در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰ رئیس مجلس بود. ص-۳۹

اوسینسکی، ن. (اوبولنسکی، والریان والریانویچ) (۱۸۸۷-۱۹۳۸) - از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به کار رهبری امور دولتی، حزبی و اداری-اقتصادی اشتغال داشت. در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ از شرکت‌کنندگان فعال گروه ضدحزبی «مرکزیت دمکراتیک» بود و بعدها به اپوزیسیون تروتسکی پیوست. ص-۲۷۱

بالود (Ballod)، کارل (۱۸۶۴ - ۱۹۳۱) - اقتصاددان بورژوا-
مشرب و مؤلف آثاری دربارهٔ مسائل اقتصادی از جمله کتاب -
«Der Zukunftsstaat» («دولت آینده») بود. ص - ۱۸۶

باوئر (Bauer)، اوتو (۱۸۸۲ - ۱۹۳۸) - یکی از لیبرهای
سوسیال‌دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم و ایدئولوگ و نظریه‌ساز
به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود که عدول از مارکسیسم انقلابی
و از مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را در لفافهٔ عبارات مارکسیستی پنهان
می‌داشت. ص - ۴۳، ۴۴

برائون، م.ای. - رجوع شود به برونسکی م.گ.

برونسکی، م.گ. (برائون، م.ای.) (۱۸۸۲ - ۱۹۴۱) - سوسیال-
دمکرات لهستانی که بعداً عضو حزب بلشویک شد. پس از انقلاب
سوسیالیستی اکتبر معاون کمیسر ملی بازرگانی و صنایع گردید و از
سال ۱۹۲۰ نمایندهٔ سیاسی و بازرگانی در اتریش بود. ص - ۳۴، ۳۵

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ - ۱۹۳۸) - پولیسیت و
اقتصاددان و از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری
روسیه بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سردبیر روزنامهٔ «پراودا» و
عضو پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی، عضو کمیتهٔ اجراییهٔ کمیترون
بود. بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست: در سال ۱۹۱۸
در رأس گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» قرار گرفت؛ هنگام
بحث دربارهٔ اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) ابتداء موضع «واسط» اتخاذ
کرد و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ رهبری اپوزیسیون
راست را در حزب بعهدہ داشت. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی
از حزب اخراج شد. ص - ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲
- ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۲۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸،
۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۲، ۲۳۴

بوگایفسکی، میتروفان پتروویچ (۱۸۸۱ - ۱۹۱۸) - از شرکت کنندگان فعال ضدانقلاب در حوضهٔ دن بود و در هیئت «دولت دن» که ضدانقلابی بود، شرکت داشت. بعلت فعالیت ضدانقلابی بازداشت و محکوم و تیرباران شد. ص - ۲۳۶

پتروفسکی، گریگوری ایوانویچ (۱۸۷۸ - ۱۹۵۸) - از سال ۱۸۹۷ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای پرسسولیت حزبی و دولتی اشتغال داشت. ص - ۱۴۵

پتلورا، سیمون واسیلویچ (۱۸۷۷ - ۱۹۲۶) - یکی از لیدرهای ناسیونالیست‌های بورژوایی اوکراین بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۱۷ دیر کل امور نظامی رادای مرکزی ضدانقلابی اوکراین بود. در دوران مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و جنگ داخلی از جملهٔ کارگردانان ضدانقلاب در اوکراین شمرده شد. ص - ۸۵

پرنوپراژنسکی، یوگنی آلکسیویچ (۱۸۸۶ - ۱۹۳۷) - از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای حزبی و نظامی - سیاسی اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۸ به «کمونیستهای چپ» پیوست. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) طرفدار پلتفورم تروتسکی بود. از سال ۱۹۲۳ از رجال فعال اپوزیسیون تروتسکی شد و بعداً بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۷۵، ۲۰۵

پلخائف، گئورگی والتینویچ (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) - یکی از شخصیت‌های مبرز جنبش کارگری روس و جهان و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پلخائف پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (سال ۱۹۰۳) موضع آشتی و سازش با اپورتونیسم در پیش گرفت و بعداً به منشویک‌ها پیوست. در دوران جنگ اول

جهانی موضع سوسیال‌شونیستی داشت و پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه در رأس گروه بسیار راستگرای منشویک‌های دفاع‌طلب «یدینستوو» قرار گرفت و مخالف بلشویک‌ها و انقلاب سوسیالیستی بود و عقیده داشت که روسیه برای سوسیالیسم رشد نکرده است. پلخائف نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر منفی داشت ولی در مبارزه علیه آن شرکت نمی‌کرد. ص - ۱۶۵ - ۱۶۶

پوپوف، پاول ایلیچ (۱۸۷۲ - ۱۹۵۰) - آمارگر بود و ریاست اداره مرکزی آمار را بعهده داشت و عضو هیئت رئیسه سازمان برنامه دولتی اتحاد شوروی بود و یکسلسله آثار علمی در رشته آمار دارد. ص - ۲۱۱

پیاتاکف، گئورگی لئونیدویچ (۱۸۹۰ - ۱۹۳۷) - سوسیال‌دمکرات روس و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت دولت شوروی اوکراین شرکت داشت و از سال ۱۹۲۰ مشغول کارهای حزبی و شوروی بود. بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست و به این علت از حزب اخراج گردید. ص - ۱۲۱

تروتسکی (برونشتین)، لو داویدویچ (۱۸۷۹ - ۱۹۴۰) - سوسیال‌دمکرات روس و منشویک بود. پس از شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ انحلال‌طلب شد و در مسائل جنگ و صلح و انقلاب علیه لنین و بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. در سال ۱۹۱۷ بعضویت حزب بلشویک پذیرفته شد. ولی موضع بلشویکی اتخاذ نکرد و مبارزه آشکار و نهان علیه لنینیسم و برضد سیاست حزب مشغول بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقام‌های پرمسئولیتی احراز کرد و علیه خط‌مشی عمومی حزب، علیه برنامه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۲۷ تروتسکی از حزب

و در کنگره‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم کمیترین سمت نمایندگی داشت؛ از سال ۱۹۲۲ نامزد عضویت و از سال ۱۹۲۴ عضو کمیته اجرائیه اترناسیونال کمونیستی بود. ص - ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴

ریکف آلکسی ایوانویچ (۱۸۸۱ - ۱۹۳۸) - از سال ۱۸۹۹ عضو حزب بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسسولیت دولتی احراز کرد و عضو پولیت‌بوروی کمیته مرکزی بود و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص - ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۶

زوف، وچسلاو ایوانویچ (۱۸۸۹ - ۱۹۴۰) - شخصیت نظامی و دولتی شوروی که از سال ۱۹۱۳ عضو حزب بود و در جنگ داخلی شرکت داشت. در سال ۱۹۲۰ عضو هیئت و سپس رئیس اداره کل سیاسی حمل و نقل آبی شد. ص - ۱۴۶

زینویف (رادومیسلسکی)، گریگوری یوسیویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بلشویک بود. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر تزلزل از خود نشان داد و با قیام مسلحانه بمخالفت کرد. درج اظهاریه مربوط به عدم موافقت با قطعنامه کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه از جانب کامنف بنام خود و بنام زینویف در روزنامه نیمه‌منشویکی «نویا ژیزن» در حکم افشاء تصمیم بحرانه حزب و خیانت به انقلاب بود.

زینویف پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسسولیت بعهدده داشت و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برسی‌خاست؛ در نوامبر سال ۱۹۱۷ طرفدار تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشویک‌ها و اسارها بود، در سال ۱۹۲۵ - یکی از سازماندهان «اپوزیسیون جدید» و در سال ۱۹۲۶ - یکی از لیدرهای اتحاد ضدحزبی تروتسکی - زینویف بود. در سال ۱۹۳۴ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۳،

سربریاکف، لئونید پتروویچ (۱۸۸۸ - ۱۹۳۷) - از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بود؛ پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در کمیته^۱ ایالتی حزب در مسکو عضویت پیدا کرد و دبیر کمیته^۲ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و دبیر کمیته^۳ اجرائیه^۴ مرکزی سراسر روسیه بود. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ از پلتفورم تروتسکی طرفداری می‌کرد. ص - ۱۴۶، ۱۳۸

سوسنوسکی، لو سمیونویچ (۱۸۸۶ - ۱۹۲۷) - از سال ۱۹۰۴ عضو حزب بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۴ (با وقفه) سردبیری روزنامه^۱ «پدنوتا» را بعهده داشت. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) از پلتفورم تروتسکی جانب‌داری می‌کرد. بعدها بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶

سون یات-سن (۱۸۶۶ - ۱۹۲۵) - انقلابی دمکرات و شخصیت دولتی سبز چین بود. ص - ۱۶۹

سویدرسکی، آلکساندر ایوانویچ (۱۸۷۸ - ۱۹۳۳) - دولتمرد شوروی که از سال ۱۸۹۹ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت کمیساریای ملی خواربار عضویت داشت و عضو هیئت بازرسی کارگری و دهقانی بود. ص - ۱۱۹

شریدان (Sheridan)، کِر (تولد سال ۱۸۸۵) - پیکره‌ساز انگلیسی که در سپتامبر سال ۱۹۲۰ به مسکو آمد و پیکره‌ای از و. ای. لنین ساخت. ص - ۲۰۶

شلیاپنیکوف، آلکساندر گاوریلویچ (۱۸۸۵ - ۱۹۳۷) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در شورای کمیسرهای ملی بعنوان کمیسر ملی کار وارد شد؛ سپس بکارهای اتحادیه‌ای و اقتصادی پرداخت. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۲ سازمانده و لیدر گروه ضدحزبی «اپوزیسیون کارگری» بود. ص - ۱۷۹، ۱۸۰

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۹) - یکی از لیدر-های جناح بسیار راستگرا و اپورتونیستی سوسیال دموکراسی آلمان بود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در هیئت به اصطلاح شورای نمایندگان خلق شرکت داشت که فعالیتش تابع منافع بورژوازی ضد انقلابی بود. در ماههای فوریه - ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را بعهده داشت و از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ بشمار می رفت. ص - ۴۳

کارلین، ولادیمیر آلکساندروویچ (۱۸۹۱ - ۱۹۳۸) - یکی از ساز-ماندهان حزب اسارهای چپ و عضو کمیته مرکزی آن بود. از جمله رهبران شورش اسارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ بشمار می رفت. پس از سرکوب شورش بخارجه مهاجرت کرد. ص - ۲۳۰

کالینین، میخائیل ایوانویچ (۱۸۷۵ - ۱۹۴۶) - شخصیت مبرز حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و در قیام مسلحانه اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد مجدانه شرکت داشت. از مارس سال ۱۹۱۹ صدر کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه و از دسامبر سال ۱۹۲۲ صدر کمیته اجرایی مرکزی اتحاد شوروی و از سال ۱۹۳۸ صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی بود. ص - ۱۴۵

کاسنف (روزنفلد)، لو بوریسویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مخالف خط مشی لنینی حزب برای انجام انقلاب سوسیالیستی شد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینویف اظهاریه ای دایر بعدم موافقت با قطعنامه کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه در روزنامه نیمه منشیویکی «نویا ژیزن» چاپ کرد که در حکم افشاء تصمیم محرمانه حزب و خیانت به انقلاب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران امور حزبی و شوروی

بود و بارها با سیاست لئینی حزب بمخالفت برمی‌خاست. بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۴۵، ۱۸۱

کاونیاک (Cavaignac)، لوئی اژن (۱۸۰۲ - ۱۸۵۷) - ژنرال فرانسوی، شخصیت مرتجع سیاسی بود که در ژوئن سال ۱۸۴۸ در رأس دیکتاتوری نظامی قرار گرفت و با بی‌رحمی بیسابقه قیام ژوئن کارگران پاریس را سرکوب کرد. ص - ۲۲۷، ۲۶۲

کائوتسکی (Kautsky)، کارل (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بشمار می‌رفت، ابتداء مارکسیست بود ولی بعداً از مارکسیسم عدول کرد و ارتداد پیدا کرد و ایدئولوگ و نظریه‌ساز سنتریسم شد که خطرناکترین و زیان‌بخش‌ترین نوع اپورتونیسم است. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر آشکارا با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری طبقه کارگر، با حزب بلشویک‌ها و دولت شوروی بمخالفت برخاست. ص - ۲۳۹، ۲۶، ۲۶۰

کراسین، لئوئید بوریسویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۶) - دولتمرد ناسی شوروی بود و از سالهای دهه ۹۰ در جنبش سوسیال‌دمکراسی شرکت داشت. پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) به بلشویکها پیوست و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرستولیتی را عهده‌دار بود؛ از سال ۱۹۱۹ بکارهای دیپلماسی اشتغال داشت؛ از سال ۱۹۲۰ کمیسر ملی بازرگانی خارجی، و از سال ۱۹۲۴ نماینده مختار اتحاد شوروی در فرانسه و از سال ۱۹۲۵ - نماینده سیاسی در انگلستان بود. ص - ۳۳

کرستینسکی، نیکولای نیکولایویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۸) - از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ کمیسر ملی دارایی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه؛ دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در سال ۱۹۱۸ به اتفاق «کمونیستهای چپ» با عقد قرارداد صلح برست بمخالفت می‌کرد.

هنگام مباحثات دربارهٔ اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) - طرفدار پلاتفورم تروتسکی بود. ص - ۱۷۵

کرنسکی، الکساندر فدورویچ (۱۸۸۱ - ۱۹۷۰) - اسار بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر دادگستری، جنگ و دریاداری بود و سپس رئیس دولت موقت بورژوازی و سرفرمانده عالی شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کرد و در سال ۱۹۱۸ بخارجه فرار کرد. ص - ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۳۲، ۲۳۶، ۲۵۶

کریسمان، لو ناتانویچ (۱۸۹۰ - ۱۹۳۸) - اقتصاددان بود و از سال ۱۹۱۸ در حزب عضویت داشت. در نخستین سالهای حکومت شوروی بکارهای اقتصادی اشتغال داشت و آثاری دربارهٔ مسائل اقتصادی و ارضی نوشته است. ص - ۱۸۲

کلچاک، الکساندر واسیلیویچ (۱۸۷۳ - ۱۹۲۰) - دریاسالار ناوگان تزاری و سلطنت‌طلب بود؛ در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ یکی از رهبران عمدهٔ ضدانقلاب روسیه و دست‌نشاندهٔ آنتانت بشمار می‌رفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با پشتیبانی امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا، انگلستان و فرانسه خود را حکمران عالی روسیه اعلام کرد و در اورال و سبیری و خاور دور در رأس دیکتاتوری نظامی بورژوا-ملاکی قرار گرفت. ضربات ارتش سرخ و اعتلاء جنبش انقلابی و پارتیزانی برفع غائلهٔ کلچاک انجامید؛ خود کلچاک اسیر شد و تیرباران گردید. ص - ۷۳، ۸۵، ۱۰۸، ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۶۵

کلمانسو (Clemenceau)، ژورژ بنجامن (۱۸۴۱ - ۱۹۲۹) - شخصیت سیاسی و دولتی فرانسه بود که در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۹ و ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ ریاست دولت فرانسه را بعهده داشت. در دوران جنگ اول جهانی شوینتست دواآتشه بود و یکی از سازماندهان و الهام‌دهندگان محاصره و مداخلهٔ نظامی بیگانگان علیه جمهوری شوروی بشمار می‌رفت. ص - ۲۷، ۳۹

کورایف، واسیلی ولادیمیرویچ (۱۸۹۲ - ۱۹۳۸) - از سال ۱۹۱۴ عضو حزب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسئولیتی احراز نمود. از ماه مارس سال ۱۹۲۰ در هیئت کمیساریای ملی زراعت و در هیئت رئیسه شورای عالی اقتصاد ملی و سپس در هیئت رهبری سازمان دولتی برنامه اتحاد شوروی عضویت داشت. ص - ۱۱۶

کورنیلف، لاور گئورگیویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۱۸) - ژنرال ارتش تزاری و سلطنت طلب بود. در ماههای ژوئیه - اوت سال ۱۹۱۷ سرفرماندهی عالی ارتش روس را بعهده داشت. در ماه اوت در رأس شورش ضدانقلابی قرار گرفت. پس از سرکوب شورش بازداشت گردید، بعداً بحوضه دن فرار کرد و یکی از سازماندهان و سپس فرمانده «ارتش داوطلب» گارد سفید شد و هنگام جنگ در حومه یکتارینودار بقتل رسید. ص - ۲۵۶

کوزلوسکی، آ. - ژنرال تزاری و یکی از فعالترین شرکت کنندگان شورش کرونشتادت بود. پس از سرکوب شورش بخارجه فرار کرد. ص - ۲۵۹

کولچ (Quelech)، توماس (۱۸۸۶ - ۱۹۵۴) - سوسیالیست انگلیسی که بعداً کمونیست شد. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی موضع انترناسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱۹ مجدداً طرفدار تشکیل حزب کمونیست در انگلستان بود و در کنگره دوم کمینترن سمت نمایندگی داشت. در سال ۱۹۲۰ در حزب کمونیست بریتانیای کبیر عضویت پیدا کرد و در سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۵ عضو کمیته مرکزی آن بود. در سالهای آخر زندگی از حزب کمونیست کناره گرفت. ص - ۵۶

کیسیلف، آلکسی سمیونویچ (۱۸۷۹ - ۱۹۳۸) - از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران امور شوروی و اقتصادی و اتحادیه بشمار می رفت و در سال ۱۹۲۰ صدارت اتحادیه معدنچیان را بعهده داشت. ص - ۱۸۰

کینس (Keynes)، جون مینارد (۱۸۸۳ - ۱۹۴۶) - اقتصاددان انگلیس، مداح سرمایه‌داری انحصاری دولتی بود. از سال ۱۹۱۵ در وزارت دارایی انگلستان بکار اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۹ استعفاء داد و در آثاری بی‌پایگی اقتصادی سیستم صلح امپریالیستی ورسای را بیاد انتقاد گرفت. از سال ۱۹۲۱ ریاست کمپانی بزرگ بیمه انگلیسی را بعهده داشت. ص - ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹

گوسف، سرگی ایوانویچ (دراپکین یا.د.) (۱۸۷۴ - ۱۹۳۳) - انقلابی حرفه‌ای و بلشویک بود. از سال ۱۹۱۸ در ارتش سرخ بکار سیاسی اشتغال داشت و در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۳ ریاست اداره سیاسی را بعهده داشت و عضو شورای انقلابی-نظامی جمهوری بود. آثاری درباره تاریخ حزب و مسائل نظامی و اقتصادی نوشته است. ص - ۱۲۴، ۱۲۵

گه.آ.یو. (در سال ۱۹۱۹ فوت کرد) - آنارشیت روس که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از حکومت شوروی طرفداری کرد. عضو کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در دوره‌های سوم و چهارم بود و در هیئت دولت شوروی قفقاز شمالی عضویت داشت. ص - ۲۳۰

لارین، یو. (لوریه، میخائیل آلکساندروویچ) (۱۸۸۲ - ۱۹۳۲) - از سال ۱۹۰۱ در جنبش سوسیال‌دمکراسی شرکت داشت و منشویک بود. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ به عضویت حزب بلشویک پذیرفته شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمانهای شوروی و اقتصادی کار می‌کرد. ص - ۱۸۲

لپینسکی، پاول لودویگویچ (لوینسون، یا.) (۱۸۷۹ - ۱۹۳۷) - کمونیست لهستانی، اقتصاددان و پولیسیمست بود. در سالهای دهه بیست بعنوان کارمند کمیساریای ملی امور خارجه جمهوری

فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
بکارهای دیپلماسی در خارجه اشتغال داشت. ص - ۳۵

لژاوا، آنتون ماتویویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۳۷) - دولتمرد شوروی که
از سال ۱۹۰۴ عضو حزب بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ رئیس
سازمان مرکزی بود و از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵ - معاون کمیساریای
ملی بازرگانی خارجی را بعهدہ داشت. ص - ۲۰۹

للوید جورج (Lloyd George)، دوید (۱۸۶۳ - ۱۹۴۵) - دولتمرد
و دیپلمات انگلیسی و رهبر حزب لیبرالها و در سالهای
۱۹۱۶ - ۱۹۲۲ نخست‌وزیر بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر
در روسیه - یکی از الهام‌دهندگان و سازماندهان مداخله نظامی
علیه دولت شوروی بشمار می‌رفت. ص - ۳۳، ۳۷، ۳۹

لنین (اولیانف)، ولادیمیر ایلیچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) - ص - ۱۴۵،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۲

لوزوفسکی (دریدزو)، سولومون آبرامویچ (۱۸۷۸ - ۱۹۵۲) - از
سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود و در
نخستین انقلاب روس شرکت داشت. از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۷ در
سهاجرت بسر می‌برد و بگروه بلشویکهای آشتی‌طلب گرایش داشت.
در سال ۱۹۲۰ صدر شورای اتحادیه‌های استان مسکو، و از سال
۱۹۲۱ تا ۱۹۳۷ دیر کل اترناسیونال اتحادیه‌ها (اترناسیونال سرخ
اتحادیه‌ها - م.) بود. ص - ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶ - ۱۹۳۸) - یکی از لیبرهای
حزب سوسیالیست فرانسه و اترناسیونال دوم بود. در سالهای جنگ
اول جهانی رهبری اقلیت سنتریستی-پاسیفیستی حزب سوسیالیست فرانسه
را بعهدہ داشت. مخالف الحاق حزب سوسیالیست فرانسه به کمیترین
و ایجاد حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیته

اجرائیه^۱ انترناسیونال $2\frac{1}{4}$ عضویت پیدا کرد. از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران باصلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بشمار می‌رفت. ص - ۲۴

لوی (Levi) (هارتشتین)، پائول (۱۸۸۳ - ۱۹۳۰) - سوسیال‌دمکرات آلمانی که در کنگره^۲ مؤسسان حزب کمونیست آلمان عضویت کمیته^۳ مرکزی حزب کمونیست آلمان انتخاب گردید و نماینده^۴ کنگره^۵ دوم کمینترن بود. در فوریه سال ۱۹۲۱ از عضویت کمیته^۶ مرکزی حزب کمونیست آلمان خارج شد و در ماه آوریل بعلت فعالیت فراکسیون^۷ ضدحزبی از حزب کمونیست اخراج گردید. بعداً بحزب سوسیال‌دمکرات بازگشت. ص - ۳۳، ۳۶

لیزیس (Lysis) [لتایر (Letailleur)] ، یوگنی] - اقتصاددان بورژوازمشرب فرانسوی بود که آثاری درباره^۱ مسائل مالی و سیاسی نوشته است. ص - ۲۹

ماخو، نستر ایوانویچ (۱۸۸۴ - ۱۹۳۴) - سرکرده^۱ گروههای ضدانقلابی آنارشو-کولاک^۲ی در اوکراین بود و در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کرد. ص - ۸۵

مارتف، ل. (تسدرباوم، یولی اوسپویچ) (۱۸۷۳ - ۱۹۲۳) - یکی از لیدرهای منشویسم بود و در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته^۱ اجرائیه^۲ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد بود، و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت کرد. ص - ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷

مارخلوسکی (Marchlewski)، یولیان (۱۸۶۶ - ۱۹۲۵) - شخصیت نامی جنبش کارگری لهستان و جهان، و یکی از سازبندگان و رهبران سوسیال‌دمکراسی لهستان پادشاهی و لیتوانی بود. در انقلاب

سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ مجدانه شرکت کرد. از سال ۱۹۰۹ بطور عمده در سوسیالدمکراسی آلمان کار می‌کرد و در ایجاد «اتحاد اسپارتاک» و در تأسیس انترناسیونال کمونیستی شرکت داشت. ص-۱۳

مارینگ (Maring)، هنریک (۱۸۸۳-۱۹۴۲) - سوسیالدمکرات هلندی که در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۹ در جزیرهٔ جاوه زندگی می‌کرد و در آنجا پسوسوسیالدمکراتهای چپ پیوست و سپس عضو حزب کمونیست جاوه و هلند شد. نمایندهٔ کنگرهٔ دوم کمینترن بود. ص-۴۹

مارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸-۱۸۸۳) - ص- ۶۱، ۶۲
۲۳۲، ۲۳۵

ماکدونالد (MacDonald)، جیمس رامسی (۱۸۶۶-۱۹۳۷) - شخصیت سیاسی انگلیسی و یکی از بنیادگذاران و رهبران حزب مستقل کارگر و حزب لیبریست بود. سیاست بسیار اپورتونیستی تعقیب می‌کرد و تئوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری پسوسیال-لیسم را موعظه می‌کرد. در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ کوشید از مبارزهٔ کارگران انگلیسی که با مداخلهٔ نظامی بر علیه شوروی مخالفت می‌کردند جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ و در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۱ نخست‌وزیر بود. ص- ۴۲، ۴۴، ۲۶۰

مایسکی، ایوان سیخالیویچ (۱۸۸۴-۱۹۷۵) - دیپلمات و مورخ شوروی و آکادمیسین بود. از سال ۱۹۰۳ در حزب سوسیالدمکرات کارگری روسیه عضویت داشت و تا سال ۱۹۱۸ منشویک بود. با منشویکها قطع رابطه کرد و در فوریه سال ۱۹۲۱ بصنف حزب کمونیست (بلشویک) روسیه پیوست. از سال ۱۹۲۲ بکارهای دیپلماسی اشتغال داشت. ص- ۲۶۱

میلیوتین، ولادیمیر پاولویچ (۱۸۸۴-۱۹۳۸) - سوسیالدمکرات

بود که ابتداء به منشویکها گرایش داشت و از سال ۱۹۱۰ بلشویک شد. در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه در شورای کمیسرهای ملی بعنوان کمیسر ملی زراعت شرکت جست. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ از تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشویکها و اسارها جانبداری کرد و اعلام داشت که با سیاست حزب موافق نیست و از عضویت کمیتهٔ مرکزی و از هیئت دولت کناره گرفت. در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۱ نایب رئیس شورایعالی اقتصاد ملی بود و بعداً بکارهای پرسئولیت دیگر شوروی و اقتصادی اشتغال داشت. ص-۱۵۶، ۱۸۲

میلیوکف، پاول نیکولایویچ (۱۸۵۹-۱۹۴۳) - یکی از بنیادگذاران و رهبران حزب کادتها بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۱۷ در نخستین هیئت دولت موقت بورژوازی وزیر امور خارجه بود و سیاست ادامهٔ جنگ امپریالیستی «تا پیروزی نهایی» را تعقیب می‌کرد. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ - یکی از الهام‌دهندگان شورش کورنیلفی بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازماندهی مداخلهٔ نظامی بیگانگان علیه روسیهٔ شوروی شرکت داشت. ص-۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷

ناپلئون اول (بناپارت) (۱۷۶۹-۱۸۲۱) - امپراتور فرانسه در سالهای ۱۸۰۴-۱۸۱۴ و در سال ۱۸۱۵ بود. ص-۲۲۷، ۲۶۱

والک - منشویک بود. هنگام شورش کرونشتادت عضو به اصطلاح کمیتهٔ موقت انقلابی شد و پس از سرکوب شورش بخارجه فرار کرد. ص-۲۵۹

واندرلیپ (Vanderlip)، واشنگتن، ب. (متولد سال ۱۸۶۶) - مهندس و نمایندهٔ محافل صنعتی آمریکا بود که در سال ۱۹۲۰ با پیشنهاد عقد قرارداد دربارهٔ امتیازهای نفت و زغال در کامچاتکا بروسیهٔ شوروی آمد. ص-۲۰۷

ورانگل، پتر نیکولایویچ (۱۸۷۸ - ۱۹۲۸) - ژنرال ارتش تزاری، بارون و سلطنت طلب بود. در دوران مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و جنگ داخلی یکی از رهبران ضدانقلاب در جنوب روسیه بشمار می‌رفت. در ماههای آوریل - نوامبر سال ۱۹۲۰ سرفرماندهی نیروهای گارد سفید - «نیروهای مسلح روسیهٔ جنوبی» را بعهدہ داشت؛ پس از سرکوب شدن این نیروها بدست ارتش سرخ بخارجه فرار کرد. ص - ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۲۶۳

ویلسون (Wilson)، وودرو (۱۸۵۶ - ۱۹۲۴) - رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۲۱ بود و یکی از سازباندگان مداخلهٔ مسلحانهٔ دولتهای امپریالیستی علیه روسیه شوروی بشمار می‌رفت. ص - ۳۷، ۳۹

هگل (Hegel)، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) - بزرگترین فیلسوف آلمانی و ایدئالیست اوپژکتیو بود. خدمت تاریخی هگل تنظیم عمیق و همه‌جانبهٔ دیالکتیک است که یکی از منابع تئوریک ماتریالیسم دیالکتیک شد. ص - ۱۶۵

یمشانف، آکساندر ایوانویچ (۱۸۹۱ - ۱۹۴۱) - از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بود و در راه آهن خدمت می‌کرد. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ کمیسر ملی راه بود و بعداً هم در سیستم کمیساریای ملی راه کار می‌کرد. ص - ۱۲۳

بودنیچ، نیکولای نیکولایویچ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۳) - ژنرال ارتش تزاری بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکبر در هیئت دولت ضدانقلابی - «دولت شمال غربی» شرکت جست، سرفرماندهی ارتش گارد سفید شمال غربی را بعهدہ داشت و مورد پشتیبانی وسیع امپریال-لیست‌های آنتانت بود. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ از ارتش سرخ شکست خورد و به استونی عقب‌نشینی کرد و بعداً به انگلستان رفت. ص ۸۵، ۲۰۳

فهرست مندرجات

صفحه

تزه‌ای پیشنهادی به کنگره دوم

۵	انترناسیونال کمونیستی	
	۱- طرح اولیه تزه‌ای مربوط به مسئله ملی و مسئله مستعمرات (برای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی)	
۵		
	۲- طرح اولیه تزه‌ای مربوط به مسئله ارضی (برای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی)	
۱۳		
کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی		
۲۸	۱۹ ژوئیه - ۷ اوت سال ۱۹۲۰	
	۱- گزارش درباره اوضاع بین‌المللی و وظایف اصلی انترناسیونال کمونیستی ۱۹ ژوئیه	
۲۸		
	۲- گزارش کمیسیون درباره مسائل ملی و مستعمراتی ۲۶ ژوئیه	
۴۹		
۵۷	وظایف سازمانهای جوانان (سخنرانی در سومین کنگره سراسری سازمان کمونیستی جوانان روسیه ۲ اکتبر سال ۱۹۲۰)	
۵۷		
۷۸	درباره فرهنگ پرولتری	
۷۸	پیش‌نویس قطعنامه	

- ۳- طرح اولیهٔ قطعنامهٔ کنگرهٔ دهم حزب کمونیست
 روسیه دربارهٔ وحدت حزب ۲۱۳
- ۴- طرح اولیهٔ قطعنامهٔ کنگرهٔ دهم حزب کمونیست
 روسیه دربارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیبستی در
 حزب ما ۲۱۸
- دربارهٔ مالیات جنسی (اهمیت سیاست جدید و شرایط آن) . . . ۲۲۳
- بجای مقدمه ۲۲۳
- دربارهٔ اقتصاد معاصر روسیه (از رساله سال ۱۹۱۸) . . . ۲۲۴
- دربارهٔ مالیات جنسی و آزادی بازرگانی و دربارهٔ امتیاز-
 ها ۲۳۷
- نتایج و برآوردهای سیاسی ۲۵۸
- پایانسخن ۲۶۶
- نطق‌هایی که روی صفحات گرامافون ضبط شده است ۲۵ آوریل
 سال ۱۹۲۱ ۲۶۸
- ۱- غیر حزبی‌ها و حکومت شوروی (رشتهٔ سخن برفیق
 لنین داده می‌شود) ۲۶۸
- ۲- دربارهٔ مالیات جنسی و دربارهٔ مبادلهٔ آزاد مازاد
 غله (رشتهٔ سخن برفیق لنین داده می‌شود) ۲۶۹
- دهمین کنفرانس حزب کمونیست (بلشویک) سراسر روسیه
 ۲۶-۲۸ مه سال ۱۹۲۱ ۲۷۱
- سخنرانی در پایان کنفرانس ۲۸ مه ۲۷۱
- توضیحات ۲۷۳
- فهرست نامها ۲۹۹

- سخنرانی در اجلاس مشاورهٔ سراسر روسیهٔ سازمانهای آموزش و روشنگری سیاسی دواير آموزش ملی ایالات و ولایات
- ۳ نوامبر سال ۱۹۲۰ ۸۱
- پیش‌نویس قطعنامهٔ مربوط به «وظایف اتحادیه‌ها و طرق انجام آنها»
- ۹۴
- کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه ۲۲ - ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۰ ۹۶
- ۱ - گزارش کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه و شورای کمیسره‌های ملی دربارهٔ سیاست خارجی و داخلی ۲۲ دسامبر ۹۶
- ۲ - پیش‌نویس قطعنامه دربارهٔ گزارش مربوط به الکتریفیکاسیون
- ۱۳۲
- بار دیگر دربارهٔ اتحادیه‌ها، دربارهٔ لحظهٔ کنونی و دربارهٔ اشتباهات رفقا تروتسکی و بوخارین
- ۱۳۴
- خطر حزبی اظهارات فراکسیون
- ۱۳۵
- دمکراتیسم صوری و صلاحیت انقلابی
- ۱۳۹
- خطر سیاسی انشعابها در جنبش اتحادیه‌ای
- ۱۴۰
- دربارهٔ اختلاف‌نظرهای اصولی
- ۱۴۷
- سیاست و اقتصاد. دیالکتیک و اکتیسم
- ۱۵۱
- دیالکتیک و اکتیسم. «مکتب» و «دمستگاه»
- ۱۶۰
- پایانسخن
- ۱۷۲
- دربارهٔ برنامهٔ اقتصادی واحد
- ۱۸۲
- کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه
- ۸ - ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ ۱۹۳
- ۱ - سخنرانی بهنگام گشایش کنگرهٔ ۸ مارس ۱۹۳
- ۲ - گزارش دربارهٔ اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری
- مازاد ۱۵ مارس ۱۹۶

اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا

من در صدد بودم بمناسبت دوسمین سالجشن حکومت شوروی رساله کوچکی دربارهٔ سبب‌ها که عنوان این مقاله است، برشته تحریر درآورم. ولی در گیرودار کار روزانه تا کنون موفق نشده‌ام از حدود تدارک مقدماتی چند بخش آن فراتر روم. بدینجهت تصمیم گرفتم برای بیان خلاصه و مختصری از آن اندیشه‌های سبب‌ها مذکور که بنظر من از همه مهمترند، آزمایشی بعمل آورم. بدیهیست که بیان خلاصه موجب نقصانها و کمبودهای زیادی می‌گردد. ولی با اینوصف شاید برای یک مقاله کوچیک مجله حصول این مقصود معجوبانه میسر باشد که مسئله طرح گردد و زمینه‌ای برای بحث پیرامون آن از طرف کمونیست‌های کشورهای مختلف فراهم شود.

۱

از لحاظ نشوری جای تردید نیست که بین سرمایه‌داری و کمونیسم یک دوران انتقالی معینی فاصله است. این دوران نمیتواند مشخصات یا خواص این هر دو شکل اقتصاد اجتماعی را در خود جمع نکند. این دوران انتقالی نمیتواند دوران مبارزه بین سرمایه‌داری میرنده و کمونیسم پدید آمده یا بعبارت دیگر: بین سرمایه‌داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز بکلی ضعیف، نباشد.

نه تنها برای مارکسیست، بلکه برای هر شخص تحصیل کرده‌ای که بنحوی از انجا با تئوری تکامل آشنا باشد، باید ضرورت یک دوران کامل تاریخی که وجه تمایز آن این مشخصات دوران انتقالی است، بخودی خود واضح باشد. ولی فراموشی کامل این حقیقت بخودی خود عیان از صفات سمیژه همه استدلالات مربوط به انتقال به سوسیالیسم است که ما آنها را از دهان نمایندگان معاصر دسکراسی خرده‌بورژوازی (چنین نمایندگان، علی‌رغم بر حسب اصطلاح سوسیالیستی خود عبارتند از تمام نمایندگان انترناسیونال دوم (۷) و از آنجمله افرادی نظیر ماکدونالد و ژان لونگه، کائوتسکی و فریدریخ آدلر) می‌شنویم. نفرت از مبارزه طبقاتی، آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حکم و اصلاح و صاف کردن گوشه‌های تیز از صفات ذاتی دسکرات‌های خرده‌بورژواست. بدین سبب چنین دسکرات‌هایی یا از هر گونه اعترافی بلزوم یک دوران تام و تمام تاریخی انتقال از سرمایه‌داری به کمونیزم امتناع می‌ورزند و یا وظیفه خود می‌شمرند نقشه‌هایی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارز، بجای رهبری مبارزه یکی از این نیروها، اختراع نمایند.

۲

در روسیه بعزت عقب‌ماندگی بسیار زیاد و خصیلت خرده‌بورژوازی کشور ما، دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید نسبت به کشورهای پیشرو دارای خصوصیات چندی باشد. ولی نیروهای اساسی — و شکل‌های اساسی اقتصاد اجتماعی — در روسیه نیز همان‌هاییست که در هر کشور سرمایه‌داری وجود دارد، پس این خصوصیات می‌توانند تنها بمواردی که عمده‌ترین جنبه را ندارند، مربوط باشند. این شکل‌های اساسی اقتصاد اجتماعی عبارتند از: سرمایه‌داری، تولید خرده‌کالایی و کمونیزم. این نیروهای اساسی عبارتند از: بورژوازی، خرده‌بورژوازی (بویژه دهقانان) و پرولتاریا.

رژیم اقتصادی روسیه در عصر دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از مبارزه نخستین گامهای کاریکه بشیوه کمونیستی — در مقیاس واحد کشوری پهناور — متحد شده است، علیه تولید خرده کالایی و آن سرمایه داری که برجای مانده و برپایه تولید مزبور احیاء میگردد. کار در روسیه در آنحدودی بشیوه کمونیستی متحد شده است، که اولاً مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ملغی گردیده و ثانیاً قدرت دولتی پرولتری، بمقیاس سراسر کشور در زمینهای دولتی و در بنگاههای دولتی، یک تولید بزرگ تشکیل میدهد و نیروهای کارگری را بین رشته های گوناگون اقتصاد و بنگاهها توزیع میکنند و مقادیر هنگفتی از آن محصولات مورد مصرف را که متعلق بدولت است، بین زحمتکشان تقسیم مینماید.

ما از «نخستین گامهای» کمونیسم در روسیه سخن میگوئیم (هسانگونه که در برنامه حزبی ما مصوبه مارس سال ۱۹۱۹ نیز مسطور است)، زیرا همه این شرایط در کشور ما فقط جزئاً عملی شده است یا بعبارت دیگر: این شرایط فقط در مرحله اولیه عملی است. آنچه که اصولاً انجام فوری آن امکان پذیر است فوراً و با یک ضربه انقلابی انجام یافته است: مثلاً در همان نخستین روز دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۸ نوامبر سال ۱۹۱۷)، مالکیت خصوصی بر زمین، بدون جبران خسارت مالکین بزرگ، لغو گردید و از زمینداران بزرگ سلب مالکیت شد. در ظرف چند ماه، باز هم بدون جبران خسارت، تقریباً از تمام سرمایه داران بزرگ، صاحبان فابریکها و کارخانجات و شرکتهای سهامی و بانکها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید. تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از «کنترل کارگری» به «اداره کارگری» امور فابریکها، کارخانجات و راههای آهن، — تمام اینها در اساسی ترین و عمده ترین موارد انجام یافته است، ولی در مورد کشاورزی این کار تازه آغاز شده است («ساخوزها»، اقتصادیات کشاورزی بزرگی که دولت کارگری در زمینهای دولتی تشکیل داده است). بهمینسان ایجاد شکلهای گوناگون شرکت های کشاورزان خرده پا بمنظور انتقال

از زراعت خرده‌کالایی به زراعت کمونیستی نیز تازه آغاز شده‌است.*
 عین همین را هم باید در مورد سازماندهی دولتی توزیع محصولات
 گفت که جایگزین دادوستد خصوصی می‌شود، بدینمعنی که خود دولت
 اسر تهیه و رساندن غله را به شهرها و محصولات صنعتی را بدهات
 بعهده می‌گیرد. ذیلاً آماري که در مورد این مسئله در دست است،
 ذکر خواهد شد.

اقتصاد دهقانی کماکان بحالت تولید خرده‌کالایی باقیمانده است.
 اینجا ما زمینه‌ایرا برای سرمایه‌داری می‌بینیم که بسی پدیده است و
 ریشه‌ای بسیار عمیق و بسیار محکم دارد. سرمایه‌داری روی این
 زمینه برجای مانده است و مجدداً — ضمن مبارزه بسیار شدیدی علیه
 کمونیسم — احیاء می‌گردد. شکلهای این مبارزه: انبان‌بدوشی** و
 احتکار علیه جمع‌آوری غله توسط دولت (و نیز سایر محصولات)
 و بطور کلی علیه توزیع محصولات توسط دولت است.

۳

برای آنکه بتوان این احکام تجریدی تئوریک را مجسم ساخت
 پیکره‌های مشخص را ذکر می‌کنیم.
 میزان جمع‌آوری غله توسط دولت در روسیه بموجب آمار
 کمیساریای ملی خواربار از اول اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال
 ۱۹۱۸ قریب ۳۰ میلیون پوٹ بوده است. در سال بعد قریب ۱۱۰ میلیون

* تعداد «ساوخوزها» و «کمونهای زراعتی» در روسیه^۱ شوروی
 تقریباً به ۳۵۳۶ و ۱۹۶۱ و تعداد آرتل‌های زراعتی به ۳۶۹۶
 تخمین زده می‌شود. اداره مرکزی آمار ما در حال حاضر به تهیه آمار
 دقیق کلیه ساوخوزها و کمونها مشغولست. نخستین نتایج آن در
 ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ بدست خواهد آمد.
 ** نوعی از احتکار است. م.

پوط بوده است و در سه ماهه اول عملیات جمع‌آوری غله که در سال بعدی (۱۹۱۹-۱۹۲۰) صورت گرفت از قرائن معلوم تقریباً به ۴۵ میلیون پوط در مقابل ۳۷ میلیون پوط همین ماههای (اوت-اکتبر) سال ۱۹۱۸ میرسد.

این پیکرها گواه روشنی هستند بر بهبود آهسته ولی پیوسته امور از لحاظ پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری. این بهبودی علی‌رغم دشواریهایی بدست می‌آید که در جهان سابقه نداشته و جنگ داخلی باعث آنست، همان جنگی که سرمایه‌داران روسی و خارجی آنها سازمان میدهند و تمام نیروی مقتدرترین دول جهان را برای آن بکار می‌برند.

بدینجهت، هر قدر هم بورژواهای کلیه کشورها و دستیاران آشکار و پنهانی آنان («سوسیالیستها»ی انترناسیونال دوم) دروغپردازی کنند و افترا بزنند، باز این نکته مسلم است که: از نقطه نظر مسئله اساسی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا، پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری در کشور ما تأمین است. علت اینکه بورژوازی تمام جهان نسبت به بلشویسم خشمگین و غضبناک است و علیه بلشویکها به یورشهای جنگی و توطئه و غیره دست می‌زنند همانا اینست که به احسن وجهی به این نکته پی می‌برد که اگر ما را با نیروی جنگی درهم نشکند، پیروزی ما در امر دگرگون ساختن اقتصاد اجتماعی ناگزیر است، حال آنکه وی قادر نیست ما را بدین وسیله در هم شکند.

اینکه ما طی مهلت کوتاهی که در اختیار داشته‌ایم و با وجود دشواریهای بی‌سابقه‌ایکه در جریان کار خود با آن مواجه بوده‌ایم، تا چه اندازه بر سرمایه‌داری غلبه یافته‌ایم از روی پیکره‌های ملخص زیرین دیده میشود. اداره مرکزی آمار هم اکنون ارقامی را درباره تولید و مصرف غله که مربوط به سراسر روسیه شوروی نبوده، بلکه مربوط به ۲۶ استان آنست، برای درج در مطبوعات حاضر کرده است.

نتایج حاصله چنین است (رجوع شود به جدول در ص ۵۲).

مصرف سرانه غله (به پوٹ)	کل غله یکه اهالی در اختیار داشتند (به میلیون پوٹ)	غله* تحویل شده			تولید غله (بدون بذرو پوٹ)	جمعیت (به میلیون)	۲۶ استان روسیه ^۱ شوروی
		توسط انبان بدوشان	توسط کمیساریای ملی خواربار	غله* تحویل شده			
۹,۵	۴۱,۵	۲۰,۶	۲۰,۹	—	شهرها ۴,۴	استانهای تولید کننده	
۱۶,۹	۴۸۱,۸	—	—	۶۲۵,۴	دهات ۲۸,۶	استانهای مصرف کننده	
۶,۸	۴۰,۰	۲۰,۰	۲۰,۰	—	شهرها ۵,۹		
۱۱,۰	۱۵۱,۴	۲۷,۸	۱۲,۱	۱۱۴,۰	دهات ۱۳,۸		
۱۳,۶	۷۱۴,۷	۶۸,۴	۵۳,۰	۱,۷۳۹,۴	۵۲,۷	جمع (۲۶ استان)	

بدینسان تقریباً نیمی از غله شهرها را کمیساریای ملی خواربار و نیم دیگر را انبان بدوشان تأمین میکنند. تحقیقات دقیق درباره تغذیه کارگران شهری در سال ۱۹۱۸ همین نسبت را بدست داد. ضمناً کارگر در ازماء غله‌ای که دولت باو میرساند ۹ بار کمتر از آنچه که انبان بدوشان باو میرسانند، میپردازد. بهای احتکاری غله ده بار بیش از بهای دولتی است. این نتیجه ایستکه از بررسی دقیق بودجه‌های کارگران بدست آمده است.

۴

پیکره‌های مذکور، اگر خوب در آن تعمق شود، مدارک دقیقی بدست میدهند که تمام مشخصات اساسی اقتصادیات معاصر روسیه را روشن میسازند.

زحمتکشان از قید ستمگران و استثمارگران دیرین خود یعنی ملاکین و سرمایه‌داران رها گشته‌اند. این گامی که در راه آزادی واقعی و برابری واقعی به پیش برداشته شده و از لحاظ بزرگی و اندازه و سرعت خود در جهان نظیر نداشته است، از طرف هواداران بورژوازی (و از آنجمله دمکرات‌های خرده‌بورژوا) که از آزادی و برابری بمفهوم دمکراسی پارلمانی بورژوایی آنها دم میزنند و بی‌اساس آنرا «دمکراسی» بطور اعم یا «دمکراسی خالص» (کائوتسکی) اعلام مینمایند، در نظر گرفته نمیشود.

ولی زحمتکشان همانا برابری واقعی و آزادی واقعی (آزادی از قید ملاکین و سرمایه‌داران) را در نظر میگیرند و بهمین جهت هم، چنین استوار از حکومت شوروی طرفداری مینمایند.

در کشور دهقانی کسانیکه در نخستین وهله و بیش از همه و بلافاصله از دیکتاتوری پرولتاریا فایده بردند، دهقانان بطور اعم بودند. دهقان روسیه در دوران ملاکین و سرمایه‌داران گرسنگی میکشید. دهقان طی قرون متمادی تاریخ ما هیچگاه امکان نداشت برای خود کار کند؛ او خود گرسنگی میکشید و صدها میلیون پوط غله را به سرمایه‌داران، به شهرها و به خارجه میداد. دهقان فقط در دوران دیکتاتوری پرولتاریا برای نخستین بار برای خود کار کرد و از شهری‌ها بهتر غذا خورد. برای نخستین بار دهقان عملاً روی آزادی دید؛ آزادی در خوردن نان خود، آزادی از قید گرسنگی، بهنگام تقسیم زمین‌ها، چنانکه میدانیم، حداکثر برابری برقرار گشته است: دهقانان در اکثریت عظیمی از موارد زمین را «برحسب تعداد نانخورها» تقسیم میکنند.

سوسیالیسم یعنی محو طبقات.

برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. برای محو طبقات باید ثانیاً فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی اینکار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه‌ایست بر مراتب دشوارتر و بالضرورة طولانی. این مسئله‌ایست که آنرا نمیتوان با سرنگونی طبقه، اعم از اینکه هر طبقه‌ای باشد، حل کرد. آنرا فقط از طریق تجدید سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد خرده‌کالایی و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی میتوان حل کرد. چنین انتقالی بالضرورة بس طولانی خواهد بود. اقدامات عجولانه و غیر محتاطانه اداری و قانونگذاری در این رشته نتیجه‌اش فقط کند ساختن و دشوار نمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط در صورتی ممکن است که دهقان آنچنان کمکی سبذول گردد که بوی امکان دهد در مقیاسی عظیم تمام تکنیک زراعتی را بهبود بخشد و آنرا از بیخ و بن اصلاح نماید.

برای انجام دومین بخش این وظیفه که دشوارترین بخش آنست، پرولتاریایی که بر بورژوازی غالب آمده است باید از خط‌مشی اساسی زیرین سیاست خود در مورد دهقانان بطور پیگیر پیروی کند: پرولتاریا باید دهقان زحمتکش را از دهقان مالک، — دهقان کارکن را از دهقان سوداگر، دهقان زحمتکش را از دهقان محترک تمیز دهد و بین آنها مرزبندی نماید.

تمام کهنه سوسیالیسم در همین مرزبندیست.

و شگفت‌آور نیست که سوسیالیستهای در گفتار و دمکرات‌های خرده‌بورژوایی در کردار (مارتف‌ها و چرنوف‌ها، کائوتسکی‌ها و شرکاء) به این کهنه سوسیالیسم پی نمی‌برند.

این مرزبندی بسیار دشوار است، زیرا در زندگی واقعی تمام خواص «دهقان»، هر قدر هم که این خواص متفاوت و متضاد باشند، در یک واحد کل بهم آمیخته‌اند. ولی با همه اینها مرزبندی سزبور ممکنست و نه تنها ممکنست، بلکه بطور ناگزیر از شرایط

اقتصاد دهقانی و زندگی دهقانی ناشی می‌گردد. دهقان زحمتکش قرن‌ها تحت ستم سلاکین، سرمایه‌داران، سوداگران، محترکین و دولت آنان و از آنجمله دسکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی بوده است. دهقان زحمتکش قرنهای مدید حس‌کینه و خصومت نسبت به این ستمگران و استثمارگران را در خود پرورش داده است و این «پرورش» که خود زندگی آنرا داده است، دهقان را وادار می‌کند علیه سرمایه‌دار، علیه محترک و علیه سوداگر در جستجوی اتحاد با کارگر باشد. ولی در عین حال شرایط اقتصادی، شرایط اقتصاد کالایی، دهقان را ناگزیر سوداگر و محترک می‌سازد (نه همیشه ولی در اکثریت عظیمی از موارد). آساری که ما فوقاً ذکر کردیم تفاوت بین دهقان زحمتکش و

دهقان محترک را بعین نشان می‌دهد. آن دهقانی که در سال ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ برای مصرف کارگران گرسنه شهرها ۴۰ میلیون پوط غله به نرخهای ثابت دولتی در اختیار ارگانهای دولتی گذاشت و آنها را با وجود تمام نقصانهای این ارگانها که دولت کارگری بخوبی از آنها آگاهست، ولی در نخستین دوران انتقال به سوسیالیسم نقصانهایی رفع‌نشدنی هستند، چنین دهقانی دهقان زحمتکش، رفیق کامل‌الحقوق کارگر سوسیالیست، مطمئن‌ترین متفق وی و برادر تنی وی در مبارزه علیه یوغ سرمایه‌دار است. ولی آن دهقانی که بطور مخفی ۴۰ میلیون پوط غله را به نرخ ده بار گرانتر از نرخ دولتی بفروش رساند و در این امر از نیازمندی و گرسنگی کارگر شهری استفاده کرد، دولت را فریب داد و فریب و غارت و معاملات شیادانه را در همه‌جا تشدید نمود و موجب آن گردید — چنین دهقانی محترک است، متفق سرمایه‌دار است، دشمن طبقاتی کارگر است، استثمارگر است، زیرا در اختیار داشتن مازاد غله‌ای که از زمین متعلق به همه کشور و بکمک ابزاری برداشت شده است که نه تنها زحمت دهقان بلکه کارگر نیز بنحوی از انحاء در ساختن آن دخالت داشته است و غیره، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار آن معنایش استثمار کارگر گرسنه است.

از هر سو بر سر ما فریاد می‌زنند که شما ناقض آزادی و

برابری و دسکراسی هستید و در این باره به نابرابری کارگر و دهقان در قانون اساسی ما، به برچیدن مجلس مؤسسان و به ضبط قهری مازاد غله و غیره اشاره می‌کنند. ما پاسخ می‌دهیم: در جهان تا کنون هیچ دولتی اینهمه کار برای بر انداختن آن نابرابری واقعی و آن فقدان آزادی واقعی که دهقان زحمتکش قرن‌ها از آن در عذاب بود، انجام نداده است. ولی ما برای دهقان محترک هرگز برابری قائل نخواهیم شد، همانگونه که بین استشارگر و استشارشونده، بین سیر و گرسنه «برابری» قایل نخواهیم شد و «آزادی» اولی را برای غارت دومی برسمیت نخواهیم شناخت. و با آن تحصیل کرده‌هایی هم که نمی‌خواهند باین تفاوت پی ببرند همانگونه رفتار خواهیم کرد که با افراد گارد سفید رفتار می‌نمائیم، ولو اینکه افراد مزبور خود را دسکرات، سوسیالیست، انترناسیونالیست، کائوتسکی‌ها، چرنوف‌ها و مارتف‌ها بنامند.

۵

سوسیالیسم یعنی محو طبقات. دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هر چه از دستش برمی‌آمده انجام داده است. ولی طبقات را نمیتوان فوراً محو ساخت.

طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقیمانده‌اند و باقی خواهد ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت.

طبقات باقی مانده‌اند، ولی هریک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته‌اند؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزه طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی‌رود، بلکه فقط شکلهای دیگری بخود می‌گیرد.

پرولتاریا بهنگام سرمایه‌داری طبقه^۱ ستمکش، طبقه^۲ محروم از هرگونه مالکیت بر وسایل تولید و تنها طبقه‌ای بود که مستقیماً و تمام و کمال در نقطه^۳ مقابل بورژوازی قرار داشت و بدین سبب

تنها طبقه‌ای بود که قادر بود تا پایان انقلابی باشد. پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت دولتی و تبدیل شدن وی قدرت دولتی را در دست خود دارد، وسایل تولید را که اکنون اجتماعی شده است، در اختیار خود دارد، عناصر و طبقات متزلزل و بینابینی را رهبری می‌نماید، وی نیروی فزونی یافته، مقاومت استثمارگران را سرکوب می‌سازد. همه اینها وظایف خاص مبارزه طبقاتی است، وظایفی است که پرولتاریا سابقاً آنها را مطرح نمی‌ساخت و نمیتوانست مطرح سازد.

طبقه استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران از بین نرفته و ممکن نیست بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا بقوریت از بین برود. استثمارگران درهم شکسته شده، ولی نابود نشده‌اند. پایگاه بین‌المللی آنها یعنی سرمایه بین‌المللی که آنها شعبه‌ای از آن هستند، باقیمانده است. قسمتی از وسائل تولید، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی در دست آنها باقیمانده است. نیروی مقاومت آنان، همانا بعلت شکستشان، صدها و هزارها بار افزایش یافته است. برخورداری از «فن» اداره امور دولتی، نظامی و اقتصادی تفوق بسیار و بسیار زیادی به آنها می‌دهد، پس اهمیت آنان بمراتب پیش از نسبت آنان در بین عده کل اهل‌یست. مبارزه طبقاتی استثمارگران سرنگون شده علیه پيشاهنگ پیروزمند استثمارشوندگان یعنی پرولتاریا بمراتب شدیدتر شده است. و هر آینه اگر از انقلاب سخن در میان باشد و این مفهوم را با پندارهای رفرمیستی تعویض نکنند (کاریکه تمام قهرمانان انترناسیونال دوم می‌کنند)، جز اینهم نمیتواند باشد.

سرانجام دهقانان، همچون هر نوع خرده‌بورژوازی بطور کلی، بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا نیز دارای وضع حد وسط و بینابینی هستند؛ از یکسو اینها توده بس قابل ملاحظه‌ای (و در روسیه عقب‌مانده توده عظیمی) از زحمتکشان هستند که مصالح مشترک زحمتکشان در امر رهایی از قید ملاکین و سرمایه‌داران متحدشان می‌سازد؛ از سوی دیگر اینها صاحبکاران خرده‌پای منفرد، مالک و سوداگرند.

یک چنین وضع اقتصادی ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی می‌گردد. و بهنگام مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی، بهنگام فرو پاشیدن فوق‌العاده سریع کلیه مناسبات اجتماعی و با عادت شدیدی که بویژه دهقانان و بطور کلی خرده‌بورژواها به زندگی کهنه و جمود و ثابت دارند، طبیعی است که ما ناگزیر در بین آنها رفت و آمدها و نوسان‌هایی از اینسو به آنسو، چرخش‌ها، شک و تردیدها و غیره‌ای را مشاهده خواهیم کرد.

وظیفهٔ پرولتاریا نسبت به این طبقه — یا نسبت باین عناصر اجتماعی — عبارتست از رهبری و مبارزه برای نفوذ در آن. بدنبال خود بردن عناصر متزلزل و ناستوار — اینست کاری که پرولتاریا باید انجام دهد.

اگر ما تمام نیروهای اساسی یا طبقات و مناسبات متقابل آنها را که دیکتاتوری پرولتاریا شکل آنرا تغییر داده است، با هم مقایسه نمائیم خواهیم دید که پندار رایج و خرده‌بورژواآبانه دربارهٔ انتقال به سوسیالیسم «از طریق دسکراسی» بطور اعم، یعنی پنداری که ما آنرا در نزد همهٔ نمایندگان انترناسیونال دوم مشاهده میکنیم، چه نابخردی بیحد و حصر تئوریک و چه کندذهنی عجیبی است. خرافهٔ مربوط به مضمون بلاقید و شرط و برون طبقاتی «دسکراسی»، این خرافه‌ایکه از بورژوازی بمیراث رسیده است، پایهٔ این اشتباه را تشکیل میدهد. ولی در حقیقت اسر بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا، هم دسکراسی وارد مرحلهٔ بکلی تازه‌ای می‌گردد و هم مبارزه طبقاتی بمدارج عالیتری ارتقاء مییابد و کلیه و هر گونه شکلها را تابع خود میسازد.

الفاظ کلی دربارهٔ آزادی، برابری و دسکراسی عملاً برابرند با تکرار کورکورانهٔ مفاهیمی که کپی مناسبات تولید کالایی هستند. حل مسائل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا بکمک این الفاظ کلی معنایش پیوستن به خطمشی تئوریک و اصولی بورژوازی در کلیه جهات است. از نقطهٔ نظر پرولتاریا مسئله فقط بدین شکل مطرحست: آزادی از قید ستمگری چه طبقه‌ای؟ برابری چه طبقه با چه طبقه‌ای؟ دسکراسی

بر اساس مالکیت خصوصی یا بر پایهٔ مبارزه در راه الغاء مالکیت خصوصی؟ و غیره.

انگلس مدتها پیش در «آنتی دوربنگ» توضیح داده است که مفهوم برابری هر آینه اگر کمپهٔ مناسبات تولید کالایی باشد و منظور از آن — محو طبقات نباشد، به خرافه بدل می‌گردد. این حقیقت مقدماتی دربارهٔ فرق بین مفهوم بورژوادمکراتیک و مفهوم سوسیالیستی برابری را همواره فراسوش میکنند. ولی اگر این حقیقت فراسوش نشود، آنوقت واضح می‌گردد که پرولتاریا با سرنگون ساختن بورژوازی، قطعی‌ترین گام را بسوی محو طبقات برمی‌دارد و نیز واضح می‌گردد که پرولتاریا برای سرانجام دادن این امر باید با استفاده از دستگاه قدرت دولتی و با بکار بردن شیوه‌های گوناگون مبارزه و اعمال نفوذ و تاثیر در بورژوازی سرنگون شده و خرده‌بورژوازی متزلزل، مبارزهٔ طبقاتی خود را ادامه دهد.

(ادامه دارد *.)

۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۹.

«پراودا»، شمارهٔ ۲۵۰، هفتم نوامبر
سال ۱۹۱۹
از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ پنجم، جلد ۳۹، ص
۲۷۱ — ۲۸۲ ترجمه و
چاپ شده است

سخنرانی در دومین کنگرهٔ سازمانهای کمونیستی ملل خاور سراسر روسیه (۸) ۲۲ نوامبر سال ۱۹۱۹

رفقا! بسیار خوشوقتم که می‌توانم بکنگره رفقای کمونیست نمایندگان سازمانهای مسلمان خاور درود و تهنیت بگویم و چند کلمه‌ای دربارهٔ چگونگی اوضاع کنونی روسیه و سراسر جهان صحبت کنم. موضوع سخنرانی من — لحظهٔ حاضر است و تصور می‌کنم که در این مسئله مهمترین نکته، برخورد ملل خاور به امپریالیسم و جنبش انقلابی میان این ملتهاست. پرواضح است که این جنبش انقلابی ملل خاور اکنون می‌تواند با موفقیت گسترش یابد و می‌تواند فقط از راه برقراری رابطه و پیوند مستقیم با مبارزهٔ انقلابی جمهوری شوروی ما علیه امپریالیسم بین‌المللی تحقق پیدا کند. بعلی، و ناگفته نماند بمناسبت عقب‌ماندگی روسیه و وسعت بیکران آن و باین سبب که روسیه مرز بین اروپا و آسیا، بین باختر و خاور است، ما ناگزیر تمامی سنگینی را بدوش میکشیم و برای خود افتخار بزرگ می‌شماریم که در مبارزهٔ جهانی علیه امپریالیسم پیشقدم باشیم. به این جهت تمامی سیر رویدادهای آیندهٔ نزدیک مشر مبارزهٔ گسترده‌تر و سخت‌تر با امپریالیسم بین‌المللی است و قطعاً و ناگزیر با مبارزهٔ جمهوری شوروی علیه نیروهای امپریالیسم متحده — آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا مربوط خواهد بود.

و اما دربارهٔ جانب نظامی مسئله، لابد شما می‌دانید که حالا در همهٔ جبهه‌ها اوضاع چقدر بنفع ما تغییر کرده است. دربارهٔ این مسئله سخن بتفصیل نخواهم گفت، و فقط می‌گویم، جنگ داخلی

که امپریالیسم بین‌المللی بزور بماتحمیل کرد، طی دو سال، دشواریها و مشقات بیشماری برای جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بار آورده و چنان بار توانفرسایی بدوش دهقانان و کارگران گذاشته است که غالباً تصور می‌شد تاب و توان آنرا نداشته باشند. اما در عین حال این جنگ با تعدیات ناهنجار و هجوم و فشار خشن و بی‌امان باصطلاح «متحدین» ما که ب حیوانات درنده مبدل شده‌اند و ما را حتی تا آغاز انقلاب سوسیالیستی غارت می‌کردند، اعجاز کرده و مردم را که از جنگ خسته شده بودند و بنظر می‌رسید که قادر به تحمل بار جنگ دیگر نیستند بمبارزانی مبدل ساخت که طی دو سال نه تنها بار جنگ را تحمل کرده‌اند، بلکه با پیروزی آنرا پایان می‌رسانند. آن پیروزیهایی که اینک بر کلچاک و یودنیچ و دنیکیین بدست می‌آوریم، بمعنای آغاز مرحله جدید در تاریخ مبارزه میان امپریالیسم جهانی و کشورها و ملت‌هایی است که برای مبارزه در راه آزادی خود بها خاسته‌اند. از این لحاظ جنگ داخلی دوساله ما نه تنها مشهودات دیرین تاریخ را کاملاً تأیید کرد که خصلت جنگ و موفقیت آن بیش از هر چیز بسته بنظام داخلی آن کشوری است که وارد جنگ می‌شود، و جنگ انعکاس آن سیاست داخلی است که این کشور قبل از جنگ تعقیب می‌کند. اینها - عموماً بطور مسلم و ناگزیر در چگونگی اداره امور جنگی بازتاب پیدا می‌کند.

این مسئله که کدام طبقه ب جنگ پرداخته و ب جنگ ادامه می‌دهد، مسئله بسیار مهمی است. تنها در سایه آنکه جنگ داخلی ما توسط کارگران و دهقانانی که خود را آزاد ساخته‌اند صورت می‌پذیرد و ادامه مبارزه سیاسی در راه رهایی زحمتکشانشان از شر سرمایه‌داران کشور خود و سراسر جهان بشمار می‌رود، تنها باین علت در چنین کشور عقب‌مانده‌ای نظیر روسیه که در نتیجه جنگ چهارساله امپریالیستی خسته و کوفته شده است، افراد قوی‌الاراده پیدا شدند و توانستند که طی دو سال در شرایط سخت و دشوار غیرقابل تصور و بی‌سابقه‌ای این جنگ را ادامه دهند.

تاریخ جنگ داخلی این نکته را با وضوح خاصی در جنگ با

کلچاک نشان داد. دشمنی چون کلچاک که از همه نیرومندترین دول جهان کمک می‌گرفت و راه آهن را در اختیار داشت که توسط صدها هزار تن از نظامیان دول خارجی و از جمله توسط بهترین سپاهیان امپریالیسم بین‌المللی مثلاً نیروهای مسلح ژاپن حفاظت می‌شد که برای جنگ امپریالیستی آماده شده بودند و تقریباً در آن شرکت نداشتند و باین جهت کمتر صدمه دیده بودند، - کلچاک که بر دهقانان سیبری که سرفه‌ترین دهقانان بودند و از حقوق خاوندی (سرواژ - م.) اطلاعی نداشتند، و بدینجهت طبعاً از هر کس دیگر از کمونیسم بدور بودند، متکی بود، - بنظر می‌رسید که کلچاک نیروی غلبه‌ناپذیر است چونکه سپاهیانش واحد پیشگام امپریالیسم بین‌المللی است. هنوز هم سپاهیان ژاپن و چکسلواکی و دیگر نیروهای مسلح ملل امپریالیستی در سیبری مشغول فعالیتند. بهرحال تجربه و آزمون سلطه بیش از یکساله کلچاک بر سیبری با آنهمه ثروت‌های عظیم طبیعی‌اش، تجربه‌ای که ابتداء مورد پشتیبانی احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم، منشویک‌ها و اسارها قرار گرفت که جبههٔ کمیتهٔ مجلس مؤسسان (۹) را تشکیل دادند و در این اوضاع و احوال از نقطهٔ نظر کونته‌بینانه و جریان عادی تاریخ، استوار و غلبه‌ناپذیر بنظر می‌رسید، ولی در واقع نشان داد که: هر چه کلچاک در داخل و عمق روسیه پیش می‌رفت، بیشتر فرسوده و ضعیف می‌شد و سرانجام ما پیروزی کامل روسیهٔ شوروی را بر کلچاک می‌بینیم. در اینجا بدون تردید عملاً بر ما ثابت می‌شود که نیروهای متحد و همپیوسته کارگران و دهقانانی که از سر سرمایه‌داران رها شده‌اند، واقعاً اعجاز می‌کنند. و عملاً بر ما ثابت می‌شود که جنگ انقلابی وقتی که واقعاً توده‌های زحمتکش ستم‌دیده را جلب می‌کند و مورد توجه آنان قرار می‌گیرد و آنها را باین نکته آگاه می‌سازد که علیه استثمارگران مبارزه می‌کنند - چنین جنگ انقلابی موجد نیرو و قدرت اعجاز است.

تصور می‌کنم آنچه که ارتش سرخ انجام داده، مبارزهٔ آن و تاریخ پیرویش اهمیت عظیم جهانشمول برای همه ملل خاور خواهد

داشت و بملل خاور نشان خواهد داد که این ملت‌ها هر قدر هم ضعیف باشند و قدرت ستمگران اروپایی که در بیکار از تمام معجزه‌های تکنیک و هنر نظامی استفاده می‌کنند، غلبه‌ناپذیر بنظر برسد، معیذا جنگ انقلابی که ملل ستمدیده بدان دست زده‌اند اگر بتواند واقعاً میلیون‌ها زحمتکش و استثمارشونده را بیدار کند، این جنگ انقلابی آنچنان امکانات و قدرت اعجاز در خود نهفته دارد که آزادی ملل خاور حالا دیگر از نقطه نظر نه تنها آینده انقلاب بین‌المللی بلکه همچنین از نقطه نظر تجربه مستقیم جنگی که در آسیا و در سیبری صورت گرفته، تجربه‌ای که جمهوری شوروی در برابر یورش نظامی همه کشورهای بسیار پرتوان امپریالیسم کسب نموده، کاملاً عملی است.

علاوه بر آن این تجربه جنگ داخلی در روسیه بما و بکمونیست‌های همه کشورهای نشان داد که چگونه در میان آتش جنگ داخلی همراه با رشد و افزایش شور انقلابی اوضاع داخلی خیلی تثبیت میشود. جنگ معیار آزمایش همه نیروهای اقتصادی و تشکیلاتی هر ملت است. و بالاخره پس از آزمون دوساله، صرف نظر از جنگی بی‌نهایت سخت برای کارگران و دهقانان که از گرسنگی و سرما رنج می‌برند، بر اساس آزمون دوساله می‌توان گفت که ما پیروز می‌شویم و پیروز خواهیم شد، چونکه پشت جبهه محکم داریم و دهقانان و کارگران با وجود قحطی و سرما متحد و همپیوسته‌اند و قوت یافته‌اند، و هر ضربت شدید را با افزایش همبستگی نیروها و قدرت اقتصادی پاسخ می‌دهند و فقط باین جهت، پیروزی‌ها بر کلچاک، یودنیچ و متحدین آنها، بر نیرومندترین دول جهان، امکان‌پذیر شد. دو سال گذشته از یکطرف امکان گسترش جنگ انقلابی را بما نشان می‌دهد و از طرف دیگر قوام و تقویت حکومت شوروی را در زیر ضربات سنگین تاخت و تاز بیگانه که هدفش امحای سریع کانون انقلاب و درهم شکستن جمهوری کارگران و دهقانان است که جرئت کرده‌اند به امپریالیسم بین‌المللی اعلان جنگ دهند. اما این ضربات بجای اینکه کارگران و دهقانان روسیه را درهم شکنند آنها را آبدیده کرد.

چنین است نتایج عمده و مضمون اصلی لحظه کنونی. ما به پیروزی‌های قطعی بر دنیکی‌ن — آخرین دشمنی که در خاک کشور ما باقی مانده است، نزدیک می‌شویم. ما خود را قوی احساس می‌کنیم و هزار بار می‌توانیم تکرار کنیم و اشتباه نمی‌کنیم که وقتی می‌گوییم ساختمان داخلی جمهوری تقویت یافته، و ما برای انجام وظایف ساختمان بنای سوسیالیسم — ساختمانی که در دوران جنگ داخلی وقت و نیروی خیلی کمتری می‌توانستیم به آن تخصیص دهیم و فقط حالا با پا نهادن براه آزاد بدون شک می‌توانیم تمام وقت و نیروی خود را صرف آن کنیم، بمراتب نیرومندتر و آماده‌تر از جنگ با دنیکی‌ن خارج خواهیم شد.

ما شاهد روند متلاشی شدن امپریالیسم در اروپای باختری هستیم. می‌دانید که یکسال پیش حتی سوسیالیست‌های آلمان مانند اکثریت عظیم سوسیالیست‌ها که از درک حقیقت‌الامر دور بودند، تصور می‌کردند که مبارزه‌ای میان دو گروه امپریالیسم جهانی در گرفته‌است، که این مبارزه جریان تاریخ را پر کرده و نیرویی نیست که کار دیگری انجام دهد، آنها تصور می‌کردند که حتی سوسیالیست‌ها چاره‌ای ندارند جز اینکه بپیک از این گروه‌های درندگان پرتوان جهانی بپیوندند. در اواخر اکتبر سال ۱۹۱۸ چنین بنظر می‌رسید. اما می‌بینیم که از آن زمان تاریخ جهانی، سال پدیده‌های گسترده و عمیق بیسابقه‌ای از سرگذرانده که چشم‌های بسیاری از آن سوسیالیست‌ها را باز کرده است که هنگام جنگ امپریالیستی میهن‌پرستانی بودند که روش و کردار خود را چنین توجیه می‌کردند که در برابر دشمن قرار گرفته‌اند، اتحاد با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه را توجیه می‌کردند که گویا آنها رهایی از شر امپریالیسم آلمان را به ارمغان می‌آورده‌اند. ببینید که با این جنگ چقدر توهم و خیال پر باد رفته است! ما شاهد متلاشی شدن امپریالیسم آلمان هستیم که کار را نه تنها به انقلاب جمهوریت، بلکه حتی به انقلاب سوسیالیستی کشانده است. شما می‌دانید که در حال حاضر مبارزه طبقات در آلمان شدیدتر شده و جنگ داخلی و مبارزه پرولتاریای آلمان علیه

امپریالیستهای آلمانی که برنگ جمهوری خواهان درآمده اند، ولی کماکان نمایندگان امپریالیسم هستند، نزدیکتر می شود.

همه می دانند که انقلاب اجتماعی در اروپای باختری نه روز بروز بلکه ساعت ساعت نضج می گیرد و همین پروسه هم در آمریکا و هم در انگلستان - میان این باصطلاح نمایندگان فرهنگ و تمدن که بر گونها - بر امپریالیستهای آلمانی - پیروز شده اند، جریان دارد، ولی وقتی کار به صلح و رسای (۱۰) کشید، همه دیدند که پیمان صلح در ورسای صد بار غارتگرانه تر از صلح برست (۱۱) است که غارتگران آلمانی بر ما تحمیل کردند، و این صلح ورسای بزرگترین ضربه ای است که سرمایه داران و امپریالیستهای این کشورهای فلک زده پیروزند می توانستند بخود وارد سازند. پیمان صلح ورسای چشمهای همانا سلل پیروز را باز کرد و ثابت نمود که ما نه با نمایندگان فرهنگ و تمدن مواجهیم بلکه در سیمای انگلیس و فرانسه با دولتهایی رویرو هستیم که با وجود اینکه دولت های دمکراتیک هستند ولی توسط درندگان - امپریالیست ها اداره می شوند. مبارزه داخلی این درندگان با چنان سرعتی گسترش می یابد که می توانیم با علم باینکه صلح ورسای در حکم فقط پیروزی ظاهری امپریالیستهای پیروزند است، در واقع شکست همه جهان امپریالیستی و دوری و اجتناب قطعی توده های زحمتکش از آن سوسیالیست ها که هنگام جنگ متحد نمایندگان امپریالیسم پوسیده بودند و از یکی از گروه های درندگان متحارب دفاع می نمودند، بسیار خوشحال باشیم. چشمهای زحمتکشان باز شد چونکه صلح ورسای ددمنشانه بود و نشان داد که فرانسه و انگلیس در واقع با آلمان می جنگیدند تا سلطه خود را بر مستعمرات استوارتر سازند و بر قدرت امپریالیستی خود بیفزایند.

این مبارزه داخلی هر چه زمان میگذرد گسترده تر می گردد. امروز رادیو تلگرافی از لندن بتاریخ ۲۱ نوامبر دیدم که در آن روزنامه - نگاران آمریکایی که نمی توان آنها را بداشتن سمپاتی و حسن نظر نسبت بانقلابیون مظنون شمرد، می گویند که در فرانسه سوج بیسابقه

تفر نسبت به آمریکاییها مشاهده می‌شود، چونکه آمریکاییها از تأیید پیمان صلح ورسای امتناع ورزیده‌اند.

انگلستان و فرانسه پیروز شده‌اند، ولی خیلی به آمریکا بدهکارند که تصمیم گرفته است هر قدر هم فرانسوی‌ها و انگلیسها خود را غالب و پیروز بشمارند، سرشیر را بگیرد و بابت کمک خود در زمان جنگ بهره اضافی دریافت دارد و برای تأمین آن، ناوگان آمریکا باید بدرد بخورد که اکنون در دست ساختمان است و از لحاظ کمیت بر ناوگان انگلیس پیشی می‌گیرد. و روش خشن و ناهنجار امپریالیسم درنده آمریکاییها از این عمل روشن است که عمال آمریکا کالای زنده، زنان و دختران را می‌خرند و برای بسط دامنه فحشاء، به آمریکا می‌برند. امریکای آزاد و با فرهنگ، فاحشه‌خانه‌ها را از لحاظ کالای زنده تأمین می‌کند! در لهستان و بلژیک با عمال آمریکا اختلاف پیدا می‌شود. اینها تصویر کوچکی از حوادثی است که در مقیاس بزرگ در هر کشور کوچک که از آنتانت کمک گرفته است، روی می‌دهد. لهستان را در نظر بگیرید. می‌بینید که کارگزاران و سفته‌بازان آمریکایی برای خریدن تمام ثروت‌های لهستان که بر خود می‌بالد که اکنون بعنوان کشور مستقل وجود دارد، بانجا می‌روند. عمال و کارگزاران آمریکا لهستان را می‌خرند، حتی یک فابریک و کارخانه، یک رشته صنعتی نیست که آمریکاییها آنها را به جیب خود نگذاشته باشند. آمریکا چنان بی‌شرم و پرو شده که دارد فرانسه «این پیروزسند کبیر آزاد» را تحت انقیاد درمی‌آورد که سابقاً کشور رباخوار بود و حالا کلاً بدهکار آمریکاست، چونکه نیروهای اقتصادی خود را از دست داده و نمی‌تواند از لحاظ غله و زغال سنگ خود را تأمین نماید و قادر نیست نیروهای مادی خود را در ابعاد گسترده، رشد دهد، اما آمریکا طلب می‌کند که همه باج و خراج بدون چون و چرا پرداخته شود. با این ترتیب ورشکستگی اقتصادی فرانسه و انگلستان و دیگر کشورهای پرتوان بیش از پیش و هر چه بیشتر عیان و آشکار می‌گردد. در انتخابات فرانسه کلریکالها برتری یافته‌اند. ملت فرانسه چون گول آنها را خورده بود و می‌بایستی تمام نیروهای

خود را بخاطر آزادی و دسکراسی علیه آلمان بکار برد، حالا بدهکاری بی‌پایان و توهین و استهزای امپریالیست‌های درنده آمریکایی، و سپس اکثریت کلریکالی از نمایندگان وحشی‌ترین ارتجاع را بعنوان پاداش گرفته است.

اوضاع و احوال در سراسر جهان بی‌اندازه بغرنجتر و پیچیده‌تر شده است. پیروزی ما بر کلچاک و یودنیچ — بر این چاکران سرمایه بین‌المللی بسیار بزرگ است، ولی پیروزی که ما در مقیاس بین‌المللی بدست می‌آوریم با وجود اینکه هنوز آنقدرها روشن نیست خیلی بیشتر است. این پیروزی عبارتست از فساد و تلاشی داخلی امپریالیسم که نمی‌تواند نیروهای خود را علیه ما گسیل دارد. آنتانت به چنین آزمایشی دست زد، ولی کاری از پیش نبرد، چونکه سپاهیانش هنگامیکه با نیروهای مسلح ما ملاقات می‌کنند و با قانون اساسی شوروی روسیه ما که به زبانهای آنها ترجمه شده است، آشنا می‌شوند، متلاشی می‌گردند. قانون اساسی ما علیرغم نفوذ پیشوایان سوسیالیسم پوسیده، همواره حسن نظر و سمپاتی توده‌های زحمتکش را جلب می‌کند. حالا کلمه «شورا» برای همه مفهوم است و قانون اساسی شوروی بهمه^۱ زبانها ترجمه شده و هر کارگری با آن آشناست و میدانند که این — قانون اساسی زحمتکشان و نظام سیاسی زحمتکشان است که به پیروزی بر سرمایه بین‌المللی دعوت می‌کنند، میدانند که این — موفقیتی است که ما در برابر امپریالیستهای جهانی بدست آورده‌ایم. این پیروزی ما در هر کشور امپریالیستی تأثیر بخشیده و بازتاب پیدا کرده است، چونکه ما نیروی سپاهیانشان را از آنها گرفته و امکان حرکت آنها را علیه روسیه^۲ شوروی سلب کرده‌ایم.

آنها کوشیدند با نیروهای نظامی کشورهای دیگر با استفاده از سپاهیان فنلاند، لهستان و لتونی با ما بجنگند، اما کاری از پیش نرفت. چرچیل — وزیر انگلیسی چند هفته پیش ضمن بیانات خویش در مجلس با خودستایی گفت که حمله و یورش ۱۴ ملت علیه روسیه شوروی سازمان داده شده و تا سال جدید پیروزی بر روسیه تأمین خواهد شد — رد این باره تلگرافهایی بسراسر جهان

مخازنه گردید؛ راستی هم در این یورش ملل متعدد — فنلاند، اوکراین، لهستان، گرجستان، چکسلواکی‌ها، ژاپنیها، فرانسوی‌ها، انگلیسها، آلمانیها شرکت داشتند. اما ما از نتیجهٔ این کار اطلاع داریم و می‌دانیم که استونیها سپاهیان یودنیچ را ترک کردند و اکنون دربارهٔ این مسئله که استونیها نمی‌خواهند بوی کمک کنند در روزنامه‌ها بحث شدید در گرفته است و فنلاند هم، علیرغم بورژوازی آنکشور به یودنیچ کمک نداده است، با این ترتیب تلاش دوم برای حمله بما، عقیم مانده است. مرحله نخست — اعزام نیروهای خود آنتانت بود که از لحاظ تجهیزات جنگی کامل بودند و تصور می‌شد که بر جمهوری شوروی پیروز خواهند شد. این نیروها، قفقاز و آرخانگسک و کریمه را ترک کرده و هنوز در مورمانسک، همانند چکسلواکیها در سبیری، باقی هستند، ولی پراکنده شده‌اند. تلاش نخست برای پیروزی با نیروهای خود بر ما با پیروزی ما پایان یافت. تلاش دوم عبارت از این بود که ملل همسایه با ما را که از لحاظ مالی کاملاً وابسته آنتانت بودند علیه ما برانگیزند و آنها را وادار سازند ما را بمشابه لانه سوسیالیسم خفه نمایند. اما این تلاش هم عقیم ماند و معلوم شد که هیچکدام از این دولتهای کوچک قادر به چنین جنگی نیستند. مضافاً بر این، در هر یک از کشورهای کوچک حس نفرت نسبت به آنتانت ریشه دوانده است. اگر فنلاند هنگامیکه یودنیچ که کراسنویه سلو را گرفت، برای تصرف پتروگراد نرفت، علتش این بود که مردم بود و می‌دید که در جوار روسیه شوروی می‌تواند مستقل زندگی کند، ولی با آنتانت نمی‌تواند در صلح و صفا بسر برد. همهٔ ملل کوچک چنین احساسی داشتند. فنلاند و لیتوانی، استلاند و لهستان هم که شوینیسیم کاملاً در آنها حکمفرماست، اما نفرت نسبت به آنتانت هم هست که استثمار خود را در آنجاها گسترش می‌دهد چنین احساسی دارند. حالا ما بدون ذره‌ای اغراق با توجه به جریان رویدادها می‌توانیم بگوئیم که نه تنها مرحلهٔ نخست بلکه مرحلهٔ دوم جنگ بین‌المللی علیه جمهوری شوروی با شکست مواجه

شده و عقیم مانده است. حالا ما باید فقط بر سپاهیان دنیکن که تا کنون نصفشان تارومار گشته‌اند، پیروز شویم.

چنین است، وضع کنونی روسیه و اوضاع بین‌المللی که باختصار در این سخنرانی خود آنرا تشریح کردم. اجازه بدهید در پایان درباره وضعی که در برخورد به بملتهای خاور بوجود می‌آید، صحبت کنم. شما نمایندگان سازمانهای کمونیستی و احزاب کمونیست ملل مختلف خاور هستید. باید بگویم که اگر بلشویک‌های روس توانستند در امپریالیسم کهن شکاف ایجاد کنند و وظیفه فوق‌العاده دشوار ولی فوق‌العاده شرافتمندانه^{*} ایجاد راههای جدید انقلاب را بعهده گیرند، شما نمایندگان توده‌های زحمتکش خاور وظیفه بزرگتر و تازه‌تری در پیش دارید. کاملاً روشن می‌شود که انقلاب سوسیالیستی که در سراسر جهان نزدیک می‌شود بهیچوجه تنها عبارت از پیروزی پرولتاریای هر کشوری بر بورژوازی خودی نخواهد بود. اگر انقلاب باسانی و سرعت جریان پیدا می‌کرد، این کار امکان داشت. ما می‌دانیم که امپریالیستها از این کار جلوگیری خواهند کرد و همه کشورها علیه بلشویسم داخلی خود مسلحند و فقط در فکر آنند که چگونه در کشور خود بر بلشویسم غلبه کنند. به این جهت در هر کشور جنگ داخلی بوقوع می‌پیوندد و سوسیالیستهای قدیم سازشکار برای شرکت در آن بطرفداری از بورژوازی، جلب شده‌اند. باین ترتیب انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده مبارزه پرولترهای انقلابی هر کشور علیه بورژوازی خود نخواهد بود — بلکه مبارزه همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم، همه کشورهای وابسته علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود. در برنامه حزب ما که در مارس سال جاری تصویب گردیده، ما ضمن اشاره به نزدیک شدن انقلاب جهانی اجتماعی گفته‌ایم که جنگ داخلی زحمتکشان علیه امپریالیستها و استثمارگران در همه کشورهای پیشرو دارد با جنگ ملی علیه امپریالیسم بین‌المللی توأم می‌گردد. این نکته با جریان انقلاب تأیید می‌شود و بیش از پیش تأیید خواهد شد. در خاور نیز همین طور خواهد بود.

ما می‌دانیم که در آنجا توده‌های مردم خاور همانند شرکت کنندگان مستقل و به مثابه ایجادگران زندگی نوین بپا خواهند خاست، چونکه صدها ملیون از این مردم، از ملت‌های وابسته فاقد حقوق کامل هستند که تا کنون قربانی سیاست بین‌المللی امپریالیسم بودند و برای فرهنگ و تمدن سرمایه‌داری بعنوان کود بکار می‌رفتند. و وقتی صحبت از واگذاری اعتبارنامه‌های مستعمراتی می‌شود ما بخوبی می‌دانیم که این عمل - واگذاری اعتبارنامه‌ها برای دزدی و غارت است و واگذاری حق استثمار اکثریت ساکنان کره زمین به بخش ناچیزی از اهالی زمین است. این اکثریت که تا کنون کاملاً خارج از پیشرفت تاریخی بود چونکه نیروی انقلابی مستقل نمی‌توانست باشد، ما می‌دانیم که از اوایل قرن بیستم دیگر چنین نقش پاسیف را بازی نمی‌کند. می‌دانیم که پس از سال ۱۹۰۵ در ترکیه و ایران و چین انقلاب شد و در هندوستان جنبش انقلابی گسترش یافت. جنگ امپریالیستی همچنین به اعتلای جنبش انقلابی کمک کرد، چونکه ناگزیر هنگامی کاملاً از ملل مستعمرات بمبارزه امپریالیست‌های اروپا کشانده شدند. جنگ امپریالیستی خاور را هم بیدار کرد و ملل آنرا بسیاست بین‌المللی جلب نمود. انگلستان و فرانسه ملل مستعمرات را مسلح می‌ساختند، به آشنایی آنها با تکنیک جنگ و با ماشین‌های تکامل یافته کمک می‌کردند. آنها از این دانش علیه آقایان امپریالیستها استفاده می‌کنند. پس از دوران بیداری خاور در انقلاب کنونی، دوران شرکت همه ملت‌های خاور در حل سرنوشت سراسر جهان فرا می‌رسد تا اینکه فقط مایه غنا نباشند. ملل خاور بیدار می‌شوند و عملاً دست بکار میشوند تا هر ملتی مسئله سرنوشت تمامی بشریت را حل نماید.

باین جهت تصور می‌کنم در تاریخ رشد و گسترش انقلاب جهانی که با توجه به آغاز آن سالها طول خواهد کشید و مستلزم زحمت زیاد خواهد بود، شما باید در مبارزه انقلابی، در جنبش انقلابی، نقش بزرگی ایفاء کنید و در این مبارزه با مبارزه ما علیه امپریالیسم بین‌المللی، متحد گردید. شرکت شما در انقلاب بین‌المللی، شما را

در مقابل مسئله پیچیده و دشواری قرار خواهد داد که حل آن پایه و اساس موفقیت مشترک خواهد بود، چونکه در اینجا برای نخستین بار اکثریت اهالی بجنبش مستقل درمی آیند و عامل فعال در مبارزه برای سرنگون ساختن امپریالیسم بین المللی خواهند بود. وضع اکثریت ملل خاور از عقبمانده ترین کشور اروپا - روسیه بدتر است، اما ما توانستیم دهقانان و کارگران روس را در مبارزه علیه بقایای فئودالیسم و علیه سرمایه داری متحد سازیم، و چون دهقانان و کارگران علیه سرمایه و فئودالیسم متحد شدند مبارزه ما آنچنان آسان، جریان یافت. در اینجا ارتباط و پیوند با ملل خاور اهمیت خاصی دارد، چونکه اکثر ملل خاور نمایندگان تپچیک توده زحمتکش هستند، - اینها کارگر نیستند که مکتب فابریکها و کارخانه های سرمایه داری را گذرانده باشند، بلکه نمایندگان تپچیک توده زحمتکش و استشارشونده دهقانانند که از ستم قرون وسطایی رنج می برند. انقلاب روس نشان داد که پرولترهای پیروز بر سرمایه داری با توده چندین ملیونی دهقانان زحمتکش متفرق و پراکنده متحد گشتند و پیروزمندان علیه ستم قرون وسطایی بها خاستند. حالا جمهوری شوروی ما باید همه ملل خاور را که دارند بیدار می شوند بدور خود جمع نماید تا باتفاق آنها علیه امپریالیسم بین المللی بمبارزه پردازد.

در اینجا شما با مسئله ای مواجه هستید که کمونیست های سراسر جهان قبلا با آن مواجه نبودند: شما با انکاء به تئوری و پراتیک عمومی کمونیستی باید با توجه بشرایط خودویژه که در کشورهای اروپا نیست بتوانید این تئوری و پراتیک را با شرایطی که توده عمده، دهقانانند، و باید مسئله مبارزه نه علیه سرمایه بلکه علیه بقایای قرون وسطایی را حل کرد، وفق پیدا کنید. این وظیفه دشوار و خودویژه ای است، ولی خیلی پرفایده و ثمربخش است، زیرا آن توده ای که هنوز در مبارزه شرکت نکرده بمبارزه کشانده می شود، و از طرف دیگر در سایه تشکیل حوزه های کمونیستی در خاور، اسکان پیدا می کنید نزدیکترین رابطه را با انترناسیونال سوم برقرار سازید. شما

باید اشکال خودویژه این اتحاد پرولترهای پیشرو سراسر جهان را با توده‌های زحمتکش و استثمارشونده خاور که اغلب در شرایط قرون وسطایی بسر می‌برند، پیدا کنید. آنچه را که شما در کشورهای بزرگ، در ابعاد بزرگ، انجام خواهید داد، ما در کشور خود، در ابعاد کوچک عملی ساخته‌ایم. امیدوارم که شما این وظیفهٔ دوم را با موفقیت انجام دهید. در سایهٔ سازمان‌های کمونیستی در خاور که شما در اینجا نمایندگان آنها هستید شما با پرولتاریای انقلابی پیشرو رابطه دارید. شما وظیفه دارید در آینده هم کوشش نمایید که در داخل هر کشور بزبان مفهوم مردم، تبلیغات کمونیستی صورت گیرد. پروضح است که تنها پرولتاریای همهٔ کشورهای پیشرو جهان می‌تواند بطور نهایی و قطعی پیروز شود، و ما روسها بکاری می‌پردازیم که پرولتاریای انگلستان و فرانسه یا آلمان را تقویت بخشد؛ ولی می‌بینیم که آنها بدون کمک توده‌های زحمتکش همهٔ ملل مظلوم مستعمرات و در نوبت اول ملل خاور پیروز نخواهند شد. ما باید باین نکته پی ببریم که پیشاهنگ به تنهایی نمی‌تواند گذار بکمونیسم را عملی سازد. وظیفه آنست که حس فعالیت انقلابی در کار میترکانه و سازماندهی توده‌های زحمتکش را صرفنظر از سطحی که دارند بیدار کرد، و آموزش واقعی کمونیستی را که برای کمونیست‌های کشورهای پیشرفته‌تر در نظر گرفته شده است، بزبان هر ملت ترجمه کرد و وظایف عملی را که مستلزم انجام فوری است انجام داد و در مبارزه مشترک با پرولترهای کشورهای دیگر درآمیخت.

اینها مسائلی هستند که شما در هیچ کتاب کمونیستی راه حل آنها را پیدا نمی‌کنید، ولی راه حل آنها در مبارزهٔ مشترک که روسیه آغاز کرده است، پیدا می‌شود. شما باید این مسئله را در برابر خود مطرح سازید و با تجربه و آزمون مستقل آنرا حل کنید. در این کار از یکطرف اتحاد نزدیک با پیشاهنگ همهٔ زحمتکشان کشورهای دیگر، و از طرف دیگر مهارت در برخورد بملل خاور که اینجا نمایندگان آنها هستید، بشما کمک خواهد کرد. شما باید بر آن ناسیونالیسم بورژوازی که در میان این ملتها بیدار می‌شود، و نمی‌تواند

بیدار نشود، و توجیه و دلیل تاریخی دارد، متکی شوید. و علاوه بر این شما باید راه تماس با توده‌های زحمتکش و استثمارشونده هر کشور را هموار سازید و بزبان مفهوم آنها بگویید که پیروزی انقلاب بین‌المللی، یگانه مایهٔ امید رهایی است و پرولتاریای بین‌المللی یگانه متحد همه صدها میلیون ملل زحمتکش و استثمارشونده خاور است. این است مسئله بسیار معضلی که در برابر شما قرار گرفته و در پرتو دوران انقلاب و گسترش جنبش انقلابی، جای شک و تردید نیست، با تشریک مساعی سازمانهای کمونیستی خاور با موفقیت حل خواهد گردید و به پیروزی کامل بر امپریالیسم بین‌المللی رسانده خواهد شد.

«ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی حزب
کمونیست (بلشویک) روسیه» شماره
۹، بیستم دسامبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ پنجم، جلد ۳۹،
ص ۳۱۸ - ۳۳۱ ترجمه
و چاپ شده است

هشتمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

۲-۴ دسامبر سال ۱۹۱۹

طرح قطعنامه مربوط به مسئله سیاست بین‌المللی

جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مایل است با تمام ملت‌ها در صلح بسر برد و تمام نیروهای خود را برای ساختمان داخلی بکار برد تا بدینوسیله تولید و حمل و نقل و امور اجتماعی را بر پایه نظام شوروی که تا کنون مداخله آن‌تانت و محاصره بمنظور ایجاد قحطی مانع آن بوده است، سر و سامان بدهد.

دولت کارگری و دهقانی بارها بدول آن‌تانت پیشنهاد صلح کرده است، از جمله: پنجم اوت سال ۱۹۱۸ کمیساریای ملی امور خارجه پیامی برای آقای پوئول — نماینده آمریکا؛ ۲۴ اکتبر سال ۱۹۱۸ برای پرزیدنت ویلسون؛ سوم نوامبر سال ۱۹۱۸ برای همه دولت‌های عضو پیمان «توافق» توسط نمایندگان کشورهای بیطرف؛ هفتم نوامبر سال ۱۹۱۸ از جانب کنگره ششم شورا‌های سراسر روسیه؛ ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۸ یادداشتی لیتوینف در استکهلم به همه نمایندگان آن‌تانت؛ سپس پیام‌های ۱۲ ژانویه و ۱۷ ژانویه، یادداشت به دولت‌های آن‌تانت در تاریخ چهارم فوریه سال ۱۹۱۹؛ پیش‌نویس

قرارداد تنظیمی با بولیت در تاریخ ۱۲ مارس سال ۱۹۱۹؛ اظهاریه هفتم ماه مه سال ۱۹۱۹ توسط نانسن فرستاده شده است. کنگره هفتم شوراها ضمن تأیید کامل همه این اقدامات مکرر در مکرر شورای کمیسره‌های ملی و کمیساریای ملی امور خارجه بار دیگر تمایل بلاانحراف خود را بصلح تأیید می‌کند و بار دیگر به همه دول آنتانت، انگلستان و فرانسه و ایالات متحده آمریکا، ایتالیا و ژاپن، بهمه شان یکجا و بطور علیحده پیشنهاد می‌کند که بیدرنگ مذاکرات درباره صلح را آغاز کنند و به کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه، بشورای کمیسره‌های ملی و به کمیساریای ملی امور خارجه مأموریت می‌دهد بطور منظم و سیستماتیک این سیاست صلح را ادامه دهند (یا: بطور منظم این سیاست صلح را با انجام کلیه اقدامات لازم برای توفیق آن ادامه دهند).

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۳۶۶-۳۶۹ ترجمه و چاپ شده است	تاریخ نگارش: ۲ دسامبر سال ۱۹۱۹
	برای نخستین بار در سال ۱۹۳۲
	در چاپهای دوم و سوم مجموعه آثار و. ای. لنین، جلد ۲۴ چاپ شده است

سخنرانی در نخستین کنگرهٔ کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی (۱۲) ۴ دسامبر سال ۱۹۱۹

رفقا! با خرسندی فراوان از جانب دولت به نخستین کنگرهٔ کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی شما درود می‌گویم. البته همهٔ شما از روی تمامی فعالیت‌های حکومت شوروی می‌دانید که ما برای کمونها و آرتل‌ها و بطور کلی برای هر سازمانی که فعالیتش در جهت تبدیل یا کمک تدریجی به این تبدیل اقتصادیات خرده-دهقانی و منفرد دهقانی به اقتصادیات اجتماعی، رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی است چه اهمیت عظیمی قائلیم. شما می‌دانید که حکومت شوروی مدتهاست برای کمک به چنین اقداماتی اعتبار یک میلیاردری تخصیص داده است (۱۳). در «آئین‌نامهٔ مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی» (۱۴) بر اهمیت کمونها و آرتل‌ها و کلیهٔ بنگاههای زراعت اجتماعی زمین تأکید خاصی شده است و حکومت شوروی تمام کوشش و اهتمامش معطوف آنست که این قانون علاوه بر اینکه روی کاغذ نماند فوایدی را که از آن انتظار می‌رود واقعاً به بار آورد.

این نوع بنگاهها اهمیت بسیار زیاد دارند، زیرا هر آینه اگر اقتصاد دهقانی فقیر و مسکین سابق بحال پیشین باقی بماند آنوقت از هیچگونه ساختمان محکم جامعهٔ سوسیالیستی حرفی هم نمی‌توان بمیان آورد. فقط در صورتیکه مزایای زراعت اجتماعی، جمعی، رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی زمین عملاً بدهقانان نشان داده شود، فقط در صورتیکه از طریق اقتصادیات رفیقانه و آرتلی بدهقانان کمک شود، طبقهٔ

کارگر که زمام حکومت را بدست دارد، حقانیت خود را واقعاً بدهقان به ثبوت خواهد رسانید و ملیونها توده دهقان را به نحوی پایدار و واقعی بسوی خود جلب خواهد نمود. از این رو درباره اهمیت هر نوع بنگاهی در ساحه کمک بزراعت رفیقانه اشتراکی و آرتلی، هرچه گفته شود اغراق نخواهد بود. ما ملیونها اقتصاد دهقانی منفرد داریم که در اعماق روستاها پراکنده و متفرقتند. ایجاد تحول و دگرگونی در این اقتصادیات با شیوه شتابزده، با یک فرمان و یا با اعمال نفوذ از خارج و از کنار فکری است بکلی بی معنا. ما بخوبی این نکته را می دانیم که اعمال نفوذ در ملیونها خانوار دهقانی خرده پا بتدریج و با احتیاط و فقط با نشان دادن نمونه های موفق عملی امکان پذیر است، زیرا دهقانان افرادی بسیار پراتیک و عملی هستند و پیوندشان با شیوه زراعتی سابق چنان محکم است که تنها با توصیه و راهنمایی های کتابی به هیچگونه تغییرات جدی تن در نخواهند داد. چنین چیزی امکان ندارد و آنگهی چنین چیزی بی معنا هم هست. تنها هنگامیکه از طریق عملی و از روی تجربه و بشیوه قابل فهم برای دهقانان ثابت شده باشد که انتقال بزراعت رفیقانه اشتراکی یا آرتلی ضروری و ممکن است، ما حق خواهیم داشت بگوئیم که در کشور دهقانی پهناوری چون روسیه گام جدی در راه زراعت سوسیالیستی برداشته شده است. به این جهت این اهمیت فراوان کمونها، آرتلها و شرکت های رفیقانه، اهمیتی که وظایف دولتی و سوسیالیستی فراوانی را بعهده همه شما می گذارد طبعاً حکومت شوروی و نمایندگان آنرا وادار می سازد به این مسئله با دقت و احتیاط خاصی برخورد کنند.

در قانون ما درباره نظام ارضی سوسیالیستی گفته شده است که ما برای هرگونه بنگاه زراعتی رفیقانه اشتراکی و آرتلی این نکته را وظیفه مسلم می شماریم که خود را از روستایان اطراف خویش جدا نگرفته و از آنها دوری نجوید و حتماً به آنها کمک نماید. در قانون این نکته تصریح گردیده و در اساسنامه های عادی همه کمونها، آرتلها و شرکت های رفیقانه این مطلب تکرار شده و

در دستورها و فرسانهای کمیساریای زراعت ما و همه ارگانهای حکومت شوروی این نکته دائماً بسط و تکامل داده می‌شود. ولی تمام مطلب سر این است که بتوان شیوه واقعاً عملی برای پیاده کردن آن در زندگی پیدا کرد. در این مورد هنوز اطمینان ندارم که ما بر این مشکل عمده فایز آمده‌ایم. شما در این کنگره امکان دارید تجربیات پراتیسین‌های بنگاههای زراعتی اجتماعی را که از اطراف و اکناف روسیه در اینجا گرد آمده‌اند با یکدیگر در میان گذارید و من می‌خواستم که این کنگره شما بهمه تردیدها پایان بخشد و ثابت کند که ما شیوه استحکام آرتل‌ها، شرکت‌های رفیقانه، کمون‌ها و بطور کلی هر نوع بنگاه زراعتی جمعی یعنی اجتماعی را آموخته و عملاً به آموختن آن پرداخته‌ایم. ولی برای اثبات این نکته واقعاً نتایج عملی لازم است.

وقتی ما اساسنامه‌های کمونهای زراعتی و یا کتابهایی را که به این مسئله اختصاص داده شده‌اند مطالعه می‌کنیم، بنظر می‌رسد که در آنها مطالب بسیار زیادی را به تبلیغات و استدلال تئوریک و نظری ضرورت تشکیل کمونها تخصیص می‌دهیم. البته این کار ضروری است، چونکه بدون تبلیغات مشروح، بدون توضیح مزایای زراعت رفیقانه اشتراکی، بدون هزاران و هزاران بار تکرار این اندیشه، ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که علاقمندی نسبت به این امر در میان توده‌های وسیع دهقانان افزایش خواهد یافت و آزمایش عملی طرق اجرای آن آغاز خواهد شد. البته تبلیغات لازم است و ما نباید از تکرار مکرر آن بترسیم، زیرا آنچه که بنظر ما تکرار می‌رسد، برای صدها و هزارها دهقان شاید تکرار نبوده بلکه حقیقی باشد که برای نخستین بار از آن آگه می‌شوند. و اگر این فکر در ما پیدا می‌شود که به امر تبلیغات خیلی زیاد توجه می‌کنیم، در مقابل آن باید گفت که ما این کار را هنوز باید صدها بار بیش از این انجام دهیم. ولی منکه این را می‌گوییم، به این معنا می‌گوییم که اگر ما برای دهقانان درباره مفید بودن تشکیل کمونهای زراعتی توضیحات کلی بپردازیم و در عین حال نتوانیم آن فایده عملی را که

از بنگاههای زراعتی رفیقانه^۱ اشتراکی و آرتلی برای آنان متصور است، عملاً به آنان نشان دهیم، آنوقت آنها دیگر به تبلیغات ما باور نخواهند کرد.

قانون می‌گوید که کمون‌ها، آرتلها و شرکت‌های رفیقانه باید بدهقانان ساکن اطراف خود کمک نمایند. ولی دولت یعنی حکومت کارگری برای کمک بکمون‌های زراعتی و آرتل‌ها اعتبار یک میلیاردی تخصیص می‌دهد. و البته اگر کمونی از محل این اعتبار بدهقانان کمک کند می‌ترسم که این کار فقط وسیله^۲ تمسخر بدست دهقانان بدهد. و این تمسخر کاسلا پایه و اساس خواهد داشت. هر دهقانی خواهد گفت: «بدیمی است، اگر بشما اعتبار یک میلیاردی می‌دهند، دیگر برایتان دشوار نخواهد بود که چیزی هم از آن بما بدهید». می‌ترسم که دهقان فقط به این عمل بخندد، زیرا به این مسئله خیلی با دقت و خیلی با بی‌اعتمادی می‌نگرد. دهقان طی قرون و اعصار عادت کرده است از قدرت دولتی فقط ستمگری و تعدی ببیند و لذا عادت کرده است نسبت بهر چیزی که از خزانه دولت سرچشمه می‌گیرد با بی‌اعتمادی بنگرد. و اگر کمک کمونهای کشاورزی بدهقانان فقط برای آن باشد که نص قانون اجرا شود، آنوقت چنین کمکی نه تنها بیفایده خواهد بود، بلکه نتیجه^۳ آن فقط زیانبخش خواهد بود، زیرا عنوان کمون‌های کشاورزی عنوان بزرگی است که با مفهوم کمونیسم ارتباط دارد. خوب است کمونها در عمل نشان دهند که در آنها برای بهبود اقتصاد دهقانی کوشش زیاد می‌شود، — آنوقت مسلماً وجهه و اوتوریتته^۴ هم کمونیستها و هم حزب کمونیست بالا خواهد رفت. ولی غالباً وضع این بوده که کمونها فقط برخورد منفی دهقانان را نسبت به خود برانگیخته‌اند، و کلمه^۵ «کمون» گاه حتی بشعار مبارزه علیه کمونیسم تبدیل می‌شد. و این وضع منحصر بمواردی نبوده است که تلاشهای بیهوده و بی‌معنایی می‌شد تا دهقانان را بزور وارد کمون نمایند. بیهودگی این کار برای همگان چنان عیان بود که حکومت شوروی مدت‌هاست علیه آن برخاسته است. و امیدوارم که اگر حالا نمونه‌های تک و تویی

هم از این زورگوییها دیده شود، موارد آنها زیاد نباشد و شما از این کنگره استفاده خواهید کرد که آخرین بقایای این افتضاح و رسوایی را بکلی از سرزمین جمهوری شوروی براندازید و اهالی روستایی حومه محل سکونت شما برای پشتیبانی از آن عقیده قدیمی که گویا ورود به کمونها از راه زور و جبر صورت می‌گیرد یک نمونه هم نتوانند نشان بدهند.

ولی حتی اگر ما گریبان خود را از این نقصان قدیمی خلاص کنیم و کاملاً بر این افتضاح فایق آییم، باز تازه این سهم کوچکی خواهد بود از آنچه ما باید انجام دهیم. زیرا ضرورت کمک و یاری دولت به کمونها هنوز بجای خود باقی است، و اگر ما کمک دولتی را بهر نوع بنگاه زراعتی جمعی و اشتراکی نرسانیم، کمونیست و طرفدار ایجاد اقتصاد سوسیالیستی نخواهیم بود. ما موظفیم خواه از آنجهت که با تمام تکالیف ما مطابقت دارد و خواه از آنجهت که بخوبی می‌دانیم این بنگاههای اشتراکی، آرتل‌ها و سازمانهای جمعی پدیده‌های نوپا هستند و اگر طبقه کارگر که بر مسند قدرت تکیه زده است از آنها پشتیبانی نکند ریشه نخواهند کرد، این کار را انجام دهیم. و اما برای آنکه این پدیده‌ها ریشه بدوانند، ما باید همانا از این رو که دولت به آنها کمک مالی و هر نوع کمک دیگر می‌رساند کاری کنیم که دهقانان نتوانند این اقدام را با تمسخر تلقی نمایند. ما باید همیشه احتیاط کنیم که مبادا دهقان درباره اعضای کمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانه اشتراکی بگویند که اینها جیره‌خوار دولت هستند و فرقی‌شان با دهقانان فقط این است که از امتیازاتی برخوردارند. اگر هم زمین و هم کمک خرج از محل اعتبار یک میلیاردی برای ساختمان داده شود، آنوقت هر احمق هم از دهقان معمولی کمی بهتر زندگی خواهد کرد. دهقان خواهد گفت: چه چیز کمونیستی و چه وضع بهتری در اینجا وجود دارد و چرا ما باید به آنها احترام بگذاریم؟ البته اگر دهها و یا صدها نفر انتخاب شوند و میلیاردها به آنها داده شود، کار خواهند کرد. یک چنین روشی از طرف دهقانان پیش از همه تولید بیم می‌کند

و من می‌خواهم توجه رفقای را که در این کنگره حضور پیدا کرده‌اند به این مسئله معطوف دارم. این مسئله را باید از لحاظ عملی طوری حل کرد که ما بتوانیم بخود بگوییم که نه تنها از این خطر جسته‌ایم، بلکه در عین حال وسایلی هم یافته‌ایم تا در این راه مبارزه کنیم که دهقان دیگر نتواند چنین فکر کند، بلکه برعکس در هر کمون و در هر آرتلی چیزی را ببیند که دولت به آن کمک می‌کند و شیوه‌های جدیدی را برای زراعت در آن بیابد که برتری‌های خود را نسبت به شیوه‌های سابق نه در کتابها و سخنرانیها (این خیلی پیش‌پا افتاده است)، بلکه در زندگی عملی نشان دهد. اشکال حل مسئله اینجاست و از این رو هم برای ما که فقط ارقام خشک و جامد را در برابر خود داریم، قضاوت دربارهٔ این نکته دشوار است که آیا عملاً ثابت کرده‌ایم که هر کمون، هر آرتل واقعاً عالی‌تر از هر بنگاه و مؤسسه نظام قدیم است و حکومت کارگری در این مورد بدهقانان کمک می‌کند، یا ثابت نکرده‌ایم.

بنظرم از لحاظ عملی برای حل این مسئله بسیار مطلوب بود که شما با آشنایی عملی خود با یکسلسله از کمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانه اشتراکی دوروبر خود، شیوه‌هایی را برای کنترل واقعاً عملی این موضوع پیدا می‌کردید که قانونی که هدفش کمک کمونهای کشاورزی به اهالی حومه است، چگونه اجرا می‌شود؛ انتقال بزراعت سوسیالیستی چگونه جامه عمل بخود می‌پوشد و در هر کمون و آرتل و سازمان رفیقانه اشتراکی چه شکل مشخصی دارد؛ همانا چگونه عملی می‌شود، چند سازمان رفیقانه اشتراکی و کمون عملاً آنرا اجرا می‌کنند و چه تعدادی فقط در صدد اجرای آن هستند؛ چند بار دیده شده است که کمونها کمک کرده باشند و این کمک چه جنبه‌ای داشته است؛ جنبه خیریه و نیکوکاری یا جنبه سوسیالیستی.

اگر کمونها و آرتل‌ها از کمکی که دولت به آنها می‌کند قسمتی را بدهقانان اختصاص دهند، این فقط دلیلی به دست هر دهقان خواهد داد که فکر کند اینجا فقط افراد خیرخواه و نیکوکار بوی

کمک می‌کنند، ولی این کار بهیچوجه انتقال بشظام سوسیالیستی را ثابت نمی‌کند. و اما دهقانان از دیرباز عادت کرده‌اند به این قبیل «افراد خیرخواه» با عدم اعتماد نگاه کنند. باید توانست این مسئله را واری نمود که نظام اجتماعی نوین واقعاً در چه چیزی متظاهر شده و تجلی نموده است و از چه راهی به دهقانان ثابت می‌شود که زراعت رفیقانه، اشتراکی و آرتلی زمین بهتر از زراعت انفرادی دهقانی است و این بهتری در نتیجه کمک دولتی بوجود نیامده است؛ باید کاری کرد تا بدهقانان ثابت شود که این نظام نوین بدون کمک دولتی هم می‌تواند جامه عمل بخود بپوشد.

متأسفانه نمی‌توانم در کنگره شما تا پایان آن حضور داشته باشم و لذا نمی‌توانم در تنظیم این شیوه‌های واری شرکت کنم. ولی یقین دارم که شما به اتفاق رفقایی که کمیساریای فلاح را رهبری می‌کنند چنین شیوه‌هایی را خواهید یافت. من با رضایت فراوان مقاله رفیق سردا - کمیسر ملی فلاح را خواندم که در آن روی این نکته تأکید می‌شود که کمون‌ها و بنگاههای اشتراکی نباید از روستائیان ساکن حومه اطراف خود جدا شوند و باید بکوشند زندگی اقتصادی آنها را بهبود بخشند. باید کمون را طوری منظم کرد که نمونه باشد و دهقانان مجاور بسوی آن روی آورند؛ باید توانست به آنها نمونه عملی نشان داد که چگونه باید به افرادی که در چنین شرایط سخت بی‌کالایی و ویرانی عمومی اقتصادی را اداره می‌کنند، کمک نمود. برای اینکه بتوان شیوه‌های عملی اجرای این امر را تعیین کرد، باید دستورالعمل بسیار مبسوطی تنظیم نمود که در آن تمام انواع کمک‌ها به روستائیان ساکن حومه و اطراف ذکر شده و از هر کمونی سؤال شده باشد که برای کمک بدهقانان چه کاری انجام داده است و نیز شیوه‌هایی در آن معین شده باشد که با کاربرد آنها هر کدام از دو هزار کمون و در حدود چهار هزار آرتل موجود حوزه‌ای باشد که بتواند عملاً میان دهقانان این اعتقاد را تلقین نماید که زراعت جمعی که انتقال بسوسیالیسم است، هوی و هوس و هذیان صرف نبوده بلکه چیز سودمندی است.

قبلاً گفتم که قانون از کمونها می‌طلبد که بروستائیان ساکن حوالی و اطراف خود کمک کنند. ما نمی‌توانستیم مطلب را در قانون طور دیگر بیان نماییم و راهنمائیهای عملی دیگری بکنیم. ما می‌بایست احکام کلی را تصریح می‌کردیم و حساب کار خود را روی این پایه می‌گذاشتیم که رفقای آگاه در محل‌های خود این قانون را از روی وجدان بکار خواهند بست و خواهند توانست هزار شیوه برای تطبیق آن با شرایط مشخص اقتصادی هر محل بیابند. ولی بدیهی است که هر قانونی را می‌توان حتی تحت عنوان اجرای آن، نادیده گرفت. و قانون کمک بدهقانان، در صورتیکه از روی وجدان اجرا نشود ممکن است بیک بازپچه^۱ صرف تبدیل گردد و نتایج بکلی معکوس از آن گرفته شود.

کمونها باید در آن سمتی رشد و تکامل یابند که اقتصاد دهقانی، در حالیکه از کمک اقتصادی برخوردار می‌شود، ضمن تماس با آنها شرایطش تغییر نماید و هر کمون و آرتل یا سازمان اشتراکی بتواند شالوده‌ای برای بهبود این شرایط بریزد و عملاً آنرا بموقع اجرا گذارد و در جریان عمل بدهقانان ثابت کند که این تغییر شرایط برای آنها فقط فایده دارد.

شما طبعاً می‌توانید چنین فکر کنید که بما خواهند گفت: برای بهبود وضع این اقتصادیات باید شرایطی وجود داشته باشد غیر از شرایط ویرانی کمونی که جنگ چهارساله^۲ امپریالیستی و جنگ دوساله^۳ داخلی که امپریالیست‌ها بما تحمیل کردند، موجب آن بوده است. با این شرایطی که در کشور ما وجود دارد، چگونه می‌توان درباره^۴ بهبود پداسنه^۵ اقتصادیات زراعتی فکر کرد، — اگر همین قدر بتوانیم خود را حفظ کنیم و از گرسنگی نمی‌میریم باید خدا را شکر کنیم. کاملاً طبیعی است که چنین تردیدی ممکن است پیدا شود.

ولی اگر من با چنین ایرادهایی روبرو می‌شدم در پاسخ آن چنین می‌گفتم: فرض کنیم که واقعاً هم در نتیجه^۶ اختلال امور اقتصادی، در نتیجه^۷ ویرانی و بی‌کالایی، سستی حمل و نقل و نابودی احشام و وسایل زراعتی، بهبود پداسنه^۸ کشاورزی امکان‌پذیر نباشد. ولی

تردیدى نیست که در مواردى بهبود کم دامنه^۱ آن اسکان پذیر است. فرض کنیم که این کار هم ممکن و میسر نباشد. آیا این عدم اسکان معنایش آنست که کمونها نمی‌توانند در محیط زندگى دهقانان تغییراتى بدهند و نمی‌توانند بدهقانان ثابت کنند که بنگاههای زراعت جمعی - گیاهی نیست که مصنوعاً آنرا در گرمخانه پرورش داده باشند، بلکه کمک جدیدى است که حکومت کارگرى بدهقانان زحمتکش می‌رساند و مساعدتى است که بمبارزه^۲ وی علیه کولاکها می‌کند؟ یقین دارم که اگر حتى مسئله اینطور طرح شود و ما بمی‌بود در شرایط ویرانى کمونى را هم غیر ممکن شماریم باز با داشتن کمونیستهای باوجدان در کمونها و آرتلها می‌توانیم به نتایج بسیار بسیار زیاد برسیم.

برای اینکه بدون مدرک حرف نزده باشم به آنچیزی که در شهرهای ما سوبتینیک (شنبه‌های کمونیستی - م.) نامیده می‌شود استناد می‌ورزم. این نامى است که بکار بی‌مزد و سواجب کارگران شهری داده شده است و اضافه بر کارى است که از هر کارگر خواسته می‌شود و طى چند ساعت برای رفع نیازمندیهای اجتماعى انجام می‌گیرد. این شنبه‌ها برای نخستین بار در مسکو توسط کارکنان راه آهن مسکو-قازان معمول گردید. برگزاری شنبه‌های کمونیستی پاسخی بود که کارگران مسکو بیکی از دعوتهای حکومت شوروى دادند مشعر بر اینکه سربازان ارتش سرخ در جبهه فداکاریهای بیسابقه‌ای از خود نشان می‌دهند و با وجود تمام مصائبی که ناچار متحمل می‌شوند به پیروزیهای بی‌نظیر بر دشمنان قایل می‌گردند و ما فقط در صورتی می‌توانیم این پیروزیها را به پایان خود برسانیم که این قهرمانی و این ازخودگذشتگی تنها منحصر به جبهه نبوده بلکه در پشت جبهه هم نشان داده شود. شک نیست که کارگران مسکو بمراتب بیش از دهقانان با مصیبت و احتیاج دست بگریبانند و اگر شما با شرایط زندگى آنان آشنا شوید و در این باره فکر کنید که آنها با وجود این شرایط سخت بیسابقه توانسته‌اند شنبه‌های کمونیستی معمول دارند، آنوقت قبول خواهید کرد که با هیچگونه بهانه‌ای

مبنی بر سختی شرایط نمی‌توان از زیر بار آنچیزی شانه‌خالی کرد که با بکار بردن شیوه کارگران مسکو در هر شرایطی می‌توان انجام داد. هیچ چیز نمی‌توانست به بالا بردن وجهه و اوتوریته حزب کمونیست در شهر و به افزایش احترام کمونیست‌ها در نزد کارگران غیرحزبی به اندازه برگزاری این شنبه‌های کمونیستی کمک کند، زیرا این شنبه‌ها از صورت یک پدیده منفرد خارج شدند و کارگران غیرحزبی در عمل مشاهده کردند که اعضای حزب زمامدار کمونیست وظایفی بعهدده دارند و کمونیست‌ها اعضای جدید را برای آن بحزب راه نمی‌دهند که از مزایای ناشی از موقعیت حزب زمامدار برخوردار گردند، بلکه برای آن راه می‌دهند که نمونه کار واقعاً کمونیستی یعنی کاری را که برایگان و بی‌مزد و مواجب انجام می‌گیرد، از خود نشان دهند. کمونیسم مرحله عالی تکامل سوسیالیسم است و این هنگامی است که افراد، با آگاهی به ضرورت کار بشفع عموم کار می‌کنند. ما می‌دانیم که اکنون نمی‌توانیم نظام سوسیالیستی را معمول داریم، — خدا کند که در دوران فرزندان ما و شاید هم در دوران نوادگان ما چنین نظامی در کشور ما مستقر گردد. ولی ما می‌گوییم که اعضای حزب زمامدار کمونیست بیش از هر کس هم در مبارزه با سرمایه‌داری بار دشواریها را بدوش خود می‌گیرند و بهترین کمونیست‌ها را برای اعزام به جبهه بسیج می‌کنند و از آنهایی هم که نمی‌توانند برای اینکار مورد استفاده قرار گیرند، برگزاری شنبه‌های کمونیستی را طلب می‌کنند.

با برگزاری این شنبه‌های کمونیستی که در هر شهر صنعتی بزرگ رواج پیدا کرده است و حزب شرکت در آنها را اکنون از هر عضو خود می‌خواهد و در صورت عدم انجام آن حتی از حزب اخراج‌شان می‌کند و با بکار بردن چنین وسیله‌ای در کمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانه اشتراکی شما خواهید توانست و موظفید در بدترین شرایط نیز کاری کنید که دهقان در هر کمون و آرتل و بنگاه رفیقانه اشتراکی اتحادی را ببینند که صفت سمیزه آن دریافت مدد معاش دولتی نبوده بلکه این باشد که در آن بهترین

نمایندگان طبقه کارگر یعنی کسانی گرد آمده باشند که نه تنها سوسیالیسم را برای دیگران تبلیغ می‌کنند، بلکه خود نیز از عهده عملی ساختن آن برمی‌آیند و می‌توانند نشان دهند که حتی در بدترین شرایط نیز قادرند بشیوه کمونیستی کارها را اداره نمایند و با هر چه از دستشان ساخته است بروستائیان ساکن حومه و اطراف کمک کنند. در مورد این مسئله هیچگونه بهانه و عذری موجه نیست و در این باره نمی‌توان به بی‌کالایی و فقدان بذری و به تلف شدن احشام استناد ورزید. در اینجا ما یکنوع واریسی بعمل می‌آوریم که بهر حال اسکان خواهد داد بطور معین بگوییم که عملاً تا چه اندازه بر آن وظیفه دشواری که بعهد گرفته بودیم فایق آمده‌ایم.

یقین دارم که جلسه عمومی نمایندگان کمون و بنگاههای رفیقانه اشتراکی و آرئل‌ها این مسئله را مورد بحث قرار داده این نکته را درک خواهد کرد که کاربرد چنین شیوه‌ای واقعاً وسیله شگرفی برای پایدار ساختن کمونها و بنگاههای رفیقانه اشتراکی خواهد بود و به آن نتایج عملی خواهد رسید که در پرتو آنها دیگر در هیچ نقطه روسیه نتواند حتی یک مورد هم پیدا شود که دهقانان نسبت بکمونها و آرئل‌ها و بنگاههای رفیقانه اشتراکی خصومت ورزند. ولی این عدم خصومت کافی نیست. باید کاری کرد که دهقانان نسبت به آنها حسن نظر داشته باشند. و ما نمایندگان حکومت شوروی از جانب خود تمام اقدامات را بعمل خواهیم آورد تا به این امر کمک نمائیم و کمک دولتی ما از محل اعتبار یک میلیاردری یا از منابع دیگر فقط در سوادری بکار رود که نزدیکی کمونها و آرئل‌های کار با زندگی روستائیان ساکن حومه و اطراف واقعاً عملی گردد. در غیر از این شرایط، ما هرگونه کمکی را به آرئل‌ها یا بنگاههای رفیقانه اشتراکی نه تنها بی‌فایده، بلکه بدون تردید زیانبخش می‌شماریم.

کمک کمونها را بروستائیان ساکن حومه و اطراف نمی‌توان کمکی شمرد که فقط در نتیجه فور صورت می‌گیرد، بلکه لازم است که این کمک واقعاً سوسیالیستی باشد، یعنی بدهقانان اسکان بدهد از اقتصادیات سجزا و منفرد به اقتصاد اشتراکی انتقال یابند. و اما

انجام این امر فقط با بکار بستن شیوهٔ شنبه‌های کمونیستی اسکان‌پذیر است که در اینجا راجع به آنها صحبت کردم.

اگر شما این تجربه و آزمون کارگران شهری را که جنبش بنفع شنبه‌های کمونیستی را در شرایطی بمراتب سخت‌تر از شرایط زندگی دهقانان آغاز نمودند، در نظر بگیرید، آنوقت اطمینان دارم که در صورت پشتیبانی همگانی و بالاتفاق شما به این نتیجه خواهیم رسید که هر کدام از هزارها کمون و آرتل موجود بکانون واقعی ترویج افکار و نظریات کمونیستی در میان دهقانان و به نمونه‌ای عملی تبدیل گردد که به آنان نشان دهد با آنکه هنوز جوانهٔ ضعیف و کوچکی است، معهذا مصنوعی و پروردهٔ گرمخانه نیست، بلکه جوانهٔ طبیعی نظام نوین سوسیالیستی است. فقط آنوقت است که ما به پیروزی پایدار بر جهالت کهن و بر ویرانی و نیازسندی خواهیم رسید و فقط آنوقت است هیچ دشواری در راه آیندهٔ ما برای ما وحشتناک نخواهد بود.

«پراودا» شماره‌های ۲۷۳ و ۲۷۴، پنجم و ششم دسامبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۳۷۲-۳۸۲ ترجمه و چاپ شده است

نامه بکارگران و دهقانان اوکرائین بمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکیین

رفقا! چهار ماه پیش، در پایان اوت سال ۱۹۱۹، توانستم بمناسبت کسب پیروزیها در برابر کلچاک نامه‌ای خطاب به کارگران و دهقانان بنویسم*.

حالا بمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکیین این نامه را خطاب به کارگران و دهقانان اوکرائین تماماً از نو بچاپ می‌رسانم. واحدهای ارتش سرخ شهرهای کییف، پولتاوا و خارکف را تصرف کرده‌اند و پیروزسندانه بسوی رستف پیش می‌روند. در اوکرائین قیام برضد دنیکیین در غلیان است. باید تمام قوا را جمع نمود تا اسر در هم شکستن واحدهای ارتش دنیکیین را که می‌کوشند حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را احیاء کنند، بپایان رسانند. باید دنیکیین را نابود ساخت تا خود را از خطر کوچکترین اسکان نهاجم جدید مصون داشت.

کارگران و دهقانان اوکرائین باید با آن درسهایی آشنا شوند که همه دهقانان و کارگران روس ضمن تجربه^۱ تصرف سیبری توسط کلچاک و رهایی سیبری بدست واحدهای ارتش سرخ پس از ماههای متمادی متمگری ملاکین و سرمایه‌داران، گرفته‌اند.

در اوکرائین نیز تسلط دنیکیین بقدر تسلط کلچاک بر سیبری آزمون سختی بود. تردیدی نیست که درسهای آن موجب می‌شود که کارگران و دهقانان اوکرائین نیز — مانند کارگران و دهقانان

* رجوع شود بهمین جلد، ص ۲۷-۲۶. ه. ت.

اورال و سیبری - وظایف حکومت شوروی را بنحوی روشنتر درک نمایند و با عزمی راسخ‌تر از آن دفاع کنند.

در سرزمین ولیکاروس زمینداری ملاکین بکلی از بین برده شده است. و در اوکرائین نیز باید این کار را کرد و حکومت شوروی کارگران و دهقانان اوکرائین باید نابودی کامل زمینداری ملاکین را تسجیل نماید و شرایط رهایی کامل کارگران و دهقانان اوکرائین را از قید هر گونه ستمگری ملاکین و از شر خود ملاکین تأمین کند. ولی علاوه بر این وظیفه و وظایف دیگری که بیکسان در برابر توده‌های زحمتکشان ولیکاروس و اوکرائین بوده و هست، وظایف خاصی نیز در برابر حکومت شوروی در اوکرائین قرار دارد. یکی از این وظایف خاص در حال حاضر شایان توجه فوق‌العاده‌ای است و عبارتست از مسئله ملی یا این مسئله که آیا اوکرائین باید جمهوری شوروی سوسیالیستی مجزا و مستقل اوکرائین بوده و از راه اتحاد (فدراسیون) با جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مربوط باشد یا اینکه اوکرائین و روسیه باید در جمهوری شوروی واحدی با یکدیگر درآمیزند. همه بلشویک‌ها، همه کارگران و دهقانان آگاه باید روی این مسئله خوب فکر کنند.

استقلال اوکرائین هم از طرف کمیته اجرائیه مرکزی سراسری جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و هم از طرف حزب کمونیست بلشویک‌های روسیه برسمیت شناخته شده است و لذا بخودی خود بدیهی و کلاً بر همه مسلم است که فقط خود کارگران و دهقانان اوکرائین در کنگره شوراهای سراسر اوکرائین می‌توانند این مسئله را حل کنند و حل خواهند کرد که آیا اوکرائین با روسیه یکی شود و یا اینکه بصورت جمهوری مستقل و غیروابسته باقی بماند و در چنین صورتی چه رابطه فدراتیوی باید میان این جمهوری و روسیه برقرار گردد.

این مسئله را از نقطه نظر رعایت مصالح زحمتکشان و از لحاظ موفقیت مبارزه آنان در راه رهایی کامل کار و زحمت از قید سرمایه چگونه باید حل کرد؟

اولاً، مصالح کار ایجاب می‌کند که میان زحمتکشان کشورهای مختلف و ملت‌های مختلف کاملترین اعتماد و محکمترین اتحاد وجود داشته باشد. هواداران ملاکین و سرمایه‌داران یا بورژوازی می‌کوشند کارگران را از هم جدا کنند و نفاق و خصومت ملی را شدت دهند تا کارگران را ناتوان سازند و بپایه‌های قدرت و سلطه سرمایه استحکام بخشند.

سرمایه نیروی بین‌المللی است. برای غلبه بر آن اتحاد بین‌المللی کارگران و برادری بین‌المللی آنان لازم است. ما دشمن خصومت ملی، نفاق ملی و جدایی ملی هستیم. ما طرفدار اتحاد بین‌المللی، و انترناسیونالیست هستیم. ما در راه اتحاد محکم و آمیختگی کامل کارگران و دهقانان کلیه ملل جهان در یک جمهوری شوروی جهانی واحد مجاهدت می‌ورزیم. ثانیاً، زحمتکشان نباید فراموش کنند که سرمایه‌داری ملتها را به مستی ملل ستمگر، عظمت‌طلب (امپریالیستی)، کامل‌الحقوق، ممتاز و به اکثریت عظیمی ملل ستمکش، وابسته و نیمه‌وابسته و غیر متساوی-الحقوق تقسیم کرده است. جنگ کاملاً تمهیکارانه و کاملاً ارتجاعی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ این تقسیم‌بندی را بیش از پیش شدت داد و خشم و نفرت را در این زمینه حدت بخشید. قرن‌هاست که نفرت و بی‌اعتمادی ملل غیرکامل‌الحقوق و وابسته نسبت به ملل عظمت‌طلب و ستمگر و از جمله نفرت و بی‌اعتمادی ملت‌هایی نظیر ملت اوکرائین نسبت به ملت‌هایی نظیر ملت ولپاروس رویهم انباشته شده است.

ما طالب اتحاد داوطلبانه ملت‌ها هستیم، - اتحادی که هیچگونه اعمال قهراً از طرف یک ملت نسبت به ملت دیگر جایز نشمارد، - اتحادی که بر کاملترین اعتماد، بر درک روشن وحدت برادرانه و بر موافقت کاملاً داوطلبانه مبتنی باشد. چنین اتحادی را نمی‌توان بیکباره عملی ساخت؛ بچنین اتحادی باید با نهایت شکیبائی و حزم و احتیاط دست یافت تا موجب خرابی کار و بی‌اعتمادی نگردید و مجال داد تا روح عدم‌اعتماد که در نتیجه قرن‌ها ستمگری ملاکین

و سرمایه‌داران، مالکیت خصوصی و خصوصیت بخاطر تقسیم و تجدید تقسیم بر جای مانده است، از بین برود.

به این جهت در حالیکه بنحوی پیگیر در راه وحدت ملت‌ها مجاهدت می‌ورزیم و برضد تمامی آنچه که آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد بی‌امان مبارزه می‌کنیم، باید بسیار محتاط و شکپیا و نسبت به بقایای حس بی‌اعتمادی ملی با گذشت باشیم. ما باید نسبت به تمامی آنچه‌هایی بی‌گذشت و آشتی‌ناپذیر باشیم که در مبارزه به خاطر رهایی کار از قید سرمایه، با مصالح کار تماس دارند. و حال آنکه مسئله تعیین مرزهای کشور اکنون تا مدت زمان معینی مسئله‌ای است غیراساسی و غیرمهم و درجه دوم (زیرا ما در راه معهود کامل مرزهای موجود میان کشورها مجاهدت می‌ورزیم). در مورد این مسئله می‌توان صبر کرد و باید صبر کرد، چونکه حس بی‌اعتمادی ملی توده‌های وسیع دهقانان و خرده‌مالکین اغلب بی‌نهایت ریشه‌دار است و ناشکیبائی در این باره ممکن است آنرا شدیدتر سازد یعنی به امر وحدت کامل و قطعی زیان برساند.

تجربه و آزمون انقلاب کارگری و دهقانی در روسیه یعنی انقلاب اکتبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، تجربه پیکار پیروزمندانه دو ساله علیه هجوم سرمایه‌داران بین‌المللی و روسی مثل روز روشن نشان داد که سرمایه‌داران موفق شدند تا مدتی از حس بی‌اعتمادی ملی دهقانان و خرده‌مالکین لهستانی و لتونی و استونی و فنلاندی نسبت به ولیکاروسها استفاده نمایند و تا مدتی بر پایه این بی‌اعتمادی میان آنها و ما تخم نفاق بپاشند. تجربه نشان داد که این بی‌اعتمادی خیلی بکندی برطرف می‌شود، از بین می‌رود و هرچه ولیکاروسها که مدت‌ها ملت ستمگر بودند بیشتر جانب احتیاط را رعایت نمایند و صبر و شکیبائی نشان دهند، بهمان نسبت این بی‌اعتمادی بهتر بر طرف می‌شود. همانا با شناسایی استقلال کشورهای لهستان، لتونی، لیتوانی، استونی و فنلاند است که ما البته بکندی ولی بنحوی پیگیر، اعتماد عقب‌مانده‌ترین توده‌های زحمتکش کشورهای کوچک همسایه را که بیش از همه دستخوش فریب، و ستقاد سرمایه‌داران بوده‌اند،

جلب می‌کنیم. همانا از این راه است که ما به مطمئن‌ترین وجهی آنها را از زیر نفوذ سرمایه‌داران ملی «خودشان» بیرون می‌کشیم و به بهترین نحوی آنها را به اعتماد کامل و به جمهوری واحد شوروی بین‌المللی آینده می‌رسانیم.

تا زمانی که اوکراین کلاً از شر دنیکنین خلاص نشده، دولت آن تا تشکیل کنگره شوراهای سراسر اوکراین، کمیته کل انقلابی اوکراین است (۱۵). در این کمیته انقلابی در کنار کمونیست‌های بلشویک اوکراین - کمونیست‌های باروتیست (۱۶) اوکراین هم بعنوان اعضای هیئت دولت کار می‌کنند. یکی از وجوه تمایز باروتیست‌ها با بلشویک‌ها این است که آنها از استقلال بی‌چون و چرای اوکراین دفاع می‌کنند. بلشویک‌ها این مسئله را وسیله اختلاف و جدایی قرار نمی‌دهند و این اسر را هیچگونه مانعی برای کار پرولتری متفقانه نمی‌شمارند. همینقدر که در مبارزه علیه یوغ سرمایه و در راه دیکتاتوری پرولتاریا وحدت باشد کمونیست‌ها دیگر نباید در مورد سرزهای ملی و رابطه فدراتیوی یا روابط دیگر بین کشورها، اختلاف نظر داشته باشند. در میان بلشویک‌ها عده‌ای طرفدار استقلال کامل اوکراین و عده‌ای طرفدار برقراری ارتباط فدراتیوی کم و بیش محکم و عده‌ای هم طرفدار یکی شدن و وحدت اوکراین و روسیه هستند.

اختلاف نظر بر سر این مسائل جایز نیست. این مسائل را کنگره شوراهای سراسر اوکراین حل خواهد کرد. اگر کمونیست و لیکاروس روی وحدت و یکی شدن اوکراین و روسیه اصرار ورزد، اوکراینیها به آسانی ممکن است مظنون شوند که دفاع او از این سیاست پناهی ملاحظات وحدت پرولترها در مبارزه علیه سرمایه نبوده، بلکه بنا بر توهمات ناسیونالیسم قدیمی ولیکاریوسی، امپریالیسم است. چنین عدم اعتمادی طبیعی و تا حدود معینی ناگزیر و مشروع است، زیرا ولیکاریوسها تحت ستمگری سلاکین و سرمایه‌داران طی قرون و اعصار از توهمات ننگین و پلید شوینیسم ولیکاریوسی تغذیه کرده‌اند.

اگر کمونیست اوکرائینی روی استقلال بی‌چون و چرای دولتی اوکرائین اصرار ورزد می‌توان مظنون شد که دفاع او از این سیاست از نقطه نظر مصالح سوقت کارگران و دهقانان اوکرائین در مبارزه آنها علیه یوغ سرمایه نبوده بلکه در نتیجه توهنات ملی خرده‌بورژوا-منشانه و خرده‌مالکانه است. چونکه تجربه صدها بار بما نشان داده است که چگونه «سوسیالیست‌های» خرده‌بورژوای کشورهای مختلف — همه به اصطلاح سوسیالیست‌ها اعم از لهستانی و لیتوانی و لتونی و منشویک‌های گرجی و اسارها و دیگران — صرفاً بمنظور اینکه سیاست سازشکارانه با بورژوازی ملی «خودی» را علیه کارگران انقلابی از راه فریب و اغفال عملی سازند، خود را برنگ هوادار پرولتاریا درمی‌آوردند. در دوران حکومت کرنسکی یعنی در فوریه — اکتبر سال ۱۹۱۷ ما در روسیه ناظر این پدیده بوده و اکنون در کلیه کشورهای دیگر شاهد آن هستیم.

با این ترتیب کمونیست‌های ولیکاروس و اوکرائین خیلی زود نسبت بهم‌دیگر بی‌اعتماد می‌شوند. چگونه می‌توان علیه این بی‌اعتمادی مبارزه کرد؟ چگونه باید بر این بی‌اعتمادی فایق آمد و اعتماد متقابل ایجاد کرد؟

بهترین وسیله نبل به این هدف عبارتست از کار مشترک برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی در مبارزه علیه ملاکین و سرمایه‌داران همه کشورهای، علیه تلاش‌های آنان در جهت احیاء حکومت مطلقه خود. این کار مشترک در جریان عمل بنحوی روشن نشان خواهد داد که حل مسئله استقلال دولتی یا مرزهای کشور بهر نحوی انجام گیرد، کارگران ولیکاروسی و اوکرائینی حتماً باید با یکدیگر اتحاد نظامی و اقتصادی محکم داشته باشند، چونکه در غیر اینصورت سرمایه‌داران «آنتانت»، «توافق» یعنی اتحاد ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری، انگلستان، فرانسه، آمریکا، ژاپن و ایتالیا، ما را یک یک درهم شکسته و خفه خواهند کرد. نمونه مبارزه ما علیه کلچاک و دنیکین که این سرمایه‌داران آنها را از

لحاظ پول و اسلحه تأمین می‌کردند، این خطر را بنحوی روشن
بما نشان داد.

کسی که وحدت و اتحاد بسیار نزدیک کارگران و دهقانان
ولیکاروس و اوکرائینی را برهم می‌زند، به کلچاک و دنیکین و
بسرمایه‌داران درنده‌کلیه^۱ کشورها کمک می‌کند.

از این رو ما کمونیست‌های ولیکاروس باید در محیط خود
برضد کوچکترین تظاهر ناسیونالیسم ولیکاروس با مؤکدترین وجهی
مبارزه کنیم، زیرا این نوع تظاهر که اصولاً خیانت بکمونیسم است،
بزرگترین زیانها را بما می‌زند و ما را از رفقای اوکرائینی جدا می‌کند
و لذا بنفع دنیکین و دارودسته^۲ دنیکین تمام می‌شود.

از این رو ما کمونیستهای ولیکاروس باید در اختلاف‌نظرهای
خود با کمونیستهای بلشویک و باروتیست اوکرائین، در مواردی
که این اختلاف‌نظرها به استقلال دولتی اوکرائین و اشکال اتحاد
آن با روسیه و بطور کلی بمسئله^۳ ملی مربوط باشد با گذشت باشیم.
گذشت‌ناپذیری و آشتی‌ناپذیری همه^۴ ما کمونیست‌ها اعم از کمونیستهای
ولیکاروسی و اوکرائینی و یا هر ملت دیگری باید در مورد
آن مسائل اساسی و حیاتی باشد که برای کلیه^۵ ملتها یکسانند یعنی
مسائل مربوط بمبارزه^۶ پرولتاریا، مسائل دیکتاتوری پرولتاریا و مسائل
مربوط به جایز نبودن سازشکاری با بورژوازی و جایز نبودن تفرقه^۷
نیروهایی که از ما در برابر دنیکین دفاع می‌کنند.

پیروزی بر دنیکین، نابودی وی، محال ساختن تکرار چنین
تهاجمی — چنین است منافع بنیادی کارگران و دهقانان هم ولیکاروسی
و هم اوکرائینی. این مبارزه‌ای است طولانی و دشوار، زیرا سرمایه-
داران سراسر جهان به دنیکین کمک می‌کنند و به انواع مختلف
دنیکین‌ها کمک خواهند کرد.

در این مبارزه طولانی و دشوار، ما کارگران ولیکاروس و اوکرائینی
باید با یکدیگر نزدیکترین اتحاد را داشته باشیم، زیرا تک تک
لاابد از عهده بر نخواهیم آمد. مرزهای بین اوکرائین و روسیه هر
طور باشد و اشکال مناسبات متقابل بین دو کشور بهر نحوی که

باشد، چندان اهمیت ندارد، در این مورد می‌توان و باید گذشت کرد، در این مورد می‌توان هم این راه حل و هم آن راه حل و هم راه حل سوم را امتحان کرد، — هدف مطلوب کارگران و دهقانان و امر پیروزی بر سرمایه‌داری در اثر آن تباه نخواهد شد.

ولی اگر ما نتوانیم نزدیکترین اتحاد را بین خود، اتحاد برضد دنیکن، اتحاد برضد سرمایه‌داران و کولاکهای کشورهای خود و همه کشورهای حفظ کنیم، آنوقت هدف مطلوب کار محققاً برای سالهای متمادی تباه خواهد شد، بدین معنی که سرمایه‌داران در چنین صورتی خواهند توانست هم اوکراین شوروی و هم روسیه شوروی را درهم کوبند و خفه نمایند.

هم بورژوازی کلیه کشورهای و هم انواع احزاب خرده‌بورژوائی، یعنی احزاب «سازشکار» که اتحاد با بورژوازی را برضد کارگران جایز می‌شمارند، بیش از همه کوشیده‌اند کارگران سلیت‌های مختلف را از هم جدا سازند و حس بی‌اعتمادی را در میان آنان شدت دهند و اتحاد نزدیک بین‌المللی و برادری بین‌المللی کارگران را برهم زنند. هنگامیکه بورژوازی به این هدف خود برسد، هدف مطلوب کارگران بر باد خواهد رفت. پس باید کمونیست‌های روسیه و اوکراین توفیق یابند با کار مشترک صبورانه و مصرانه و سرسختانه خود بر دسایس ناسیونالیستی هر نوع بورژوازی و انواع توهمات ناسیونالیستی فایق آیند و بزحمتکشان سراسر جهان نمونه و سرمشقی از اتحاد واقعاً محکم کارگران و دهقانان ملت‌های مختلف را در مبارزه بخاطر حکومت شوروی و بخاطر نابودی ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران و بخاطر جمهوری جهانی فدراتیو روسیه نشان دهند.

ن. لنین

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۰، ص ۴۱ — ۷، ترجمه و چاپ شده است

۱۹۱۹/۱۲/۲۸

«پراودا» شماره سوم،

مورخه ۴ ژانویه

سال ۱۹۲۰

پاسخ

بِسْئَالاتِ کارل ویگانَد -

خبرنگار خبرگزاری

آمریکایی «UNIVERSAL SERVICE»

در برلن

۱ - «آیا ما قصد حمله به لهستان و رومانی داریم؟»

نه. ما هم از جانب شورای کمیسرهای ملی و هم از جانب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه اهداف صلحجویانهٔ خود را بطور کاملاً جدی و رسمی اعلام داشته‌ایم. متأسفانه، این دولت سرمایه‌داری فرانسه است که لهستان (و شاید هم رومانی) را بحمله علیه ما تحریک می‌کند. گواه این نکته حتی سلسله گفتارهای رادیویی آمریکایی است که از لیون پخش شده است.

۲ - «نقشه‌های ما در آسیا چیست؟»

همان که در اروپا هست: همزیستی مسالمت‌آمیز با خلقها، با کارگران و دهقانان همهٔ ملتها که برای ساختمان زندگی نوین، زندگی فارغ از استثمار، فارغ از شر وجود ملاکین و سرمایه‌داران و سوداگران برمی‌خیزند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ که جنگ سرمایه‌داران گروه کشورهای انگلیس و فرانسه (و نیز روسیه)

علیه سرمایه‌داران گروه آلمانی و اتریشی بر سر تقسیم جهان بود، آسیا را از خواب بیدار کرده و شوق‌رهایی و کار آرام و جلوگیری از جنگ‌های جدید را در آنجا نیز مانند هر جای دیگر شدت بخشیده است.

۳- «مبانی صلح با آمریکا کدامند؟»

اگر سرمایه‌داران آمریکایی مزاحم ما نشوند ما کاری با آنها نخواهیم داشت. حتی حاضریم بابت ماشین و افزارآلات و دیگر وسایل مفید برای حمل و نقل و تولید، طلا به آنها بدهیم و نه تنها طلا بلکه علاوه بر آن مواد خام تحویل دهیم.

۴- «در راه برقراری چنین صلحی چه موانعی هست؟»

از سوی ما هیچ مانعی نیست. از سوی سرمایه‌داران آمریکایی (و سرمایه‌داران هرکشور دیگر) امپریالیسم مانع است.

۵- «نظر ما دربارهٔ اخراج انقلابیون روس از آمریکا چیست؟»

ما آنها را پذیرفتیم. ما در کشور خود از انقلابیون نمی‌ترسیم. اصولاً ما از کسی نمی‌ترسیم و اگر آمریکا باز هم از چند صد یا چند هزار شهروند خود می‌ترسد، ما حاضریم با آمریکا وارد مذاکره شویم تا همهٔ شهروندانی که برای آمریکا وحشتناک هستند بکشور خود بپذیریم (البته به استثنای جانیان و تبهکاران).

۶- «چه امکانی برای اتحاد اقتصادی میان روسیه و آلمان وجود دارد؟»

متأسفانه چنین امکانی زیاد نیست. زیرا شیدمانها متحدین بدی هستند. ما طرفدار اتحاد با تمام کشورها هستیم و هیچ کشوری را مستثنی نمی‌کنیم.

۷- «نسبت به خواست متفقین درباره تسلیم مسببین جنگ چه نظری داریم؟»

اگر بخواهیم در این باره جدی صحبت کنیم، باید بگوییم که مسببین جنگ، سرمایه‌داران تمام کشورها هستند. تمام ملاکین (دارای بیش از صد هکتار زمین) و سرمایه‌داران (صاحب بیش از صدهزار فرانک سرمایه) را بما تحویل بدهید تا ببینید که چگونه آنها را برای انجام کارهای مفید تربیت خواهیم کرد و عادت ایفای نقش ننگین و پلید و خونین استثمارگران و مسببین جنگها برای تقسیم مستعمرات را از سرشان بدر خواهیم برد. در چنین صورتی جنگها خیلی زود بکلی محال و غیرممکن خواهند شد.

۸- «برقراری صلح با ما چه تأثیری در وضع اقتصادی اروپا خواهد بخشید؟»

مگر مبادله ماشین‌آلات با غله، کتان و دیگر مواد خام می‌تواند بحال اروپا سودمند نباشد؟ نخیر، بهیچوجه نمی‌تواند سودمند نباشد.

۹- «نظر ما درباره پیشرفت آینده شوراها بعنوان یک نیروی جهانی چیست؟»

آینده در سراسر جهان از آن نظام شوراهاست و واقعیات آنرا ثابت می‌کند: کافی است میزان افزایش تعداد جزوه‌ها، کتابها، اعلامیه‌ها و روزنامه‌هایی را که مثلاً در هر سه ماه از سال در هر کشور به پشتیبانی و هواخواهی از شوراها می‌پردازند محاسبه کنیم. جز اینهم نمی‌تواند باشد: وقتی کارگران شهرها و کارگران و برزگران و روزمزدان روستاها و سپس دهقانان خرده‌پا یعنی کسانی که به استثمار کارگران مزدبگیر متوسل نمی‌شوند، آری وقتی این اکثریت عظیم زحمتکشان دریافته باشند که نظام شوراها تمام قدرت را بدست آنها می‌سپارد و آنها را از یوغ ملاکین و سرمایه‌داران می‌رهاند، آنوقت با چه وسیله‌ای می‌توان از پیروزی نظام شوراها در

سراسر جهان جلوگیری کرد؟ بهر حال من از وجود چنین وسیله‌ای بی‌خبرم.

۱۰- «آیا روسیه باز هم باید بیم مداخلهٔ ضدانقلابی از خارج را داشته باشد؟»

متأسفانه بله. زیرا سرمایه‌داران افرادی بی‌خرد و آزمندند. و تا کنون پیک سلسله تلاشهای چنان نابخردانه و آزمندانه برای مداخله دست زده‌اند که تا هنگامی که کارگران و دهقانان هر کشور سرمایه‌داران خود را تجدید تربیت نکنند، باید همواره بیم تکرار چنین تلاشهایی را داشت.

۱۱- «آیا روسیه حاضر است با آمریکا روابط اقتصادی و بازرگانی برقرار سازد؟»

البته که حاضر است، هم با آمریکا و هم با تمام کشورهای دیگر. صلح با استونی که ما گذشت‌های بزرگی در قبال آن کردیم ثابت کرد که ما آماده‌ایم برای این کار حتی بدادن امتیاز نیز تحت شرایط معین تن در دهیم.

۱۸ فوریه سال ۱۹۲۰. و. اولیائف (ن. لنین)

۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰ بزبان
انگلیسی در شمارهٔ ۱۲۶۷۱
روزنامه New York Evening
Journal چاپ شد

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین، چاپ
۵، جلد ۴۰، ص ۱۴۵-
۱۴۷ ترجمه و چاپ
شده است

برای نخستین بار ۲۲ آوریل
سال ۱۹۵۰ در روزنامهٔ
«پراودا» شماره ۱۱۲ بزبان روسی
بچاپ رسید

مصاحبه با لینکلن ایر - خبرنگار روزنامه آمریکایی «The World»

متفقین به «بازی شطرنج» مشغولند

لنین درباره این خبر که متفقین تصمیم دارند بمحاصره اقتصادی پایان دهند گفت:

مشکل می‌توان به صادقانه بودن چنین پیشنهاد سبمی که از قرار معلوم با تدارک حمله بما از خاک لهستان همراه است باور کرد. نقشه شورایی عالی درباره تجدید روابط بازرگانی از طریق کثوپراتیوهای (شرکتهای تعاونی - م.) روسی در نظر اول خیلی شبیه به حقیقت است. ولی کثوپراتیوها دیگر وجود ندارند. آنها با سازمانهای شوروی ما که مأمور پخش هستند متحد شده‌اند. از این رو گفتگوی متفقین درباره اینکه می‌خواهند با کثوپراتیوها سروکار داشته باشند چه هدفی می‌تواند داشته باشد؟ البته روشن نیست.

بهمین جهت من می‌گویم بررسی دقیقتر ما را مطمئن می‌سازد که این تصمیم متخذه در پاریس، فقط حرکتی است در بازی شطرنج متفقین که انگیزه آن هنوز سبهم و ناروشن است.

لنین اندکی سکوت کرد و سپس با تبسم گسترده‌ای افزود:

سبهم‌تر از مثلاً تصمیم مارشال فوش برای دیدار از ورشو. پرسیدم آیا او امکان تعرض لهستان را جدی تلقی می‌کند؟ (ناگفته نماند که در روسیه صحبت از حمله لهستانیها به بلشویک‌ها بود نه برعکس).

لنین در پاسخ گفت: - آری، بدون هیچ تردیدی. کمانسو و فوش آقایی بسیار بسیار جدی هستند، ضمناً یکی از آنها این نقشه تجاوزکارانه را تهیه کرده است و دیگری قصد اجرای آنرا دارد. البته این یک خطر جدی است. ولی ما با خطری جدی تر سروکار داشته ایم. اما بیش از آنکه برای ما موجب ترس باشد، موجب نوسیدی از متفقین است که هنوز هم بتلاش برای دستیابی به یک امر محال ادامه می دهند. زیرا تعرض لهستان نیز مانند تعرض پیشین کلچاک و دنیکین نمی تواند مسئله روسیه را بطور مطلوب برای آنان حل کند. فراموش نکنید که لهستان خودش گرفتاری های فراوان دارد، و ضمناً روشن است که نمی تواند از هیچیک از همسایگان خود از جمله از رومانی کمک بگیرد.

من بر پایه حدسیات گفتم: ولی بنظر می رسد که اکنون صلح نزدیکتر از پیش باشد.

بلی، درست است. اگر صلح ره آورد طبیعی بازرگانی با ما باشد، متفقین نمی توانند بیش از این از آن طفره روند. شنیده ام که میلران که جانشین کمانسو شده است برای بررسی مسئله روابط بازرگانی با مردم روسیه اظهار تمایل می کند. شاید این امر نشانگر تغییر جدی در روحیات محافل سرمایه داران فرانسه باشد. ولی در انگلستان مواضع چرچیل هنوز قوی است و للوید جورج که احتمالاً سایل به برقراری روابط اقتصادی با ماست جرئت نمی کند با محافل سیاسی و مالی پشتیبان سیاست چرچیل آشکارا قطع رابطه نماید.

ایالات متحده سوسیالیست ها را تعقیب می کند

در باره آمریکا نظرتان چیست؟

سر در آوردن از آنچه در آنجا می گذرد، دشوار است. بانکداران شما ظاهراً حالا بیش از هر وقت دیگر از ما می ترسند. بهر حال

دولت شما در قیاس با هر دولت دیگر حتی در مقایسه با دولت ارتجاعی فرانسه نه تنها سوسیالیستها بلکه تمام طبقه کارگر را بیش از همه مورد تضحیقات بسیار شدید قرار می‌دهد. دولت شما خارجیان را آشکارا تعقیب می‌کند. ولی آمریکا بدون کارگران مهاجر خود چه خواهد کرد؟ وجود این کارگران برای رشد اقتصادی شما ضرورت مطلق دارد.

ولی برخی از کارفرمایان آمریکایی، گویی دارند می‌فهمند که اقدام بمعاملات سودمند با روسیه از جنگ کردن با آن عاقلانه‌تر است و این خود علامت خوبی است. فرآورده‌های صنعتی آمریکا از قبیل لکوموتیو، اتوموبیل و غیره برای ما از کالاهای هر کشور دیگر ضروری‌تر است.

شرایط پیشنهادی شما برای صلح چیست؟

نباید وقت را برای گفتگو درباره این مطلب تلف کرد. بر همه روشن است که ما برای عقد قرارداد صلح با شرایطی که عادلانه بودن آنها حتی سرمایه‌داران دارای شدیدترین روحیات امپریالیستی نیز نمی‌توانند منکر شوند، آماده‌ایم. ما بارها تمایل خود را بصلح و به اینکه صلح برای ما یک امر ضروری است و نیز آمادگی خود را برای واگذاری بهترین امتیازها بسرمایه خارجی و دادن تضمین به آن اعلام داشته‌ایم. ولی ما قصد نداریم اجازه بدهیم بنام صلح گلوی ما را بفشارند و ما را خفه کنند.

من هیچ دلیلی نمی‌بینم که یک دولت سوسیالیستی، چون دولت ما نتواند با کشورهای سرمایه‌داری روابط اقتصادی و بازرگانی نامحدود داشته باشد. ما مخالف استفاده از لکوموتیوها و ماشین‌های کشاورزی ساخت کشورهای سرمایه‌داری نیستیم، پس چرا آنها باید مخالف استفاده از گندم و کتان و طلای سفید محصول کشور سوسیالیستی ما باشند؟ مگر مژه غله کشور سوسیالیستی با مژه هر غله دیگر فرق دارد؟ خوب، البته آنها باید با بلشویکهای مخوف یعنی با دولت

شوروی، روابط بازرگانی داشته باشند. ولی داشتن روابط بازرگانی با حکومت شوراها برای کارفرمایان آمریکایی که مثلاً فولاد تولید می‌کنند دشوارتر از روابطی نخواهد بود که هنگام جنگ در مورد مسئلهٔ سهامات و جنگ‌افزار با دول آنتانت داشتند.

اروپا به روسیه وابسته است

از این روست که گفتگو دربارهٔ تجدید بازرگانی با روسیه از طریق کنفدراتیوها بنظر ما دور از صداقت و حداقل مبهم می‌آید، و این بیشتر در حکم حرکتی است در بازی شطرنج تا یک پیشنهاد صریح و مستقیم که در آن صورت بیدرنگ پذیرفته و عملی می‌شود. از این گذشته، اگر شورای عالی واقعاً قصد پایان دادن بمحاصرهٔ اقتصادی دارد، پس چرا این قصد خود را بما اطلاع نمی‌دهد؟ ما هیچگونه اطلاعیهٔ رسمی از پاریس دریافت نداشته‌ایم. آن اطلاعات اندکی هم که داریم، مبتنی بر اخبار جراید است که رادیوی ما گرفته است.

دولتمردان اروپا و ایالات متحده از قرار معلوم نمی‌فهمند که ویرانی و آشفتگی اقتصادی کنونی روسیه، فقط جزئی از ویرانی اقتصادی جهانست. تا زمانیکه بمسئلهٔ اقتصاد نه از نظرگاه بین‌المللی، بلکه از زاویهٔ دید یک ملت یا گروهی از ملتها نگریسته می‌شود حل این مسئله اسکان‌پذیر نخواهد بود. اروپا بدون روسیه نمی‌تواند از جا برخیزد و روی پای خود به‌ایستد. و وقتی اروپا ناتوان باشد آمریکا هم بوضع بحرانی دچار می‌گردد. اگر آمریکا نتواند با ثروت خود آنچه را که برایش ضرور است بدست آرد، این ثروت چه سودی برایش خواهد داشت؟ آخر آمریکا که نمی‌تواند طلاهای انباشته را بخورد یا بپوشد، اینطور نیست؟ تا زمانیکه اروپا نتواند به آمریکا کالاهایی تحویل دهد که این کشور طالب دریافت آنها در برابر کالاهایی است که خودش احتیاج بفروش آنها دارد، آمریکا نخواهد توانست

با اروپا بازرگانی سودمند یعنی دادوستد با ارزش واقعی برای خود داشته باشد. اروپا هم تا زمانیکه از نظر اقتصادی روی پای خود نه‌ایستد قادر به تحویل چنین کالاهایی به آمریکا نخواهد بود.

دنیا به کالاهای روسی نیازمند است

ما در روسیه گندم، کتان، طلای سفید، پتاس و مواد معدنی بسیار دیگری داریم که همه دنیا سخت به آنها نیازمند است. دنیا سرانجام مجبور خواهد بود برای دریافت این کالاها بما رجوع کند، اعم از اینکه در کشور ما بلشویسم باشد یا نباشد. نشانه‌هایی هست حاکی از اینکه یواش یواش دارند این حقیقت را در می‌یابند. ولی در حالیکه شیرازه نه تنها روسیه بلکه تمام اروپا دارد از هم می‌پاشد، شورای عالی هنوز هم سیاست طفره و تعلل را برای خود سجاز می‌داند. روسیه و همچنین اروپا می‌توانند از افلاس کامل نجات یابند ولی باید بیدارنگ و با سرعت عمل کنند. اما شورای عالی بسیار کند عمل می‌کند، فوق‌العاده بطئی عمل می‌کند. این شورا در واقع آنطوریکه بنظر می‌رسد بدون حل مسئله‌ای منحل شده و وظایف خود را بشورای سقیران سپرده است و جای این شورا را نیز باید فقط سازمان موهوم و مرده بدنیا آمده جامعه ملل (۱۷) بگیرد. راستی هم مگر جامعه ملل بدون شرکت ایالات متحده که باید پشتیبان عمده آن باشد می‌تواند به انجام وظیفه پردازد؟

پرسیدم دولت شوروی از وضع جنگ چقدر رضایت دارد؟

رضایت کامل دارد. تنها نشانه‌ای که از امکان تجاوز نظامی علیه ما وجود دارد، از جانب لهستان است که قبلاً بدان اشاره کردم. اگر لهستان بچنین عمل ماجراجویانه‌ای دست بزند، مصائب تازه‌ای برای هر دو طرف بیمار خواهد آمد و پکشتار عبث و بیهوده

عده دیگری خواهد انجامید. ولی حتی فوش نیز نخواهد توانست پیروزی لهستان را تأمین کند. لهستانی‌ها حتی اگر چرچیل هم کنار آنها بجنگد قادر به پیروزی بر ارتش سرخ ما نخواهند بود.

لین در اینجا با چهره گرفته لبخندی زد و سر بعقب انداخت و سپس با لحنی جدی‌تر بسخنان خود ادامه داده گفت:

البته هر یک از دول بزرگ در اردوگاه متفقین، چنانچه بتواند ارتش‌های خود را علیه ما گسیل دارد، می‌تواند ما را درهم کوبد. ولی آنها جرئت این کار را نخواهند داشت. تناقض عجیب در این است که روسیه در مقایسه با منابع نامحدود متفقین ضعیف است، با وجود این نه تنها توانسته است هر نیروی مسلح و از جمله نیروهای انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی را که متفقین توانستند علیه ما گسیل دارند، در هم شکنند، بلکه در کشورهای کمربند حفاظتی نیز پیروزی‌های دیپلوماسی و معنوی بدست آورد. فنلاند از جنگ علیه ما امتناع کرد. ما با استونی قرارداد صلح بستیم و بزودی با صربستان* و لیتوانی نیز قرارداد صلح امضاء خواهد شد (۱۸). با آنکه آنتانت دانه‌های زیادی برای بدام انداختن این دولت‌های کوچک پاشید و به تهدیدهای شوم علیه آنها دست زد، این دولت‌ها ترجیح دادند با ما مناسبات مسالمت‌آمیز برقرار سازند.

وضع داخلی چشم‌انداز خوبی دارد

این وضع بیگمان گواه بر نیروی معنوی عظیمی است که ما از آن برخورداریم. دولت‌های کرانه^۱ بالتیک که نزدیکترین همسایگان

* روزنامه «The World» اشتباه کرده است. صربستان با روسیه^۲ شوروی در حال جنگ نبود. از قرار معلوم سخن بر سر لیتوانی است. ه. ت.

ما هستند می‌فهمند که این فقط ما هستیم که هیچگونه نقشه‌ای که استقلال و رفاه آنها را تهدید کند، در سر نداریم.

پرسیدم، ولی وضع داخلی روسیه چگونه است؟

وضع داخلی اکنون بحرانی است، ولی چشم‌انداز خوبی دارد. تا فرا رسیدن بهار امسال کمبود خواربار دست کم بمیزانی که اهالی شهرها را از گرسنگی نجات دهد، برطرف خواهد شد. آنوقت سوخت هم بحد کافی تأمین خواهد شد. در سایه قهرمانیهای شگرف ارتش سرخ، اینک احیاء و نوسازی اقتصاد ملی آغاز شده است. در حال حاضر بخشی از این ارتش به اردوهای کار مبدل شده است؛ این پدیده غیرعادی تنها در کشوری که در راه آسان عالی مبارزه می‌کند میسر گشته است. بدیهی است که در کشورهای سرمایه‌داری چنین وضعی امکان‌پذیر نبود. ما در گذشته همه چیز را فدای پیروزی بر دشمنان مسلح خود کردیم، ولی حالا تمام مساعی خود را در راه احیای اقتصاد بکار می‌بریم. البته این کار سالهای وقت لازم خواهد داشت، ولی ما سرانجام پیروز خواهیم شد.

پرسیدم: بنظر شما ساختمان کمونیسم در روسیه چه وقت پایان خواهد یافت؟ تصور می‌کردم این سؤال دشوار باشد ولی لنین بیدرنگ پاسخ داد.

ما در صدد الکتریفیکاسیون تمام سیستم صنعتی خود از طریق ایجاد نیروگاههایی در اورال و مناطق دیگر هستیم. مهندسان ما می‌گویند که این کار دهسال وقت می‌خواهد. انجام الکتریفیکاسیون نخستین مرحله مهم در راه سازماندهی کمونیستی زندگی اقتصادی جامعه خواهد بود. تمام صنایع ما از یک منبع مشترک، نیروی برق خواهند گرفت و این منبع می‌تواند همه رشته‌های صنعتی را بمیزان یکسان تأمین کند. این امر رقابت غیرتولیدی در جستجوی

سوخت را از میان خواهد برد و برای مؤسسات صنایع استحصالی که بدون آنها نمی‌توانیم در زمینهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های بسیار ضروری امیدی بدستیابی بسطح موافق با اصول کمونیسم داشته باشیم، یک بنیاد اقتصادی قوی پدید خواهد آورد.

ضمناً ما پیش‌بینی می‌کنیم که تا سه سال دیگر در روسیه ۵۰ میلیون لامپ روشن خواهد بود. خیال می‌کنم در ایالات متحده ۷۰ میلیون لامپ از این نوع وجود داشته باشد، ولی برای کشوری که صنعت برق آن هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراند وجود بیش از دو سوم این مقدار دستاورد عظیمی خواهد بود. بنظر من الکتریفیکاسیون در میان وظایف بزرگی که اکنون در برابر ما قرار دارند، مهمترین وظیفه است.

انتقاد شدید از لیدرهای سوسیالیست

در پایان گفتگوی ما لنین برخی از لیدرهای سوسیالیست اروپا و آمریکا را مورد انتقاداتی شدید قرار داد که البته برای درج و انتشار در مطبوعات نیست. این انتقادات نشان می‌دهد که او به توانایی و یا حتی به تمایل این آقایان در پیشبرد موفقیت‌آمیز امر انقلاب جهانی، اعتقادی ندارد. از قرار معلوم بر آنست که بلشویسم علی‌رغم این پیشوایان «رسمی» سوسیالیسم راه خود را زودتر هموار خواهد ساخت تا با کمک آنها.

در تاریخ ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰
بیزبان انگلیسی در شمارهٔ ۲۱۳۶۸
روزنامهٔ «The World» چاپ شد

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۰، ص ۱۵۰-۱۵۶ ترجمه و چاپ شده است

بیزبان روسی برای نخستین بار در سال ۱۹۵۷ در شمارهٔ ۱۵ مجلهٔ «کمونیست» بچاپ رسید

کنگرهٔ نهم حزب کمونیست

(بلشویک) روسیه

۲۹ مارس - ۵ آوریل سال ۱۹۲۰

گزارش کمیتهٔ مرکزی

۲۹ مارس

رفقا، پیش از شروع گزارش باید بگویم که این گزارش نیز مانند گزارش بکنگرهٔ قبلی بدو بخش تقسیم شده است: بخش سیاسی و بخش سازمانی. این تقسیم‌بندی مقدم بر هر چیز این فکر را پدید می‌آورد که کار کمیتهٔ مرکزی از لحاظ ظاهر امر یعنی از لحاظ سازمانی چه صورتی داشته است. نخستین سال است که حزب ما بدون یاکف سیخیلویچ سوردلف گذرانده است. و این ضایعه نمی‌توانست در تمامی سازمان کمیتهٔ مرکزی بی‌تأثیر باشد. کسی مثل رفیق سوردلف نمی‌توانست فعالیت سازمانی و سیاسی را اینطور باهم توأم سازد و ما ناگزیر کوشش کردیم که هیئتی کار او را انجام دهد.

امور کمیتهٔ مرکزی طی سال مورد گزارش همچون کارهای جاری روزمره توسط دو هیئت منتخب پلنوم کمیتهٔ مرکزی - بوروی تشکیلات کمیتهٔ مرکزی و بوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی (۱۹) انجام می‌گرفت، و ضمناً برای حصول توافق و پیگیری تصمیمات این دو نهاد دبیر حزب در هر دو بورو عضویت داشت. با این ترتیب جریان کار طوری شد که وظیفهٔ عمده و روزمرهٔ بوروی تشکیلات توزیع نیروهای حزبی، و وظیفهٔ بوروی سیاسی - حل

مسائل سیاسی بود. کاملاً بدیهی است که این تقسیم‌بندی تا حدودی جنبهٔ ساختگی دارد، زیرا هیچ سیاستی را بدون تنفیذ آن در انتصابات و نقل و انتقال‌ها نمی‌توان پیاده کرد. پس هر مسئلهٔ سازمانی اهمیت سیاسی پیدا می‌کند و در جریان عمل میان ما چنین مقرر گردیده است که خواست یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی کافی است که هر مسئله‌ای بنابر ملاحظات یک مسئله سیاسی تلقی گردد. تلاش برای تقسیم‌بندی فعالیت کمیتهٔ مرکزی بشیوهٔ دیگر گمان نمی‌رفت که مقرون بصلاح باشد و مشکل در عمل به‌هدف می‌رسید.

این شیوهٔ کار نتایج فوق‌العاده مطلوبی به‌ار آورده: برای ما هرگز اتفاق نیفتاد که میان این دو بورو اشکالی پدید آید. کارهای هر دوی این ارگانها بطور کلی با روح توافق جریان داشت و انجام کارها در نتیجهٔ حضور دبیر حزب تسهیل می‌شد و ضمناً دبیر حزب تماماً و فقط سحری ارادهٔ کمیتهٔ مرکزی بود. بمنظور از بین بردن هرگونه سوءتفاهمی باید از همین آغاز خاطر نشان سازیم که فقط تصمیمات دستجمعی کمیتهٔ مرکزی - تصمیمات متخذه در بوروی تشکیلات یا در بوروی سیاسی و یا در پلنوم کمیتهٔ مرکزی، فقط یک چنین مسائلی توسط دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب بموقع اجرا گذارده می‌شد. در غیر اینصورت جریان کار کمیتهٔ مرکزی نمی‌تواند صحیح باشد.

پس از این ملاحظات مختصر پیرامون ترتیب داخلی کار کمیتهٔ مرکزی بوظیفهٔ خود، بدادن گزارش کمیتهٔ مرکزی می‌پردازم. گزارش دادن دربارهٔ کار سیاسی کمیتهٔ مرکزی هر آینه اگر وظیفه‌ای به معنای خاص کلمه تلقی شود، وظیفه‌ای است بسیار دشوار. طی این سال بخش اعظم فعالیت بوروی سیاسی حل روزمرهٔ تمام مسائل مربوط سیاست بوده و اقدامات مؤسسات دولتی و حزبی و کلیهٔ سازمانهای طبقهٔ کارگر و تمام فعالیت جمهوری شوروی را دربر می‌گرفت و هدفش هدایت این کارها بود. بوروی سیاسی تمام مسائل مربوط سیاست بین‌المللی و داخلی را حل می‌کرد. بدیهی است که شمارش این مسائل حتی بطور تقریب هم، محال است. در

نشريه‌ای (۲۰) که کمیتهٔ مرکزی مقارن با تشکیل این کنگره چاپ کرده است مطالب لازم را برای اطلاع خواهید یافت. تلاش برای تکرار مطالب آن در این گزارش از حدود توانایی من خارج است و تصور می‌کنم برای نمایندگان کنگره هم جالب نباشد. هر کدام از ماها ضمن فعالیت در یکی از سازمانهای حزبی-شوروی همه روز روند تغییرات بسیار سریع مسائل سیاسی اعم از داخلی و خارجی را دنبال می‌کنند. خود حل این مسائل به آن صورتی که در فرمانهای حکومت شوروی و در جریان فعالیت سازمانهای حزبی و در هر تحول و چرخشی نمایان می‌گردید، حاکی از ارزیابی و نظر کمیتهٔ مرکزی بود. باید گفت، مسائل بقدری زیاد بود که حل آنها اغلب با عجلهٔ فوق‌العاده انجام می‌گرفت و فقط در سایهٔ آشنایی کامل اعضای هیئت با همدیگر و اطلاع از سایه و روشنهای نظریات یکدیگر و اعتماد متقابل انجام کارها امکان داشت. و الا این کار حتی از عهدهٔ هیئتی سه بار بزرگتر هم ساخته نبود. اغلب پیش می‌آمد که در حل مسائل پیچیده و بغرنج مذاکرات تلفنی جایگزین جلسات می‌شد. این کار با اطمینان به اینکه برخی از مسائل مورد اختلاف که بغرنجی آنها از پیش عیان بود، از نظر دور نخواهد ماند، انجام می‌گرفت. حالا که من باید بگزارش عمومی بپردازم بخود اجازه می‌دهم بجای شرح وقایع بر حسب تاریخ وقوع آنها و بجای طبقه‌بندی مطالب روی نکات عمده‌ای که بیش از همه اهمیت دارند و آنهم روی آن نکاتی مکث نمایم که تجربهٔ دیروز یا بعبارت دقیقتر تجربهٔ سالی را که سپری شده با وظایفی که در پیش رو داریم مربوط می‌سازند.

زمان نگارش تاریخ حکومت شوروی هنوز فرا نرسیده است. و اگر هم رسیده باشد باز بمنظر من و تصور می‌کنم همچنین بمنظر کمیتهٔ مرکزی—ما قصد مورخ شدن نداریم و هدف ما حالا و آینده است، و سال مورد گزارش را بمنزلهٔ خمیرمایه و یا درس و یا پلهٔ اول می‌شماریم که حرکت بعدی خود را باید از آن آغاز کنیم. از این لحاظ کار کمیتهٔ مرکزی بدو رشتهٔ بزرگ تقسیم

می‌شود: کاربکه با وظایف جنگی یعنی وظایفی مربوط بوده است که موقعیت بین‌المللی جمهوری را تعیین می‌کند، و کاربکه بساختمان داخلی، ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز مربوط بوده و شاید فقط در اواخر سال گذشته یا اوایل سال جاری رفته رفته در درجه اول اهمیت قرار گرفت و این هنگامی بود که کاملاً معلوم شد که ما دیگر در جبهه‌های قاطع جنگ داخلی به پیروزی قطعی رسیده‌ایم. در بهار سال گذشته وضع ما در جبهه‌های جنگ بی‌نهایت دشوار بود و چنانکه می‌دانید شکستهای زیاد و تعرض‌های جدید و بزرگ و غیرمستقری‌ای را که قبلاً نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم از طرف نمایندگان ضدانقلاب و نمایندگان آنتانت در پیش داشتیم. به این جهت کاملاً طبیعی است که بخش اعظم این دوران صرف کارهای مربوط به انجام وظیفه جنگی، وظیفه جنگ داخلی می‌شد که بنظر افراد ترسو و بزدل و بطریق اولی بنظر حزب منشیویک‌ها، اسارها و سایر نمایندگان دمکراسی خرده‌بورژوازی، بنظر توده عناصر بینابینی، مسئله غیر قابل حل می‌آمد و لذا وادارشان می‌ساخت با صداقت کامل بگویند که این مسئله حل‌نشده است و روسیه عقب‌مانده و ضعیف شده است و چون انقلاب در غرب بتأخیر افتاده، روسیه نمی‌تواند بر نظام سرمایه‌داری سراسر جهان فایق آید و پیروز شود. لذا ما می‌بایست در موضع خود پا بر جا مانده با عزمی راسخ و اطمینانی مطلق بگوییم که پیروز خواهیم شد و شعار: «همه چیز برای پیروزی» و «همه چیز برای جنگ» را عملی سازیم.

برای تحقق بخشیدن به این شعار بر ما لازم آمد کاملاً آگاهانه و آشکار بعدم ارضاء یکسلسله از حیاتی‌ترین تقاضاها تن در دهیم و با اطمینان به اینکه ما باید تمام قوا را برای جنگ متمرکز سازیم و در این جنگ که آنتانت بما تحمیل کرده است پیروز شویم غالباً بسیاری را از کمک محروم سازیم. و فقط در سایه آنکه حزب سراقب بود و انضباط اکیدی در آن حکمروا بود و وجهه و اتوریته حزب همه ادارات و مؤسسات را متحد می‌ساخت و دهها، صدها و هزارها و سرانجام ملیونها نفر همچون تن واحد از شعاری که کمیته

مرکزی داده بود پیروی می کردند؛ تنها به این علت که قربانیهای بیسابقه‌ای داده شده، تنها به این علت معجزه‌ای که روی داد، توانست روی دهد. فقط به این جهت بود که ما علیرغم هجوم دوباره و سه‌باره و چهاربارهٔ امپریالیستهای آنتانت و امپریالیست‌های سراسر جهان توانستیم پیروز شویم. و بدیهی است که ما تنها روی این جانب مسئله تکیه نمی‌کنیم بلکه باید در نظر داشته باشیم که این جانب مسئله درسی بما می‌دهد حاکی از اینکه بدون انضباط و بدون مرکزیت هرگز نمی‌توانستیم این وظیفه را انجام دهیم. قربانیهای بی‌سابقه‌ای که ما برای نجات کشور از شر ضدانقلاب و برای پیروزی انقلاب روس بر دنیکن و یودنیچ و کلچاک متحمل شدیم وثیقهٔ انقلاب اجتماعی جهانی است. برای تحقق این امر می‌بایست در حزب انضباط و مرکزیت اکید و اطمینان کامل به این باشد که جانبازی‌های سنگین و بیسابقهٔ دهها و صدها هزار نفر به انجام این وظایف کمک خواهد کرد و این کار واقعاً ممکن است عملی شود و تأمین گردد. و برای نیل به این هدف لازم بود که حزب ما و آن طبقه‌ای که دیکتاتوری را عملی می‌سازد یعنی طبقهٔ کارگر عناصری باشند که میلیونها و میلیونها زحمتکش را خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان متحد کنند.

اگر در این باره تعمق شود که بالاخره عمیق‌ترین علت و ریشهٔ این امر که یک چنین معجزهٔ تاریخی روی داد و یک کشور ضعیف و ناتوان و عقب‌مانده بر نیرومندترین کشورهای جهان پیروز گردید، چه بوده است، آنوقت می‌بینیم که این همانا مرکزیت و انضباط و جانبازی‌های بیسابقه بوده است. بر چه زمینه‌ای؟ میلیونها زحمتکش در کشوری که از همه جا تربیتش کمتر است فقط بر روی این زمینه می‌توانستند به شکل و به تحقق این مرکزیت و این انضباط نایل آیند که کارگرانی که مکتب سرمایه‌داری را گذرانده‌اند توسط سرمایه‌داری متحد شده بودند و پرولتاریا در هر یک از کشورهای پیشرو و در کشورهایی که پیشروترند بمقیاسی گسترده‌تر متحد می‌شد؛ از سوی دیگر علت این امر آنست که وجود مالکیت،

مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت کوچک در تولید کالایی موجب تفرقه می‌شود. مالکیت مایه^۱ تفرقه است و حال آنکه ما متحد می‌سازیم و ملیونهای هرچه بیشتری از زحمتکشان را در سراسر جهان متحد می‌سازیم. این حقیقت اکنون می‌توان گفت حتی بر کورها، و بهر حال بر آن کسانی هم که مایل بدیدن آن نبودند، روشن است. هر چه ما جلوتر می‌رفتیم دشمنان ما بیشتر دچار تفرقه و تشتت می‌شدند. انگیزه تفرقه و تشتت آنها مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی در شرایط تولید کالایی است صرفنظر از اینکه سخن بر سر خرده‌مالکینی باشد که از راه فروش مازاد غله سوداگری می‌کنند و بضرر کارگران گرسنه ثروت می‌اندوزند و یا بر سر سرمایه‌داران کشورهای مختلف حتی اگر دارای قدرت نظامی باشند و «جامعه» ملل یا «جامعه» واحد کبیر» همه ملت‌های پیشرفته جهان را تأسیس نمایند. چنین وحدتی سراپا موهوم، سراپا فریب و سرتاپا دروغ است. و ما دیدیم که بزرگترین نمونه آن — «جامعه» ملل» کذایی که می‌کوشید حق اداره امور کشورها را تقسیم کند و دنیا را تقسیم نماید، این اتحاد کذایی طبل میان‌تهی بود که فوراً ترکید، چونکه بنای آنرا بر مالکیت سرمایه‌داری نهاده بودند. ما این نکته را در گسترده‌ترین مقیاس تاریخی مشاهده نمودیم و این مؤید آن حقیقت اساسی است که ما حقایق خود و اطمینان کامل و مطلق خود را به پیروزی انقلاب اکتبر و به اینکه دست بکاری می‌زنیم که با وجود تمام دشواری آن و تمام موانع موجود ملیونها و ملیونها زحمتکش در سراسر جهان به آن خواهند پیوست. ما میدانستیم که متفقینی داریم و باید بتوانیم در یک کشور که تاریخ وظیفه پرافتخار و بسیار دشوار بعهد آن گذاشته است جانفشانی کنیم تا بتوانیم قربانیهای بیسابقه را صد بار جبران نماییم، زیرا هر ماه اضافی که ما در کشور خود زندگی می‌کنیم ملیونها متفق در کلیه کشورهای برای ما بوجود خواهد آورد.

و اگر سرانجام در این باره تعمق شود که چرا وضعی پیش

آمد که ما توانستیم پیروز شویم و می‌بایستی پیروز شویم، در پاسخ باید بگوییم علتش فقط این بود که تمام دشمنان ما که ظاهراً انواع پیوندها را با نیرومندترین دول جهان و نمایندگان سرمایه داشتند، — هر قدر هم ظاهراً با همدیگر متحد بودند — متفرق از کار در آمدند و در ماهیت امر همان پیوند درونی آنها را از هم می‌گسست، آنها را علیه یکدیگر برمی‌انگیخت، و مالکیت خصوصی متلاشی‌شان می‌ساخت و از متحدان بدرندگان وحشی تبدیل می‌نمود تا جایی که نمی‌دیدند که روسیه شوروی بر شمار هواداران خود در میان سربازان انگلیسی که در آرخانگسک پیاده شده‌اند و در میان ناویان فرانسوی که در سواستوپل پیاده شده‌اند و در میان کارگران کلیه کشورهای که سوسیال-سازشکاران آنها بدون استثناء در کلیه کشورهای پیشرفته جانب سرمایه را گرفته‌اند، می‌افزاید. و این علت اساسی، این عمیق‌ترین علت، سرانجام ما را به مطمئن‌ترین پیروزی رساند و آن منبعی شد که کماکان مهمترین منبع دفع‌ناپذیر و پایان-ناپذیر نیروی ما باقی مانده است و بما اجازه می‌دهد بگوییم، هنگامی که ما در کشور خود به دیکتاتوری پرولتاریا کاملاً تحقق بخشیدیم و اتحاد نیروهای آن را از راه پیشاهنگ یعنی حزب پیشرو آن بحد اکثر تأمین نمودیم، آنوقت می‌توانیم انتظار انقلاب جهانی را داشته باشیم. و این در حقیقت تجلی اراده و عزم راسخ پرولتری برای مبارزه و اتحاد ملیونها و ده‌ها ملیون کارگر در همه کشورهای است. حضرات بورژواها و به اصطلاح سوسیالیستهای انترناسیونال دوم این حرف‌ها را عبارات تبلیغاتی نامیدند. نخیر، این یک واقعیت تاریخی است که بوسیله تجربه خونین و شاق جنگ داخلی در روسیه تأیید گردیده است، زیرا این جنگ، جنگی بود برضد سرمایه جهانی و این سرمایه در جریان زد و خورد خودبخود شیرازش از هم می‌پاشید و خود را می‌بلعید و حال آنکه ما، در کشوری که پرولتاریای آن از قحطی و تیفوس هلاک می‌شد از این جنگ آبدیده‌تر و نیرومندتر بیرون می‌آمدیم. ما در این کشور، زحمتکشان تازه و تازه‌تری را بخود ملحق می‌ساختیم. آنچه که سابقاً بنظر سازشکاران

عبارتپردازی تبلیغاتی می‌آمد و بورژوازی عادت کرده بود به آن بخندد، در این سال انقلاب ما و بویژه در سال مورد گزارش بطور قطعی بواقعیت تاریخی مسلّمی تبدیل گردید که امکان می‌دهد با اطمینانی راسخ گفته شود که چون ما توانسته‌ایم این عمل را انجام دهیم پس به این وسیله تأیید می‌شود که ما پایهٔ جهانی داریم که وسعت آن از پایهٔ کلیهٔ انقلاب‌های پیشین بی‌نهایت بیشتر است. ما دارای یک اتحاد بین‌المللی هستیم که در هیچ‌جا به ثبت نرسیده و رسمیت نیافته است و از نقطهٔ نظر «حقوق مدنی» هیچ چیز ندارد، ولی در واقعیت امر در جهان سرمایه‌داری در حال متلاشی همه چیز دارد. هر ماهی که ما مواضعی به تصرف خود درمی‌آوریم یا این مواضع را در برابر دشمنی که از لحاظ قدرت و توان سابقه نداشته است حفظ می‌کردیم، بتمام جهان نشان می‌داد که حق با ماست و لذا ملیونها نفر جدید بسوی ما می‌آمدند.

این روند—دشوار بنظر می‌رسید و با شکست‌های عظیمی همراه بود. از پی ترور سفید در فنلاند (۲۱) اتفاقاً در سال مورد گزارش شکست انقلاب مجارستان (۲۲) فرا رسید که نمایندگان آناتانت آنرا بموجب قرارداد سری با رومانی و از راه اغفال و فریب پارلمانهای خود خفه کردند.

این ردیلانه‌ترین خیانت و توطئه‌ای بود از طرف آناتانت بین‌المللی تا با توسل به ترور سفید انقلاب مجارستان را خفه کند. ما دیگر در این باره چیزی نمی‌گوییم که آنها چگونه به وسایل گوناگون با سازشکاران آلمانی سازش کردند تا انقلاب آلمان را خفه کنند و چگونه این افراد که لیکنخت را فرد آلمانی شرافتمند می‌نامیدند، بعدها به اتفاق اسپریالیست‌های آلمانی مثل سگهای هار به این آلمانی شرافتمند پدیدند. آنها از تمام حدود قابل تصور فراتر رفتند و هر یک از این سرکوبی‌ها که از جانب آنان اعمال می‌شد ما را فقط پابرجاتر می‌ساخت و تقویت می‌کرد و زیر پای آنها را خالی می‌نمود. و تصور می‌کنم این تجربهٔ اساسی که اندوخته‌ایم باید بیش از هر چیز مورد توجه ما قرار گیرد. در اینجا باید بیش از هر

چیز در این باره تعمق و تأمل شود که چگونه تجزیه و تحلیل یعنی توضیح و تشریح این نکته که چرا ما پیروز شدیم و چرا این قربانیهای جنگ داخلی صد بار جبران گردید بنای کار تبلیغ و آرتیاسیون ما قرار گیرد و بر اساس این تجربه چگونه باید رفتار کرد تا در جنگ دیگر، در جنگ جبهه بدون خونریزی، در جنگی که فقط شکل آن تغییر کرده ولی بدست همان نمایندگان قدیمی و نوکران و پیشوایان جهان قدیمی سرمایه‌داری با عناد و سبعیت و خشم بیشتری بر ضد ما انجام می‌گیرد، به پیروزی نایل آمد. در انقلاب ما بیش از هر انقلاب دیگری این قانون تأیید گردید که نیروی انقلاب، نیروی هجوم، انرژی، عزم و شکوه و جلال پیروزی آن در عین حال نیروی مقاومت بورژوازی را شدت می‌دهد. هر چه ما بیشتر پیروز می‌شویم بهمان نسبت هم استثمارگران سرمایه‌دار بیشتر طرز متحد شدن را یاد می‌گیرند و به تعرض‌های قاطع‌تر می‌پردازند. زیرا شما همه خیلی خوب بخاطر دارید— از لحاظ زمانی از این موضوع مدت زیادی نگذشته ولی از لحاظ سیر حوادث خیلی از آن گذشته است— بخاطر دارید که در آغاز انقلاب اکتبر به بلشویسم همچون پدیده‌ای عجیب می‌نگریستند؛ و اگر در روسیه مجبور شدند خیلی زود از این نظر دست بردارند، در اروپا هم از این نظر که انعکاس عدم رشد و تکامل و نیز ضعف انقلاب پرولتری بود، دست کشیدند. بلشویسم به پدیده جهانی مبدل گردید و انقلاب کارگری سر بر افراشت. سیستم شوروی که ما ضمن ایجاد آن در اکتبر از اصول سال ۱۹۰۵ پیروی می‌کردیم و تجربه می‌اندوختیم، این سیستم شوروی یک پدیده جهانشمول تاریخی از کار در آمد.

اکنون دو اردوگاه با آگاهی کامل بدون کوچکترین اغراقی بمقیاس جهانی در برابر یکدیگر ایستاده‌اند. باید بگوییم که در همین سال بود که این دو اردوگاه برای مبارزه قطعی و نهایی در برابر یکدیگر ایستادند و ما اکنون، درست در هنگام کار این کنگره شاید بتوان گفت که یکی از مهمترین و قاطع‌ترین لحظات ناتمام و گذرای انتقال از دوران جنگ بدوران صلح را می‌گذرانیم.

همه شما می‌دانید که بر سر رؤسای دولت‌های امپریالیستی آنتانت که در سراسر جهان نعره می‌کشیدند و می‌گفتند: «ما هرگز جنگ با زورگویان، راهزنان، غاصبین حکومت، مخالفان دموکراسی، یعنی جنگ با بلشویک‌ها را قطع نخواهیم کرد» چه‌ها آمد، شما می‌دانید چگونه آنها ابتداءً مجبور شدند محاصره را بردارند و چگونه تلاش آنان برای متحد ساختن دولت‌های کوچک عقیم ماند و علت هم این بود که ما توانستیم نه تنها کارگران همه کشورهای، بلکه بورژوازی کشورهای کوچک را نیز بسوی خود جلب نماییم، زیرا امپریالیستها نه تنها بکارگران کشورهای خود بلکه به بورژوازی کشورهای کوچک نیز ستم روا می‌دارند. شما می‌دانید که چگونه ما بورژوازی سرود و دودل را در داخل کشورهای پیشرفته بسوی خود جلب نمودیم و اینک لحظه‌ای فرا رسیده است که آنتانت وعده‌ها و تعهدات سابق خود را نقض می‌کند و قراردادهای خود را که ضمناً دهها بار با افراد گاردهای سفید گوناگون روسی منعقد کرده است، نادیده می‌گیرد و اکنون با این قراردادهای کنار طشت شکسته خود نشسته است، زیرا برای این قراردادهای صدها میلیون خرج کرد ولی کار خود را بپایان نرساند.

حالا آنتانت پس از برداشتن محاصره عملاً مذاکرات صلح را با جمهوری شوروی آغاز کرده است ولی این مذاکرات را هم بپایان خود نمی‌رساند، از این رو دولتهای کوچک ایمان خود را نسبت به آن و به نیروی آن از دست داده‌اند. ما می‌بینیم که برای وضع آنتانت، برای وضع خارجی آن از نقطه نظر مفاهیم عادی حقوقی هیچگونه تعریفی نمی‌توان کرد. دول آنتانت با بلشویکها نه در حال صلحند و نه در حال جنگ، آنها ما را هم برسمیت می‌شناسند و هم نمی‌شناسند. و این از هم‌پاشیدگی کامل دشمنان ما که مطمئن بودند برای خود کسی هستند، نشان می‌دهد که جز یک شست سرمایه‌دار درنده که میانشان نفاق افتاده است و از اقدام برضد ما بکلی عاجزند، چیز دیگر نیستند.

اکنون وضع طوری است که لتونی رسماً پیشنهادهایی برای صلح

بما داده است؛ فنلاند تلگرافی فرستاده است که در آن رسماً از تعیین خط مرزی سخن گفته می‌شود، ولی این کار در ماهیت امر انتقال به سیاست صلح است (۲۳). سرانجام لهستان، همان لهستانی که نمایندگان آن با حدت خاصی اسلحه برخ می‌کشیدند و هنوز هم این عمل را ادامه می‌دهند، همان لهستانی که بیش از هر چیز قطارهای حامل توپ دریافت می‌کرد و دریافت می‌کند و به آن وعده داده می‌شد و می‌شود که در صورت ادامهٔ مبارزه با روسیه از هر لحاظ بوی کمک خواهد شد، حتی این لهستان که وضع ناپایدار دولتش آنرا مجبور می‌کند بهر گونه ماجراجویی نظامی تن در دهد، همین لهستان بگشایش باب مذاکرات صلح دعوت کرده است (۲۴). باید به منتها درجه جانب حزم و احتیاط را رعایت کرد. سیاست ما بیش از هر چیز یک روش کلاً دقیق را ایجاب می‌کند. در اینجا از همه دشوارتر پیدا کردن سمت صحیح است، زیرا از آن خطی که قطار روی آن ایستاده است کسی خبر ندارد و خود دشمن هم نمی‌داند در آینده چه خواهد کرد. آقایان نمایندگان سیاست فرانسه که بیش از همه لهستان را بحمله تحریک می‌کنند و نیز سران لهستان ملاکی-بورژوازی نمی‌دانند که در آینده چه خواهد شد و نمی‌دانند چه می‌خواهند. امروز می‌گویند: «آقایان، چند قطار حامل توپ و چند صد میلیون بدهید، آنوقت ما حاضریم با بلشویک‌ها بجنگیم». آنها خبرهای مربوط به اعتصامها را که در لهستان رو بفزونی است کتمان می‌کنند و به سانسور فشار می‌آورند تا حقیقت را مکتوم دارد. ولی جنبش انقلابی در آنجا دامن می‌گیرد. گسترش دامنهٔ انقلاب در آلمان پس از مرحلهٔ جدید و پلهٔ جدید آن، یعنی هنگامیکه کارگران پس از غائلهٔ کورنیلف آلمانی (۲۵) به تشکیل ارتشهای سرخ مشغولند، آشکارا حاکی است (به موجب آخرین تلگرافهای واصله از آنجا) که کارگران روزبروز بیشتر بجوش و خروش می‌آیند. خود نمایندگان لهستان بورژوا-ملاکی رفته رفته این فکر بدذهن‌شان می‌رسد که «آیا دیر نشده است و آیا در لهستان زودتر از آنکه بوسیلهٔ یک اقدام دولتی صلح یا جنگ اعلام گردد، حکومت شوروی بر پا

نخواهد شد؟» آنها نمی‌دانند چه بکنند. نمی‌دانند که فردا برایشان چه بهار خواهد آورد.

سیدانیم که با گذشت هر ماهی نیروهای ما نیرو و توان عظیمی پیدا کرده و بیش از پیش پیدا خواهند کرد. بدین جهت ما از لحاظ بین‌المللی از هر وقت دیگر استوارتریم. ولی باید نسبت به بحران بین‌المللی فوق‌العاده با احتیاط بوده و برای روبرو شدن با هر رویداد غیرمنتظره‌ای آماده باشیم. ما از لهستان پیشنهاد رسمی برای صلح دریافت داشته‌ایم. این آقایان در وضعی سرشار از یأس و نومیدی بسر می‌برند، بجدی که دوستانشان، سلطنت‌طلبان آلمان که باتر بیت‌تر و دارای تجربه سیاسی و معلومات بیشتری هستند دست بماجراجویی زدند و غایله کورنیلفی برپا کردند. بورژوازی لهستان پیشنهاد صلح می‌کند، زیرا می‌داند که ماجراجویی ممکن است نتیجه‌اش غایله کورنیلف لهستان باشد. با علم به اینکه دشمن ما، دشمنی که نمیداند چه می‌خواهد بکند و فردا چه خواهد کرد در وضع دشوار نومیدانه‌ای است، باید با اطمینانی کامل بخود بگوییم با وجود پیشنهاد صلح باز اسکان جنگ هست. پیش‌بینی رفتار آینده آنها غیرممکن است. ما این افراد را دیده‌ایم و این کرنسکی‌ها و منشویک‌ها و اسارها را می‌شناسیم. در این دو سال دیدیم که چگونه امروز به کلچاک، فردا تقریباً به بلشویک‌ها و سپس به دنیکین می‌پیوستند و همه اینها را با عبارتپردازی درباره آزادی و دسکراسی پرده‌پوشی میکردند. ما این آقایان را می‌شناسیم و از این رو دوستی پیشنهاد صلح را می‌چسبیم و بعد اکثر گذشت تن در می‌دهیم و اطمینان داریم که صلح با دول کوچک کارها را بی‌نهایت بار بهتر از جنگ پیش خواهد برد، زیرا امپریالیست‌ها توده‌های زحمتکش را با جنگ فریب می‌دادند و حقیقت مربوط به روسیه شوروی را با آن پنهان می‌داشتند و لذا هر نوع صلحی راه را صد بار بیشتر و گسترده‌تر برای نفوذ ما باز خواهد کرد. نفوذ ما طی این سالها هم زیاد بود. انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی پیروزی‌های بی‌سابقه کسب کرده است. ولی با اینهمه سیدانیم هر روزی ممکن است جنگ را بما تحمیل کنند.

دشمنان ما هنوز نمی‌دانند در این مورد چه کاری از دستشان بر می‌آید.

هیچ تردیدی نیست که تدارک جنگ جریان دارد. بسیاری از همسایگان روسیه و شاید هم بسیاری از دولتهای غیرهمسایه اکنون دارند مسلح می‌شوند. به این جهت است که ما ناچاریم بیش از هر چیز در سیاست بین‌المللی خود مانور کنیم و استوارتر از همه آن خطمشی را ادامه دهیم که در پیش گرفته‌ایم و برای همه چیز آماده باشیم. پیکار در راه صلح با انرژی فوق‌العاده‌ای انجام دادیم. این پیکار نتایج درخشانی به بار می‌آورد. در این عرصه پیکار ما خود را بهتر از هر جای دیگر نشان دادیم و بهر حال در این عرصه خود را بدتر از عرصه* فعالیت ارتش سرخ، در جبهه* خونین نشان ندادیم. ولی انعقاد صلح با ما بسته بمیل و اراده دولتهای کوچک نیست، ولو خواستار صلح هم باشند. آنها سراپا غرق در قرض کشورهای آنتانت هستند و این کشورها هم با یکدیگر شدیداً در ستیز و رقابت می‌باشند. از این رو ما باید بخاطر داشته باشیم که با توجه بوضعی که جنگ داخلی و جنگ برضد کشورهای آنتانت در مقیاس جهانشمول تاریخی بوجود آورده است امکان صلح البته وجود دارد. ولی ما باید در حالیکه بسوی صلح می‌رویم با تمام قوا خود را برای جنگ آماده نماییم و بهیچوجه ارتش‌مان را خلع سلاح نکنیم. ارتش ما ضامن و وثیقه* واقعی است در برابر اینکه دول امپریالیستی کوچکترین تلاش و کوچکترین سؤقصدی بعمل نیاورند چونکه اگر هم به برخی موفقیت‌های زودگذر در آغاز کار امیدوار باشند باز روسیه* شوروی حتماً همه* آنها را بدون استثناء تار و مار خواهد کرد. ما باید این نکته را بدانیم و این مطلب باید اساس کار آژیتاسیون و تبلیغ ما قرار گیرد و ما باید بتوانیم خود را برای این امر آماده سازیم و آن مسئله‌ایرا که در شرایط خستگی روزافزون ما را وادار می‌سازد هر دو وظیفه را باهم توأم کنیم، حل نماییم.

حال می‌پردازم به مهمترین ملاحظات اصولی که ما را وادار می‌کردند با عزمی راسخ توده‌های زحمتکش را براه استفاده از ارتش

برای حل مسائل اساسی روز سوق دهیم. منبع قدیمی انضباط، سرمایه ضعیف گردیده و منبع قدیمی اتحاد از بین رفته است. ما باید انضباط دیگر، منبع دیگری برای انضباط و اتحاد بوجود آوریم. چیزیکه جنبه اجبار دارد موجب برآشتگی و داد و فریاد و مهممه و فغان دسکراسی بورژوازی می شود که از «آزادی» و «برابری» دم می زند بدون آنکه پی ببرد که آزادی برای سرمایه تبهکاری است بر علیه کارگران و برابری سیر و گرسنه جنایتی است برضد زحمتکشانشان. ما برای مبارزه با دروغ کار موظف و اتحاد زحمتکشانشان را عملی می سازیم بدون اینکه ذره ای از بکار بردن شیوه اجبار بترسیم، زیرا انقلاب در هیچ جا بدون اجبار عملی نشده است و پرولتاریا حق دارد شیوه اجبار را بکار برد، تا بهر قیمتی شده موقعیت خود را حفظ نماید. وقتی حضرات بورژوا، آقایان سازشکار، آقایان عضو حزب مستقل آلمان و حزب مستقل اتریش (۲۶) و طرفداران لونگه (۲۷) در فرانسه درباره عامل تاریخی بحث می کردند، همواره عاملی چون عزم و اراده انقلابی و پایداری و تزلزل ناپذیری پرولتاریا را بنیاد فراموشی می سپردند. و این همان تزلزل ناپذیری و آبدیدگی پرولتاریای کشور ماست که بخود و ب دیگران گفت و عملاً ثابت کرد که ترجیح می دهد تا آخرین نفر نابود شود ولی سرزمین خود را از دست ندهد و از پرنسپ خود، از پرنسپ انضباط و سیاست محکمی که باید همه چیز را در راه آن فدا کرد عدول نوزد. در لحظه از هم پاشیدن کشورهای سرمایه داری و طبقه سرمایه دار، در لحظات نوپیدی و بحران آن، تنها این عامل سیاسی حلال مشکلات است. عبارت بردازی درباره اقلیت و اکثریت، درباره دسکراسی و آزادی هر قدر هم قهرمانان دوران گذشته به آن اشاره کنند هیچ مشکلی را حل نمی کنند. در اینجا آگاهی و استواری طبقه کارگر حلال مشکلات است. اگر طبقه کارگر برای جانفشانی و از خود گذشتگی آماده باشد و ثابت کرده باشد که می تواند تمام نیروهای خود را بکار گیرد، آنوقت می توان مشکل را حل کرد. همه چیز فدای حل این مشکل. عزم راسخ طبقه کارگر و تزلزل ناپذیری آن در پیاده کردن شعار خود مشعر بر اینکه: «نابودی بهتر از

تسلیم شدن است» نه تنها عامل تاریخی است بلکه عاملی است قاطع و ظفرنمون.

از این پیروزی و از این اطمینان به حیثه^۱ آن مسائلی در رشته^۲ ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز انتقال یافته و رسیده‌ایم که حل آنها وظیفه^۳ عمده^۴ کنگره^۵ ماست. در این مورد بنظر من نمی‌توان از گزارش پولیت‌بورو (دفتر سیاسی-م.) کمیته^۶ مرکزی یا بعبارت صحیح‌تر از گزارش سیاسی کمیته^۷ مرکزی سخن گفت؛ باید صریح و آشکار گفت: بلی رفقا، این مسئله‌ای است که شما حل خواهید کرد و شما با اوتوریت^۸ و وجهه^۹ عالیترین مقام حزبی باید آنرا بسنجید. ما این مسئله را بروشنی در برابر شما مطرح کردیم. ما خطمشی معینی در پیش گرفته‌ایم. وظیفه^{۱۰} شماست که تصمیم ما را با قاطعیت تصویب نمایید، اصلاح کنید یا تغییر دهید. ولی کمیته^{۱۱} مرکزی در گزارش خود باید بگوید که در مورد این مسئله^{۱۲} اساسی و مبرم خطمشی کاملاً معینی اتخاذ کرده است. آری، اکنون وظیفه^{۱۳} آنست که برای انجام وظایف صلح‌آمیز ساختمان اقتصادی و وظایف مربوط به احیاء و نوسازی صنایع ویران‌شده تمام نیروهایی که پرولتاریا و وحدت مطلق آن می‌تواند متمرکز سازد، بکار انداخته شوند. در اینجا انضباطی آهنین و نظامی فولادین لازم است که بدون آن ما نه تنها بیش از دو سال بلکه حتی دو ماه هم نمی‌توانستیم دوام بیاوریم. ما باید شیوه^{۱۴} استفاده از پیروزی خود را بلد باشیم. از طرف دیگر باید به این نکته^{۱۵} پی برد که این انتقال مستلزم قربانیهای زیاد است که بدون آنها کشور ما از این قربانی‌ها بسیار داده است.

جنبه^{۱۶} اصولی مطلب برای کمیته^{۱۷} مرکزی روشن بود. تمام فعالیت ما تابع این سیاست و متوجه این هدف بود. مثلاً مسئله‌ای نظیر رهبری جمعی و رهبری فردی که شما باید آنرا حل کنید، این مسئله که جزئی از کل بنظر می‌رسد و اگر آنرا از رشته^{۱۸} ارتباطش بیرون کشند، البته بخودی خود نمی‌تواند مدعی داشتن اهمیت اصولی بنیادی باشد، باید بهر نحوی شده از لحاظ دستاوردهای اساسی معلومات ما، تجربه و آزمون ما، و عمل انقلابی ما مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً

بما می گویند: «رهبری جمعی یکی از اشکال شرکت توده‌های وسیع در اداره امور است». ولی ما در کمیته مرکزی پیرامون این مسئله مذاکره کرده‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم و باید در برابر شما گزارش بدهیم: رفق، با این آشفته‌فکری تئوریک نمی‌توان سازگار بود. اگر ما در مورد مسئله اساسی فعالیت جنگی و جنگ داخلی خود یک دهم این آشفته‌فکری تئوریک را بخود راه می‌دادیم، خورد شده بودیم و بحق هم خورد شده بودیم.

رفقا، اجازه بدهید بمناسبت گزارش کمیته مرکزی و طرح مسئله شرکت طبقه جدید در اداره امور براساس رهبری جمعی یا فردی کمی به تئوری پردازم و این نکته را خاطرنشان سازم که طبقه چگونه کارها را اداره می‌کند و سیادت طبقه در چه چیز متظاهر می‌گردد. ما از این لحاظ تازه‌کار نیستیم و فرق انقلاب ما با انقلابهای پیشین اینست که در انقلاب ما خیال‌بافی وجود ندارد. وقتی طبقه جدید جایگزین طبقه قدیم شد، فقط با مبارزه بی‌امان علیه طبقات دیگر می‌تواند خود را بر مسند سیادت نگاه دارد و فقط در صورتی به پیروزی نهایی می‌رسد که بتواند کار را به نحو طبقات بطور کلی برساند. روند عظیم و بغرنج مبارزه طبقاتی مسئله را بدین سان مطرح می‌سازد و در غیر این صورت شما در منجلاب آشفته‌فکری فرو خواهید رفت. سیادت طبقه در چه چیز متظاهر می‌گردد؟ سیادت بورژوازی بر فئودالها در چه متظاهر می‌شد؟ در قانون اساسی از آزادی و برابری سخن گفته می‌شد. این دروغ است. تا زمانی که زحمتکشان وجود دارند، صاحبان دارایی قادرند و حتی مجبورند بعنوان صاحبان دارایی احتکار و سفته‌بازی نمایند. ما می‌گوییم که برابری وجود ندارد، سیر با گرسنه، محترک با زحمتکش نمی‌تواند برابر باشد.

سیادت طبقه اکنون در چه چیز متظاهر است؟ سیادت پرولتاریا در این متظاهر است که مالکیت ملاکین و سرمایه‌داران لغو گردیده است. نص و مضمون عمده همه قوانین اساسی پیشین حتی جمهوری‌ترین و دموکراتیک‌ترین آنها منحصرأ عبارت بود از مالکیت. قانون اساسی ما

به آن جهت حق دارد و حق موجودیت تاریخی برای خود کسب کرده است که تنها روی کاغذ نوشته نشده، و بر طبق آن مالکیت لغو شده است. پرولتاریای پیروزمند مالکیت را لغو کرد و بکلی آنرا نابود ساخت، این است سیادت طبقه. این سیادت مقدم بر هر چیز در مسئله مالکیت متظاهر می‌گردد. وقتی که مسئله مالکیت را عملاً حل کردند، سیادت طبقه تأمین گردید. وقتی قانون اساسی پس از این عمل آنچه را که زندگی حل کرده بود روی کاغذ آورد — مالکیت سرمایه‌داری و ملاکی را لغو نمود — و این نکته را بدان افزود که: طبقه کارگر بموجب قانون اساسی بیش از دهقانان از حقوق برخوردار است و استثمارگران هیچگونه حقی ندارند — با این عمل تصریح گردید که ما سیادت طبقه خود را عملی ساخته‌ایم و به این وسیله زحمتکشانشان کلیه قشرها و گروههای کوچک را با خود پیوند داده‌ایم.

مالکان خرده‌بورژوا ازهم‌پاشیده شده‌اند. در میان آنان دارندگان مال و منال بیشتر دشمنان آنهائی هستند که ثروت کمتری دارند و پرولترها با الغاء مالکیت، آشکارا علیه آنها اعلام جنگ می‌کنند. هنوز بسیاری افراد ناآگاه و نادان هستند که طرفدار کامل هرگونه آزادی داد و ستد می‌باشند ولی وقتی انضباط و جانفشانی در مبارزه با استثمارگران را می‌بینند نمی‌توانند جنگ کنند، طرفدار ما نیستند ولی از اقدام برضد ما هم عاجزند. فقط سیادت طبقه است که مناسبات مالکیت، و این مسئله را که چه طبقه‌ای تفوق دارد، حل می‌کند. کسی که این مسئله را که سیادت طبقه در چه چیز متظاهر می‌گردد، با مسئله مرکزیت دمکراتیک مربوط می‌سازد، و ما اغلب شاهد آن هستیم، آنچنان آشفته‌فکری بوجود می‌آورد که در نتیجه آن هیچ کار موفقیت‌آمیزی نمی‌تواند انجام گیرد. روشن بودن موضوع آریتاسیون و تبلیغ شرط اساسی است. این مطلب را دشمنان ما می‌گفتند و اذعان داشتند که ما در گسترش دامنه آریتاسیون و تبلیغات اعجاز کرده‌ایم. نباید از این جنبه ظاهری چنین فهمید که ما مبلغین بسیار داشتیم و کاغذ بسیار مصرف کرده‌ایم، بلکه آنرا باید از این جنبه باطنی درک نمود که حقیقتی در این تبلیغات بود که بمغزهای همه

رسوخ می کرد. و از این حقیقت نمی توان رخ برتافت.

هنگامی که طبقات جایگزین یکدیگر می شدند، مناسبات نسبت بمالکیت را نیز تغییر می دادند. بورژوازی پس از آنکه جای فئودالیسم را گرفت مناسبات نسبت به مالکیت را تغییر داد؛ قانون اساسی بورژوازی می گوید: «صاحب مال و منال با فقیر و تهیدست برابر و یکسان است». این آزادی بورژوازی بود. این «برابری» سیادت دولتی را بطبقه سرمایه دار می داد. مگر شما فکر می کنید که وقتی بورژوازی جایگزین فئودالیسم شد، دولت را با اداره امور اشتباه می کرد؟ نخیر، آنها اینقدر احمق نبودند و می گفتند که برای اداره امور باید دارای افرادی بود که قادر به اداره امور باشند و برای این کار باید فئودالها را گرفت و تغییر ماهیت داد. همین کار را هم کردند. آیا این کار اشتباه بود؟ خیر، رفقاه فن اداره امور از آسمان نازل نمی شود و خود بخود بدست نمی آید و یک طبقه بصرف پیشرو بودن فوراً قادر به اداره امور نخواهد بود. ما نمونه آنرا می بینیم: تا وقتی که بورژوازی پیروز می شد، برای اداره امور، برخاستگان از طبقه دیگر، از فئودالها را برمی داشت و منبع دیگری هم نداشت. باید بمسائل هشیارانه نگریست: بورژوازی طبقه پیشین خود را بکار می گرفت و حالا ما هم باید بتوانیم معلومات و آمادگی آنرا بکار گیریم و تابع خود سازیم و مورد استفاده قرار دهیم و از همه اینها برای پیروزی طبقه استفاده نماییم. از این رو ما می گوئیم که طبقه پیروزمند باید رشدیافته باشد و این رشد هم بوسیله نوشته یا گواهینامه تصدیق نمی شود، بلکه با تجربه و عمل تأیید می گردد.

بورژواها بدون اینکه فن اداره امور را بلد باشند، پیروز شدند و پیروزی خود را هم به این وسیله تأمین نمودند که قانون اساسی جدید داشتند و از بین افراد طبقه خود مدیرانی را دستچین کردند و بخدمت گماشتند و با استفاده از مدیران منسوب بطبقه پیشین به آموختن شیوه اداره امور پرداختند، به تعلیم دادن و آماده ساختن مدیران جدید خود نیز دست زدند و برای اینکار تمام دستگاه دولتی را بکار انداختند و مؤسسات فئودالی را بستند و کسانی را بمدرسه

راه دادند که ثروتمند بودند و به این ترتیب پس از سالهای متمادی و دهها سال مدیرانی از میان افراد طبقه خود آماده ساختند. امروزه در کشوری که بشکل و اسلوب طبقه زمامدار ساخته شده است، باید همانگونه رفتار کرد که در تمام کشورها کرده اند. اگر ما نمی‌خواهیم خیالبافی صرف و عبارتپردازی پوچ را پیشه خود سازیم باید بگوییم که موظفیم تجربه سالهای گذشته را در نظر بگیریم و شرایط اجرای قانون اساسی را که بوسیله انقلاب بدست آورده‌ایم، تأمین نماییم، ولی برای اداره امور و تشکیلات دولتی باید افرادی را داشته باشیم که از فن اداره امور و از تجربیات دولتی و اقتصادی برخوردار باشند و چنین افرادی را هم از جای دیگر جز از طبقه پیشین نمی‌توانیم برداریم.

اظهار نظرهایی که درباره رهبری جمعی میشود اغلب از روح نادانی مطلق و ضدیت با کارشناسان اشباع شده است. با چنین روحیه‌ای نمی‌توان پیروز شد. برای پیروز شدن باید تمام ژرفای بسیار تاریخ جهان کهنه بورژوازی را درک کرد و برای ساختمان کمونیسم باید هم فن و تکنیک و هم علم و دانش را گرفت و در جهت منافع محافل وسیعتری بکار برد، ولی آنرا جز از بورژوازی از دیگری نمی‌توان گرفت. این مسئله اساسی را باید بطور برجسته مطرح ساخت و جزو وظایف اساسی ساختمان اقتصادی قرار داد. ما باید کارهای کشور را بکمک برخاستگانی از آن طبقه‌ای اداره کنیم که سرنگونش ساخته‌ایم، بکمک آن برخاستگانی که خرافات طبقاتی‌شان در تمام تاروپود وجودشان رسوخ کرده و لذا ما باید آنها را از نو تربیت نماییم. در عین حال ما باید مدیران خودی را از میان افراد طبقه خویش برگزینیم. باید تمام دستگاه دولتی را برای این منظور بکار بریم که کار آموزشگاه‌ها و آموزش خارج از مدرسه و آمادگی عملی — همه اینها تحت رهبری کمونیست‌ها بِنفع پرولتاریا، بِنفع کارگران و بِنفع دهقانان زحمتکش انجام گیرد.

فقط از این راه می‌توانیم کارها را روبراه سازیم. پس از دو سال تجربه ما دیگر نمی‌توانیم طوری استدلال نماییم که گویی برای

نخستین بار است که بکار ساختمان سوسیالیستی پرداخته‌ایم. ما در دوران کار در اسمولنی (۲۸) و در آن حدودها بحد کافی سفاقت بخرج دادیم که بهیچوجه مایه ننگ نیست. ما که برای نخستین بار به کار جدید دست زده بودیم از کجا می‌توانستیم درایت داشته باشیم! شیوه‌های مختلفی را آزمودیم و موافق جریان شنا می‌کردیم، زیرا تشخیص عنصر صحیح و ناصحیح ممکن نبود، این کار وقت می‌خواست. حالا این دوران مربوط بگذشته نزدیک است که ما آنرا پشت سر گذاشته‌ایم. این گذشته که در آن آشفتگی و شور و هیجان حکمفرما بود سپری شده است. سند این دوران گذشته قرارداد صلح برست است. این یک سند تاریخی و از آنهم بیشتر — یک دوران تاریخی است. صلح برست از آن جهت بما تحمیل شد که ما در کلیه شئون ضعیف و ناتوان بودیم. این چه دورانی بود؟ این — دوران ناتوانی ما بود که از آن پیروز بیرون آمدیم. در سراسر این دوران رهبری جمعی حکمفرما بود. وقتی می‌گویند رهبری جمعی مکتب اداره امور است اجتناب از این واقعیت تاریخی امکان‌پذیر نیست. ولی نمی‌توان که همیشه در کلاس تهیه مکتب باقی ماند! (کفزدنها.)

نه، این شیوه بدرد نمی‌خورد. ما دیگر بالغ شده‌ایم، و اگر مثل بچه مکتبی رفتار کنیم، ما را در کلیه شئون مرتباً خواهند زد. باید بجلو رفت. باید با انرژی و وحدت اراده راه ترقی و تعالی پیمود. اتحادیه‌ها کارهای فوق‌العاده دشواری را بعهده دارند. باید کوشید تا آنها این وظیفه را با روح مبارزه علیه بقایای دسکراتیسم کذابی درک کنند. تمام این جار و جنجال پیرامون منصوب‌شدگان و تمام این اباطیل کهنه و زیان‌بخشی را که در قطعنامه‌ها و گفتگوهای گوناگون منعکس می‌گردد، باید بدور ریخت. در غیر این صورت ما نمی‌توانیم به پیروزی نایل آییم. اگر ما در جریان دو سال نتوانسته‌ایم این درس را فرا گیریم، در اینصورت عقب مانده‌ایم و عقب‌مانده‌ها را هم خواهند زد.

وظیفه بی‌نهایت دشوار است. اتحادیه‌های ما بساختمان دولت پرولتری کمک بزرگی کرده‌اند. آنها حلقه‌ای بودند که حزب را با

میلیونها تن از توده افراد تاریک‌اندیش مربوط می‌ساخت. بی‌پرده سخن بگوییم: اتحادیه‌ها تمام بار وظیفهٔ مبارزه با مصائب ما را، هنگامیکه لازم بود در امر تهیهٔ آذوقه و خواربار بدولت کمک شود بدوش می‌کشیدند. مگر این بزرگترین وظیفه نبود؟ چندی پیش «نشریهٔ ادارهٔ مرکزی آسار» منتشر شد. در آنجا آمارگرانی که بهیچوجه نمی‌توان ظن بلشویسم دربارهٔ آنها برد نتیجه‌گیری‌هایی کرده‌اند. در آنجا دو رقم جالب بچشم می‌خورد: در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ کارگران استانهای مصرف‌کننده سالانه هفت پوط غله دریافت می‌داشتند و دهقانان استانهای تولیدکننده سالانه هفده پوط مصرف می‌کردند. قبل از جنگ همین دهقانان سالانه شانزده پوط مصرف می‌کردند. این‌ها دو رقمی است که تناسب طبقات را در مبارزهٔ خواربار نشان می‌دهد. پرولتاریا کماکان متحمل محرومیت می‌شد. دربارهٔ زورگویی داد و فریاد راه می‌اندازند! ولی پرولتاریا این زورگویی را موجه ساخت و به آن جنبهٔ قانونی داد و صحت این زورگویی را با تحمل حداکثر محرومیت، به ثبوت رسانید. اکثریت اهالی یعنی دهقانان استانهای تولیدکنندهٔ غله در روسیهٔ گرسنه و ویران ما نخستین باری بود که بهتر از صدها سال در دوران روسیه تزاری و سرمایه‌داری تغذیه می‌کردند. و ما می‌گوییم که توده‌ها تا زمانیکه ارتش سرخ پیروز نشود، گرسنگی خواهند کشید. لازم بود که پیشاهنگ طبقهٔ کارگر این فداکاری را می‌کرد. او در این مبارزهٔ مکتبی را می‌گذراند که ما پس از خارج از این مکتب باید فراتر رویم. اکنون باید بهر قیمتی شده این گام را برداشت. اتحادیه‌های قدیمی مانند هر اتحادیه‌ای از خود دارای تاریخ و گذشته‌ای هستند. آنها در این گذشته، نهادهای دفع حملهٔ عامل ستم بر کار یعنی سرمایه‌داری بودند. ولی حال که طبقهٔ کارگر بحکومت رسیده و باید فداکاریهای بزرگی بکند و بهلاکت برسد و گرسنگی بکشد، وضع دگرگون شده است.

همه به این دگرگونی پی نمی‌برند و همه در آن تعمق نمی‌ورزند. در این مورد برخی از سنشویک‌ها و اسارها که خواستار تعویض

رهبری فردی یا رهبری جمعی هستند، بما کمک می‌کنند. بیخشید رفقا، این نیرنگ نمی‌گیرد! ما این مرحله را پشت سر گذاشته‌ایم. اکنون در برابر ما وظیفه بسیار بغرنجی قرار گرفته و آن اینست که پس از پیروزی در جبهه خونین باید در جبهه بی‌خون پیروز شویم. این جنگ دشوارتر است. این جبهه سخت‌ترین جبهه است. این مطلب را ما آشکارا به تمام کارگران آگاه می‌گوییم. پس از آن جنگی که ما در جبهه انجام داده‌ایم نوبت به جنگ بدون خونریزی می‌رسد. واقعیت این است که هر قدر ما بیشتر پیروز می‌شدیم، تعداد مناطقی نظیر سیبری، اوکراین و کوبان بیشتر می‌شد. در این مناطق دهقانان ثروتمندی هستند و در آنجا پرولتر یافت نمی‌شود، و اگر هم پرولتاریا وجود داشته باشد عادت خرده‌بورژوازی او را فاسد کرده است و ما میدانیم که در آنجا هر کسی که قطعه زمینی دارد می‌گوید: «دولت کیست، گرسنه‌ها را هر قدر می‌خواهم می‌چاپم و بریش آن می‌خندم». آنتانت اینک به آن دهقان سحتکری که در نزد دنیکین بود و بطرف ما گروید کمک می‌کند. جنگ جبهه خود و شکل‌های خود را تغییر داده است. حالا جنگ از راه داد و ستد و انبان‌بدوشی صورت می‌گیرد و به این انبان‌بدوشی جنبه بین‌المللی داده است. در تزه‌های رفیق کامنف که در «ایزوستیای کمیته مرکزی» (۲۹) درج شده است سبب اصلی این مطلب تماماً بیان گردیده است. آنها می‌خواهند انبان‌بدوشی را بین‌المللی کنند. آنها می‌خواهند پروسه ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز را به پروسه تلاشی مسالمت‌آمیز حکومت شوروی مبدل سازند. بیخشید آقایان امپریالیست‌ها، ما هشیار ایستاده‌ایم و می‌گوییم: ما جنگیدیم و پیروز شدیم و به این جهت شعار اساسی خود را کماکان همان چیزی قرار می‌دهیم که در پیروز شدن بما کمک نمود. ما این شعار را تماماً حفظ می‌کنیم و آنرا بساحه کار منتقل می‌نماییم، شعاری که همانا عبارت از پایداری و وحدت اراده پرولتاریاست. باید بخرافات قدیمی و عادات قدیمی که باقی مانده است پایان بخشید.

در پایان روی رساله رفیق گوسف مکث می‌کنم که بنظرم در

دو مورد شایان توجه است. حسن این رساله تنها منحصر به جنبهٔ صوری آن یعنی منحصر به این نکته نیست که همزمان با کنگرهٔ ما نوشته شده است. معلوم نیست چرا ما همه تا کنون به قطعنامه نویسی عادت کرده‌ایم. می‌گویند هر نوشتاری خوبست جز نوشتارهای خسته‌کننده. بعقیدهٔ من قطعنامه‌ها را باید از نوشتارهای خسته‌کننده شمرد. بهتر بود اگر ما برفیق گوسف تأسی جسته کمتر قطعنامه و بیشتر رساله می‌نوشتیم حتی اگر سرشار از اشتباهاتی باشد که در رسالهٔ او فراوان است. ولی با وجود این اشتباهات، رسالهٔ رفیق گوسف چیز بسیار خوبی است، چونکه برنامهٔ اساسی اقتصادی بازسازی صنایع و تولید سراسر کشور در مرکز توجه قرار داده شده و همه چیز را تابع این برنامه ساخته است. کمیتهٔ مرکزی در تزه‌های خود که امروز منتشر گردید یک بند کامل وارد نموده است که تماماً از تزه‌های رفیق گوسف برداشته شده است. ما می‌توانیم بکمک کارشناسان این برنامهٔ اساسی اقتصادی را از اینهم مشروح‌تر تنظیم نماییم. ما باید بخاطر داشته باشیم که این برنامه برای سالهای متمادی در نظر گرفته شده است. ما وعده نمی‌دهیم که فوراً کشور را از گرسنگی نجات دهیم. ما می‌گوییم که مبارزه دشوارتر از پیکار در جبههٔ جنگ خواهد بود، ولی این مبارزه بیشتر مورد توجه ماست و با وظایف واقعی و اساسی ما برخورد نزدیکتری دارد. این مبارزه مستلزم حد اکثر کاربرد نیرو و آن وحدت اراده‌ای است که ما سابقاً از خود نشان می‌دادیم و حالا هم باید نشان بدهیم. اگر این وظیفه را انجام دهیم، آنوقت پیروزی ما در جبههٔ بدون خون کمتر از پیروزی در جبههٔ جنگ داخلی نخواهد بود. (کنفردنها.)

از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۴۰، ص
۲۳۷-۲۵۷ ترجمه
و چاپ شده است

در شماره‌های ۶۹ و ۷۰ مورخه ۳۰
و ۳۱ مارس سال ۱۹۲۰ روزنامه
«پراودا» چاپ شده است

از تخریب نظام کهن بسازندگی نظام نوین

روزنامه^۴ ما (۳۰) به مسئله کار کمونیستی اختصاص داده شده است.

این مسئله — مهمترین مسئله^۵ ساختمان سوسیالیسم است. مقدم بر هر مطلبی باید این نکته را بخوبی برای خود روشن ساخت که از لحاظ عملی این مسئله فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، فقط پس از سلب مالکیت از ملاکین و سرمایه‌داران، فقط زمانی می‌توانست عنوان شود که پرولتاریا قدرت دولتی را تصرف کرده و بر استثمارگران که بمقاومت مذبحخانه و شورشهای ضدانقلابی و بجنگ داخلی پرداخته بودند بطور قطعی غلبه کرده باشد.

در اوایل سال ۱۹۱۸ بنظر می‌رسید که این زمان فرا رسیده است و واقعاً هم پس از لشکرکشی امپریالیسم آلمان علیه روسیه در ماه فوریه (سال ۱۹۱۸)، این زمان فرا رسیده، ولی بقدری کوتاه بود و موج جدید و شدیدتر شورش‌ها و حملات ضدانقلابی با چنان سرعتی دامن گرفت که حکومت شوروی امکان نیافت ولو اندکی هم شده با دقت و پیگیری به مسائل ساختمان صلح‌آمیز بپردازد.

اکنون ما دو سال سرشار از دشواریهای بی‌سابقه و غیرقابل تصور، گرسنگی و محرومیت و فلاکت را پشت سر گذاشته‌ایم و در عین حال ارتش سرخ به پیروزیهای بی‌همتا بر لشکریان غارتگر ارتجاع سرمایه‌داری بین‌المللی نایل آمده است.

اکنون جداً می‌توان امیدوار بود که ما بصلحی پایدارتر و طولانی‌تر نایل خواهیم شد (در صورتیکه سرمایه‌داران فرانسه ناگهان لهستان را بجنگ برنیاانگیزند).

طی این دو سال ما در ساحهٔ ساختمان مبتنی بر پایهٔ سوسیالیسم تجربه‌هایی اندوخته‌ایم. از این رو می‌توانیم و موظفیم مسئلهٔ کار کمونیستی را آنچنانکه باید و شاید مطرح سازیم، ضمناً اگر بجای کار کمونیستی کار سوسیالیستی بگوییم، صحیح‌تر خواهد بود، زیرا سخن بر سر مرحلهٔ پائین یعنی مرحلهٔ نخست رشد و تکامل نظام اجتماعی نوین است که از درون سرمایه‌داری برون می‌آید نه بر سر مرحلهٔ عالی آن.

کار کمونیستی به مفهوم محدود و اکید کلمه عبارتست از کار بی‌مزد و مواجب بنفع جامعه، کاری که برای ادای تکلیف معین، برای حق استفاده از محصولات معین و بر طبق موازینی که قبلاً مقرر گردیده و جنبهٔ قانونی بخود گرفته است، انجام نمی‌گیرد بلکه داوطلبانه، علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش و بر سبیل عادت بکار کردن بنفع جامعه و برخورد آگاهانه (که بعادت مبدل شده باشد) بضرورت کار بنفع جامعه و بعنوان نیاز اورگانیزم سالم انجام می‌گیرد.

بر همه روشن است که ما یعنی جامعهٔ ما، نظام اجتماعی ما از مرحله‌ای که در آن این شیوهٔ کار در مقیاس وسیع و واقعاً توده‌ای عملی گردد، هنوز خیلی دوریم.

ولی همین مطلب که این مسئله عنوان شده و آنرا هم پرولتاریای پیشرو (حزب کمونیست و اتحادیه‌ها) و هم حکومت دولت عنوان کرده‌اند، گامی است که در این راه به پیش برداشته شده است. برای پرداختن بکار بزرگ باید کار را از کوچک شروع کرد. و از طرف دیگر، پس از کار «بزرگ» یعنی پس از تحول دولتی که مالکیت سرمایه‌داران را برانداخت و زمام حکومت را بدست پرولتاریا سپرد، بنای زندگی اقتصادی مبتنی بر پایهٔ نوین را فقط می‌توان از کار کوچک آغاز کرد.

شنبه‌های کمونیستی، ارتش‌های کار، کار موظف — همهٔ اینها اشکال گوناگون انجام عملی کار سوسیالیستی و کمونیستی است. در شیوهٔ انجام این کار هنوز نارسایی‌های زیاد وجود دارد.

فقط کسانی می‌توانند در این مورد به تمسخر (یا خشم) بسنده کنند که بهیچوجه قدرت تفکر نداشته باشند و یا اینکه مدافع سرمایه‌داری باشند.

نارسایی و اشتباه و خطاء در چنین کار جدید و دشوار و خطیر اجتناب‌ناپذیر است. کسیکه از دشواریهای ساختمان سوسیالیسم می‌ترسد، کسیکه در برابر این دشواریها دچار وحشت می‌شود، کسی که بنویسد یا سراسیمگی بزدلانه گرفتار می‌گردد، سوسیالیست نیست.

برقرار ساختن انضباط جدید کار، استقرار اشکال جدید روابط اجتماعی بین افراد، استقرار شکلها و شیوه‌های نوین جلب افراد به کار - امری است که سالها و دهها سال وقت لازم دارد. این کار پراچ‌ترین و ارزنده‌ترین کارهاست.

و برای ما مایه خوشبختی است که پس از سرنگون ساختن بورژوازی و درهم شکستن مقاومت آن، توانسته‌ایم برای خود زمینه‌ای فراهم سازیم که در آن چنین کاری امکان‌پذیر شده است.

ما با تمام نیرو به انجام این کار همت خواهیم گماشت. پایداری، پافشاری، آمادگی، عزم راسخ و توانایی صد بار آزمون و صد بار اصلاح و بهر قیمتی شده به‌هدف خود رسیدن - صفاتی است که پرولتاریا ۱۰، ۱۵، ۲۰ سال قبل از انقلاب اکتبر در خود پرورش داده است، اینها صفاتی است که پرولتاریا طی دو سالی که از انقلاب گذشته است، با تحمل محرومیت‌های بیسابقه و گرسنگی و خانه‌خزایی و فلاکت، در خود پرورش داده است. این صفات پرولتاریا ضامن و وثیقه پیروزی آنست.

۸ آوریل سال ۱۹۲۰ .

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۰، ص ۳۱۴-۳۱۶ ترجمه و چاپ شده است

«کمونیستیچسکی سوبوتنیک» («شنبه» کمونیستی» - م.) ۱۱ آوریل سال ۱۹۲۰

بیماری کودکی «چپگرایی» در کمونیسم (۳۱)

۱

به چه مفهومی میتوان گفت
انقلاب روسیه اهمیت بین‌المللی دارد؟

در نخستین ماههای پس از تصرف قدرت سیاسی در روسیه بدست پرولتاریا (۲۵ اکتبر به تقویم قدیم برابر با ۷ نوامبر به تقویم جدید)، ممکن بود تصور رود که تمایزات عظیم میان روسیه عقب‌مانده و کشورهای پیشرفته اروپای غربی موجب خواهد شد که انقلاب پرولتاریا در آن کشورها شباهتی بس اندک با انقلاب ما پیدا کند. اکنون ما تجربهٔ بین‌المللی بس معتبری در دست داریم که با نهایت صراحت گویای آنست که برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما دارای اهمیت محلی نیستند یعنی از ویژگی ملی و صرفاً روسی ناشی نمیشوند، بلکه واجد اهمیت بین‌المللی هستند. و من در اینجا از اهمیت بین‌المللی بمفهوم وسیع کلمه سخن نمیگویم که نه تنها برخی، بلکه تمام خصایص بنیادی و بسیاری از خصایص درجهٔ دوم انقلاب ما از نظر تأثیر آن در همه کشورها، اهمیت بین‌المللی دارند. بلکه منظور من مفهوم کلاً محدود این کلمه است، بدینمعنی که با درک اهمیت بین‌المللی بمفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور ما رخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما پذیرفت.

البته خطای عظیمی خواهد بود اگر در این حقیقت مبالغه شود و دامنه کاربرد آن از حدود برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما فراتر

رود. بهمین سان خطاست اگر این نکته از نظر دور شود که پس از پیروزی انقلاب پرولتری، ولو در یکی از کشورهای پیشرفته، با احتمال قوی دگرگونی سریعی روی خواهد داد، بدینمعنی که اندکی پس از آن روسیه دیگر کشور نمونه نخواهد بود و باز کشوری عقب‌مانده خواهد شد (هم بمفهوم «شوروی» و هم بمفهوم سوسیالیستی). ولی در لحظه تاریخی کنونی وضع عیناً چنانست که نمونه روسی به همه کشورها پدیده‌ای با ماهیت بسیار مهم، از آینده ناگزیر و نه چندان دورشان، عرضه می‌دارد. کارگران پیشرو در تمام کشورها مدت‌هاست این نکته را دریافته‌اند — و چه بسا بیش از آنکه دریافته باشند با گزینه خاص طبقه انقلابی خود آنرا فرا گرفته و احساس کرده‌اند. «اهمیت» بین‌المللی (بمفهوم محدود کلمه) حکومت شوروی و نیز «اهمیت» بین‌المللی سبانی تئوری و تاکتیک بلشویکی ناشی از همین عامل است. سران «انقلابی» انترناسیونال دوم، یعنی کسانی چون کائوتسکی در آلمان، اوتو باوئر و فریدریخ آدلر در اتریش، این نکته را دریافتند و بهمین سبب عناصری مرتجع و مدافع بدترین اپورتونیسم و سوسیال‌خیانت‌پیشگی از کار در آمدند. ضمناً جزوه مجهول‌المؤلف «انقلاب جهانی» («Weltrevolution») که در سال ۱۹۱۹ در وین انتشار یافت (*Jgnaz Brand, Sozialistische Bücherei, Heft 11) تمام سیر فکری و تمام محدوده فکری و به بیان دقیقتر تمام ژرفای کوتاه‌اندیشی، پدانتیسم (نص‌گرایی — م.م.)، فرومایگی و خیانت به منافع طبقه کارگر را که چاشنی «دفاع» از اندیشه «انقلاب جهانی» بدان زده میشود، با وضوح خاص نشان میدهد.

ولی ما بررسی مشروحتر این جزوه را برای فرصت دیگری می‌گذاریم. در اینجا فقط یک نکته را هم متذکر میشویم و آن اینکه: در گذشته بسیار بسیار دور یعنی در آن زمانی که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود، نه مرتد، از زاویه دید یک مورخ به مسئله مینگریست و امکان فرا رسیدن وضعی را پیش‌بینی میکرد که در آن روحیه انقلابی

پرولتاریای روسیه برای اروپای غربی سرمشق قرار گیرد. این موضوع به سال ۱۹۰۲ مربوط است که کائوتسکی در روزنامه «ایسکرای» انقلابی (۳۳) مقاله‌ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب» نگاشته بود. اینک بخشی از نوشته او در آن مقاله:

«ولی در حال حاضر» (برخلاف سال ۱۸۴۸) «می‌توان گفت که نه تنها اسلاوها به صفوف خلق‌های انقلابی پیوسته‌اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی نیز پیش از پیش بسوی اسلاوها می‌گراید. مرکز انقلاب از باختر به خاور می‌گراید. در نیمه اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گهگاه در انگلستان قرار داشت. در سال ۱۸۴۸ آلمان نیز به صفوف ملل انقلابی پیوست... سده نوین با چنان رویدادهایی آغاز می‌گردد که این فکر را پدید می‌آورد که ما با یک جابجایی دیگر مرکز انقلاب یعنی با انتقال آن به روسیه روبرو هستیم... روسیه که اینهمه ابتکار انقلابی از باختر کسب کرده است، شاید اکنون می‌رود که بنوبه خود برای باختر سرچشمه انرژی (نیرو. م.) انقلابی باشد. شاید آتش جنبش انقلابی روسیه که در حال گز گرفتن است، نیرومندترین وسیله‌ای از کار در آید که روح فیلیستینیسیم زبون و سیاست‌بازی حساب‌گرانه را که در صفوف ما آغاز رسوخ نهاده است، فرو سوزاند و بار دیگر شوق به پیکار و وفاداری پرشور به آرمان‌های سترگ را در ما برافروزد. دیرزمانی است که روسیه دیگر برای اروپای باختری تکیه‌گاه ساده ارتجاع و استبداد نیست. اکنون می‌توان گفت که وضع درست عکس این است، بدین معنی که اینک اروپای باختری به تکیه‌گاه ارتجاع و استبداد روسیه بدل می‌گردد.. اگر انقلابیون روسیه مجبور نبودند در آن واحد هم برضد تزار و هم برضد متفکشان سرمایه اروپایی مبارزه کنند، شاید اکنون مدت‌ها بود که کار را با تزار یکسره

ساخته بودند. اسیدواریم که این بار موفق شوند کار را با هر دو دشمن یکسره سازند و «اتحاد مقدس» جدید زودتر از اسلافش فرو باشد. ولی فرجام پیکار کنونی در روسیه هرچه باشد باز خون و آلام قربانیانی که متأسفانه میزان آن در این پیکار فزون از شمار خواهد بود، رایگان بهدر نخواهد رفت. این خون‌ها جوانه‌های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متمدن بارور میسازد و با شکوفائی و شتابی بیش از پیش به نشو و نما، وامیدارد. در سال ۱۸۴۸ اسلاوها همانند سرمای سوزانی بودند که شکوفه‌های بهار خلقی‌ها را نابود ساخت. شاید اکنون نقش آنها همانند طوفانی باشد که یخ ارتجاع را درهم شکند و با نیرویی مهارنشدنی بهاری نوین و خجسته برای خلقی‌ها به ارمغان آرد». (کارل کائوتسکی. «اسلاوها و انقلاب»، مقاله سدرجه در «ایسکرا» - روزنامه انقلابی سوسیال‌دسکراتیک روسیه، سال ۱۹۰۲، شماره ۱۸، مورخ ۱۰ مارس سال ۱۹۰۲).

راستی که هیچ‌جده سال پیش کارل کائوتسکی چه خوب مینوشت!

۲

یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک‌ها

بیتن اکنون تقریباً بر همه کس روشن است که اگر در حزب ما انضباط بسیار اکید و واقعاً آهنین حکمفرما نبود و اگر قاطبه طبقه کارگر و به بیان دیگر تمام نیروی متفکر، پاکدامن، فداکار و بانفوذ این طبقه که قادر است قشرهای واپس‌مانده را به پیروی از خود وادارد یا بدنبال خود بکشد، از حزب ما پشتیبانی کامل و بیدریغ نمیکرد، بلشویک‌ها نه اینکه ۲ سال و نیم، بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند.

دیکتاتوری پرولتاریا قاطعترین و امان‌ناپذیرترین جنگ طبقه نوین علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور هم باشد) ده برابر شده است و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین‌المللی و نیرو و استواری پیوندهای بین‌المللی بورژوازی نیست، بلکه زاییده نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان بمیزان زیاد و بسیار هم زیاد بر جای مانده و همین تولید کوچک است که پی در پی، هر روز و هر ساعت، بطور خودبخودی و در مقیاس وسیع، سرمایه‌داری و بورژوازی میزاید. مجموعه این عوامل دیکتاتوری پرولتاریا را ضرور میسازد و پیروزی بر بورژوازی هم بدون یک جنگ طولانی و سرسخت، بی‌پروا و جانبازانه، جنگی که بردباری، انضباط، پایداری، تسلیم‌ناپذیری و وحدت اراده لازمه آنست، اسکان‌پذیر نخواهد بود.

تکرار می‌کنیم: تجربه دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند یا به کسانی که به تعمق درباره این مسئله نپرداخته بودند، بعیان نشان داد که مرکزیت بیچون و چرا و انضباط بسیار اکید پرولتاریا، یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است.

بحث و فحص در این زمینه زیاد صورت می‌گیرد. ولی بهیچوجه تعمق کافی نمیشود که معنای آن چیست و تحقق این امر در چه شرایطی میسر است؟ آیا بهتر نخواهد بود که ندهای شادباش به حکومت شوروی و بلشویک‌ها کمی بیشتر با تحلیل بسیار جدی علل این امر که چرا بلشویک‌ها توانستند انضباط ضرور برای پرولتاریای انقلابی پدید آورند همراه باشد؟

بلشویسم موجودیت خود را بمثابة جریان اندیشه سیاسی و حزب سیاسی از سال ۱۹۰۳ آغاز نهاد. فقط سیر تاریخ بلشویسم در سراسر دوران موجودیت آن میتواند بیانگر رضایتبخش این امر باشد که چرا بلشویسم توانست انضباط آهنینی را که برای تأمین پیروزی

پرولتاریا ضرور بود، پدید آورد و در دشوارترین شرایط آنرا پا برجا نگاهدارد.

پیش از هر چیز این سؤال بمیان می‌آید که انضباط حزب انقلابی پرولتاریا بر چه بنیادی استوار می‌گردد؟ با چه وسیله‌ای به محک آزمایش زده می‌شود؟ با چه نیرویی تقویت می‌پذیرد؟ اولاً بر بنیاد آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری آن به انقلاب، بردباری، جانفشانی و قهرمانی آن. ثانیاً بوسیله مهارت این پیشاهنگ در برقراری پیوند و نزدیکی و تا حدودی حتی در آمیختن با انبوه‌ترین توده زحمتکشان — در درجه اول با توده پرولتر ولی ایضا با توده زحمتکش غیر پرولتر. ثالثاً در پرتو رهبری راستین سیاسی و صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی این پیشاهنگ و آنهم مشروط بر آنکه انبوه‌ترین توده‌ها با تجربه شخصی خویش به صحت آن یقین حاصل کنند. بدون وجود این شرایط برقراری انضباط در یک حزب انقلابی که واقعاً بتواند نقش حزب طبقه پیشتاز قادر به سرنگونی بورژوازی و دگرگونی سراسر جامعه را ایفاء کند، تحقق‌پذیر نخواهد بود. بدون وجود این شرایط تلاش برای ایجاد انضباط حتماً یک تلاش پوچ، جمله‌پردازی و ادا و اطوار از کار در خواهد آمد. ولی از سوی دیگر باید در نظر داشت که این شرایط هم یکباره پدید نمی‌گردد. این شرایط فقط از طریق کار طولانی و تجارب سخت فراهم می‌آید و عاملی که موجب تسهیل ایجاد آنها می‌گردد تئوری انقلابی صحیح است که آن نیز بنوبه خود حکم‌جزبی (دگم — م.) نیست، بلکه فقط در پیوند استوار با فعالیت عملی جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی شکل نهایی بخود می‌گیرد.

اینکه می‌بینیم بلشویسم توانسته است طی سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۰ در اوضاع و احوالی بسیار دشوار مبنای لازم برای مرکزیت بسیار اکید و انضباط آهنین را طرح ریزد و با احراز کامیابی بدان تحقق بخشد، علتش فقط و فقط وجود یک سلسله ویژگی‌های تاریخی روسیه است.

از یکسو بلشویسم در سال ۱۹۰۳ بر بنیاد کاملاً استوار تئوری

مارکسیسم پدید آمد. عاملی هم که ثابت کرد این — و فقط این — تئوری انقلابی صحیح است، تنها تجربه جهانی سراسر قرن نوزدهم نبود، بلکه تجربه ناشی از سرگردانی‌ها و نوسانات و اشتباهات و سرخوردگیهای اندیشه انقلابی در روسیه نیز نقش خاص خود را در این زمینه ایفاء کرد. در طول نزدیک به نیمقرن یعنی از سالهای ۴۰ تا سالهای ۹۰ قرن گذشته، اندیشه ترقیخواه در روسیه زیر فشار رژیم تزاریسیم که در زمینه وحشیگری و ارتجاع همتا نداشت، با اشتیاقی سوزان برای یافتن تئوری انقلابی صحیح تلاش میورزید و با پشتکار و دقتی شگفت‌انگیز هر گونه «آخرین کلام» اروپا و آمریکا را در این زمینه پژوهش میکرد. روسیه مارکسیسم را در نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح واقعاً با خون دل فراگرفت، بدین معنی که آنرا در طول نیمقرن به بهای رنجها و قربانیهای بیسابقه، قهرمانی انقلابی بیمانند، صرف نیروی عظیم تصورناپذیر و تلاشهای جانبازانانه در راه پژوهش و آموزش، آزمایش در عرصه عمل، سرخوردگیها، واریها و مقایسه با تجربه اروپا، دریافت. روسیه انقلابی در نتیجه مهاجرت‌های اجباری که تزاریسیم موجب میگردید، در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ پیوندهای بین‌المللی چنان غنی بود و از چگونگی اشکال و تئوریهای جنبش انقلابی سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ کشوری در جهان بهای آن نمیرسید.

از سوی دیگر بلشویسم پس از آنکه بر چنین بنیاد استوار تئوریک پدید گشت، مکتب عملی پانزده‌ساله‌ای را (۱۹۰۳ — ۱۹۱۷) گذراند که از لحاظ غناء تجربه در جهان همتا ندارد. زیرا طی این پانزده سال در هیچ کشوری، حتی بطور تقریب، اینهمه تجربه انقلابی اندوخته نشد و تبدیل اشکال گوناگون جنبش بیکدیگر — اعم از علنی و غیرعلنی، مسالمت‌آمیز و طوفانی، نهان و عیان، محفلی و توده‌ای، پارلمانی و تروریستی — چنین سرعت و تنوعی نداشت. در هیچ کشوری، در چنین برهه زمانی کوتاه، وفور اشکال و سایه روشن‌ها و اسلوب‌های مبارزه جمیع طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود. ضمناً این مبارزه بسبب واپس‌ماندگی کشور و سنگینی

فشار ستمگری تزاریسم با سرعتی خاص نضج می‌پذیرفت و با ولع و کامیابی خاص «آخرین کلام» تجربه سیاسی امریکا و اروپا را در این رشته فرا میگرفت.

۳

مراحل عمده تاریخ بلشویسم

سالهای تدارک انقلاب (۱۹۰۳ - ۱۹۰۵). همه‌جا نزدیکی طوفان عظیم احساس می‌گردد. همه طبقات به جنب و جوش آمده به تدارک برخاسته‌اند. در خارجه نشریات مهاجرین تمام مسائل اساسی انقلاب را از نظرگاه تئوریک مطرح می‌سازند. بیانگران سه طبقه اساسی و سه جریان سیاسی عمده یعنی جریان بورژواالیبرالی، جریان دمکراتیک خرده‌بورژوایی (با ساتری از عناوین مشی «سوسیال‌دمکراتیک» و مشی «سوسیال‌رولوسیونر» (۳۴)) و جریان انقلابی پرولتری، در گیرودار شدیدترین مبارزات بر سر چگونگی نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی، نزدیکی پیکار آشکار میان طبقات را پیش‌بینی می‌کنند و آنرا تدارک می‌بینند. چگونگی تمام مسائلی را که پیکار مسلحانه توده‌ها طی سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ و ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ بر سر آنها صورت می‌گرفت، میتوان (و باید) از روی نشریات آنزمان، در حالت جنینی آنها مورد بررسی قرار داد. بدیهی است که میان این سه مشی عمده هرچه بخواهید صور میانین، گذرا و نیم‌بند هم وجود دارد. بعبارت صحیح‌تر در رهگذر این مبارزه میان نشریات، احزاب، فراکسیون‌ها و گروهها، آن خط‌مشی‌های ایدئولوژیک و سیاسی که واقعاً طبقاتی هستند تبلور می‌پذیرند و هر طبقه سلاح مسلکی و سیاسی لازم خود را برای نبردهای نزدیک تهیه می‌کنند.

سالهای انقلاب (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷). تمام طبقات آشکارا به میدان می‌آیند. صحت و سقم همه نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی در عرصه

عمل توده‌ها واری می‌گردد. مبارزه اعتصابی از نظر وسعت و حدت خود در جهان نظیر ندارد. اعتصاب اقتصادی به اعتصاب سیاسی و اعتصاب سیاسی به قیام فرا می‌رود. چگونگی مناسبات میان پرولتاریای رهبر و دهقانان دودل و ناپایدار تحت رهبری آن، در پهنه عمل آزمایش می‌شود. شکل شوروی سازمانگری در جریان گسترش خود بخود و طبیعی مبارزه پدید می‌آید. مباحثات آن دوران درباره نقش شوراها و مبارزه‌های سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ را از پیش خبر می‌دهد. تبدیل اشکال مبارزه پارلمانی و غیرپارلمانی بیکدیگر، تبدیل تاکتیک تحریم شرکت در پارلمان به تاکتیک شرکت در پارلمان، تبدیل اشکال علنی و غیرعلنی مبارزه بیکدیگر و نیز ربط و پیوند آنها با یکدیگر - همه و همه از نظر محتوی خود غناء شگفت‌انگیز دارند. هر یک از ماههای این دوران از لحاظ تعلیم مبانی علم سیاست، خواه به توده‌ها و خواه به رهبران، خواه به طبقات و خواه به احزاب - برابر است با یکسال رشد «مسالمت‌آمیز» در «چارچوب قانونی». بدون «تمرین نهایی» سال ۱۹۰۵ پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ محال بود.

سالهای ارتجاع (۱۹۰۷-۱۹۱۰). تزاریسم پیروز شده است. همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون درهم کوبیده شده‌اند. دلمردگی، ضعف روحی، تفرقه و انشعاب، تشمت افکار، ارتداد و هرزگی (فحشاء - م.) جایگزین سیاست گردیده است. کشش بسوی ایدئالیسم فلسفی شدت پذیرفته است. عرفان بعنوان پوشش روحیات ضدانقلابی بکار می‌رود. ولی در عین حال همین شکست عظیم به احزاب انقلابی و طبقه انقلابی درسی واقعی و بغایت سودمند، درس دیالکتیک تاریخ، درس درک مبارزه سیاسی و توانایی و هنر انجام مبارزه را می‌آموزد. دوستان واقعی در روزهای بدبختی شناخته می‌شود. ارتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند.

تزاریسم فاتح مجبور شد کار برانداختن بازمانده‌های شیوه زندگی ماقبل بورژوازی و پدرسالاری را در روسیه تسریع کند. جریان رشد بورژوازی روسیه با شتابی شگرف به پیش می‌تازد. پندارهای مربوط به

اسکان موضعگیری در وراء طبقات و سافوق طبقات یعنی اسکان گریز از سرمایه‌داری، بر باد می‌رود. مبارزه طبقاتی شکلی کاملاً نوین و بس روشنتر بخود می‌گیرد.

احزاب انقلابی باید دانش خود را تکمیل کنند. شیوه تعرض را آموخته‌اند و اینک باید ضرورت تکمیل این دانش را با دانش دیگر، یعنی چگونگی شیوه صحیحتر عقب‌نشینی، در یابند. سببایست دریابند — و طبقه انقلابی با تجربه تلخ خود در می‌یابد — که بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح، نمیتوان به پیروزی رسید. در میان تمام احزاب شکست‌خورده اپوزیسیون و انقلابی، بلشویک‌ها عقب‌نشینی خود را از همه منظم‌تر، با حداقل زبان برای «ارتش» خویش و حداکثر حفظ هسته آن، با کمترین انشعاب (از نظر عمق و درمان‌ناپذیری آن) و با کمترین ضعف روحی انجام دادند و توانایی آنان برای آنکه فعالیت خویش را در مقیاس هرچه وسیعتر و بشیوه‌ای صحیح و مجدانه تجدید کنند، از همه بیشتر بود. ضمناً علت توفیق بلشویک‌ها در این زمینه فقط آن بود که انقلابیون اهل حرف را که نمی‌خواستند این نکته را دریابند که باید عقب‌نشینی کرد، باید عقب‌نشینی را بلد بود و حتماً باید شیوه کار علنی در ارتجاعی‌ترین پارلمان‌ها و در ارتجاعی‌ترین سازمان‌های سندیکایی، بیمه‌های اجتماعی و غیره را آموخت، بیرحمانه افشاء کردند و از صقوف خود راندند. سالهای اعتلاء (۱۹۱۰ — ۱۹۱۴).

اعتلاء نخست با نهایت کندی انجام می‌گرفت و سپس، از پی حوادث لنا در سال ۱۹۱۲ (۳۵)، کمی سریعتر شد. بلشویک‌ها با غلبه بر دشواری‌های بی‌نظیر توانستند منشویک‌ها را که پس از سال ۱۹۰۵ قاطبه بورژوازی نقش آنها را بمشابه کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری بحد کمال دریافته بود و بهمین جهت هم به هزاران وسیله و طریقه از آنها برضد بلشویک‌ها پشتیبانی میکرد، واپس رانند. ولی اگر بلشویک‌ها برای در آمیختن فعالیت غیرعلنی با استفاده حتمی از «امکانات عینی» تاکتیک صحیح بکار نمی‌بستند، هرگز به چنین نتیجه‌ای نمیرسیدند.

بلشویک‌ها در ارتجاعی‌ترین مجلس دوما (۳۶) تمام کرسی‌های متعلق به زمره کارگری را بدست آوردند.

نخستین جنگ جهانی اسپریالیستی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۷). پارلمان‌تاریسم لگال (قانونی - م.) در محیطی که «پارلمان» خصلت بی‌نهایت ارتجاعی دارد، خدمت بسیار سودمندی به حزب پرولتاریای انقلابی یعنی بلشویک‌ها انجام می‌کند. نمایندگان بلشویک راه سیرری (۳۷) در پیش می‌گیرند. در این دوران تمام سایه روشنهای نظریات بیانگر سوسیال‌امپریالیسم، سوسیال‌شوینیسیم، سوسیال‌پاتریوتیسیم، انترناسیونالیسم ناپیگیر و پیگیر، پاسیفیسیم و نفی انقلابی پندارهای پاسیفیستی در نشریات مهاجرین ما انعکاس کامل می‌یابند. ابلهان دانشمندنا و ضعیف‌های پیروپاتال انترناسیونال دوم که در قبال چنین وفوری از «فراکسیون‌ها» در عرصه جنبش سوسیالیستی روسیه و شدت عناد و لجاج مبارزه میان آنان با حقارت و نخوت روی درهم می‌کشیدند، وقتی جنگ امکان «فعالیت علنی قانونی» مورد ستایش آنان را در همه کشورهای پیشرفته از میان برد، نتوانستند، حتی بطور تقریب هم شده، آن تبادل نظر آزادانه (غیر علنی) و آن طرح‌ریزی آزادانه (غیرعلنی) نظریات صحیح را که انقلابیون روس در سوئیس و یک سلسله از کشورهای دیگر سازمان دادند، ترتیب دهند. بهمین جهت سوسیال‌پاتریوت‌های عیان و «کائوتسکیستهای» همه کشورهای بدترین خیانتگران به پرولتاریا از کار درآمدند. یکی از علل اساسی پیروزی بلشویسم نیز در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ آنست که بلشویسم از همان پایان سال ۱۹۱۴ پستی، پلیدی و فرومایگی سوسیال‌شوینیسیم و «کائوتسکیسم» را (که لونگیسم در فرانسه، نظریات سران حزب مستقل کارگر (۳۸) و فابیان‌ها (۳۹) در انگلستان، عقاید توراتی در ایتالیا و غیره با آن مطابقت دارد) بی‌امان فاش می‌ساخت و توده‌ها هم سپس برپایه تجربه شخصی خویش بیش از پیش به صحت نظریات بلشویک‌ها یقین حاصل می‌کردند.

انقلاب دوم در روسیه (از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷). فرتوتی و پوسیدگی تصورناپذیر تزاریسم (که ضربات و فشارهای سنگین جنگ

بسیار دشوار و دردناک هم بر آن مزید گردید) نیروی ویرانگر سترگی علیه آن پدید آورد. روسیه در ظرف چند روز به جمهوری بورژوا-دمکراتیک تبدیل شد که در شرایط جنگ - از هر کشور دیگری در جهان آزادتر بود. کار تشکیل دولت را رهبران احزاب اپوزیسیون و احزاب انقلابی - بدانسان که در جمهوری‌های «قوبا پارلمانی» معمول است - بعهده گرفتند و ضمناً داشتن عنوان رهبر حزب اپوزیسیون در پارلمان، ولو ارتجاعی‌ترین نوع آن، ایفای نقش بعدی چنین رهبری را در انقلاب آسان‌تر میساخت.

منشویک‌ها و «سوسیالیست رولوسیونرها» در ظرف چند هفته تمام شگردها، اطوار و رفتار، براهین و سفسطه‌جویی‌های قهرمانان اروپایی انترناسیونال دوم و سینیستریالیست‌ها (۴۰) و سایر فرومایگان اپورتونیست را بطور مشعشع فرا گرفتند. هر آنچه که ما اکنون دربارهٔ شیدمان‌ها و نوسکه‌ها، کائوتسکی و هیلفردینگ، رنر و آئوسترلیتس، اوتو باوئر و فریتس آدلر، توراتی و لونگه، فابیان و سران حزب مستقل کارگر انگلستان میخوانیم، همه تکرار ملال‌انگیز مکررات نغمه‌ای آشنا و کهنه بنظرمان می‌آیند (و فی‌الواقع هم چنین است). همه اینها را ما قبلاً در کردار منشویک‌ها دیده بودیم. تاریخ سزاحی کرد و اپورتونیست‌های یک کشور واپس‌مانده را به پیشدستی بر اپورتونیست‌های یک سلسله از کشورهای پیشرفته واداشت.

اگر ما دیدیم که تمام قهرمانان انترناسیونال دوم دچار ورشکستگی شدند و به سبب عدم درک اهمیت و نقش شوراها و حکومت شوروی رسوایی بی‌بار آوردند، اگر دیدیم که رهبران سه حزب بسیار مهمی که اکنون از انترناسیونال دوم خارج شده‌اند (یعنی حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان، حزب لونگیست فرانسه و حزب مستقل کارگر انگلستان) بسبب همین امر با «رخشنده‌گی» خاصی خود را رسوا ساختند و به محضه گرفتار شدند، اگر دیدیم که همه آنها اسپر سوهومات دمکراسی خرده‌بورژوایی از کار در آمدند (و آنها کاملاً بکردار خرده‌بورژواهای سال ۱۸۴۸ که خود را «سوسیال‌دمکرات» می‌نامیدند)، همه اینها را ما قبلاً در نمونه‌هایی که منشویک‌ها عرضه می‌داشتند،

دیده بودیم. تاریخ این شوخی را کرد که شوراها در سال ۱۹۰۵ در روسیه پدید آمدند که منشویک‌ها در طول ماههای فوریه - اکتبر سال ۱۹۱۷ به قلب ماهیت آنها پرداختند و بسبب ناتوانی خود در زمینه درک نقش و اهمیت شوراها دچار ورشکستگی شدند و اینک در سراسر جهان اندیشه حکومت شوروی ظهور کرده است و با سرعتی بیمانند میان پرولتاریای تمام کشورها رواج مییابد و ضمناً قهرمانان پیشین انترناسیونال دوم بسبب ناتوانی خود در درک نقش و اهمیت شوراها، همه‌جا بسان منشویک‌های ما ورشکست میگردند. تجربه ثابت کرده است که در زمینه برخی مسائل بسیار اساسی انقلاب پرولتری، تمام کشورها ناگزیر همان راهی را در پیش خواهند داشت که روسیه پیموده است.

بلشویک‌ها پیکار پیروزمندانه خود را علیه جمهوری پارلمانی (عملاً) بورژوایی و علیه منشویک‌ها با احتیاط بسیار آغاز کردند و کار تدارک این پیکار را هم برخلاف نظریاتی که اکنون غالباً در اروپا و آمریکا بدان برخورد میشود، بهیچوجه ساده از پیش نبردند. ما در آغاز این دوران مردم را به سرنگون ساختن دولت فرا نمیخواندیم، بلکه توضیح میدادیم که بدون انجام تغییرات مقدماتی در ترکیب نمایندگان شوراها و در روحیات آنان سرنگونی دولت میسر نخواهد بود. ما تحریم پارلمان بورژوایی یعنی مجلس مؤسسان را اعلام نمیکردیم، بلکه میگفتیم و از هنگام کنفرانس آوریل (۱۹۱۷) حزب خود رسماً از جانب حزب اعلام سیداشتیم که جمهوری بورژوایی دارای مجلس مؤسسان بهتر از همین جمهوری فاقد مجلس مؤسسان است و جمهوری «کارگری - دهقانی» یعنی جمهوری شوروی بهتر از هرگونه جمهوری بورژوادمکراتیک و پارلمانی است. بدون یک چنین تدارک احتیاط‌آمیز، جامع، دوران‌دیشانه و بلندمدت، ما نه میتوانستیم در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی دست یابیم و نه این پیروزی را در دست نگاه داریم.

۴

بلشویسم در مبارزه با چه دشمنانی در درون جنبش کارگری رشد یافت، تحکیم پذیرفت و آبدیده شد؟

اولاً و بطور عمده در مبارزه علیه اپورتونیسم که در سال ۱۹۱۴ تمام و کمال به سوسیال‌شوینیسم بدل گردید و تمام و کمال جانب بورژوازی را در جبهه مخالف پرولتاریا گرفت. اپورتونیسم طبعاً دشمن عمده بلشویسم در درون جنبش کارگری بود. این دشمن در مقیاس بین‌المللی نیز همچنان دشمن عمده بر جای مانده است. بلشویسم توجه خود را بیش از همه نسبت به این دشمن معطوف داشته و میدارد. درباره این جانب فعالیت بلشویک‌ها اکنون در خارجه نیز مطلب بحد کافی روشن شده است.

ولی درباره دشمن دیگر بلشویسم در درون جنبش کارگری نمیتوان چنین گفت، زیرا در خارجه هنوز بهیچوجه از این مطلب اطلاع کافی ندارند که بلشویسم در جریان مبارزات چندین ساله علیه انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی رشد یافت، قوام پذیرفت و آبدیده شد. این انقلابی‌گری از برخی جهات به آنارشیزم میماند یا چیزهایی از آن بعاریت میگیرد و بالنتیجه در مورد هر آنچه که جنبه ماهوی دارد از شرایط و مقتضیات مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتری عدول میکنند. از نظر تئوریک برای مارکسیست‌ها کاملاً محقق است — و تجربه تمام انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی اروپایی این مطلب را کاملاً ثابت کرده است — که زمیندار خرده‌پا و کاسبکار خرده‌پا (این گروه اجتماعی که در تمام کشورهای اروپایی توده بسیار گسترده و انبوهی را تشکیل میدهد)، از آنجا که در محیط سرمایه‌داری پیوسته دستخوش ستم است و زندگی غالباً با شدت و سرعت بسیار به خرابی می‌گراید و او را به افلاس میکشاند — خیلی زود به انقلابی‌گری افراطی دچار میشود، ولی توانایی آنرا ندارد که بردباری، شکل، انضباط و ایستادگی از خود نشان دهد. خرده‌بورژوازی «دیوانه‌شده» از دهشتهای سرمایه‌داری — پدیده‌ایست اجتماعی که بسان آنارشیزم، از خصایص تمام کشورهای

سرمایه‌داری است. ناستواری این انقلابیگری، سترونی آن، خاصیت تبدیل سریع آن به اطاعت و تسلیم، بی‌عملی، پندارناپی و حتی شیفتگی «دیوانه‌وار» به این یا آن جریان بورژوازی «مدروز» - همه اینها مطالبی است بر همگان معلوم. ولی پذیرش تئوریک و تجریدی این حقایق هنوز بهیچوجه احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه‌ای که همراه بعزل ناگهانی به شکلی کمی تازه و با پوشش یا آرایشی که قبلاً دیده نشده است، در محیطی خاص و - کم و بیش بکر، - بروز می‌کند، مصون نمی‌دارد.

آنارشسیسم غالباً نوعی کیفر گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. این هر دو عیب، متقابلاً مکمل یکدیگر بوده‌اند. و اگر در روسیه با وجود فروتر بودن نسبت خرده‌بورژوازی جمعیت آن در قیاس با کشورهای اروپایی، آنارشسیسم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) و در دوران تدارک این دو انقلاب نفوذ نسبتاً ناچیز داشت، این امر را بیشک باید تا حدودی ناشی از خدمات بلشویسم دانست که همواره شدیدترین و آشتی‌ناپذیرترین مبارزات را علیه اپورتونیسم انجام میداد. اینکه می‌گویم: «تا حدودی» بدان سبب است که نقش مهمتر را در تضعیف آنارشسیسم در روسیه این عامل ایفا کرد که آنارشسیسم در گذشته (سالهای هفتاد قرن نوزدهم) توانسته بود با شکوفایی فوق‌العاده نشو و نما یابد و نادرستی و بیمصرفی خود را بعنوان تئوری رهنمون طبقه انقلابی، بحد کمال آشکار سازد.

بلشویسم از همان هنگام پیدایش خود در سال ۱۹۰۳ سنت مبارزه بی‌امان علیه انقلابیگری خرده‌بورژوازی و نیمه‌آنارشستی (یا مستعد به مغالزه با آنارشسیسم) را پذیرا شد. این سنت همواره در عرصه سوسیال - دمکراسی انقلابی وجود داشت و در سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳ یعنی هنگامیکه حزب توده‌ای پرولتاریای انقلابی در روسیه شالوده‌ریزی میشد، با شدت خاصی در صفوف ما استوار گشت. بلشویسم مبارزه با حزبی را که پیش از همه بیانگر گرایش انقلابیگری خرده‌بورژوازی بود یعنی مبارزه با حزب «سوسیالیست رولوسیونرها» را در سه نکته عمده پذیرا شد و بدان ادامه داد. اولاً این حزب که مارکسیسم را نفی میکرد،

بمهیچوجه نمیخواست (و شاید صحیحتر آن باشد که بگوییم نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که پیش از پرداختن به هر اقدام سیاسی باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را بر پایه کاملاً عینی ارزیابی کرد. ثانیاً این حزب قبول مشی ترور فردی و سوءقصد را که ما مارکسیست‌ها جداً آنرا رد میکردیم، نشان خاص «انقلابیگری» یا «چپ‌گرایی» خود میپنداشت. بدیهی است که ما ترور فردی را فقط بععلل معقول ناشی از صلاح کار رد میکردیم، ولی وقتی سخن از ترور انجام شده توسط انقلاب کبیر فرانسه یا بطور کلی استفاده از ترور توسط حزب انقلابی پیروزمندی که تحت محاصره بورژوازی سراسر جهان است بمیان می‌آید، شخصی چون پلخانف در سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳، هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، کسانی را که نمیتوانستند چنین ترورهایی را «از نظر اصولی» محکوم کنند، بهاد سخره میگرفت و به دیده تحقیر بآنان مینگریست. ثالثاً «سوسیالیست رولوسیونرها» «چپ‌گرایی» خود را در آن میدانستند که بر خطاهای کوچک بالنسب اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان پوزخند بزنند و در همانحال در زمینه مسائلی چون مسئله ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا از اپورتونیستهای افراطی همین حزب تقلید کنند.

همین‌جا ضمناً یادآور میشویم که تاریخ اکنون در مقیاسی بزرگ، در مقیاس جهانی، صحت عقیده‌ای را که ما همیشه از آن دفاع میکردیم تایید کرده است و آن اینکه سوسیال‌دمکراسی انقلابی آلمان (در نظر داشته باشید که هنوز پلخانف در سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳ اخراج برنشتین را از حزب طلب میکرد و بلشویکها که همواره به این سنت وفادار بودند، در سال ۱۹۱۳ تمام پستی، فرومایگی و خیانت‌پیشگی لگین را فاش میساختند (۴۱)) - آری سوسیال‌دمکراسی انقلابی آلمان به حزبی که پرولتاریای انقلابی برای نیل به پیروزی بدان نیازمند است، بیش از همه شباهت داشت. اکنون، در سال ۱۹۲۰، پس از تمام ورشکستگی‌های ننگین و بحرانهای زمان جنگ و نخستین سال‌های پس از جنگ، بروشنی دیده میشود که درسیان همه احزاب غرب، این سوسیال‌دمکراسی انقلابی آلمان است که بهترین رهبران را عرضه

داشته و ضمناً زودتر از دیگران نیرو باز گرفته، شفا یافته و تحکیم پذیرفته است. این امر، هم در مورد حزب اسپارنا کیست‌ها صادق است و هم در مورد جناح پرولتری چپ «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» که به مبارزهای پیگیر علیه اپورتونیسم و سست‌عنصری کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، لدبورها و کریسپین‌ها مشغول است. اگر اکنون به دوران تاریخی کاملاً پایان‌پذیرفته یعنی از کمون پاریس تا نخستین جمهوری سوسیالیستی شوروی نظری کلی بیفکنیم، چگونگی شیوه برخورد عمومی مارکسیسم را نسبت به آنارشیسم بصورتی کاملاً مشخص و مسلم مشاهده میکنیم. مارکسیسم بود که سرانجام ذیحق از کار در آمد. و اما در مورد تذکر بعضی که آنارشیست‌ها در مورد خصلت اپورتونیستی نظریات رایج در میان اکثریت احزاب سوسیالیست در مبحث دولت میدادند، باید گفت که اولاً این خصلت اپورتونیستی از تحریف و حتی صرفاً پنهان نگاهداشتن نظریات مارکس دربارهٔ دولت ناشی میشد (من در کتاب «دولت و انقلاب» خود ذکر کرده‌ام که بجل ۳۶ سال آزرگار، یعنی از ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۱، نامه انگلس (۴۲) را که در آن خصلت اپورتونیستی نظریات رایج سوسیال‌دمکرات‌ها دربارهٔ دولت با برجستگی و شدت و صراحت و وضوحی خاص فاش شده بود، پنهان نگاه داشت*) و ثانیاً همانا مارکسیست‌ترین جریان‌های درون احزاب سوسیالیست اروپا و آمریکا بودند که این نظریات اپورتونیستی را با حد اکثر سرعت و وسعت اصلاح کردند و حکومت شوروی و برتری آن را در قبال دمکراسی پارلمانی بورژوایی به رسمیت شناختند.

مبارزهٔ بلشویسم علیه انحرافات «چپ» درون حزب خودش در دو مورد دامنه‌ای بسیار وسیع پیدا کرد: یکی در سال ۱۹۰۸ بر سر مسئله شرکت در ارتجاعی‌ترین «پارلمان» و شرکت در مجامع علنی کارگری که ارتجاعی‌ترین قوانین بر آنها حاکم بود و دیگری در سال ۱۹۱۸ (هنگام صلح برست) بر سر مسئله مجاز بودن این یا آن «سازش».

* رجوع شود به جلد ۶، ص ۷۵ - ۷۸. ه. ت.

در سال ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» بسبب امتناع لجوجانه از تصدیق ضرورت شرکت در ارتجاع‌ترین «پارلمان» (۴۳)، از حزب با اخراج شدند. «چپ‌ها» — که بسیاری از آنها انقلابیون خیلی خوبی بودند و بعدها بعنوان اعضای شایسته حزب کمونیست فعالیت میکردند (و اکنون نیز فعالیت میکنند)، بخصوص روی تجربه موفقیت‌آمیزی که از تحریم انتخابات سال ۱۹۰۵ بدست آمده بود، تکیه میکردند. وقتی تزار در اوت سال ۱۹۰۵ دعوت یک «پارلمان» مشورتی (۴۴) را اعلام کرد، بلشویک‌ها، برخلاف تمام احزاب اپوزیسیون و منشویک‌ها تحریم آنرا اعلام داشتند و انقلاب اکتبر سال ۱۹۰۵ (۴۵) هم عملاً طومار آنرا درهم پیچید. این تحریم در آنزمان صحیح از کار درآمد، ولی نه بعلت آنکه امتناع از شرکت در پارلمان‌های ارتجاعی عموماً صحیح است، بلکه بدان علت که وضع عینی آنزمان که در جهت تغییر سریع اعتصابات عمومی به اعتصاب سیاسی و سپس به اعتصاب انقلابی و سرانجام به قیام سیر میکرد، درست ارزیابی شده بود. ضمناً آن زمان مبارزه بر سر این مسئله انجام میگرفت که کار دعوت نخستین مؤسسه انتخاباتی در دست تزار بماند یا آنکه باید کوشید تا ابتکار این عمل از چنگ دستگاه حکومت کهنه برون کشیده شود. ولی در لحظه‌ای که اطمینانی وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد که وضع عینی مشابهی پدید آمده است و گسترش دامنه آن در همان سمت و با همان آهنگ انجام خواهد گرفت، عمل تحریم صحت خود را از دست میداد.

تحریم بلشویکی «پارلمان» در سال ۱۹۰۵ پرولتاریای انقلابی را از تجربه سیاسی بسیار گرانبهایی بهره‌مند ساخت و نشان داد که هنگام درآزمیزی اشکال علنی و غیرعلنی، پارلمانی و غیرپارلمانی مبارزه، گاه سودمند و حتی واجب است که ما بتوانیم از اشکال پارلمانی مبارزه صرفنظر کنیم. ولی کاربرد کورکورانه، تقلیدی و غیر نقاد این تجربه در اوضاع و احوال دیگر و در محیط دیگر اشتباه بسیار فاحشی است. بهمین جهت اقدام بلشویک‌ها به تحریم مجلس «دوما» در سال ۱۹۰۶ اشتباه بود، ولی اشتباهی کوچک

که باسانی میشد آنرا رفع کرد.* اما تحریم سال ۱۹۰۷ و سال ۱۹۰۸ و سالهای پس از آن، اشتباهی جدی، و رفع آن دشوار بود، زیرا در آن دوران از یکسو نمیشد انتظار بلند شدن بسیار سریع موج انقلاب و تبدیل آنرا به قیام داشت و از سوی دیگر مجموعه اوضاع و احوال تاریخی ناشی از جریان نوسازی رژیم سلطنت بورژوازی، درآمیزی مبارزه علنی و غیرعلنی را ایجاد میکرد. اکنون که به عقب مینگریم و این دوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته را که پیوند آن با ادوار بعدی کاملاً آشکار شده است، از مدنظر میگذرانیم با روشنی خاصی می بینیم که اگر بلشویکها در پیکاری بسیار دشوار روی وجوب در آمیختن اشکال علنی مبارزه با اشکال غیرعلنی و وجوب شرکت در ارتجاعی ترین پارلمان و در یک سلسله سازمانهای دیگر (صندوقهای بیمه و غیره) که قوانین ارتجاعی بر آنها حاکم بود، پافشاری نمیکردند، نمیتوانستند هسته پایدار حزب انقلابی پرولتاریا را در طول سالهای ۱۹۰۸ — ۱۹۱۴ محفوظ نگاهدارند (و بطریق اولی آنرا تحکیم بخشند، گسترش دهند و تقویت کنند).

در سال ۱۹۱۸ کار به انشعاب نکشید. کمونیستهای «چپ»، آنزمان فقط یک گروه خاص یا «فراکسیون» را در درون حزب ما تشکیل دادند و آنها نه برای مدت طولانی. در همان سال ۱۹۱۸ برجسته ترین بیانگران «کمونیسم چپ» و از جمله رفقا رادک و بوخارین آشکارا به اشتباه خود اعتراف کردند. آنها صلح برست را سازشی با امپریالیستها می پنداشتند که گویا از نظر اصولی غیرمجاز و برای حزب پرولتاریای انقلابی زیان بخش است. این عمل در واقع هم یک سازش با امپریالیستها بود، ولی درست چنان سازشی و در چنان اوضاع و احوالی که واجب بود.

* هرآنچه که در مورد افراد صادق است در مورد سیاست و احزاب نیز — به نسبت معین — صدق میکند. خردمند آن کس نیست که اشتباه نمیکند. چنین کسانی وجود ندارند و نمیتوانند وجود داشته باشند. خردمند کسی است که اشتباهات نه چندان اساسی و مهم مرتکب میشود و میتواند این اشتباهات را آسان و سریع برطرف سازد.

اکنون وقتی من می‌شنوم که «سوسیال رولوسیونرها» به تاکتیک ما در مورد امضای قرارداد صلح برست می‌تازند و یا وقتی گفتگویی که رفیق لسنبری با من داشت، چنین تذکری را از جانب او می‌شنوم که: «رهبران تردیونین‌های انگلیسی ما می‌گویند اگر سازش برای بلشویسم مجاز بود پس برای آنها هم مجاز است»، جوابشان را معمولاً پیش از هر چیز با این قیاس ساده و «عامه‌فهم» می‌دهم:

فرض کنید که گروهی راهنمای مسلح جلوی اتومبیل شما را گرفته‌اند. شما پول و گذرنامه و طپانچه و اتومبیل خود را به آنها می‌دهید و در عوض از همجواری دلپذیر آنان رهایی می‌یابید. بیشک این یک سازش است. «Do ut des» * (من به تو پول، اسلحه و اتومبیل می‌دهم) «تا تو» به من امکان «بدهی» جان سالم بدر برم). ولی مشکل بتوان آدمی را یافت که عقل از سرش نپریده باشد و چنین سازشی را «از نظر اصولی غیرمجاز» بخواند یا کسی را که به چنین سازشی تن در داده است، همدست راهنزان اعلام دارد (ولو اینکه راهنزان پس از نشستن در اتومبیل، بتوانند آن اتومبیل و آن اسلحه را برای راهنزیهای دیگر بکار برند). سازش ما با راهنزان امپریالیسم آلمان به چنین سازشی شبیه بود.

ولی وقتی حضرات متشویک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرها در روسیه، شیدمانیستها (و تا حدود زیادی کائوتسکیست‌ها) در آلمان، اوتو باوئر و فریدریخ آدلر (و بطریق اولی حضرات رنرها و شرکاء) در اتریش، زودل‌ها و لونگه‌ها و شرکاء، در فرانسه و فابیان‌ها و «مستقل‌ها» و «اعضاء کارگر» («لیبوریت‌ها») (۴۶) در انگلستان — در طول سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ و ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ با راهنزان بورژوازی خودی و گاه نیز با راهنزان بورژوازی کشور «ستفق» علیه پرولتاریای انقلابی کشور خویش به سازش سپرداختند — واقعاً هم همه آنها بکردار همدست راهنزان عمل می‌کردند.

نتیجه روشن است: نفی سازش «از نظر اصولی» و نفی مجاز بودن

* «بده، بستان» م.

هر گونه سازش عموماً، عمل بیگانه‌ایست که حتی مشکل بتوان آنرا جدی تلقی کرد. سیاستمداری که بخواهد برای پرولتاریای انقلابی سودمند باشد باید بتواند موارد مشخص همانا سازش‌های غیرمجازی را که نمایانگر اپورتونیسیم و خیانت‌پیشگی هستند بدرستی تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام لبه تیز افشاگری بی‌اسان و پیکار آشتی‌ناپذیر خود را علیه این سازش‌های مشخص متوجه سازد و به سوسیالیست‌های محرب «کارچاق‌کن» و ژرئوت‌های پارلمان نشین امکان ندهد تا با توسل به حيله‌گری و با احتجاجاتی درباره «سازش‌ها عموماً»، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. حضرات «رهبران» انگلیسی تردیونیون‌ها و ایضاً «رهبران» جمعیت فابیان‌ها و حزب «مستقل» کارگر درست با همین حيله‌گری‌ها میکوشند از زیر بار مسئولیت خیانتی که مرتکب شده‌اند یعنی از زیر بار مسئولیت قبول آنچنان سازشی که بمعنای واقعی کلمه بدترین اپورتونیسیم و عهدشکنی و خیانت‌پیشگی است، شانه خالی کنند.

سازش داریم تا سازش. باید توانست اوضاع و احوال و شرایط مشخص مربوط به هر سازش یا هر یک از انواع سازش‌ها را بدقت تحلیل کرد. باید شیوه تمیز میان شخصی را که به راهزنان پول و سلاح داده است تا شر آنان را کمتر کند و کار دستگیری و تیربارانشان را آسانتر سازد و شخصی را که به راهزنان پول و سلاح میدهد تا در تقسیم غنایم راهزنانه با آنها شریک شود، آموخت. البته در عرصه سیاست تحقق این امر همیشه باسانی این مثال ساده کودکانه نیست. ولی کسی که بخواهد برای کارگران نسخه‌ای اختراع کند که برای تمام موارد زندگی راه حل‌های از پیش حاضر و آماده عرضه دارد و یا قول دهد که در سیاست پرولتاریای انقلابی هیچگونه دشواری و وضع پیچیده‌ای پدید نیاید، او را باید صاف و ساده شباد نامید. برای آنکه جای هیچگونه سو‌تعبیر باقی نماند، میکوشم برخی از احکام اساسی لازم برای تحلیل چگونگی سازش‌های مشخص را، ولو با ایجاز کامل هم باشد، یادآور شوم.

حزبی که هنگام امضای قرارداد صلح برست با امپریالیست‌های

آلمان به سازش تن در داد، از پایان سال ۱۹۱۴ عملاً به انترناسیونالیسم خویش تحقق می‌بخشید. این حزب هراسی نداشت از اینکه شکست سلطنت تزاری را شعار خود قرار دهد و شعار «دفاع از میهن» را در جنگ میان دو راهزن ددصفت امپریالیست محکوم سازد. نمایندگان این حزب در پارلمان بجای گام نهادن در راهی که به مقامات وزارتی دریک دولت بورژوایی منتهی میگردید، راه سبیری در پیش گرفتند. انقلابی که تزاریسم را سرنگون ساخت و جمهوری دموکراتیک پدید آورد برای این حزب آزمایشی جدید و عظیم بود: این حزب به هیچگونه سازشی با امپریالیست‌های «خودی» تن در نداد، بلکه برای سرنگون ساختن آنها به تدارک پرداخت و سرانجام هم سرنگونشان ساخت. این حزب پس از تصرف سیاسی سنگ بر سنگ مالکیت ارباب رعیتی و نیز مالکیت سرمایه‌داری باقی نگذاشت. این حزب پس از انتشار و فسخ قراردادهای سری امپریالیست‌ها به تمام خلق‌ها پیشنهاد صلح کرد و فقط پس از آنکه امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه صلح را عقیم گذاشتند و بلشویک‌ها تمام نیرویی را که در حیظه اسکان انسانی بود برای تسریع انقلاب در آلمان و سایر کشورها بکار بردند، به زورگویی راهزنان ددصفت برست تن در داد. صحت کامل چنین سازشی که توسط چنین حزبی در چنان اوضاع و احوالی صورت گرفت، روزبروز بر همگان روشن‌تر و عیان‌تر می‌گردد.

منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها در روسیه (نظیر تمام سران انترناسیونال دوم در سراسر جهان طی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۲۰) کار را از خیانت آغاز کردند، بدین معنی که نخست بتصریح و تلویح، به توجیه «دفاع از میهن» یعنی دفاع از بورژوازی غارتگر خویش پرداختند. سپس این خیانت را ادامه دادند و با بورژوازی کشور خویش ائتلاف کردند و همچنان با بورژوازی خویش علیه پرولتاریای انقلابی کشور خویش بمبارزه برخاستند. ائتلاف آنها نخست با کرنسکی و کادتها (۴۷) و سپس با کلچاک و دنیکیین در روسیه، بسان ائتلاف هم‌مسلمان خارجی آنان با بورژوازی کشورهای خویش گرویدن به جبهه بورژوازی علیه پرولتاریا بود. سازش آنان با راهزنان امپریالیسم از آغاز تا پایان همان همدستی با راهزنی امپریالیستی بود.

۵

کمونیسم «چپ» در آلمان - رهبران - حزب - طبقه - توده

کمونیست‌های آلمان که ما اینک باید از آنها سخن گوئیم، خود را «چپ» نمی‌نامند، بلکه اگر اشتباه نکنم «اپوزیسیون اصولی» (۴۸) می‌نامند. ولی چنانکه از شرح بعدی دیده میشود نشانه‌های «بیماری کودکی چپ‌گرایی» کاملاً در مورد آنها تطبیق میکنند.

جزوه تحت عنوان «انشعاب حزب کمونیست آلمان (اتحاد اسپار- تاکیست‌ها)» که نظریاتی مثل نظریات این اپوزیسیون دارد و توسط «گروه محلی فرانکفورت کنار ساین» انتشار یافته است، ماهیت نظریات این اپوزیسیون را با نهایت برجستگی، دقت، صراحت و ایجاز، بیان میدارد. نقل چند قسمت از آن برای آشنایی خوانندگان با ماهیت این نظریات، کافی است:

«حزب کمونیست حزب قاطعترین مبارزه طبقاتی است...»
 «...از نظر سیاسی این دوران گذار» (میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم) «دوران دیکتاتوری پرولتاریاست...»
 «...این سؤال پیش می‌آید که چه کسی باید حامل دیکتاتوری باشد: حزب کمونیست یا طبقه پرولتر؟.. از نظر اصولی باید برای دیکتاتوری حزب کمونیست کوشید یا دیکتاتوری طبقه پرولتر؟..»

(در این نقل قول‌ها تکیه روی کلمات همه‌جا مطابق با نسخه اصلی است.)

سپس نگارنده جزوه، کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان را متهم میکند که این «کمیته مرکزی» در جستجوی راههایی برای ائتلاف با حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان است و این «کمیته»

مرکزی» «مسئله پذیرش اصولی کلیه وسایل و شیوه‌های سیاسی» مبارزه و از آنجمله پارلمانتاریسم را فقط برای پرده‌پوشی تمایلات واقعی و عمده خود به ائتلاف با مستقل‌ها مطرح کرده است. جزوه سپس چنین ادامه می‌دهد:

«اپوزیسیون راه دیگری برگزیده و بر این عقیده است که مسئله سلطه حزب کمونیست و دیکتاتوری حزب فقط مسئله تاکتیک است. بهرحال سلطه حزب کمونیست آخرین شکل هرنوع سلطه حزب است. از نظر اصولی باید در راه دیکتاتوری طبقه پرولتر کوشید. و تمام اقدامات حزب، سازمانهای آن، شکل مبارزه آن، استراتژی و تاکتیک آن باید با این هدف هماهنگ باشد. بنابراین این باید هرگونه سازشی را با احزاب دیگر، هر گونه بازگشتی را بسوی اشکال مبارزه پارلمانی که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند، و هر گونه سیاست سانور و ساخت و پاخت را با قاطعیت تمام مردود شمرد.» «باید روی اسلوب‌هایی از مبارزه انقلابی که ویژگی پرولتری دارند بشدت تکیه کرد. و برای جلب وسیعترین محافل و قشرهای پرولتری که باید زیر رهبری حزب کمونیست بمبارزه انقلابی برخیزند، اشکال سازمانی نوینی بر بنیادی بس وسیع و در چارچوبی بس وسیع باید پدید آورد. کانون تجمع تمام عناصر انقلابی همان اتحاد کارگری است که سازمانهای کارخانه‌ها بنیاد آنرا تشکیل می‌دهند. تمام کارگرانی که از شعار: برون از سندیکاها! پیروی کرده‌اند باید در این کانون گردآیند. در اینجاست که پرولتاریای مبارز در گسترده‌ترین صفوف آماده پیکار، شکل می‌پذیرد. پذیرش مبارزه طبقاتی و سیستم شوروی و دیکتاتوری برای پیوستن به این صفوف کافیه است. تمام تربیت سیاسی بعدی توده‌های مبارز و جهت‌یابی سیاسی در مبارزه، وظیفه حزب کمونیست

است که در خارج این اتحاد کارگری قرار دارد...»

«...بنابراین این اکنون دو حزب کمونیست در برابر

یکدیگر ایستاده‌اند:

یکی حزب رهبران که می‌کوشد مبارزه انقلابی را متشکل سازد و آنرا از بالا هدایت کند و برای سازش و پارلمان-نتاریسم آمادگی نشان می‌دهد تا وضعی پدید آورد که به این رهبران امکان دهد در یک دولت ائتلافی که دیکتاتوری را در دست داشته باشد، شرکت ورزند.

دیگر حزب توده‌ای که در انتظار اعتلای مبارزه انقلابی از پایین است و برای این مبارزه فقط یک اسلوب واحد که بطور روشن ما را بسوی هدف رهنمون است، می‌شناسد و بکار می‌بندد و کلیه اسلوب‌های پارلمانی و اپورتونیستی را مردود می‌شمارد. این یگانه اسلوب عبارتست از اسلوب سرنگون ساختن بیچون و چرای بورژوازی تا سپس دیکتاتوری طبقاتی پرولتری برای تحقق سوسیالیسم مستقر گردد...»

«...آنجا دیکتاتوری رهبران - اینجا دیکتاتوری توده‌ها!

ایست شعار ما.»

چنین است مهمترین احکام معرف چگونگی نظریات اپوزیسیون در حزب کمونیست آلمان.

هر بلشویکی که از سال ۱۹۰۴ در سیر تکامل بلشویسم شرکت آگاهانه داشته یا از نزدیک ناظر جریان آن بوده است، پس از خواندن این براهین بلافاصله خواهد گفت: «چه یاوه‌های کهنه و از دیرباز آشنایی! چه کودکی «چپ‌گرایانه‌ی!».

ولی سخنان یادشده را از نزدیک بررسی کنیم. تنها همین شیوه طرح مسئله که: «دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری (حزب) رهبران یا دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟»، بخودی خود نمایانگر یک آشفته فکری بسیار عجیب و درمان‌ناپذیر است. این افراد که

می‌کوشند چیزی کاملاً بکر و ویژه از خود ابداع کنند، از فرط تلاش در ژرفاندیشی دچار وضع مضحکی شده‌اند. همه میدانند که توده‌ها به طبقات تقسیم می‌گردند؛ - و توده‌ها و طبقات را فقط وقتی میتوان در نقطه* مقابل یکدیگر قرار داد که یک اکثریت عظیمی که بطور کلی بر حسب چگونگی وضع در نظام اجتماعی تولید تجزیه نشده است، در نقطه* مقابل گروههایی که وضع خاصی در نظام اجتماعی تولید دارند، قرار داده شود؛ - همه میدانند که طبقات را معمولاً و در اکثر موارد، لاقلاً در کشورهای متمدن امروزین، احزاب سیاسی رهبری میکنند و اداره امور احزاب سیاسی نیز طبق قاعده عمومی توسط گروههای کم و بیش ثابتی از معتبرترین، مستفادترین و سحرآمیزترین افراد که برای مقامات بسیار پرسئولیت انتخاب می‌گردند و رهبر نامیده میشوند، انجام می‌گیرد. همه* اینها الفباء است. همه* اینها ساده و روشن است. بجای این مطالب ساده چه نیازی به این یاوه‌پردازی و مغلق‌گویی نوآفرانه بود؟ از یکسو ظاهراً این افراد بعلت آنکه تبدیل سریع وضع علنی حزب به وضع غیرعلنی و بالعکس رابطه معمولی و عادی و ساده میان رهبران، احزاب و طبقات را برهم زده‌است، بوضع دشواری افتاده سر در گم شده‌اند. در آلمان نیز مثل دیگر کشورهای اروپایی افراد به فعالیت علنی، به انتخاب آزاد «رهبران» که طبق قواعد معین در کنگره‌های ادواری احزاب انجام میگرفت و نیز به واریسی راحت و بی درد سر چگونگی ترکیب طبقاتی احزاب از طریق انتخابات پارلمانی و اجتماعات عمومی و جراید و ارزیابی روحیات سندیکاها و سایر جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها و غیره، بیش از حد خو گرفته بودند. ولی وقتی در نتیجه* سیر طوفانی انقلاب و گسترش دامنه جنگ داخلی این وضع عادی تغییر کرد و تبدیل سریع فعالیت علنی به فعالیت غیرعلنی و بالعکس، در آمیختن آنها با یکدیگر و بکار بردن شیوه‌های «ناراحت کننده» و «غیر دموکراتیک» برگزینی «گروههای رهبران» با تشکیل یا حفظ آنان، لازم آمد - افراد دست و پای خود را گم کردند و به ابداع یاوه‌های عجیب و غریب پرداختند. لابد برخی از اعضای

حزب کمونیست هلند که از بغت بد در کشوری کوچک با رسوم و شرایط خاص وضع علنی بسیار ممتاز و بسیار پایدار بدنیا آمده‌اند و هرگز با تغییر و تبدیل وضع علنی به غیرعلنی و بالعکس روبرو نشده بودند، خود سردرگم شده، دست و پای خود را گم کرده و به پنداربافی‌های پوچ کمک کرده‌اند.

از سوی دیگر ما می‌بینیم که الفاظ «توده» و «رهبران» که الفاظ «مد» روز هستند، صرفاً ناسنجیده و بی‌ربط بکار برده میشوند. افراد دربارهٔ «رهبران» حرفهای زیادی به گوششان خورده و مغزشان از مطالب مربوط به حمله به «رهبران» و قرار دادن آنها در نقطهٔ مقابل «توده» سخت پرشده است، ولی نتوانسته‌اند در کنه مطلب تعمق کنند و مسئله را برای خود روشن سازند.

اختلاف میان «رهبران» و «توده‌ها» بویژه در پایان جنگ اسپرینا-لیستی و پس از آن بود که در تمام کشورها با وضوح و شدت خاص نمایان گردید. علت اساسی این پدیده را مارکس و انگلس طی سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۹۲ بارها از روی نمونه انگلستان توضیح داده‌اند. موقعیت انحصاری و استثنائی انگلستان موجب شد که یک «قشر اشراف‌منش کارگری» با حاصلت نیمه‌خرده بورژوا و اپور-تونیست در میان «توده» پدید گردد. رهبران این اشراف‌منش کارگری همواره به جبهه بورژوازی سیگرویدند و مستقیم یا غیرمستقیم چهره‌خور آن بودند. مارکس بسبب آنکه این نابکاران را آشکارا خائن مینامید و داغ ننگ بر جبینشان میزد کین و نفرت احترام‌انگیز آنانرا بسوی خود جلب کرد. اسپریالیسم نوین (قرن بیستم) برای چند کشور پیشرفته موقعیت انحصاری ممتازی پدید آورد و بر این زمینه همه‌جا در انترناسیونال دوم گونه‌ای از رهبران خائن، اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست نمودار گردید که از منافع صنف خود یعنی قشر اشراف‌منش کارگری دفاع میکردند. در نتیجهٔ این اسر پیوند احزاب اپورتونیست با «توده‌ها» و به بیان دیگر با گسترده‌ترین قشرهای زحمتکشان، با اکثریت آنها، با کم‌مزدترین کارگران گسسته شد. پیروزی پرولتاریای انقلابی بدون مبارزه با این بلا، بدون افشا و رسوا

ساختن و طرد رهبران اپورتونیست و سوسیال خیانتگر امکان ندارد و انترناسیونال سوم نیز به پیروی از همین سیاست پرداخت. ولی بر این اساس رشته سخن را به تعارض علی العموم میان دیکتاتوری توده‌ها و دیکتاتوری رهبران کشاندن، سخافت و سفاقت خنده‌آوری است. بویژه مضحک است وقتی می‌بینیم بجای رهبران قدیمی که دربارهٔ پدیده‌های ساده از نظریات انسانی عام پیروی میکنند، عملاً رهبران جدیدی را (در زیر پرده شعار «سرده باد رهبران») عرضه میدارند که یاوه‌هایی عجیب و غریب بهم می‌افند و سخنانی درهم و برهم بر زبان میرانند. این ذوات در آلمان عبارتند از: لائوتنبرگ، ولفهایم، هورنر، کارل شردر، فریدریخ وندل و کارل ارلر*. تلاشهای شخص اخیر برای «غوررسی» در کنه مسئله و

* «روزنامه» کارگری کمونیستی» (۴۹) (منتشره در هاسبورگ، مورخ ۷ فوریه سال ۱۹۲۰، شماره ۳۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «انحلال حزب» - بقلم کارل ارلر) مینویسد: «طبقه» کارگر نمیتواند دستگاه دولت بورژوازی را بدون برانداختن دسکراسی بورژوازی و دسکراسی بورژوازی را بدون برانداختن احزاب، ویران سازد». آشفته‌ترین مغزها در میان سندیکالیستها و آنارشیهستهای کشورهای لاتین اروپا میتوانند از این داوری «خرسند» گردند زیرا آلمانیهای موقری که ظاهراً خود را مارکسیست میشمارند (ارلر و هورنر ضمن مقالات خود در این روزنامه با وقار خاصی میکوشند ثابت کنند که خود را مارکسیستهای موقر میشمارند و در همان حال بشیوه‌ای بسیار مضحک یاوه‌های عجیب و غریب بهم می‌افند و بدینسان نشان میدهند که القبای مارکسیسم را درک نمیکنند)، رشته سخن را به مطالبی بکلی نامناسب میکشانند. تنها پذیرش مارکسیسم انسان را از اشتباه مصون نمیدارد. روسها از این نکته خیلی خوب اطلاع دارند، زیرا مارکسیسم در گذشته بکرات در کشور ما صورت «مد» بخود میگرفت.

اعلام اینکه احزاب سیاسی بطور کلی غیرلازم و دارای «سرشت بورژوایی» هستند، آنچنان ستونهای هرکولسی (۵۰) حماقت هستند که در قبال آن برای انسان کار دیگری نمیماند جز در بحر تعجب فرو رود. واقعاً هم از اینجا دیده میشود که: وقتی شخص روی اشتباه خود پافشاری میکند و با ژرفاندیشی به توجیه آن میپردازد و آنرا «به فرجام میرساند»، از یک اشتباه خرد همیشه ممکن است اشتباهی بزرگ و موخس برخیزد.

نفی حزبیت و انضباط حزبی - چنین است نتیجه‌ای که برای اپوزیسیون بیار آمد و این برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاریا بسود بورژوازی. این درست برابر است با آن پراکندگی و نا استواری خرده‌بورژوایی و مستعد نبودن برای بردباری، اتحاد و عمل موزون که اگر به آن میدان داده شود حتماً به فتنای هر جنبش انقلابی پرولتاری خواهد انجامید. از نظرگاه کمونیسم، نفی حزبیت در حکم فرا جهیدن از آستان ورشکستگی سرمایه‌داری (در آلمان) به کمونیسم و آنهم نه به مرحله نخستین و نه به مرحله میانین کمونیسم، بلکه یکباره به مرحله عالی آن است. ما در روسیه اکنون (در این سومین سال پس از سرنگونی بورژوازی) نخستین گام‌ها را برای گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم یعنی به نخستین مرحله کمونیسم برسداریم. طبقات در اینجا هنوز باقی هستند و در هرجای دیگر هم پس از آنکه پرولتاریا قدرت را بتصرف خود در آورد، سال‌ها باقی خواهند ماند. شاید فقط در انگلستان که دهقان در آن وجود ندارد (ولی بهر حال خرده‌مالک وجود دارد!) این مدت کوتاهتر باشد. برانداختن طبقات فقط بمعنای طرد ملاکان و سرمایه‌داران نیست - این کار را ما نسبتاً آسان انجام دادیم - بلکه بمعنای برانداختن سولدین کوچک کالا نیز هست، ولی اینها را دیگر نمیتوان طرد کرد، نمیتوان نابود کرد، با آنها باید ساخت، آنها را میتوان (و باید) اصلاح و تجدید تربیت کرد - ولی فقط از طریق کار سازمانی بسیار طولانی، آرام و با احتیاط. این عناصر، پرولتاریا را از هر سو در محیط خرده‌بورژوایی محصور کرده‌اند، آنرا به این محیط می‌آلایند، فاسدش میکنند و

سوجبات عود عیوب ذاتی خرده‌بورژوازی یعنی سست عنصری، از هم پاشیدگی، فردگرایی (اندیویدوالیسم. م.) و تبدیل شور و شوق به یأس و دلمردگی را پیوسته در میان پرولتاریا فراهم میسازند. برای مقابله با این پدیده، برای تحقق صحیح، موقت‌آمیز و پیروزی آفرین نقش سازمانگر پرولتاریا (که نقش عمده آنست)، باید در حزب سیاسی پرولتاریا مرکزیت اکید و انضباط خدشه‌ناپذیر حکمفرما باشد. دیکتاتوری پرولتاریا پیکاری است سرسخت، خونین و بی‌خونریزی، قهرآمیز و مسالمت‌آمیز، نظامی و اقتصادی، تربیتی (پداگوژیک. م.) و اداری، علیه نیروها و سنت‌های جامعه کهنه. نیروی عادت ملیونها و دهها ملیون انسان، مهیب‌ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین و آبدیده در عرصه پیکار، بدون حزب برخوردار از اعتماد تمام نیروی پاکدامن طبقه خویش، بدون حزبی که بتواند وضع روحی توده را پیوسته دریابد و نفوذ خود را در آن اعمال کند، انجام موفقیت‌آمیز این پیکار میسر نخواهد بود. پیروزی بر بورژوازی بزرگ متمرکز هزار بار آسانتر از «پیروزی» بر ملیونها و ملیونها خرده‌مالک و صاحبکار کوچک است. اینان با فعالیت روزمره، عادی، ناسرائی، ناسحسوس و فسادگستر خویش همان نتایجی را بهار می‌آورند که بورژوازی بدان نیاز دارد و بورژوازی را احیا میکند. هرکس ولو اندکی انضباط آهنین حزب پرولتاریا را سست کند (بویژه در دوران دیکتاتوری آن)، عملاً علیه پرولتاریا به بورژوازی یاری میرساند.

در کنار مسئله مربوط به رهبران - حزب - طبقه - توده، باید مسئله سندیکا‌های «ارتجاعی» را نیز مطرح ساخت. ولی نخست بخود اجازه میدهم که یکی دو نتیجه‌گیری دیگر را نیز بر پایه تجربه حزب خودمان، بیان دارم. حمله به «دیکتاتوری رهبران» همیشه در حزب ما انجام می‌گرفت: بیاد دارم که نخستین بار چنین حملاتی در سال ۱۸۹۵ انجام گرفت. آن هنگام هنوز رسماً حزبی وجود نداشت ولی در پترپورگ کار ایجاد یک گروه مرکزی آغاز شده بود که میبایست رهبری گروههای بخشها (۵۱) را بعهده خود گیرد. در نهمین کنگره حزب ما (آوریل ۱۹۲۰) اپوزیسیون کوچکی وجود داشت

که ایضاً علیه «دیکتاتوری رهبران» و «الیگارشی» (۵۲) و غیره سخن میگفت. باینجهت در «بیماری کودکی» «کمونیسم چپ» آلمانی‌ها هیچ نکته شگفت‌انگیز و تازه و سوحش وجود ندارد. این بیماری بی‌خطر میگردد و پس از آن بدن حتی قویتر میشود. از سوی دیگر تبدیل سریع فعالیت علنی به فعالیت غیرعلنی و بالعکس که ضرورت «پنهان داشتن» و اختفای خاص ستاد کل یعنی همان رهبران، آنرا ایجاب میکرد، گاه به بروز پدیده‌های بسیار خطرناک در میان ما می‌انجامید. بدترین آنها این بود که در سال ۱۹۱۲ جاسوسی بنام مالینفسکی وارد کمیته مرکزی بلشویک‌ها شد. این شخص دهها و دهها تن از بهترین و با ایمان‌ترین رفقای ما را بدام انداخت و با کشاندن آنها به اردوگاههای اعمال شاقه، مرگ بسیاری از آنانرا تسریع کرد. و اما اگر او نتوانست بیش از این آسیب رساند بدان سبب بود که ما میان کار علنی و غیرعلنی رابطه صحیح برقرار ساخته بودیم. مالینفسکی در مقام عضو کمیته مرکزی حزب و نماینده مجلس دوما برای جلب اعتماد ما ناچار بود به ما کمک کند تا روزنامه‌های علنی خود را که در دوران تزاریسیم نیز میتوانستند همه‌روزه علیه اپورتونیسم منشویک‌ها مبارزه کنند و تبلیغ مبانی بلشویسم را با استتار لازم انجام دهند انتشار دهیم. او که با یک دست دهها و دهها تن از بهترین فعالان بلشویسم را بسوی اردوگاههای اعمال شاقه و به آغوش مرگ سیفرستاد، ناچار بود با دست دیگر از طریق انتشار جراید علنی به تربیت دهها و دهها هزار بلشویک جدید کمک کند. بد نمی‌بود اگر آن رفقای آلمانی (و نیز انگلیسی و آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی) که وظیفه آموختن فن فعالیت انقلابی را در سندیکاهای ارتجاعی بعهده دارند، در کمنه این امر خوب تعمق میکردند.*

* مالینفسکی در آلمان اسیر بود. وقتی در دوران حکومت بلشویک‌ها به روسیه بازگشت، فوراً توسط کارگران ما بدادگاه تسلیم شد و تیرباران گردید. منشویک‌ها به مناسبت اشتباه ما در مورد راه دادن

در بسیاری از کشورها و از آنجمله در پیشرفته‌ترین آنها بورژوازی اکنون بیشک جاسوسان خود را به درون احزاب کمونیست می‌فرستد و در آینده نیز خواهد فرستاد. یکی از شیوه‌های مبارزه با این خطر همان در آمیختن ماهرانه فعالیت علنی و غیرعلنی است.

۶

آیا انقلابیون باید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند؟

«چپ‌های» آلمانی برآنند که به این پرسش می‌توان بی‌چون و چرا پاسخ منفی داد. بزعم آنان خطابه‌ها و بانگ‌های خشم‌آلود علیه سندیکاهای «ارتجاعی» و «ضدانقلابی» برای «اثبات» بی‌فایده بودن و حتی غیرسجّاز بودن فعالیت انقلابیون، کمونیست‌ها در سندیکاهای زرد ضد انقلابی یعنی سندیکاهای سوسیال شویتیست، سازشکار و هوادار لگین، کفیسیت (کارل هورنر این کار را «با وقار» خاص و سخافت بسیار انجام می‌دهد).

ولی هر اندازه هم که «چپ‌ها»ی آلمانی به خصلت انقلابی

یک جاسوس به کمیته* مرکزی حزب خود با شدت خاصی به ما می‌تاختند. ولی وقتی ما بهنگام زمامداری کرنسکی خواستار شدیم که رودزیانکو رئیس مجلس دوما بازداشت گردد و محاکمه شود، زیرا او از همان دوران پیش از جنگ از فعالیت جاسوسی مالی‌نفسکی آگاهی داشت و این مطلب را به نمایندگان گروه ترودوویک‌ها (۵۲) و کارگران در مجلس دوما اطلاع نداده بود، — نه منشویک‌ها و نه سوسیالیست‌رولوسیونرها که باتفاق کرنسکی در دولت شرکت داشتند، از این خواست‌ها پشتیبانی نکردند و رودزیانکو همچنان آزاد ماند و به دنیکن پیوست.

این تاکتیک مطمئن باشند، چنین تاکتیکی در واقعیت امر از بیخ-وین خطاست و جز مستی عبارات پوچ هیچ چیز دیگری در بر ندارد. توضیح این مطلب را از شرح چگونگی تجربه حزب خودمان آغاز میکنم و این امر با طرح کلی این بخش که هدفش کاربرد آن نکاتی از تاریخ و تاکتیک کنونی بلشویسم در عرصه اروپای غربی است که کاربردپذیری عام، اعتبار عام و وجوب عام دارند، هماهنگ است.

چگونگی رابطه میان رهبران - حزب - طبقه - توده‌ها و در عین-حال چگونگی روش دیکتاتوری پرولتاریا و حزب آن در قبال سندیکاها، اکنون در کشور ما بطور مشخص برسوال زیرین است. دیکتاتوری را پرولتاریای متشکل در شوراها تحقق می‌بخشد و پرولتاریا نیز تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک‌ها است که بموجب آمار اعلام‌شده در کنگره اخیر حزب (آوریل ۱۹۲۰) ۶۱۱ هزار عضو دارد. تعداد اعضای حزب، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، بسیار متغیر و در گذشته و حتی در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بسی کمتر از این بوده است (۵۴). ما از گسترش بیش از حد حزب بیم داریم، زیرا جاه‌طلبان و شیادانی که فقط سزاوار تیربارانند، حتماً میکوشند بهرحیله شده به حزب حاکم راه یابند. آخرین باری که ما درهای حزب را کاملاً گشودیم - و آنهم فقط بروی کارگران و دهقانان در آن روزهایی بود (زمستان سال ۱۹۱۹) که یودنیچ به چند کیلومتری پتروگراد و دنیکین به شهر اریول (تقریباً در ۳۵۰ کیلومتری مسکو) رسیده بودند و جمهوری شوروی را خطری مهیب و مرگبار تهدید میکرد و بهمین جهت ماجرآجویان و جاه-طلبان و شیادان و بطور کلی عناصر ناپایدار بهیچوجه نمیتوانستند از پیوستن به کمونیست‌ها انتظار جاه و مقام ممتازی داشته باشند (بلکه بیشتر میبایست در انتظار شکنجه و دار باشند) (۵۵). حزب که کنگره‌اش همه‌ساله برگزار میگردد (در کنگره اخیر از هر هزار عضو یک نماینده شرکت داشت)، توسط یک کمیته مرکزی مرکب از ۱۹ عضو که منتخب کنگره هستند، رهبری میشود.

ضمناً اداره امور جاری در مسکو توسط هیئت‌هایی از اینهم محدودتر، یعنی با اصطلاح «ارگ بورو» (بوروی سازمانی) و «پلیت بورو» (بوروی سیاسی)، انجام می‌گیرد که هر یک مرکب از پنج عضو کمیته مرکزی است و در جلسه عمومی (پلنوم. م.) کمیته مرکزی انتخاب میشوند. بنابر این، چنین مینماید که یک «الیگارش» تمام عیار وجود دارد. حل هیچیک از مسائل مهم سیاسی یا سازمانی در هیچیک از مؤسسات دولتی جمهوری‌ها، بدون رهنمودهای کمیته مرکزی حزب انجام نمی‌گیرد.

حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها متکی است که اکنون بموجب آمار اعلام‌شده در کنگره اخیر (آوریل ۱۹۲۰) بیش از چهار میلیون عضو دارند و رسماً غیرحزبی هستند. اعضای تمام ارگانهای رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در رأس آنها مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسر روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه)، عملاً از کمونیست‌ها هستند که تمام رهنمودهای حزب را تحقق می‌بخشند. بدیتمان رویهمرفته یک دستگاه پرولتری رسماً غیرکمونیستی، انعطاف‌پذیر و بالنسبه گسترده و بسیار نیرومند پدید می‌آید که حزب از طریق آن با طبقه و توده پیوند محکم برقرار می‌سازد و دیکتاتوری طبقه از طریق آن تحت رهبری حزب تحقق می‌پذیرد. پیداست که بدون پیوند محکم با اتحادیه‌ها، بدون پشتیبانی پرشور آنها و بدون فعالیت بغایت فداکارانه‌ای که آنها نه فقط در عرصه ساختمان اقتصادی، بلکه در عرصه سازمانگری نظامی نیز، انجام داده‌اند، ما نه تنها دو سال و نیم، بلکه دو ماه و نیم هم نمیتوانستیم کشور را اداره کنیم و دیکتاتوری را تحقق بخشیم. روشن است که تأمین این پیوند محکم عملاً ره‌آورد فعالیت بس بغرنج و متنوع در زمینه‌های زیرین است: ترویج (پروباگاند م.) و تبلیغ (آرژیتاسیون. م.) مشورت‌های بموقع و مکرر نه تنها با رهبران اتحادیه‌ها، بلکه بطور کلی با فعالان متنفذ آنها و نیز مبارزه قاطع علیه منشیویک‌ها، که هنوز هم عده‌ای، اگرچه بسیار ناچیز، هواخواه دارند و انواع شگردهای ضدانقلابی را به آنها می‌آموزند: از دفاع

ایدئولوژیک از دسکراسی (بورژوازی) و تبلیغ «استقلال» اتحادیه‌ها (استقلال در قبال قدرت حاکمه پرولتری!) گرفته تا کارشکنی در انضباط پرولتری و هکذا و قس علیهذا.

ولی ما پیوند با «توده‌ها» را از طریق اتحادیه‌ها کافی نمی‌دانیم. زندگی عملی در جریان انقلاب، مجمعی نظیر کنفرانسهای غیرحزبی کارگری و دهقانی برای ما پدید آورده است و ما با تمام قوا سیکوشیم از آن پشتیبانی کنیم، آنرا تکامل بخشیم و دامنه‌اش را گسترش دهیم تا بدینوسیله پیوسته از چگونگی روحیات توده‌ها آگاه و به آنها نزدیک باشیم، به خواسته‌هایشان پاسخ گوئیم و بهترین کارکنان را از میان آنها برای مشاغل دولتی و غیره برگزینیم. در یکی از آخرین فرمان‌ها که به تجدید سازمان کمیساریای ملی کنترل دولتی و تبدیل آن به «بازرسی کارگری و دهقانی» اختصاص دارد، به این نوع کنفرانسهای غیرحزبی حق داده شده است تا اعضای سازمان کنترل دولتی را برای انواع تحقیقات و غیره انتخاب کنند.

سپس بدیهی است که تمام کار حزب از طریق شوراها که توده‌های زحمتکش را بدون توجه به تفاوت حرفه‌های آنها در بردارند، انجام می‌گیرد. کنگره‌های شهرستانی شوراها آنچنان مؤسسه دسکراتیکی هستند که بهترین جمهوری‌های دسکراتیک جهان بورژوازی نیز تاکنون نظیر آنها بخود ندیده‌اند. از طریق همین کنگره‌ها (که حزب سیکوشد جریان کار آنها را با دقت هرچه بیشتری زیر نظر داشته باشد) و نیز از طریق اعزام دائمی کارگران آگاه به دهات برای تصدی مشاغل گوناگون است که نقش رهبری پرولتاریا در مورد دهقانان و دیکتاتوری پرولتاریای شهر و مبارزه مستمر علیه دهقانان ثروتمند، بورژوا، استثمارگر و محترک و غیره، تحقق می‌پذیرد.

چنین است ساختمان عمومی دستگاه قدرت حاکمه پرولتری، وقتی آنرا «از بالا» یعنی از نظرگاه تحقق عملی دیکتاتوری مورد بررسی قرار دهیم. امید است که خواننده دریابد که چرا تمام گفتگوهای مربوط به این بحث که دیکتاتوری «از بالا» بهتر است یا «از پایین»، دیکتاتوری رهبران بهتر است یا دیکتاتوری توده و غیره، در نظر

یک بلشویک روس که با این دستگاه آشنایی دارد و در طول ۲۵ سال ناظر چگونگی پیدایش آن از درون محفل‌های کوچک غیرعلنی پنهانی بوده است، - نمیتواند چیزی جز یاهوپردازی کودکانه نظیر مناقشه بر سر اینکه: آیا پای چپ برای انسان سودمندتر است یا دست راست، جلوه‌گر باشد.

بهمین سان نیز دعاوی عالیجنابانه و بسیار فاضلانه و بغایت انقلابی‌مآبانانه چپ‌نماهای آلمانی درباره اینکه گویا کمونیستها نمیتوانند و نباید در سندیکاهاى ارتجاعی فعالیت کنند و گویا امتناع از این فعالیت مجاز است و باید از سندیکاها خارج شد و حتماً «اتحاد کارگری» سراپا تر و تازه و سراپا ناب و شسته‌رفته‌ای پدید آورد و غیره و غیره که کمونیست‌های بسیار نازنین (و لابد بسیار جوان) آنرا ابداع کرده باشند، - نمیتواند در نظر ما چیزی جز یاهوپردازی خنده‌آور کودکانه جلوه‌گر باشد.

سرمایه‌داری ناگزیر از یکسو تفاوت‌های حرفه‌ای و صنفی کهنه‌ای را که در طول قرن‌ها میان کارگران پدید آمده است، و از سوی دیگر سندیکاها را برای سوسیالیسم بمیراث میگذارد. و اما این سند-یکها فقط با آهنگی بسیار کند و با گذشت سالها و سالها میتوانند رشد یابند و به اتحادیه‌های تولیدی گسترده‌تر و دارای جنبهٔ صنفی کمتر بدل گردند و بدل خواهند شد (و آنگاه دیگر تنها صنف‌ها و پیشه‌ها و حرفه‌ها را در برنخواهند داشت، بلکه رشته‌های تولیدی تام و تمامی را فرا خواهند گرفت). فقط از طریق این اتحادیه‌های تولیدی است که میتوان بعدها تقسیم کار میان افراد را برانداخت و به تربیت و آموزش و پرورش انسان‌های دارای رشد همه‌جانبه و ورزیدگی همه‌جانبه که از عهده هر کاری برآیند، پرداخت. کمونیسم بسوی این هدف پیش میرود و باید پیش رود و به این هدف هم دست خواهد یافت، ولی فقط در طول سالیان دراز. اگر خواسته باشیم این ره‌آورد آتی کمونیسم کاملاً رشدیافته، کاملاً قوام پذیرفته و شکل گرفته، کاملاً گسترش یافته و به کمال رسیده را عملاً همین

امروز دریافت داریم، درست مثل آنست که بخواهیم به یک کودک چهارساله ریاضیات عالی بیاموزیم.

ما میتوانیم (و باید) ساختمان سوسیالیسم را با همان مصالح انسانی که سرمایه‌داری برای ما بمیراث گذاشته است آغاز کنیم، نه با مصالح انسانی پندارآمیز و مصالحی که خود اختصاصاً فراهم آورده باشیم. این کار بیگمان بسیار «دشوار» است، ولی هرگونه شیوه برخورد دیگری نسبت به این وظیفه آنقدر غیرجدی است که حتی ارزش بحث هم نخواهد داشت.

سندیکاها در آغاز تکامل سرمایه‌داری برای طبقه کارگر پیشرفتی عظیم بودند، زیرا کارگران را از حالت پراکندگی و ناتوانی برون آوردند و به اشکال ابتدایی اتحاد طبقاتی رساندند. اما وقتی پیدایش عالیترین شکل اتحاد طبقاتی پرولترها یعنی حزب انقلابی پرولتاریا (که فقط زمانی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که بتواند رهبران را در واحدی یکپارچه و جدایی‌ناپذیر با طبقه و توده‌ها پیوند دهد) آغاز گردید، سندیکاها بطور ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر برخی صفات ارتجاعی، برخی تنگ‌نگری‌های صنفی، برخی تمایلات آپلیتیستی (سیاست‌گریزی. م.)، کهنه‌پرستی و غیره از خود آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان، تکامل پرولتاریا جز از طریق سندیکاها و همکاری آنها با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمیتوانست انجام گیرد. تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا گام عظیمی است که پرولتاریا در نقش یک طبقه به پیش برسد و لذا حزب باید با تلاشی بیش از پیش و ضمناً بشیوه‌ای نوین، نه اینکه فقط بشیوه پیشین، به تربیت سندیکاها همت گمارد و آنها را رهبری کند و در عین حال این نکته را پیوسته در نظر داشته باشد که سندیکاها بعنوان «مکتب کمونیسم» یعنی مکتب تدارک لازم برای آنکه پرولترها بتوانند دیکتاتوری خودشان را تحقق بخشند و نیز بعنوان اتحاد لازم برای انتقال تدریجی اداره کلیه امور اقتصاد کشور بدست طبقه کارگر (و نه بدست شاغلین این یا آن حرفه و صنف)

و سپس بدست تمام زحمتکشان بر جای میمانند و دیرزمانی بر جا خواهند ماند.

برخی «صفات ارتجاعی» سندیکاها، به مفهوم پیشگفته، در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است. عدم درک این نکته نشانه عدم درک مطلق شرایط اساسی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. ترس از این «صفات ارتجاعی» و کوشش برای اجتناب از آن و فرا جهیدن از آن بزرگترین سخافت است، زیرا معنایش ترس از نقشی است که پیشاهنگ پرولتری در زمینه آموزش و روشنگری و تربیت عقب مانده ترین قشرها و توده های طبقه کارگر و دهقانان و جلب آنان به زندگی نوین برعهده دارد. از سوی دیگر موقوف کردن امر تحقق دیکتاتوری پرولتاریا به زمانی که حتی یک کارگر دارای تمایلات محدود حرفه ای و یک کارگر آلوده به موهومات صنفی و تردیونیونیستی نیز باقی نمانده باشد، اشتباهیست از آنهم فاحش تر. هنر یک سیاستمدار (و شیوه رهنمون یک کمونیست به درک صحیح وظایف خویش) نیز همان توانایی ارزیابی صحیح اوضاع و احوال و تشخیص صحیح لحظه ایست که پیشاهنگ پرولتاریا میتواند قدرت را با احراز موفقیت بنصرف خود درآورد و در جریان آن و پس از آن میتواند از پشتیبانی کافی قشرهای بحد کافی وسیع طبقه کارگر و توده های زحمتکش غیر پرولتر برخوردار گردد و سپس از طریق تربیت و جلب توده های هرچه انبوهتری از زحمتکشان تسلط خود را حفظ کند و تحکیم بخشد و دامنه آنرا گسترش دهد.

و اما بعد. در کشورهای پیشرفته تر از روسیه برخی صفات ارتجاعی سندیکاها بیشک با شدتی بمراتب بیش از کشور ما نمودار شده است و میبایست هم چنین باشد. در کشور ما منشویکها بسبب وجود همین تنگ نگر صنفی و خودخواهی حرفه ای و اپور-تونیسم، در اتحادیه ها تکیه گاه داشتند (و بخشی از آنان هنوز هم در عده بسیار اندکی از اتحادیه ها چنین تکیه گاهی را حفظ کرده اند). ولی در غرب منشویکهای آنجا بسی استوارتر در سندیکاها «لانه کرده اند» و قشری از «اشرافیت کارگری» حرفه گر، تنگ نگر، خویشمن -

خواه، خشکیده احساس، سودجو، کاسب منش، دارای روحیه امپریالیستی و خرید شده و فاسد شده بدست امپریالیسم، پدید آمده که بمراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ماست. در این امر تردیدی نیست. مبارزه با گومپرس‌ها، با حضرات ژوئوها، هندرسن‌ها، مرهایم‌ها، لگین‌ها و شرکاء در اروپای غربی از مبارزه با منشویک‌های ما که صنف (تیپ م.) اجتماعی و سیاسی کاملاً همگونی را تشکیل میدهند، بمراتب دشوارتر است. این مبارزه را باید بی‌امان انجام داد و حتماً هم آنرا، همانگونه که ما عمل کردیم، به رسوایی کامل و اخراج تمام رهبران اصلاح‌ناپذیر اپورتونیسیم و سوسیال‌شوینیسیم از سندیکاها، منجر ساخت. تا زمانیکه این مبارزه به مرحله معین نرسیده است نمیتوان قدرت سیاسی را بتصرف درآورد (و نباید برای تصرف آن تلاش کرد). ضمناً باید در نظر داشت که این «مرحله معین» در کشورهای مختلف و در اوضاع و احوال مختلف یکسان نیست و فقط رهبران سیاسی متفکر، مجرب و مطلع پرولتاریای هر کشور میتوانند آنرا بدرستی تشخیص دهند. (در کشور ما یکی از معیارهای کامیابی در این مبارزه چگونگی انتخابات مجلس مؤسسان بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷ یعنی چند روز پس از انقلاب پرولتری ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ صورت گرفت. در این انتخابات منشویک‌ها بکلی درهم شکسته شدند و در قبال ۹ میلیون رأی بلشویک‌ها فقط ۷۰۰ هزار و بانضمام آرا، قفقاز - ۱،۴ میلیون رأی، گرد آوردند؛ رجوع شود به مقاله‌ای که تحت عنوان «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» در شماره ۷-۸ مجله «انترناسیونال کمونیستی» نوشته‌ام (۵۶).

ولی ما مبارزه علیه «اشرافیت کارگری» را بنام توده و برای جلب آن بسوی خویش و مبارزه علیه رهبران اپورتونیست و سوسیال-شوینیسیت را برای جلب طبقه کارگر بسوی خویش انجام میدهیم. فراموش کردن این حقیقت بسیار ابتدائی و بسیار عیان، نابخردی خواهد بود. و کمونیست‌های «چپ» آلمان که بسبب سرشت ارتجاعی و ضدانقلابی سران سندیکاها چنین نتیجه میگیرند که... باید از

سندیکاها خارج شد!! و از فعالیت در آنها سرباز زد!! و اشکال نوین و مندرآوردی برای سازمان کارگری طرح ریخت!! درست همین نابخردی را از خود نشان میدهند. این نابخردی چنان نابخشودنی است که با حد اعلاى خدمتگزاری کمونیست‌ها به بورژوازی همپایه است. زیرا منشویک‌های ما نیز بکردار همه رهبران اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست و کائوتسکیست سندیکاها، نقشی جز نقش «کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری» (اصطلاحی که ما همیشه علیه منشویک‌ها بکار میبردیم) ویا طبق اصطلاح بسیار عالی و بسیار صائب پیروان دانیل دولثون در آمریکا، نقش «کارپردازان کارگری طبقه سرمایه‌داران» (labor lieutenants of the capitalist class) بعهدده ندارند. سر باز زدن از فعالیت در سندیکاهاى ارتجاعی معنایش آنست که توده‌های کارگری دارای رشد غیرکافی یا عقب‌مانده همچنان زیر نفوذ رهبران مرتجع و عمال بورژوازی و اشراف کارگری یا «کارگران بورژواشده»، باقی مانند (رجوع شود به نامه‌ای که انگلس در سال ۱۸۵۸ درباره کارگران انگلیسی به مارکس نوشته است (۵۷)). همین «تئوری» نابخردانه علم شرکت کمونیست‌ها در سندیکا‌های ارتجاعی در نهایت وضوح نشان میدهد که این کمونیست‌های «چپ» با چه سبکمغزی به معضل نفوذ در میان «توده‌ها» مینگرند و از هوار هوار خود درباره «توده» چه سؤاستفاده‌هایی میکنند. برای آنکه بتوان به «توده» یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را بسوی خود جلب کرد، باید از دشواری‌ها نهراسید و بدون بیم از ایرادگیری‌ها، مانع تراشی‌ها، اهانتها و پیگردها از طرف «رهبران» (که چون اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست هستند، در اکثر موارد بطور مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند)، حتماً در آنجا که توده هست فعالیت کرد. باید بهرگونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان بشیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشا و شکیبیا درست در آن مؤسسات و جوامع و جمعیت‌ها، ولو بینهایت ارتجاعی که توده پرولتر یا نیمه پرولتر در برداشته باشند، به ترویج و تبلیغ پرداخت. سندیکاها

و تعاونی‌های کارگری (بخش اخیر لااقل در پاره‌ای موارد) همان سازمانهایی هستند که توده در آنها وجود دارد. در انگلستان طبق آمار منتشره در روزنامه سوئدی «Folkets Dagblad Politiken» (۵۸) (شماره مورخ ۱۰ مارس ۱۹۲۰)، عده اعضای تردیونیون‌ها از پایان سال ۱۹۱۷ تا پایان سال ۱۹۱۸ از ۵٫۵ میلیون به ۶٫۶ میلیون رسید، یعنی ۱۹ درصد افزایش پذیرفت و در پایان سال ۱۹۱۹ این رقم به ۷٫۵ میلیون رسید. من آمارهای مربوط به فرانسه و آلمان را دم دست ندارم ولی حقایق کاملاً مسلم و برهمه عیان گواه بر آنست که در این کشورها نیز عده اعضای سندیکاها افزایش بسیار یافته است.

این حقایق با روشنی تمام نمایانگر پدیده‌ایست که هزاران نشانه دیگر نیز آنرا تأیید میکند و آن اینکه سطح آگاهی همانا در میان توده‌های پرولتر و لایه‌های «زیرین» و عقب‌مانده ارتقا می‌یابد و شوق به تشکل همانا در میان آنان شدت می‌پذیرد. میلیون‌ها کارگر در انگلستان و فرانسه و آلمان برای نخستین بار از حالت عدم تشکل کامل خارج میشوند و به ابتدائی‌ترین، پایین‌ترین، ساده‌ترین و قابل فهم‌ترین (برای کسانی که هنوز سراپا آغشته به موهومات بورژوادمکراتیک هستند) شکل سازمان یعنی به سندیکا روی می‌آورند و در همین حال کمونیست‌های چپ انقلابی، ولی نابخرد، کنار آنها ایستاده هوار میکشند: «توده»، «توده»! و از فعالیت در درون سندیکاها سر باز می‌زنند!! و بهانه می‌آورند که این سندیکاها «سرشت ارتجاعی» دارند!! و در پی ابداع «اتحاد کارگری» تروتاز و ناب و شسته‌رفته‌ای، مبرا از موهومات بورژوادمکراتیک و خطایای صنفی و تنگ‌نگری حرفه‌ای هستند که گویا عریض و وسیع خواهد بود (خواهد بود!) و لازمه شرکت در آنها فقط (فقط!) «پذیرش سیستم شوراها و دیکتاتوری» خواهد بود (رجوع شود به نقل قول پیشین)!!

بی‌خردی از این بیشتر و زیانی فاحشتر از آنچه که انقلابیون «چپ» به انقلاب وارد می‌آورند، تصورناپذیر است! اگر در روسیه،

حتی امروز نیز پس از دو سال و نیم پیروزی‌های بیمانند بر بورژوازی روسیه و آنتانت، شرط ورود به اتحادیه‌ها را «پذیرش دیکتاتوری» قرار میدادیم، کار احمقانه‌ای کرده بودیم، به نفوذ خویش در میان توده‌ها لطمه وارد میساختیم و به منشویک‌ها یاری میرساندیم. زیرا تمام وظیفه‌ای که کمونیست‌ها برعهده دارند آنست که بتوانند عقب‌ماندگان را مجاوب کنند و میان آنها کار کنند، نه اینکه با شعارهای من درآوردی کودکانه «چپ»، میان خود و آنان حصار بکشند.

حضرات گومپرس‌ها، هندرسن‌ها، ژوئوها و لگین‌ها بیشک از یک چنین انقلابیون «چپ» که بکردار اپوزیسیون «اصولی» آلمانی (که خدا چنین «اصولیتی» را نصیب ما نکند!) و یا بسان برخی از انقلابیون آمریکایی عضو سازمان «کارگران صنعتی جهان» (۵۹)، خروج از سندیکاهاى ارتجاعی و امتناع از فعالیت در آنها را تبلیغ میکنند، بسیار سپاسگزارند. حضرات «رهبران» اپورتونیسم بیشک انواع نیرنگهای دیپلماسی بورژوایی را بکار خواهند برد و از دولتهای بورژوایی، کشیشان، پلیس و دادگاهها مدد خواهند گرفت تا کمونیست‌ها را به سندیکاها راه ندهند، بهر وسیله‌ای شده آنها را از آنجا برانند، محیط درون سندیکاها را حتی الامکان برای فعالیت آنها نامطبوع‌تر سازند، انواع اهانت‌ها بر آنان روا دارند، برضدشان تحریکات کنند و آنها را تحت پیگرد قرار دهند. باید در قبال تمام این اعمال مقاومت ورزید، بهرگونه فداکاری تن در داد و حتی — در صورت لزوم — بهرگونه حمله، مکر، شگردهای غیرقانونی، مسکوت گذاشتن و کتمان حقیقت توسل جست تا به سندیکاها راه یافت، در آنها باقی ماند و بهر قیمتی شده فعالیت کمونیستی در آنها انجام داد. در دوران تزاریسیم تا سال ۱۹۰۵ برای ما هیچگونه «امکان علنی» وجود نداشت، ولی وقتی زوباتف، ماسور اداره آگاهی، جلسات کارگری و جمعیت‌های کارگری از «باندهای سیاه» را برای بدام انداختن انقلابیون و مبارزه علیه آنها، بها داشت، ما اعضای حزب خود را به این جلسات و جمعیت‌ها میفرستادیم (من خود بیاد دارم که رفیق بابوشکین، کارگر

برجسته پتربورگ که در سال ۱۹۰۶ بدست ژنرالهای تزاری تیرباران شد، در میان آنها بود). اعضای حزب ما در این مجامع با توده‌ها ارتباط برقرار می‌ساختند، ماهرانه راه برای تبلیغات می‌یافتند و کارگران را از زیر نفوذ پیروان زوباتف بیرون میکشیدند*. البته در اروپای غربی که محیط آن آغشتگی خاصی به خرافات بسیار ریشه‌دار ناشی از دلبستگی به فعالیت علنی در چارچوب قانون اساسی و موازین بورژوادمکراتیک دارد، انجام چنین فعالیتی دشوارتر است. ولی این فعالیت را میتوان و باید انجام داد و بطور منظم و پیگیر هم انجام داد.

نظر شخصی من آنست که کمیته اجرائی انترناسیونال سوم باید خود، سیاست عدم شرکت در سندیکاهای ارتجاعی را صریحاً محکوم سازد و به کنگره آینده انترناسیونال سوم نیز پیشنهاد کند تا (با ذکر براهین کامل در اثبات نابخردانه بودن این عدم‌شرکت و زبان فاحش آن برای امر انقلاب پرولتری) هم این سیاست را بطور اعم و هم از جمله مشی برخی از اعضای حزب کمونیست هلند را که - مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلاً یا جزئاً - ولی به‌رحال از این سیاست نادرست پشتیبانی کرده‌اند، محکوم سازد. انترناسیونال سوم باید از تاکتیک انترناسیونال دوم پیوند بگسلد، مسائل دردناک را سکوت نگذارد و پرده‌پوشی نکند آنها را صریح و بی‌پروا بمیان بکشد. ما تمام حقایق را رودرروی «مستقل‌ها» (حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان) بیان داشتیم و رودرروی کمونیست‌های «چپ» نیز باید بیان داریم.

* گومپرس‌ها، هندرسن‌ها، ژوئوها و لگین‌ها نیز ذواتی از قماش همان زوباتف‌ها هستند و تنها وجه تمایزشان با زوباتف ما در جامه اروپایی و زرق و برق اروپایی و نیز در شگردهای متمدنانه و ظریفکاری‌شده و دمکراتیک مآبانه‌ای است که برای پیشبرد سیاست پلید خویش بکار می‌برند.

۷

آیا باید در پارلمانهای بورژوازی شرکت جست؟

کمونیست‌های «چپ» آلمان با نهایت تحقیر و با نهایت سبک‌مغزی - به این پرسش پاسخ منفی می‌دهند. براهین آنها چیست؟ در نقل قول پیشین دیدیم که آنها می‌گفتند:

«... باید هر گونه بازگشتی را بسوی اشکال مبارزه پارلمانی که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند... با قاطعیت تمام مردود شمرد...».

این ادعا بحد خنده‌آوری خودپسندانه و بعیان نادرست است. «بازگشت» به پارلمانتاریسم! شاید در آلمان، هم اکنون جمهوری شوروی وجود دارد؟ اما مثل اینکه نه! پس در این صورت چگونه میتوان از «بازگشت» سخن گفت؟ آیا این یک لفاظی پوچ نیست؟ پارلمانتاریسم «از نظر تاریخی کهنه و منسوخ شده است». این مطلب از نظر ترویج تئوری (پروپاگاندا - م.) صحیح است. ولی هرکس میدانند که از این امر تا برانداختن عملی آن هنوز راهی بسیار دراز در پیش است. سرمایه‌داری را از همان دهها سال پیش میشد، و با حقانیت کامل هم میشد، «از نظر تاریخی کهنه و منسوخ» اعلام کرد، ولی این امر بهیچوجه ضرورت مبارزه بسیار طولانی و بسیار سرسخت را در عرصه سرمایه‌داری منتفی نمیسازد. پارلمانتاریسم در گذرگاه تاریخ جهانی «از نظر تاریخی کهنه و منسوخ شده است»، یعنی عصر پارلمانتاریسم بورژوایی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاریا آغاز گردیده است. این مطلب مسلم است. ولی تاریخ جهانی با واحدهای دهها ساله سنجش میشود. ده - بیست سال زودتر یا دیرتر برای تاریخ جهانی بی‌اهمیت است، این

مقادیر در مقیاس تاریخ جهانی چنان بیمقدار است که حتی بطور تقریب نیز قابل سنجش نیست. ولی درست بهمین جهت استناد به مقیاس تاریخی جهانی در مسئله سیاست عملی، فاحش‌ترین خطای تئوریک است.

و اما پارلمان‌تاریسم «از نظر سیاسی» «کهنه و منسوخ شده است»؟ این بکلی مطلب دیگری است. اگر این دعوی صحیح می‌بود، موضعگیری «چپ‌ها» نیز استوار از کار درمی‌آمد. ولی این دعوی را باید با تحلیل بسیار جدی ثابت کرد و حال آنکه «چپ‌ها» قادر نیستند حتی یک گام در این زمینه به پیش بردارند. در «تزه‌های مربوط به پارلمان‌تاریسم» که در نخستین شماره «بولتن بوروی موقت انترناسیونال کمونیستی در آمستردام» (*Bulletin of the Provisional Bureau in Amsterdam of the Communist International*, February 1920) به چاپ رسیده و بیانگر آشکار گرایش چپ‌روانه هلندی‌ها یا گرایش هلندی چپ‌روانه است نیز چنانکه خواهیم دید، تحلیل بسیار بدی انجام گرفته است.

اولاً «چپ‌های» آلمانی، بطوریکه میدانیم، از ژانویه سال ۱۹۱۹ پارلمان‌تاریسم را، برغم عقیده رهبران سیاسی مبرزی چون روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت (۶۰)، «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ» می‌انگاشتند. و نیز میدانیم که «چپ‌ها» اشتباه کردند. تنها همین امر بطلان کامل این دعوی را که پارلمان‌تاریسم «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است» فوراً بشیوت میرساند و بنیاد آنرا فرو می‌پاشد. «چپ‌ها» موظفند ثابت کنند که به چه سبب اشتباه بی‌تردید آنها در آن زمان حالا دیگر اشتباه محسوب نمی‌شود. ولی آنها هیچ برهانی در اثبات این دعوی عرضه نمی‌دارند و نمیتوانند عرضه دارند. چگونگی برخورد یک حزب سیاسی به اشتباهات خود یکی از مهمترین و صحیح‌ترین ملاکهای جدی بودن حزب و ملاک چگونگی تحقق واقعی وظایف آن در قبال طبقه خویش و توده‌های زحمتکش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بروز این اشتباه شده است و بررسی دقیق وسایلی که برای رفع اشتباه ضرورت

دارد—چنین است نشان یک حزب جدی، چنین است شیوه انجام وظایفی که حزب بر عهده دارد و چنین است شیوه تربیت و آموزش طبقه و سپس توده. «چپ‌های» آلمانی (و هلندی) که این وظیفه خود را انجام نمیدهند و برای بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و حداعلای دقت و احتیاط لازم بکار نمیبرند، درست با این عمل ثابت میکنند که حزب طبقه نیستند، بلکه جرگه کوچکی هستند، حزب توده‌ها نیستند، بلکه مشتی روشنفکر و گروه اندکی از کارگران هستند که کجروی‌های روشنفکری را تقلید میکنند.

ثانیاً. ما در همان جزوه گروه «چپ‌های» فرانکفورت که قبلاً بتفصیل بخشهایی از آنرا نقل کردیم، چنین میخوانیم:

«...میلیونها کارگری که هنوز از سیاست مرکز» (حزب کاتولیک «مرکز») «پیروی میکنند، ضدانقلابی هستند. پرولترهای روستا لژیون‌های ارتش ضدانقلابی را از میان خود بیرون میدهند» (صفحه ۳ جزوه ناسپرده).

از همه قرائن معلوم است که این مطلب با بی‌پروایی مفرط گفته شده و مبالغه بسیار در آن بکار رفته است. ولی آن نکته اساسی که در اینجا تصریح شده مسلم است و اعتراف بدان از طرف «چپ‌ها»، اشتباه آنها را با وضوح خاص نمایان میسازد. اگر این صحیح است که «میلیونها» و «لژیونهای» پرولتر هنوز نه تنها کلاً از پارلمانتاریسم هواداری میکنند، بلکه اصولاً «ضدانقلابی» هم هستند، آنوقت چگونه میتوان دعوی کرد که «پارلمانتاریسم از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»؟! روشن است که پارلمانتاریسم هنوز در آلمان از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده است. روشن است که «چپ‌های» آلمانی دلخواه خویش و موضعگیری ایدئولوژیک و سیاسی خود را واقعیت عینی پنداشته‌اند و این برای انقلابیون خطرناک‌ترین اشتباه است. در روسیه که ستمگری بسیار وحشیانه و ددمنشانه تزاریسیم، طی دورانی بس طولانی و با اشکالی بس متنوع، انقلابیونی با مشی‌های

گوناگون، انقلابیونی با صداقت و وفاداری شگفت‌انگیز، با شور و شوق و قهرمانی و نیروی اراده شگرف بهار می‌آورد، ما از خیلی نزدیک ناظر این اشتباه انقلابیون بودیم، با دقتی خاص آنرا بررسی می‌کردیم، خیلی خوب با آن آشنا هستیم و بهمین جهت اشتباه دیگران را نیز در این زمینه با وضوح خاص تشخیص می‌دهیم. برای کمونیست‌های آلمانی البته که پارلمانتاریسم «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»، ولی جان کلام اتفاقاً در همین است که آنچه را که برای ما کهنه شده است برای طبقه و برای توده‌ها نیز کهنه شده نپنداریم. درست در همین زمینه است که ما باز می‌بینیم «چپ‌ها» توانایی قضاوت ندارند و نمیتوانند بگردار حزب طبقه و حزب توده‌ها عمل کنند. شما موظفید خود را از تنزل تا سطح توده‌ها، تا سطح لایه‌های عقب‌مانده طبقه مصون نگاهدارید. این یک امر مسلم است. شما موظفید حقیقت تلخ را به آنها بگویید. شما موظفید موهومات بورژوادمکراتیک و پارلمانتاریستی آنها را موهومات بنامید. ولی در عین حال شما موظفید با هشیاری کامل مراقب چگونگی سطح واقعی آگاهی و آمادگی همانا قاطبه طبقه (نه اینکه فقط پیشاهنگ کمونیستی آن) و همانا قاطبه توده زحمتکش (نه اینکه فقط عناصر پیشرو آن) باشید.

حتی اگر آن کارگران صنعتی که از پی کشیشان کاتولیک میروند و آن کارگران روستا که به دنبال ملاکان و کولاک‌ها (Grossbauern) کشیده میشوند، «ملیون‌ها» و «لژیون‌ها» نباشند، بلکه اقلیت بالنسبه قابل توجهی از آنانرا تشکیل دهند، باز هم نتیجه‌ای که بی هیچ تردید از آن بدست می‌آید، اینست که پارلمانتاریسم در آلمان هنوز از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه از پشت تریبون پارلمان برای حزب پرولتاریای انقلابی بویژه برای تربیت لایه‌های عقب‌مانده طبقه خویش و بیداری و روشنگری توده روستایی رشدنیافته، مظلوم و توسری‌خورده و نادان، واجب است. تا زمانیکه شما توانایی برچیدن بساط پارلمان بورژوایی و هریک از گونه‌های دیگر مؤسسات ارتجاعی را ندارید، درست بدانجهت که در آنها هنوز کارگرانی وجود دارند که کشیشان

و محیط سوت و کور روستا آنها را تحمیق کرده‌اند، موظفید در این مؤسسات فعالیت کنید، در غیر اینصورت بیم آنست که به عناصری صرفاً یاوه‌پرداز بدل گردید.

ثالثاً. کمونیست‌های «چپ» از ما بلشویک‌ها خیلی زیاد تعریف میکنند. گاه میخواهم بگویم: چه بهتر بود که ما را کمتر سیستودند و بیشتر در تاکتیک بلشویک‌ها تعمق میکردند و بیشتر با آن آشنا میشدند! ما در سپتامبر-نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوایی روسیه یعنی مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود، پس باید آنرا صریح گفت و ثابت کرد، زیرا این امر ضرور است تا کمونیسم جهانی بتواند تاکتیک صحیح تنظیم کند. و اگر صحیح بود پس باید از آن به نتیجه‌گیری‌های معین رسید. بدیهی است که اوضاع و احوال روسیه را بهیچوجه نمیتوان با اوضاع و احوال اروپای غربی یکسان انگاشت. ولی در مورد مسئله خاص چگونگی این مفهوم که: «پارلمان-نتاریسم از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»، حتماً باید تجربه ما را مورد توجه دقیق قرار داد، زیرا بدون توجه به تجربه مشخص، مفاهیمی از این گونه خیلی زود به لفاظی‌های پوچ بدل میگردد. مگر ما بلشویکهای روس در سپتامبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، بیش از هر کمونیست غربی حق نداشتیم پارلمان‌نتاریسم را در روسیه از نظر سیاسی کهنه و منسوخ بشماریم؟ البته که حق داشتیم، زیرا مطلب این نیست که آیا پارلمان بورژوایی در یک کشور از دیرزمان دایر بوده یا تازه دایر شده است، بلکه آنست که توده‌های انبوه زحمتکشان برای پذیرش نظام شوروی و برچیدن بساط پارلمان بورژوا-دمکراتیک (یا مجاز دانستن برچیدن بساط آن) چه اندازه آمادگی دارند (ایدئولوژیک، سیاسی و عملی). این مطلب که در روسیه، در سپتامبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، طبقه کارگر شهرها و سربازان و دهقانان، بحکم یک سلسله شرایط خاص، برای پذیرش نظام شوروی و برچیدن بساط دمکراتیک‌ترین پارلمان بورژوایی آمادگی نادر از خود نشان میدادند، واقعیت تاریخی کاملاً مسلم و

کاملاً مسجل است. با وجود این بلشویک‌ها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند، بلکه هم پیش و هم پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بتصرف خود درآورد، در انتخابات شرکت جستند. اینکه انتخابات مزبور نتایج سیاسی بس ارزنده (و برای پرولتاریا بغایت سودمند) بهار آورد، مطلبی است که امیدوارم آنرا ضمن مقاله‌ای که در صفحات پیشین از آن نام بردم و آمارها و اطلاعات مربوط به چگونگی انتخابات مجلس مؤسسان بتفصیل در آن تحلیل شده است، ثابت کرده باشم.

نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید کاملاً مسلم و انکارناپذیرست: ثابت شده است که حتی چند هفته پیش از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در پارلمان بورژوادمکراتیک نه تنها به پرولتاریای انقلابی زیان نمیرساند، بلکه با آسانی بیشتری به آن امکان میدهد تا به توده‌های عقب‌مانده ثابت کند که چرا چنین پارلمان‌هایی سزاوار آنند که بساطشان برچیده شود، چرا چنین شرکتی حصول کامیابی در امر برچیدن بساط این پارلمان‌ها را آسانتر میسازد، چرا چنین شرکتی جریان «کهنگی سیاسی» پارلمانتاریسم بورژوایی را آسانتر میسازد. بی‌اعتنائی به این تجربه و در عین حال دعوی تعلق به انترناسیونال کمونیستی داشتن که باید تاکتیک خود را بر بنیاد انترناسیونالیستی تنظیم کند (یعنی نه یک تاکتیک ملی محدود یا یکجانبه، بلکه واقعاً انترناسیونالیستی)، مفهومش ارتکاب اشتباهی بس فاحش و عدول از انترناسیونالیسم در کردار در عین قبول آن در گفتار است.

اینک به براهینی که «هلندی‌های چپ‌گرا» برای اثبات صحت عدم شرکت در پارلمان عرضه میدارند نظری بیفکنیم. چنین است متن ترجمه* (از انگلیسی) مهمترین تز از تزهای «هلندی» که در صفحات پیشین به آنها اشاره شد — تز چهارم:

«در این هنگام که سیستم تولید سرمایه‌داری درهم شکسته و جامعه در حال انقلاب است، فعالیت پارلمانی در

قیاس با اقدامات خود توده‌ها اهمیت خود را بتدریج از دست میدهد. در این هنگام که بسبب وجود چنین اوضاع و احوالی، از یکسو پارلمان به مرکز و به ارگان ضدانقلاب بدل میگردد و از سوی دیگر طبقه کارگر افزار قدرت خویش را بصورت شوراها پدید می‌آورد، — ممکن است حتی ضرور باشد که از هر گونه و هر نوع شرکتی در فعالیت پارلمانی استناع گردد».

نادرستی جمله اول عیان است، زیرا اقدامات توده‌ها — مثلاً اعتصاب بزرگ — همیشه از فعالیت پارلمان مهمتر است و این بهیچوجه منحصر به زمان انقلاب یا هنگامیکه وضع انقلابی وجود دارد، نیست. این برهان که بعیان از پایه سست و از نظر تاریخی و سیاسی نادرست است، با وضوحی خاص نشان میدهد که نگارندگان تزاها اصلاً نه به تجارب اروپا (تجربه فرانسه در آستان انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و سال ۱۸۷۰ و تجربه آلمان در سالهای ۱۸۷۸ — ۱۸۹۰ و غیره) ذره‌ای توجه دارند و نه به تجربه روسیه (رجوع شود به صفحات پیشین) درباره اهمیت درآمیزی فعالیت علنی و غیر علنی. این مسئله، هم بطور اعم و هم بطور اخص حائز نهایت اهمیت است، زیرا در تمام کشورهای متمدن و پیشرفته زمان بسرعت در جهتی پیش می‌رود که این درآمیزی بسبب فراز آمدن و نزدیک شدن جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی و بسبب اعمال سبعانه دولتهای جمهوری و بطور کلی دولتهای بورژوازی در زمینه پیگیرد کمونیست‌ها و انواع قانون‌شکنی‌ها و سلب آزادی (آمریکا بتنهایی گواه بارز در این زمینه است)، برای حزب پرولتاریای انقلابی هرچه بیشتر و بیشتر بیک وظیفه واجب بدل میگردد — و هم اکنون تا حدودی بدل شده است. هلندی‌ها و بطور کلی «چپ‌ها» این مسئله بسیمار مهم را بهیچوجه در نیافته‌اند.

جمله دوم، اولاً از نظر تاریخی نادرست است. ما بلشویک‌ها در ضدانقلابی‌ترین پارلمانها شرکت کردیم و تجربه نشان داد که

چنین شرکتی برای حزب پرولتاریای انقلابی نه تنها سودمند بود، بلکه درست در همان دوران پس از نخستین انقلاب بورژوازی در روسیه (سال ۱۹۰۵) برای تدارک دومین انقلاب بورژوازی (فوریه سال ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی (اکتبر سال ۱۹۱۷) ضرورت هم داشت. ثانیاً این جمله بعد شگفت‌انگیزی غیر منطقی است. از این مطلب که پارلمان به ارگان و به «مرکز» ضدانقلابی بدل می‌گردد (بطور گذرا یادآور می‌شویم که پارلمان هیچگاه عملاً «مرکز» نبوده است و نمیتواند باشد) و کارگران افزار قدرت خویش را بصورت شوراها پدید می‌آورند منطقاً این نتیجه بدست می‌آید که کارگران باید خود را در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و فنی برای مبارزه شوراها علیه پارلمان و برای برچیدن بساط پارلمان توسط شوراها، آماده سازند. ولی از آن بهیچوجه چنین نتیجه‌ای بدست نمی‌آید که حضور اپوزیسیون شوروی در درون پارلمان ضدانقلابی کار برچیدن بساط پارلمان را دشوار میکند یا آنرا آسانتر نمیسازد. ما در دوران پیکار پیروزمندان^۴ خود علیه دنیکین و کلچاک حتی یکبار هم ندیدیم که وجود اپوزیسیون شوروی پرولتری در چنین پارلمانی برای پیروزی‌های ما بی‌اهمیت باشد. ما نیک میدانیم که وجود اپوزیسیون شوروی، خواه اپوزیسیون پیگیر بلشویکها و خواه اپوزیسیون ناپیگیر اسارهای چپ (۶۱)، در درون مجلس مؤسسان ضدانقلابی که سیه‌ایست بساط آن برچیده شود، کار برچیدن بساط این مجلس را در روز ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ برای ما دشوار نکرد، بلکه آنرا آسانتر ساخت. نگارندگان این تز بکلی سردرگم شده و تجارب یک سلسله از انقلاب‌ها، و چه بسا تمام انقلاب‌ها را از یاد برده‌اند. این تجارب نشان میدهند که هنگام انقلاب درآمیزی اقدامات توده‌ها در بیرون از پارلمان ارتجاعی با فعالیت اپوزیسیون هواخواه انقلاب (و بطریق اولی اپوزیسیون پشتیبان مستقیم انقلاب) در درون این پارلمان، چه فوائد خاصی در بر دارد. اظهار نظر هلندی‌ها و بطور کلی «چپ‌ها» در این زمینه بسا اظهار نظر انقلابیون آیین‌پرستی است که هیچگاه در انقلاب واقعی شرکت نداشته یا در تاریخ انقلاب‌ها تعمق نکرده‌اند

و یا «نقی» ذهنی یک نهاد ارتجاعی را ساده‌لوحانه انهدام واقعی آن از طریق تأثیر نیروی جمعی یک سلسله عوامل عینی می‌پندارند. مطمئن‌ترین وسیله بی‌اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و لطمه زدن بدان اینست که بنام دفاع از این اندیشه آنرا به یاوه بدل سازند. زیرا هر حقیقتی، چنانچه آنرا (طبق اصطلاحی که دیتسگن - پدر بکار میبرد) «برون از مدار» خویش بکار برند، یعنی در آن مبالغه ورزند و کاربرد آنرا به فراسوی عرصه کاربردپذیری واقعی آن بکشانند، میتواند به یاوه بدل گردد و در چنین صورتی حتماً هم به یاوه بدل خواهد گشت. «چپ‌های» هلندی و آلمانی در قبال حقیقت نوین برتری حکومت شوروی در قیاس با پارلمانتاریسم بورژوادمکراتیک عیناً همین دوستی خاله خرسه را ابراز میدارند. بدیهی است کسی که بخواهد بشیوه پیشین و بطور درست دعوی کند که امتناع از شرکت در پارلمان‌های بورژوایی در هیچ اوضاع و احوالی مجاز نیست، سخن بناحق گفته است. من نمیتوانم شرایطی را که با وجود آنها تحریم سودمند خواهد بود، در اینجا بر شمارم، زیرا مقاله حاضر وظیفه برانتب محدودتری در برابر خود دارد که عبارتست از: ارزیابی چگونگی تجربه روسیه در پیوند آن با برخی از مسائل حاد تاکتیک اترناسیونالیستی کمونیستی. تجربه روسیه به ما نشان داد که بلشویک‌ها تحریم را یکبار با کاسایی و بشیوه‌ای صحیح بکار بردند (در سال ۱۹۰۵) و یکبار غلط (در سال ۱۹۰۶). ضمن تحلیل مورد اول ما مشاهده میکنیم که در جلوگیری از دعوت پارلمان ارتجاعی توسط حکومت ارتجاعی، توفیق حاصل شد، زیرا در آن اوضاع و احوال، فعالیت انقلابی (و از جمله اعتصابی) توده‌ها در خارج از پارلمان با سرعتی شگرف اوج میگرفت و هیچ قشری از پرولتاریا و دهقانان نمیتوانست هیچگونه پشتیبانی از حکومت ارتجاعی بعمل آورد و پرولتاریای انقلابی نفوذ خود را در میان توده‌های انبوه و عقب مانده از طریق مبارزه اعتصابی و جنبش مطالبه تقسیم زمین، تأمین میکرد. کاملاً روشن است که این تجربه را در اوضاع و احوال کنونی اروپا نمیتوان بکار برد. و نیز - بدلائل

پیشگفته کاملاً روشن است که دفاع هلندی‌ها و «چپ‌ها» ولو دفاع مشروط آنان، از نظریه استناع از شرکت در پارلمان‌ها سرپا نادرست و برای امر پرولتاریای انقلابی زیانبخش است.

در اروپای غربی و آمریکا پارلمان نفرت خاصی در میان انقلابیون پیشرو طبقه کارگر برانگیخته است. در این امر تردیدی نیست. و علت آنهم روشن است، زیرا تصور رفتاری پلیدتر و رذیلانه‌تر و خائنانه‌تر از رفتاری که اکثریت عظیمی از نمایندگان سوسیالیست و سوسیال‌دمکرات در دوران جنگ و پس از آن در پارلمان داشته‌اند، دشوار است. ولی تسلیم شدن در قبال این روحیه بهنگام حل مسئله چگونگی مبارزه علیه بلاى مورد تصدیق همگان، نه تنها نابخردانه، بلکه صرفاً تبهکارانه است. در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، روحیه انقلابی اکنون، میتوان گفت، پدیده «نوظهور» و یا «نادر» است که طی دورانی بس طولانی، بیهوده و با بیصبری انتظارش را داشتند و شاید بهمین سبب نیز اکنون با چنین سهولتی در برابر آن تسلیم میشوند. البته بدون وجود روحیه انقلابی در میان توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به تقویت این روحیه کمک کند، تحقق تاکتیک انقلابی میسر نخواهد بود، ولی ما در روسیه ضمن تجربه‌ای بس طولانی، دردناک و خونین این حقیقت را در یافته‌ایم که تاکتیک انقلابی را نمیتوان تنها برپایه روحیه انقلابی استوار ساخت. این تاکتیک باید برپایه محاسبه هشیارانه و کاملاً عینی تمام نیروهای طبقاتی هر کشور (و نیز کشورهای همجوار و کلیه کشورهای جهان در مقیاس جهانی) و ایضاً بر پایه ارزیابی تجربه جنبشهای انقلابی استوار باشد. نشان دادن «انقلابی‌گری» خود فقط با دشنامگویی به اپورتونیزم پارلمانی و فقط با نفی شرکت در پارلمان‌ها کاربست بسیار آسان، ولی درست بهمان جهت که این کار بسیار آسان است، نمیتواند برای یک مسئله دشوار و بغایت دشوار راه حل بشمار آید. ایجاد فراکسیون پارلمانی واقعاً انقلابی در پارلمان‌های اروپایی بمراتب دشوارتر از آنست که در روسیه انجام گرفت. در این امر تردیدی نیست. ولی این فقط بیانگر محدودی از حقیقت عام

است، بدین معنی که برای روسیه شروع انقلاب سوسیالیستی در وضع مشخص سال ۱۹۱۷ که از نظر تاریخی وضعی بکلی بیمانند بود، باسانی انجام گرفت و حال آنکه ادامه آن و بفرجام رساندن آن برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپایی خواهد بود. من در آغاز سال ۱۹۱۸ به این نکته اشاره‌ای کرده بودم و تجربه دوران دوساله پس از آن صحت کامل این نظر را تأیید کرده است. شرایط ویژه‌ای چون: ۱) امکان درآسیری انقلاب شوروی با اتمام جنگ امپریالیستی — که در نتیجه این انقلاب پایان یافت، جنگی که برای کارگران و دهقانان رنج‌های تصورناپذیر بهار آورد؛ ۲) امکان استفاده، تا مدت معینی، از پیکار سرگبار میان دو گروه از درندگان امپریالیست دارای اقتدار جهانی که نمیتوانستند برضد دشمن مشترک خود یعنی جمهوری شوروی، با یکدیگر متحد شوند؛ ۳) امکان پایداری در یک جنگ داخلی بالنسب طولانی که تا حدودی هم نتیجه وسعت عظیم کشور و بدی وسائل حمل و نقل و ارتباط بود؛ ۴) وجود چنان جنبش انقلابی بورژوادمکراتیک عمیقی در میان دهقانان که به حزب پرولتاریا امکان داد خواستهای انقلابی را از حزب دهقانان (حزب اسارها که اکثریت آن با بلشویسم سخت مخالفت میورزید) باز ستاند و پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، بیدرنگ آنها را تحقق بخشید، چنین شرایط ویژه‌ای اکنون در اروپای غربی وجود ندارد و تکرار این شرایط یا نظائر آنها چندان آسان نخواهد بود. ضمناً بهمین جهت، — صرفنظر از یک سلسله علل دیگر، — آغاز انقلاب سوسیالیستی برای اروپای غربی دشوارتر از کشور ما خواهد بود. تلاش برای «گریز زدن» از این دشواری و «فرا جهیدن» از روی مرحله کار دشوار استفاده از پارلمان‌های ارتجاعی برای مقاصد انقلابی، کودکی تمام عیار است. شما میخواهید جامعه نوین بپا دارید؟ و آنوقت از دشواری‌های ناشی از ایجاد یک فراکسیون پارلمانی خوب مرکب از کمونیست‌های باایمان و وفادار و قهرمان در پارلمان ارتجاعی سیترسید! مگر این کودکی نیست؟ وقتی کارل لیبکنخت در آلمان و تس. هگلوند در سوئد توانسته‌اند حتی بدون

پشتیبانی توده‌ها از پایین، نمونه‌های بارزی از شیوه استفاده واقعاً انقلابی از پارلمان‌های ارتجاعی عرضه دارند، چرا یک حزب انقلابی توده‌ای سریعاً در حال رشد در محیط پس از جنگ که سرخوردگی و برآشفگی توده‌ها را فرا گرفته است، نتواند یک فراکسیون کمونیستی در بدترین پارلمانها پدید آرد؟! درست بهمان علت که توده‌های عقب‌مانده کارگران - و بطریق اولی - دهقانان خرده‌پا در اروپای غربی بمراتب بیش از روسیه به خرافات بورژوادمکراتیک و پارلمانی آلوده هستند، درست بهمین علت کمونیست‌ها فقط از درون تأسیساتی چون پارلمان‌های بورژوائی میتوانند (و باید) برای فاش ساختن، متلاشی ساختن و برانداختن این خرافات به مبارزه‌ای طولانی و سرسخت که در برابر هیچگونه دشواری باز نایسته، برخیزند.

«چپ‌های» آلمانی از دست «رهبران» بد حزب خود شامی هستند و در این رهگذر چنان دچار یأس میشوند که کار را به «نقی» خنده‌آور «رهبران» میکشانند. ولی در اوضاع و احوالی که اغلب لازم می‌آید «رهبران» را در پنهانگاه‌ها نهان دارند، پروراندن «رهبران» خوب، مطمئن، آزموده و دارای اعتبار معنوی کاریست بس دشوار و بدون در آسپختن فعالیت علنی و غیرعلنی، بدون آزمایش «رهبران» و از آنجمله آزمایش آنان نیز در صحنه پارلمان، نمیتوان براین دشواریها فائق آمد. انتقاد - و آنهم شدیدترین، قاطع‌ترین و آشتی-ناپذیرترین انتقاد را باید نه علیه پارلمانتاریسم یا فعالیت پارلمانی، بلکه علیه رهبرانی که نمیتوانند و بطریق اولی علیه رهبرانی که نمیتوانند از انتخابات پارلمانی و از تربیون پارلمان بکردار انقلابی و کمونیستی استفاده کنند، متوجه ساخت. فقط چنین انتقادی - البته همراه با طرد رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق - اقدام انقلابی سودمند و ثمربخشی خواهد بود که در آن واحد، هم «رهبران» را چنان تربیت خواهد کرد که شایسته طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها را چنان تربیت خواهد

کرد که بتوانند از وضع سیاسی بدرستی سردرآورند و وظایف ناشی از این وضع را که غالباً بسیار بغرنج و پیچیده است، دریا بپند.*

* اسکان من برای آشنائی با کمونیسم «چپ» در ایتالیا بسیار کم بود. رفیق بوردیگا و فراکسیون او بنام «کمونیست‌های تحریم‌گر» (Comunista astensionista) بیشک در دفاع از نظریه عدم شرکت در پارلمان ذیحق نیستند. ولی تا آنجا که از روی دو شماره روزنامه او تحت عنوان «سویت» (۶۲) «Il Soviet» شماره‌های ۳ و ۴ مورخ ۱۸ ژانویه و ۱ فوریه سال ۱۹۲۰، چهار شماره مجله عالی رفیق سراتی تحت عنوان «کمونیسم» (Comunismo) (۶۳) شماره‌های ۱-۴ مورخ ۱ اکتبر - ۳۰ نوامبر سال ۱۹۱۹ و نیز شماره‌های روزنامه‌های بورژوایی ایتالیا، که من موفق به مرور در آنها شده‌ام، میتوان قضاوت کرد، گمان میکنم در یک نکته حق بجانب او باشد. و آن اینکه رفیق بوردیگا و فراکسیون او در حملات خود علیه توراتی و همفکرانش ذیحقند، زیرا افراد اخیر در حزبی که حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول دارد، باقی مانده‌اند و همچنان نماینده پارلمان هم هستند و سیاست کهنه اپورتونیستی بسیار زیانبخش خود را ادامه میدهند. البته رفیق سراتی و تمام حزب سوسیالیست ایتالیا (۶۴) که این وضع را تحمل میکنند اشتباهی مرتکب میشوند که همان زیان فاحش و خطری را که برای سجارستان پدید آمد، در بردارد: در سجارستان نیز حضرات توراتی‌های آنجا، هم در امور حزب و در امور حکومت شوروی از درون کارشکنی میکردند. این روش نادرست و ناپیگیر یا سست عنصری در قبال اپورتونیست‌های پارلمان‌نشین، از یکسو کمونیسم «چپ» پدید می‌آورد و از سوی دیگر در حدود معینی هستی آنها توجیه میکند. رفیق سراتی که توراتی نماینده پارلمان را به «ناپیگیری» متهم می‌سازد (Comunismo) شماره ۳) بهیچوجه ذیحق نیست، زیرا ناپیگیر همان حزب سوسیالیست ایتالیا است که وجود اپورتونیست‌های پارلمان‌نشین نظیر توراتی و شرکاء را تحمل میکند.

هیچ سازشی مجاز نیست؟

در بخشی که از جزوه فرانکفورت نقل شده، دیدیم که «چپ‌ها» با چه قاطعیتی این شعار را بمیان میکشند. جای تأسف است که میبینیم افرادی که بیگمان خود را مارکسیست می‌شمارند و میل هم دارند که مارکسیست باشند، حقایق اساسی مارکسیسم را بدست فراموشی سپرده‌اند. انگلس که همانند مارکس، در شمار آن نویسندگان نادر حتی بسیار نادری است که هر جمله هر آفریده فکری سترگشان متضمن ژرفای شگرفی از مضمون است، در ۱۸۷۴ علیه مانیفست سی‌وسه کمونار بلانکیست (۶۵)، چنین مینویسد:

«... ما کمونیست هستیم» (کمونارهای بلانکیست در بیانیه خود نوشته‌اند) «زیرا می‌خواهیم بدون توقف در ایستگاه‌های میان راه و بدون تن در دادن به سازش‌ها که فقط روز پیروزی را بتعویق می‌اندازند و دوران بردگی را بدرازا می‌کشانند، به هدف خویش دست یابیم».

کمونیست‌های آلمانی، کمونیست هستند، زیرا از خلال تمام ایستگاههای میان راه و تمام سازشهایی که خود موجد آن نیستند، بلکه سیر تکامل تاریخ آنها را پدید می‌آورد، هدف نهایی را بروشنی میبینند و پیوسته آنها در مد نظر دارند. این هدف عبارتست از برانداختن طبقات و پی‌ریزی آنچه‌ان نظام اجتماعی که در آن دیگر جایی برای مالکیت خصوصی بر زمین و بر هیچیک از وسائل تولید وجود نخواهد داشت. سی و سه بلانکیست کمونیست هستند، زیرا می‌پندارند که چون خودشان می‌خواهند از روی ایستگاههای میان راه و سازش‌ها فرا جهند، دیگر همه کارها بر وفق مراد است و اگر کار در همین روزها «آغاز شود» — چیزی که به آن اطمینان

کامل دارند— و زمام حکومت بدست آنان افتد، پس فردا «کمونیسم برقرار خواهد شد». بنابراین این اگر، هم اکنون نتوان این کار را انجام داد، آنها نیز کمونیست نیستند.

این چه ساده لوحی کودکانه ایست که ناشکیبایی خویش را برهان تئوریک جلوه میدهند! (ف. انگلس. «برنامه» کمونارهای بلانکیست)، منتشره در روزنامه سوسیال دموکراتیک آلمانی بنام «Volksstaat» (۶۶)، سال ۱۸۷۴، شماره ۷۳. رجوع شود به ترجمه روسی مجموعه: «مقالات سال های ۱۸۷۱—۱۸۷۵»، چاپ پتروگراد، سال ۱۹۱۹، ص ۵۲—۵۳).

انگلس در همان مقاله مراتب احترام عمیق خود را نسبت به وایان ابراز میدارد و «خدمات انکارناپذیر» وایان را تصریح میکند (وایان نیز مانند گد پیش از خیانت آن دو به سوسیالیسم که در اوت سال ۱۹۱۴ صورت گرفت، یکی از بزرگترین رهبران سوسیالیسم بین المللی بود). ولی انگلس در عین حال اشتباه عیان را بدون تحلیل شروح باقی نمیگذارد. البته «مجاز شمردن سازش» در نظر انقلابیون بسیار جوان و بی تجربه و نیز در نظر انقلابیون خرد بورژوا، حتی عناصر بسیار سالخورده و بسیار باتجربه آنان، بغایت «خطرناک»، نامفهوم و نادرست مینماید. بسیاری از سفسطه گران نیز (که در عین حال سیاست بازان بی اندازه یا فزون از اندازه «با تجربه» هستند) درست بکردار همان رهبران انگلیسی اپورتونیسم که رفیق لسنبری از آنها نام برده است، داوری میکنند و میگویند: «وقتی قرار است این یا آن سازش برای بلشویکها مجاز باشد، چرا برای ما نباید هرگونه سازشی مجاز باشد؟». ولی پرولترها که در جریان اعتصابات عدیده تربیت شده اند (ولو فقط همین بازتاب مبارزه طبقاتی آنان در نظر گرفته شود) حقیقت (فلسفی، تاریخی، سیاسی و روانی) بسیار ژرفی را که انگلس بیان داشته است، معمولاً بسیار خوب درمی یابند. هر پرولتری اعتصاب را از سر گذرانده و «سازشهایی» را با ستمگران و استثمارگران منفور بچشم دیده است که در آن کارگران ناچار بوده اند یا بدون رسیدن به هیچ دستاورد ویا با موافقت در

قبال ارضای جزئی از خواسته‌های خویش، کار را از سر گیرند. هر پرولتاری بسبب زندگی در محیط مبارزه توده‌ای و شدت فوق‌العاده تناقضات طبقاتی این محیط، مشاهده میکنند که میان سازشی که شرایط عینی آنرا ناگزیر میسازد (یعنی فی‌المثل، صندوق اعتصاب‌کنندگان خالی است، کمی از جای دیگر نمیرسد، گرسنگی و رنج آنان توانقسا شده است) و ضمناً تن در دادن کارگران به چنین سازشی، ذره‌ای از وفاداری انقلابی و آسادی آنان به ادامه مبارزه نمی‌کاهد، — از سوی دیگر، سازشی که خائنین به آن دست می‌زنند (اعتصاب‌شکنان هم با این عمل خود «سازش» میکنند!) و بزودی خویش و تمایل به خوش‌خدمتی در برابر سرمایه‌داران و سستی خود را در قبال تهدیدات سرمایه‌داران و گاه در قبال ساخت و پاخت‌ها، گاه صدقات و گاه تملقات آنان، ناشی از علل عینی جلوه‌گر می‌سازند، — تفاوت وجود دارد (اگرچه بویژه تاریخ جنبش کارگری انگلستان نمونه‌های بسیاری از این نوع سازش‌های خائنه را که رهبران تردیونیون‌های انگلیسی بدان تن در داده‌اند، عرضه میدارد، ولی تقریباً کارگران تمام کشورهای دیگر نیز نظائر آنرا به شکلی از اشکال مشاهده کرده‌اند). بدیهی است که موارد نادر بس دشوار و بغرنجی هم پیش می‌آید که فقط با مساعی عظیم میتوان خصلت واقعی این یا آن «سازش» را بدرستی تشخیص داد، — همانگونه که مواردی از قتل پیش می‌آید که با دشواری بسیار میتوان تشخیص داد که آیا این قتل کاملاً بحق و حتی واجب بوده (مثلاً به‌هنگام دفاع ضروری از خویش) یا در اثر بی‌مبالاتی نابخشودنی و یا حتی طبق نقشه‌ای محیلا نه و ظریف انجام گرفته است. البته در عرصه سیاست که در آن گاه مناسبات میان طبقات و احزاب — مناسبات ملی و بین‌المللی — اشکال بغایت بغرنج پیدا میکنند، موارد بسیار زیادی بمراتب دشوارتر از تشخیص این مسئله پیش می‌آید که آیا تن در دادن به «سازش» در یک اعتصاب «سازش» موجه است یا «سازش» خائنه یک اعتصاب‌شکن و یک رهبر خائن و غیره. کوشش برای تنظیم یک نسخه یا یک قاعده عمومی («هیچ سازشی مجاز نیست»!) که برای تمام موارد

بکار آید، نابخردی است. برای آنکه انسان بتواند در هر مورد معین سر از کار درآورد باید مغز در سر داشته باشد. اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایسته این عنوان نیز از جمله در همین است که بتوانند با کار طولانی، سرسخت، متنوع و همه‌جانبه تمام بیانگران اندیشمند منافع طبقه مربوطه* دانش لازم، تجربه لازم و علاوه بر دانش و تجربه - شمس سیاسی لازم برای حل سریع و صحیح مسائل سیاسی بغرنج، پدید آورند.

افراد ساده‌لوح و بکلی بی‌تجربه می‌پندارند همینکه سجاز بودن سازش بطور اعم پذیرفته شود، هر گونه مرز میان اپورتونیسیم که ما بطور آشتی‌ناپذیر علیه آن مبارزه میکنیم و باید مبارزه کنیم، از یکسو - و مارکسیسم انقلابی و یا کمونیسیم، از سوی دیگر، سترده خواهد شد. ولی به چنین افرادی، چنانچه هنوز نفهمیده باشند که تمام مرزها، خواه در طبیعت و خواه در جامعه، متحرک و بمیزان معینی مشروط هستند، از هیچ راهی جز از راه طولانی تعلیم و تربیت، روشنگری و تجربه‌آموزی در زمینه‌های سیاسی و زندگی روزمره، نمیتوان کمک کرد. در مسائل عملی مربوط به سیاست هر یک از لحظات تاریخی یا لحظه تاریخی ویژه، باید بتوان تمیز داد که در کدامیک از آنها عمده‌ترین نوع سازش‌های غیرمجاز و خائنانه و نمایانگر اپورتونیسیم که برای طبقه انقلابی هلاکتبار

* در هر طبقه‌ای، حتی در کشوری که حاداعلای روشنگری در آن انجام گرفته باشد، حتی در میان پیشرفته‌ترین طبقه‌ای که اعتلای تمام نیروهای معنوی در نتیجه اوضاع و احوال زمان به مدارج بسیار عالی رسیده باشد، همیشه بیانگرانی از این طبقه وجود دارند که اندیشمند نیستند و توانایی اندیشیدن ندارند، - تا زمانیکه طبقات برجای مانده‌اند و جامعه فارغ از طبقات بر بنیاد خود تحکیم کامل نیافته، استوار نشده و تکامل نپذیرفته است، چنین کسانی هم ناگزیر وجود خواهند داشت. اگر جز این میبود، نظام سرمایه‌داری هم - ستمگر توده‌ها نمیبود.

است، بروز میکنند و سپس همه مساعی خود را برای افشای این نوع سازش‌ها و مبارزه علیه آنها بکار برد. در دوران جنگ اسپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ که در آن دو گروه از کشورها با خصمت یکسان راهزنی و ددصفتی، در برابر یکدیگر قرار داشتند، عمده‌ترین و اساسی‌ترین نوع اپورتونیسم عبارت بود از سوسیال‌شوینیسم یعنی پشتیبانی از مشی «دفاع از میهن» که در چنین جنگی عملاً همسنگ دفاع از منافع غارتگرانه بورژوازی «خودی» بود. پس از جنگ، عمده‌ترین مظاهر سازش‌های غیرمجاز و خائنانه که در مجموع خود بازنمایی از اپورتونیسم هلاکت‌بار برای پرولتاریای انقلابی و آرمان آن بود، عبارت بود از دفاع از سازمان غارتگر «جامعه ملل»، دفاع از اتحادهای مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی کشور خود علیه پرولتاریای انقلابی و جنبش «شوروی»، دفاع از دسکراسی بورژوایی و پارلمانتاریسم بورژوایی علیه «حکومت شوروی».

چپ‌های آلمانی در جزوه منتشره در فرانکفورت مینویسند:

«... باید هرگونه سازشی را با احزاب دیگر... و هر گونه سیاست مانور و ساخت و پاخت را با قاطعیت تمام مردود شمرد».

شگفت‌آور است که این چپ‌ها با چنین نظریاتی چگونه حکم محکومیت قطعی بلشویسم را صادر نمیکنند! زیرا ممکن نیست چپ‌های آلمانی ندانند که سراسر تاریخ بلشویسم، خواه پیش از و خواه پس از انقلاب اکتبر سرشار از موارد مانور، ساخت و پاخت و سازش با احزاب دیگر و از آنجمله با احزاب بورژوایی است!

دست زدن به جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگی که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بغرنج‌تر از سرسخت‌ترین جنگهای معمولی میان دولت‌هاست، — و در عین حال از همان پیش تصمیم گرفتن به امتناع از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقت) میان دشمنان و از ساخت و پاخت و سازش با متحدین محتمل

(ولو موقت، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، — آیا چنین عملی بینهایت مضحک نیست؟ آیا این بدان نماند که ما بهنگام صعود دشوار از کوهی اکتشاف نشده که تا کنون پای کسی بدان نرسیده است، از پیش امتناع ورزیم از اینکه صعود را گاه با پیچ و خم انجام دهیم، گاه به عقب باز گردیم و سمتی را که بار اول برگزیده بودیم، رها کنیم و سمت‌های دیگر را بیازماییم؟ و آنوقت افرادی با چنین مایه اندک آگاهی و چنین بی‌تجربه (که ای کاش علتش جوانی آنان باشد زیرا خدا خود به جوانان چنین حکم کرده است که تا زمان معینی چنین سفاهت‌هایی مرتکب شوند)، توانسته‌اند از پشتیبانی برخی از اعضای حزب کمونیست هلند، — اعم از پشتیبانی مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلی یا جزئی آنان برخوردار گردند! پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا یعنی پس از سرنگونی بورژوازی در یک کشور، پرولتاریای آن کشور دیرزمانی ضعیف‌تر از بورژوازی خواهد ماند و علت آنهم صرفاً وجود پیوندهای بین‌المللی بسیار وسیع بورژوازی و سپس اعیان و بازپیدایی خودبخود و پیاپی سرمایه‌داری و بورژوازی با نیروی تولیدکنندگان کوچک کالا در کشوریست که بورژوازی را سرنگون ساخته است. پیروزی بر دشمن زورمندتر از خود تنها در صورتی میسر خواهد بود که حداعلای نیرو بکار رود و از هر «شکافی» میان دشمنان، هر اندازه هم که کوچک باشد، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه هم که کوچک باشد، برای بدست آوردن متحد توده‌ای، حتی متحد موقت، سردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حتماً و با نهایت دقت، مواظبت، احتیاط و مهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که توانایی خود را در زمینه کاربرد این حقیقت طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون در عرصه عمل به ثبوت نرسانده باشد، شیوه کمک به مبارزه طبقه انقلابی را

در راه رهایی تمام جاسعه بشری زحمتکش از چنگ استثمارگران، هنوز نیاموخته است. ضمناً این مطلب، هم برای دوران پیش از تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا صادق است و هم برای دوران پس از تصرف این قدرت.

مارکس و انگلس میگفتند تئوری ما حکم جزئی (دگم) نیست، بلکه رهنمون عمل است (۶۷) و بزرگترین اشتباه و بزرگترین تبهکاری مارکسیستهای «صاحب پروانه» نظیر کارل کائوتسکی و اتو باوئر و غیره در آنست که این نکته را نفهمیده و نتوانسته‌اند آنرا در سهمترین لحظات انقلاب پرولتاریا بکار برند. ن. چرنیشفسکی (۶۸)، سوسیالیست کبیر روس در دوران ماقبل مارکس، میگفت: «فعالیت سیاسی پیاده‌رو خیابان نفسکی نیست» (پیاده‌رو تمیز، عریض و هموار خیابان عمده کاسلاً سر راست شهر پتربورگ). بی‌اعتنائی باین حقیقت یا فراموشی آن برای انقلابیون روس از زمان چرنیشفسکی ببعد بیهای قربانیهای بیشمار تمام شد. اینک باید بهر تدبیری شده کوشید تا کمونیست‌های چپ و انقلابیون وفادار به طبقه کارگر در اروپای غربی و آمریکا بسان روس‌های عقب‌مانده برای فرا گرفتن این حقیقت چنان بهای گرانی نپردازند.

سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی روس در دوران پیش از سقوط تزاریسم بارها از خدمات لیبرال‌های بورژوا استفاده کردند، بدینمعنی که به سازش‌های عملی بسیار با آنها تن در دادند و در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۲، پیش از آنکه هنوز بلشویسم پدید آمده باشد، هیئت تحریریه سابق روزنامه «ایسکرا» (اعضای این هیئت تحریریه عبارت بودند از پلخانف، آکسلرود، زاسولویچ، مارتف، پوترسوف و من) با استرووه، رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوایی، اتحاد سیاسی صوری برقرار ساخت (البته برای مدتی کوتاه) و همزمان با آن توانست قاطعترین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی را علیه کوچکترین مظاهر نفوذ آن در درون جنبش کارگری انجام دهد و آنی از این مبارزه باز نایستد. بلشویک‌ها پیوسته همین سیاست را ادامه میدادند. از سال ۱۹۰۵ آنها بطور مستمر از اتحاد طبقه کارگر و دهقانان

علیه بورژوازی لیبرال و تزاریسیم دفاع میکردند و در عین حال هیچگاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریسیم سر باز نمیزدند (مثلاً در مرحله دوم انتخابات یا هنگام تجدید رأی گیری) و از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی آشتی ناپذیر علیه حزب بورژوا-انقلابی دهقانان یعنی «سوسیال رولوسیونرها» باز نمی ایستادند و ماهیت آنها را در نقش دسکراتهای خرده بورژوایی که عنوان کاذب سوسیالیست روی خود گذاشته بودند، فاش می ساختند. در سال ۱۹۰۷ بلشویکها بهنگام انتخابات مجلس دوما برای مدتی کوتاه با «سوسیالیست رولوسیو-نرها» وارد ائتلاف سیاسی صوری شدند. در طول سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۱۲ ما بارها و گاه طی چند سال متوالی با منشویکها بطور صوری در یک حزب واحد سوسیال دسکرات کار میکردیم، بی آنکه هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه این اپورتونیستها و ناقلین نفوذ بورژوایی در صفوف پرولتاریا بازایستیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتسکیستها»، منشویکهای چپ (مارتف) و بعضی «سوسیالیست رولوسیونرها» (چرنوف، ناتانسون) وارد یکنوع سازش شدیم و در تسیمروالد و کینتال (۶۹) با آنها در یکجا نشستیم و بیان نامه های (مانیفست ها. م.) مشترک صادر کردیم، ولی هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه «کائوتسکیستها» و مارتف و چرنوف باز نایستادیم و از شدت آن نکاستیم (ناتانسون در سال ۱۹۱۹ در گذشت و پیش از سرگ بعنوان یک «کمونیست انقلابی» نارودنیک (۷۰) کاسلا بما نزدیک بود و تقریباً با ما همبستگی داشت). در همان لحظه انقلاب اکتبر نیز ما با دهقانان خرده بورژوا یک ائتلاف سیاسی که جنبه صوری نداشت، بلکه بسیار بهم (و بسیار موفقیت آمیز) بود، برقرار ساختیم و برنامه ارضی اسارها را تمام و کمال و بدون اندک تغییر پذیرفتیم یعنی به یک سازش مسلم تن در دادیم تا به دهقانان ثابت کنیم که ما خواستار توافق با آنها هستیم، نه تفوق بر آنها. همزمان با آن ما به «اسارهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی همراه با شرکت آنها در دولت کردیم (و اندکی بعد به آن تحقق بخشیدیم)، ولی آنها پس از انعقاد صلح برست این ائتلاف

را برهم زدند و سپس در ژوئیه سال ۱۹۱۸ کار را به عصیان مسلحانه علیه ما و بعدها به مبارزه مسلحانه ضد ما کشاندند.

بدینجهت روشن است که چرا وقتی چپ‌های آلمانی کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان را بمناسبت تجویز فکر ائتلاف با «مستقل‌ها» (با «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» و کائوتسکیست‌ها) مورد حمله قرار میدهند، ما این حملات را بکلی غیرجدی و گواه آشکاری بر عدم حقانیت «چپ‌ها» تلقی میکنیم. در کشور ما روسیه نیز منشویک‌های راست که عناصری از قماش شیدمان‌های آلمانی بودند (و در دولت کرنسکی شرکت کردند) و منشویک‌های چپ (مارتف) که مخالف منشویک‌های راست و عناصری از قماش کائوتسکیست‌های آلمانی بودند، وجود داشتند. در سال ۱۹۱۷ ما جدایی تدریجی توده‌های کارگر از منشویک‌ها و روی آوردن آنها را به بلشویک‌ها آشکارا مشاهده میکردیم: در نخستین کنگره شوراهاى سراسر روسیه که در ژوئن سال ۱۹۱۷ برگزار شد، ما فقط ۱۳ درصد کل آراء را داشتیم. اکثریت با اس‌ارها و منشویک‌ها بود. در کنگره دوم شوراها (۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بتقویم قدیم) ما ۵۱ درصد کل آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش، همین گرایش همگون، که در میان کارگران از راست به چپ صورت گرفت، بلافاصله به تقویت کمونیست‌ها نیانجامید، بلکه نخست موجب تقویت حزب میانین «مستقل‌ها» گردید و حال آنکه این حزب هیچگاه هیچگونه اندیشه سیاسی مستقل و هیچگونه سیاست مستقل نداشته و فقط میان شیدمان‌ها و کمونیست‌ها در نوسان بوده است؟

سلسلاً یکی از علل این امر تاکتیک اشتباه‌آمیز کمونیست‌های آلمانی بوده است که مبنایست بدون ترس و شرافتمندانه به این اشتباه اعتراف کنند و شیوه برانداختن آنها بیاموزند. اشتباه آنها نفی شرکت در پارلمان ارتجاعی بورژوازی و سندیکاهای ارتجاعی و نیز مظاهر عدیده‌ای از آن بیماری کودکی «چپ» بود که اکنون آشکار گردیده است و بهمین جهت نیز این بیماری حالا بهتر و سریعتر و با سودمندی بیشتری برای بدن، درمان خواهد شد.

«حزب مستقل سوسیال دموکرات» آلمان دارای ترکیبی بکلی ناهمگون است: در این حزب در کنار رهبران قدیمی اپورتونیست (کائوتسکی، هیلفردینگ و ظاهراً تا حدود زیادی کریسپین، لدهبور و غیره) که ناتوانی خود را در زمینه درک اهمیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و نیز در زمینه رهبری مبارزه انقلابی پرولتاریا به ثبوت رسانده‌اند، یک جناح چپ پرولتری پدید آمده است و با سرعتی چشمگیر رشد میکند. چند صد هزار تن از اعضای این حزب (که گمان میکنم قریب ۷۵۰ هزار عضو دارد) پرولترهایی هستند که از شیدمان دور میشوند و بسرعت به کمونیسم روی می‌آورند. این جناح پرولتری چندی پیش در کنگره «مستقل‌ها» در لایپزیگ (سال ۱۹۱۹) پیشنهاد الحاق بیدرنگ و بدون قید و شرط به انترنا-سیونال سوم را مطرح ساخت. ترس از «سازش» با این جناح حزب بکلی خنده‌آور است. برعکس بر کمونیست‌ها واجب است که در صدد جستجو و یافتن چنان شکل مناسبی برای سازش با آنها برآیند که از یکسو کار اتحاد ضرور و کامل با این جناح را تسهیل و تسریع کند و از سوی دیگر هیچگونه سانعی برای مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست‌ها علیه جناح راست اپورتونیست «مستقل‌ها» پدید نیاورد. یافتن شکل مناسب برای این سازش به احتمال زیاد آسان نخواهد بود، ولی فقط یک شیاد میتواند به کارگران آلمانی و کمونیست‌های آلمانی راه «آسان» برای دستیابی به پیروزی نوید دهد. اگر پرولتاریای «ناب» در میان انبوهی از لایه‌های اجتماعی سیال و بسیار رنگارنگ—از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که فقط نیمی از وسایل معاش خود را از راه فروش نیروی کار بدست می‌آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان خرده‌پا (و پیشه‌ور و افزارمند خرده‌پا و بطور کلی صاحبکار خرده‌پا) و از دهقان خرده‌پا گرفته تا دهقان میانه‌حال و غیره محصور نمود و اگر درون خود پرولتاریا تقسیم‌بندی‌هایی از لایه‌های رشدیافته‌تر و کم-رشدتر، تقسیم بندی‌های مرکب از همولایتی‌ها و هم‌حرفه‌ها و گاه همدین‌ها و غیره وجود نمیداشت—سرمایه‌داری هم سرمایه‌داری

نمی‌بود. در نتیجهٔ مجموعه همین عوامل است که توسل به مانور، ساخت و پاخت و سازش با گروه‌های گوناگون پرولترها و با احزاب گوناگون بیابانگر منافع کارگران و صاحبکاران خرده‌پا برای پیشاهنگ پرولتاریا، بخش آگاه آن - حزب کمونیست، ضرورت و آنهم ضرورت بی‌چون و چرا و مطلق کسب می‌کند. جان کلام در آن است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت ترفیع سطح عمومی آگاهی پرولتری نه تنزل آن، در جهت تقویت روحیهٔ انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی به پیروزی، بکار ببریم. ضمناً باید این نکته را هم یادآور شویم که تأمین پیروزی بلشویکها بر منشویکها ایجاب می‌کرد که نه تنها در دوران پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، بلکه پس از آن نیز تاکتیک مانور، ساخت و پاخت و سازش به کار برده شود، ولی البته به اشکال و شیوه‌هایی که پیروزی بلشویکها را بزبان منشویکها تسهیل و تسریع می‌کرد و تحکیم و تقویت می‌بخشید. دسکرات‌های خرده‌بورژوا (و از آنجمله منشویکها) ناگزیر میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دسکراسی بورژوایی و نظام شوروی، میان رفرمیسم و مشی انقلابی، میان کارگرددوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره نوسان می‌کنند. تاکتیک صحیح کمونیستها باید بر پایه استفاده از این نوسانات استوار باشد نه اینکه آنرا نادیده انگارد. و اما چنین استفاده‌ای مستلزم آنست که ما در قبال عناصری که بسوی پرولتاریا روی می‌آورند، در آن لحظه و در آن حدودی که روی آورده‌اند گذشت‌هایی قائل شویم و همزمان با آن علیه عناصری که بسوی بورژوازی روی می‌آورند، به مبارزه برخیزیم. در پرتو کاربرد این تاکتیک صحیح، منشویسم در کشور ما بیش از پیش فرو پاشیده و فرو می‌پاشد و همروند با آن، رهبرانی که در زمینه اپورتونیسیم سرسختی نشان می‌دهند، منفرد میشوند و بهترین کارگران و بهترین عناصر از اردوگاه دسکراسی خرده‌بورژوایی روی بر می‌تابند و به اردوگاه ما روی می‌آورند. این یک جریان طولانی است و با «تصمیم» عجولانه درباره اینکه «هیچ سازش و هیچ مانوری

مجاز نیست» نتیجه‌ای جز زیان زدن به امر تشدید نفوذ پرولتاریای انقلابی و افزایش نیروی آن، بهار نخواهد آورد.

سرانجام یکی از اشتباهات مسلم «چپ‌های» آلمانی سماجتی است که در زمینه امتناع از برسمیت شناختن صلح ورسای از خود نشان می‌دهند. هر اندازه که این افراد، مثلاً ک. هورنر، این نظریه را با تعاریفی «محکمتر»، «وزین‌تر»، «قاطع‌تر» و مؤکدتر عرضه می‌دارند، نامعقول بودن آن بیشتر آشکار می‌گردد. تنها دوری جستن از مهمات عیان و آشکار بیانگران «بلشویسم ملی» (لائوفنبرگ و دیگران) که در اوضاع و احوال کنونی انقلاب جهانی پرولتری رشته سیخ را به ضرورت ائتلاف با بورژوازی آلمان برای جنگ علیه آنتانت کشانده‌اند، کافی نیست، بلکه باید این نکته را نیز دریافت که تاکتیکی که وجوب شناسایی موقت صلح ورسای و تبعیت از شرایط آنرا برای آلمان شوروی (چنانچه بزودی جمهوری شوروی آلمان پدید آید)، قبول نداشته باشد، از بیخ و بن خطاست. ولی از اینجا چنین برنی‌آید که «مستقل‌ها» در آنهنگام که شیدمان‌ها در حکومت بودند، در آنهنگام که حکومت شوروی هنوز در مجارستان ساقط نشده بود و در آنهنگام که هنوز امکان پشتیبانی از مجارستان شوروی بکمک یک انقلاب شوروی در وین از میان نرفته بود، در اوضاع و احوال آنزمان نیز حق داشتند امضای قرارداد صلح ورسای را طلب کنند. در آنزمان «مستقل‌ها» پیچ و خم و مانور را بسیار بد انجام می‌دادند، زیرا مسعولیت خیانت شیدمان‌ها را کم و بیش بعهده خود می‌گرفتند و از موضع پیکار طبقاتی بی‌امان (و کاملاً خونسرد) کم و بیش به سراشیب موضع «غیرطبقاتی» یا «مافوق طبقات» درمی‌غلتیدند.

ولی اکنون وضع بعیان برمنوالی است که کمونیست‌های آلمان نباید دست و بال خود را ببندند و وعده دهند که در صورت پیروزی کمونیسم، صلح ورسای را حتماً و قطعاً فسخ خواهند کرد. این کار نشانه بیخردی است. باید گفت: شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها مرتکب سلسله خیانت‌هایی شدند که امر اتحاد با روسیه شوروی

و مجارستان شوروی را دشوار (و تا حدودی بکلی محال) ساخت. ولی ما کمونیست‌ها تحقق این اتحاد را با تمام قوا تسهیل خواهیم کرد و برای آن تدارک خواهیم دید و ضمناً بهیچوجه موظف نیستیم صلح ورسای را حتماً و آنهم بیدرنگ فسخ کنیم. امکان فسخ موفقیت-آسبز صلح ورسای تنها وابسته به کاسیابی‌های جنبش شوروی در آلمان نیست، بلکه به کاسیابی‌های این جنبش در عرصه جهانی نیز وابسته است. شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها جلوی این جنبش را می‌گیرند، ولی ما به آن کمک نمیکنیم. کینه مطلب در این نکته و فرق اساسی در همین نکته است. دشمنان طبقاتی ما یعنی استثمارگران و نوکران آنان یعنی شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها فرصت‌های بسیاری را که برای تقویت جنبش شوروی، چه در آلمان و چه در عرصه جهانی و برای تقویت انقلاب شوروی، هم در آلمان و هم در عرصه جهانی وجود داشت، از دست دادند و این گناه به گردن آنها خواهد ماند. انقلاب شوروی در آلمان جنبش جهانی شوروی را که نیرومندترین تکیه‌گاه (و یگانه تکیه‌گاه جهانی مقتدر، مطمئن و شکست‌ناپذیر) ضد صلح ورسای و بطور کلی ضد امپریالیسم جهانی است، تقویت خواهد کرد. رهایی از قید صلح ورسای را حتماً و قطعاً و بیدرنگ در جای اول و برتر از مسئله رهایی سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم از یوغ امپریالیسم قرار دادن، نمایانگر ناسیونالیسم خرده‌بورژوازی (درخورد کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، اوتو باوئر‌ها و شرکاء است)، نه انترناسیونالیسم انقلابی. سرنگون ساختن بورژوازی در هر یک از کشورهای بزرگ اروپایی و از آنجمله در آلمان برای انقلاب جهانی چنان جنبه مشتی دربر دارد که بخاطر آن میتوان و باید— چنانچه لازم آید— به بقای طولانی‌تر صلح ورسای هم تن در داد. وقتی روسیه یکه و تنها توانست طی چندین ماه صلح برست را بسود انقلاب تحمل کند، بهیچوجه ناروا نخواهد بود که آلمان شوروی در اتحاد با روسیه شوروی بقای طولانی‌تر صلح ورسای را بسود انقلاب تحمل کند.

امپریالیست‌های فرانسه، انگلستان و غیره کمونیست‌های آلمان را

تحریک میکنند و برای آنها دام میگسترند و توصیه میکنند که: «بگوئید قرارداد صلح و رسای را امضا نخواهید کرد». آنوقت کمونیست‌های چپ‌گرا بجای آنکه در قبال دشمن خدعه‌گر و در لحظه کنونی زورمندتر از خویش ماهرانه مانور کنند و بجای آنکه به او بگویند: «اکنون ما قرارداد صلح و رسای را امضا خواهیم کرد»، بسان یک کودک به دامی که برایشان گسترده‌اند، می‌افتند. دست و بال خویش را از پیش بستن و به دشمنی که اکنون بهتر از ما مسلح است آشکارا گفتن که ما با تو خواهیم جنگید یا نه و چه وقت خواهیم جنگید، — نشانه‌ایست از بیخردی، نه انقلابیگری. پذیرش نبرد بهنگامی که از پمپن آشکاراست که این نبرد بسود خصم تمام خواهد شد، نه به سود ما، اقدامی است تبهکارانه و آن سیاستمداران طبقه انقلابی که نتوانند برای اجتناب از نبردی که زبان آن از پیش آشکاراست، به «مانور، ساخت و پاخت و سازش» دست زنند، به پیشیزی نمی‌ارزند.

۹

کمونیسم «چپ» در انگلستان

در انگلستان هنوز حزب کمونیست پدید نیامده است، ولی در میان کارگران آنجا یک جنبش کمونیستی تازه نفس، گسترده و پرتوان وجود دارد که شتابان راه رشد می‌پوید و سزاوار آنست که نشاط‌بخش‌ترین امیدها را بدان داشته باشیم. در آنجا چند حزب و سازمان سیاسی وجود دارند («حزب سوسیالیست بریتانیا» (۷۱)، «حزب سوسیالیست کارگری»، «جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی» و «فدراسیون سوسیالیست کارگری» (۷۲) که خواستار پی‌ریزی حزب کمونیست هستند و هم اکنون در این زمینه با یکدیگر مذاکره میکنند. در هفته‌نامه «زره‌دار کارگران» (۷۳) (جلد ۶، شماره ۴۸، مورخ ۲۱

فوریه سال ۱۹۲۰) - ارگان «فدراسیون سوسیالیستی کارگری» که رفیق سیلویا پانکهورست سردبیری آنرا بعهدہ دارد، مقاله‌ای از او تحت عنوان «در راه ایجاد حزب کمونیست» درج شده است. مقاله جریان مذاکرات میان چهار سازمان نامبرده را پیرامون چگونگی تشکیل حزب کمونیست واحد تشریح میکند و خاطر نشان میسازد که تشکیل آن باید برپایه الحاق به انترناسیونال سوم، پذیرش سیستم شوروی بجای پارلمانتاریسم و نیز پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا انجام گیرد. معلوم میشود که یکی از موانع عمده در راه پی‌ریزی بیدرنگ حزب کمونیست واحد اختلاف نظر بر سر مسئله شرکت در پارلمان و نیز بر سر پیوستن حزب کمونیست جدید به «حزب کارگر» قدیمی پیشه‌گرا (پروفیسسیونالیست م.)، اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست است که بطور عمده از تردیونیون‌ها ترکیب یافته است. «فدراسیون سوسیالیست کارگری» - و نیز «حزب سوسیالیست کارگری»* - با شرکت در انتخابات پارلمانی و در پارلمان و با پیوستن به «حزب کارگر» مخالفند و در این زمینه با تمام یا با اکثریت اعضای حزب سوسیالیست بریتانیا که بزعم آنان «جناح راست احزاب کمونیست» را در انگلستان تشکیل میدهد، اختلاف نظر دارند (رجوع شود به صفحه ۵ مقاله^۱ سیلویا پانکهورست).

بنابر این در اینجا نیز تقسیم‌بندی اساسی - با وجود تفاوت‌های عظیم در چگونگی شکل بروز اختلاف‌نظرها و یک سلسله نکات دیگر - همانست که در آلمان دیده میشود (در آلمان شکل بروز اختلاف‌نظرها بمراتب بیش از انگلستان به شکل «روسی» آن نزدیک است!). حال به بررسی چگونگی براهین «چپ‌ها» بپردازیم.

رفیق سیلویا پانکهورست در مورد شرکت در پارلمان به مقاله^۲ رفیق گالاخر (W. Gallacher) منتشره در همان شماره هفته‌نامه استناد

* ظاهراً این حزب با پیوستن به «حزب کارگر» مخالف است، ولی تمام حزب با شرکت در پارلمان مخالف نیست.

میورزد که ضمن آن از جانب «شورای کارگری اسکاتلند» در گلاسگو نوشته شده است:

«این شورا صریحاً ضد پارلمانی است و جناح چپ سازمان‌های سیاسی گوناگون از آن هواداری میکند. ما بیانگر جنبش انقلابی اسکاتلند هستیم که برای ایجاد یک سازمان انقلابی در مؤسسات تولیدی (در رشته‌های گوناگون تولید) و پایه‌گذاری حزب کمونیست بر بنیاد کمیته‌های اجتماعی در سراسر کشور، میکوشد. ما دیرزمانی با پارلمان‌تاریست‌های رسمی جر و بحث داشتیم. ما اعلان جنگ آشکار را علیه آنها ضرور ندانستیم و آنها نیز از شروع حمله به ما سیرتسند. ولی این وضع نمیتواند دیری بپاید. ما در سراسر جبهه به پیروزی دست می‌یابیم.

اعضای عادی حزب مستقل کارگر در اسکاتلند بیش از پیش به فکر دربارهٔ پارلمان احساس بی‌زاری میکنند و تقریباً تمام گروه‌های محلی هوادار سویت‌ها (این واژه روسی با حروف انگلیسی بکار رفته است) یعنی شوراهای کارگری هستند. بدیهی است که این امر برای آن حضراتی که سیاست را وسیلهٔ امرار معاش (بعنوان یک حرفه) تلقی میکنند، اهمیت بسیار جدی دارد و بهمین جهت به هر شیوه و حیل‌ای دست می‌زنند تا اعضای خود را متقاعد سازند که به آغوش پارلمان‌تاریسم باز گردند. رفقای انقلابی نباید (تکیه روی کلمات همه‌جا از نگارنده آنست) از این دارودسته پشتیبانی کنند. در این زمینه ما مبارزهای بسیار دشوار در پیش خواهیم داشت. یکی از بدترین جوانب این مبارزه خیانت کسانی خواهد بود که متافع شخصی برایشان انگیزه‌ای نیرومندتر از علاقه به انقلاب است. هرگونه پشتیبانی از پارلمان‌تاریسم صرفاً کمکی است به شیدمان‌ها و نوسکه‌های بریتانیایی ما برای رسیدن آنها به حکومت.

هندرسن و کلاینس (Clynes) و شرکاء مرتجعین درمان‌ناپذیر هستند. حزب رسمی مستقل کارگر بیش از پیش زیر سلطهٔ لیبرال‌های بورژوازی می‌افتد که در اردوگاه حضرات ما کدونالد و اسنودن و شرکاء برای خود پناهگاه معنوی یافته‌اند. حزب رسمی مستقل کارگر با انترناسیونال سوم پشتدست خصوصیت سیورزد، ولی توده اعضای آن هوادار این انترناسیونال است. پشتیبانی از پارلمانتاریست‌های اپورتونیست، بهر شیوه‌ای که انجام گیرد، صرفاً بِنفع حضرات ناسبرده خواهد بود. حزب سوسیالیست بریتانیا در اینمورد هیچ نقشی نخواهد داشت... در اینجا یک سازمان تولیدی (صنعتی) انقلابی سالم و یک حزب کمونیست لازم است که طبقهٔ مابانی علمی روشن و کاملاً صریح عمل کند. اگر رفقای ما میتوانند در پی‌ریزی چنین سازمان‌هایی بما کمک کنند، ما کمک آنها را بطیب خاطر می‌پذیریم، ولی اگر نمیتوانند — آنوقت محض رضای خدا بگذار اصلاً دخالت نکنند اگر چنانچه نمیخواهند با پشتیبانی خود از مرتجعینی که برای کسب عنوان «محترم» (؟) — علامت استفهام از نگارنده آنست) پارلمان جهد بلیغ سیورزد و اشتیاقی سوزان دارند تا ثابت کنند که قادرند با همان شیوهٔ مرضیهٔ «اربابان» یعنی سیاستمداران طبقاتی، حکومت کنند، — راه خیانت به انقلاب را در پیش گیرند».

این نامه که به هیئت تحریریه هفته‌نامه نوشته شده است، بعقیدهٔ من، بیانگر عالی چگونگی روحیه و نظریه کمونیست‌های جوان یا کارگرانی است که در میان توده‌ها فعالیت میکنند و تازه دارند به کمونیسم روی می‌آورند. این روحیه بینهایت نشاط بخش و گرانبهاست، آنرا باید قدر دانست و از آن پشتیبانی کرد، زیرا بدون آن امیدى به پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان — و اصلاً در هیچ کشور دیگری — نمیتوان داشت. کسانی را که میتوانند روحیات توده‌ها را

بدینسان بیان دارند و قادرند چنین روحیاتی را (که غالباً خفته و خاموش و ادراک نشده است) در میان توده‌ها برانگیزند، باید حفظ کرد و برای هرگونه یاری به آنان کوشید. ولی در عین حال باید صریح و بی‌پرده به آنها گفت که در پیکار سترگ انقلابی برای رهبری توده‌ها، روحیه تنها کافی نیست و هر اشتباهی که وفادارترین افراد نسبت به اسر انقلاب، مرتکب گردند یا مرتکب میشوند، میتواند به اسر انقلاب زیان رساند. نامه رفیق گلاخر به هیئت تحریریه نمایانگر آشکار نطفه‌های تمام اشتباهاتی است که کمونیست‌های «چپ» آلمانی مرتکب می‌گردند و بلشویکهای «چپ» روسی در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ مرتکب میشدند.

روح نگارنده این نامه از پراج‌ترین نفرت پرولتری (که نه تنها برای پرولترها بلکه برای تمام زحمتکشان و باصطلاح آلمانی‌ها برای تمام «آدمهای کوچک» نیز مفهوم و آشناست) نسبت به «سیاستمداران طبقاتی» بورژوازی سرشار است. وجود چنین نفرتی در روح نماینده توده‌های ستمزده و استثمارشونده فی‌الواقع «سر آغاز هر حکمت» و سنای هر جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و کامیابی‌های آنست. ولی نگارنده ظاهراً این نکته را در نظر نمی‌گیرد که سیاست — علم و هنر است و این هنر از آسمان نازل نمیشود و رایگان بدست نمی‌آید و بهمین جهت پرولتاریا، چنانچه خواستار پیروزی بر بورژوازی باشد، باید «سیاستمداران طبقاتی» پرولتری خویش را بپرورد و آنهم سیاستمدارانی که دست کمی از سیاستمداران بورژوا نداشته باشند.

نگارنده نامه این نکته را بسیار خوب دریافته است که فقط شوراهای کارگری میتوانند وسیله نیل به هدف‌های پرولتاریا باشند نه پارلمان، و کسانی‌که تا کنون این نکته را در نیافته‌اند، ولو علامه‌ترین فرد، مجرب‌ترین سیاستمدار، صدیق‌ترین سوسیالیست، متبحرترین مارکسیست، شریف‌ترین شهروند و بهترین سرپرست خانواده هم باشند، البته شریف‌ترین مرتجعین هستند. ولی نگارنده نامه یک مسئله را حتی مطرح نمیسازد و فکر ضرورت طرح آنرا نیز به خاطر خطور نمیدهد و آن اینک: آیا بدون وارد کردن سیاستمداران «شوروی» به درون پارلمان،

بدون ستلاشی ساختن پارلمانتاریسم از درون آن و بدون تدارک لازم در درون خود پارلمان برای تحقق کاسیایی شوراها در انجام وظیفه‌ای که برای برجیدن بساط پارلمان در پیش دارند، میتوان پیروزی شوراها را بر پارلمان تأمین کرد؟ و حال آنکه نگارنده نامه این فکر را کاملاً صحیح بیان داشته است که حزب کمونیست در انگلستان باید بر سبنای علمی عمل کند. و اما علم خواستار آنست که اولاً تجربه کشورهای دیگر در نظر گرفته شود، خاصه اگر این کشورهای دیگر که آنها نیز سرمایه‌داری هستند، با تجربه‌ای بسیار مشابه روبرو باشند یا همین چندی پیش آنرا از سر گذرانده باشند، ثانیاً تمام نیروها، گروهها، احزاب، طبقات و توده‌هایی که در درون این کشور فعالیت میکنند، مورد توجه قرار گیرند و سیاستی که اتخاذ میگردد بهیچوجه فقط برپایه تمایلات و نظریات و درجه آگاهی و آسادی یک گروه یا یک حزب تنها برای مبارزه، استوار نباشد.

این صحیح است که هندرسن‌ها، کلاینس‌ها، ساکدونالد‌ها و اسنودن‌ها مرتجعین درمان‌ناپذیر هستند. و نیز صحیح است که آنها میخواهند زمام حکومت را بدست خود گیرند (و ضمناً ائتلاف با بورژوازی را ترجیح میدهند) و میخواهند طبق همان قواعد کهنه بورژوازی «حکومت کنند» و وقتی به حکومت رسند حتماً بکردار همان شیدمان‌ها و نوسکه‌ها عمل خواهند کرد. همه اینها صحیح است. ولی نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید بهیچوجه آن نیست که پشتیبانی از آنها خیانت به انقلاب است، بلکه آنست که انقلابیون طبقه کارگر بخاطر مصالح انقلاب باید این حضرات را در حدود معین مورد پشتیبانی پارلمانی قرار دهند. برای توضیح این مطلب به دو سند سیاسی انگلیسی، که همین چندی پیش انتشار یافته است، استناد می‌ورزم: (۱) نطق نخست‌وزیر للوید جرج در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۰ (سندرج در روزنامه «The Manchester Guardian» (۷۴) مورخ ۱۹ مارس ۱۹۲۰) و (۲) استدالات کمونیست «چپ» — بانو سیلویا پانکهورست در مقاله‌ای که بدان اشاره شد.

للوید جرج در نطق خود با آسکوویت (که مخصوصاً به جلسه دعوت

شده بود، ولی از حضور در آن امتناع ورزید) و نیز با لیبرال‌هایی که نمی‌خواهند با محافظه‌کاران ائتلاف کنند، بلکه خواستار نزدیکی با حزب کارگر هستند، مباحثه می‌کرد. (در نامه رفیق گلاخر به هیئت تحریریه نیز به واقعیت روی آوردن لیبرال‌ها به حزب مستقل کارگر، اشاره شده است). لئوید جرج سعی داشت ثابت کند که ائتلاف محکم لیبرال‌ها با محافظه‌کاران ضروریست، زیرا در غیراینصورت ممکن است حزب کارگر پیروز شود که لئوید جرج «ترجیح» می‌دهد. آنرا حزب سوسیالیست «بنامد» و این حزب در راه برقراری «مالکیت جمعی» بر وسایل تولید سیکوشد. رهبر بورژوازی انگلستان برای مستمعین خود یعنی نمایندگان حزب لیبرال در پارلمان نکته‌ای را که ظاهراً آنها هنوز از آن آگاهی نداشتند بزبانی عامه‌فهم توضیح داد و گفت: «این همان چیز است که در فرانسه کمونیسم و در آلمان سوسیالیسم نامیده شده است و در روسیه بلشویسم نامیده می‌شود». لئوید جرج در ادامه توضیح خود افزود که این امر از نظر اصولی برای لیبرال‌ها پذیرفتنی نیست، زیرا لیبرال‌ها از نظر اصولی هوادار مالکیت خصوصی هستند. آنگاه سخنران اعلام داشت که «تمدن در خطر است» و بدین جهت لیبرال‌ها و محافظه‌کاران باید متحد شوند...

لئوید جرج می‌گفت: «اگر شما به مناطق زراعتی بروید، تصدیق می‌کنیم که در آنها تقسیم‌بندی‌های حزبی قدیمی را بهمان شکل پیشین آن خواهید دید. خطر از آنجا دور است. آنجا خطری شما را تهدید نمی‌کند. ولی وقتی دامنه کار به مناطق روستایی کشیده شود، در آنجا نیز خطر همان شدتی را بخود خواهد گرفت که اکنون در برخی از مناطق صنعتی مشاهده می‌شود. چهار پنجم کشور ما به صنعت و بازرگانی اشتغال دارد و سهمیه زراعت در آن بزحمت به یک پنجم می‌رسد. این یکی از نکاتی است که هر وقت من به خطراتی که آینده برای ما در بر دارد، می‌اندیشم، پیوسته آنرا در مدنظر دارم. در فرانسه اهالی زراعت پیشه‌اند و بهمین جهت

برای نظریات معین بنیاد استواری وجود دارد که چندان سریع تغییر نمی‌پذیرد و ثکان دادن آن از طریق جنبش انقلابی چندان آسان نیست. در کشور ما حال بر منوال دیگرست. کشور ما را آسانتر از هر کشور دیگری در جهان میتوان واژگون ساخت و اگر تزلزل و نوسان در آن آغاز گردد ورشکستگی آن به علل پیشگفته شدیدتر از کشورهای دیگر خواهد بود».

خواننده از اینجا درمی‌یابد که آقای للوید جرج نه تنها بسیار هوشمند است، بلکه از مارکسیست‌ها نیز بسی نکته‌ها آموخته است. گناهی نخواهد داشت که ما هم بنوبه خود از للوید جرج نکته‌ای بیاموزیم.

نقل بخش زیرین مباحثاتی که پس از نطق للوید جرج در گرفت، نیز شایان توجه است:

«آقای والاس (Wallace): من میل داشتم بدانم که نخست‌وزیر نسبت به نتیجه سیاست خود در قبال کارگران صنعتی در مناطق صنعتی که بخش بسیار بزرگی از آنان اکنون لیبرال هستند و اینهمه پشتیبانی از ما بعمل می‌آورند، چه نظری دارد. آیا چنین نتیجه‌ای محتمل نیست که نیروی حزب کارگر با پیوستن کارگرانی به آن که اکنون یار و مدد کار صدیق ما هستند بمیزان عظیمی فزونی یابد؟

نخست‌وزیر: من در این باره بکلی نظر دیگری دارم. مبارزه لیبرال‌ها علیه یکدیگر بیشک بخش بسیار بزرگی از لیبرال‌ها را از روی نوییدی بسوی حزب کارگر میراند و هم اکنون عده زیادی از لیبرال‌ها بسیار با کفایت به این حزب پیوسته‌اند و به بی‌اعتبار ساختن دولت مشغولند. نتیجه این امر بیشک آنست که روحیات عمومی بمیزان زیادی بسود حزب کارگر تقویت می‌پذیرد. چرخش افکار عمومی

در جهت لیبرال‌های خارج از حزب کارگر نیست، بلکه در جهت حزب کارگر است و تجدید انتخابات نیز در پاره‌ای از نقاط بر این واقعیت گواهی میدهد.»

بطور گذرا یادآور میشویم که این داوری بنحو خاصی روشنگر آنست که چگونه هوشمندترین افراد بورژوازی سر درگم مانده‌اند و نمیتوانند از حماقت‌های اصلاح‌ناپذیر بپرهیزند. این همان عاملی است که موجب فنای بورژوازی خواهد شد. ولی افراد ما میتوانند حتی انواع حماقت‌ها هم مرتکب گردند (البته مشروط برآنکه این حماقت‌ها خیلی فاحش نباشند و بموقع، اصلاح شوند) ولی با وجود این سرانجام پیروز از کار در خواهند آمد.

سند سیاسی دیگر استدلالات زیرین کمونیست «چپ» بانو سیلویا پانکهورست است:

«... رفیق اینکپین (دبیر حزب سوسیالیست بریتانیا) حزب کارگر را «سازمان عمده جنبش طبقه کارگر» مینامد. رفیق دیگری از حزب سوسیالیست بریتانیا در کنفرانس انترناسیونال سوم نظریه حزب سوسیالیست بریتانیا را از این هم برجسته‌تر بیان داشت و گفت: «ما حزب کارگر را طبقه کارگر متشکل میشماریم.»

ما با چنین نظری درباره حزب کارگر موافق نیستیم. حزب کارگر از نظر تعداد اعضای خود بسیار بزرگ است، ولی بخش بسیار بزرگی از اعضای آن بی‌عمل و بی‌حالتند. اینها مردان و زنان کارگری هستند که برای آن وارد تردیونیون شده‌اند که رفقای هم کارگاهشان عضو تردیونیون هستند و نیز برای آنکه میخواهند کمک مادی دریافت دارند.

ولی ما معترفیم که کثرت تعداد اعضای حزب کارگر در عین حال ناشی از این واقعیت است که حزب مزبور

آفریده آن مکتب فکریست که اکثریت طبقه کارگر بریتانیا هنوز از چارچوب آن فرا نرفته است و حال آنکه موجبات دگرگونی‌های عظیم در اذهان مردم فراهم میگردد و مردم بزودی این وضع را دگرگون خواهند ساخت...».

«... حزب کارگر بریتانیا نیز مانند سازمانهای سوسیال‌میهن‌پرست کشورهای دیگر در جریان تکامل طبیعی جامعه، ناگزیر به حکومت خواهد رسید، و وظیفه کمونیست‌ها تشکل نیروهایی است که بتوانند سوسیال‌میهن‌پرستان را سرنگون سازند و ما باید در کشور خود نه این کار را بتعویق اندازیم و نه تردیدی در آن نشان دهیم.

ما نباید نیروی خود را پخش کنیم و نیروی حزب کارگر را فزونی بخشیم. این حزب حتماً به حکومت خواهد رسید. ما باید نیروی خود را برای ایجاد جنبش کمونیستی که بر این حزب پیروز خواهد شد، متمرکز سازیم. حزب کارگر بزودی تشکیل دولت خواهد داد و اپوزیسیون انقلابی باید برای هجوم بر آن آماده باشد...».

بدینسان بورژوازی لیبرال از سیستم «دوحزبی» (متعلق به استثمارگران) که تجربه دیرین تاریخی مهر تقدیس بر آن زده بود - و برای استثمارگران مزایای فراوان در بر داشت - دست میکشد و اتحاد نیروهای هر دو حزب را برای مبارزه علیه حزب کارگر ضرور میشمارد. بخشی از لیبرال‌ها بکردار موشانی که از کشتی در حال غرق میگریزند، بسوی حزب کارگر روی می‌آورند. کمونیست‌های چپ انتقال قدرت را بدست حزب کارگر حتم میدانند و معترفند که اکثریت کارگران اکنون پشتیبان آنند. ولی آنها از اینجا نتیجه عجیبی میگیرند که رفیق سیلویا پانکهورست آنرا چنین بیان میدارد:

«حزب کمونیست نباید به سازش تن دردهد... این حزب باید آیین خود را منزه و استقلال خود را در قبال

رفرمیسم خدشه‌ناپذیر نگاه‌دارد. رسالت حزب کمونیست آنست که در صف اول گام بردارد و بدون توقف و بدون پیچیدن از راه خویش یگراست بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود.»

برعکس، از این واقعیت که اکثریت کارگران انگلستان هنوز از کرنسکی‌ها یا شیدمان‌های انگلیسی پیروی میکنند و هنوز دولت متشکل از این افراد را با محک تجربه‌ای که هم در روسیه و هم در آلمان برای روی آوردن توده‌های کارگر به کمونیسم لازم آمد، نیازموده‌اند، بدون هیچ تردیدی این نتیجه بدست می‌آید که کمونیست‌های انگلیسی باید در فعالیت پارلمانی شرکت جویند و باید از درون پارلمان به توده کارگر کمک کنند تا نتایج کار دولت هندرسن و اسنودن را در عمل ببینند و به هندرسن‌ها و اسنودن‌ها کمک کنند تا بر اتحاد لئوید جرج و چرچیل فائق آیند. رفتاری جز این سعنایش دشوار ساختن اسر انقلاب است، زیرا بدون ایجاد تحول در نظریات اکثریت طبقه کارگر، انقلاب میسر نخواهد بود و این تحول هم با تجربه سیاسی توده‌ها پدید می‌آید و با تبلیغات تنها هرگز پدید نخواهد آمد. «به پیش، بدون سازش و بدون پیچیدن از راه خویش» — اگر چنین شعاری را اقلیت علناً ناتوانی از کارگران اعلام دارند که میدانند (یا به‌رحال باید بدانند) اکثریت کارگران، در صورت پیروزی هندرسن و اسنودن بر لئوید جرج و چرچیل، پس از زمانی کوتاه از این رهبران خود نومید خواهند شد و به پشتیبانی از کمونیسم خواهند پرداخت (و یا به‌رحال در قبال آن روش بیطرفی و بخش بزرگی از آنان روش بیطرفی نیکخواهانه اتخاذ خواهند کرد) — با اعلام آن اشتباهی آشکار مرتکب می‌گردند. این درست بدان معنی است که ۱۰۰۰۰۰ سرباز هنگامی علیه ۵۰۰۰۰ سرباز خصم به نبرد برخیزند که وضع اقتضای آن دارد که «توقف کنند»، «از راهی که تاکنون می‌رفتند بسوی دیگر بپیچند» حتی به «سازش» تن در دهند و منتظر بمانند تا ۱۰۰۰۰۰ سرباز دیگری که برای تقویت آنها در نظر گرفته

شده‌اند ولی فوراً قادر به عمل نیستند، از راه برسند. اقدام به چنین نبردی کودکی روشنفکرانه است، نه تاکتیک جدی طبقه انقلابی.

قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم صحت آنرا تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را دربردارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمارشونده و ستمزده به عدم امکان ادامه زندگی کهنه بشیوه کهنه پی برده خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند بشیوه سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز گردد که «پایینی‌ها» ادامه زندگی بشیوه کهنه را نخواهند و «بالایی‌ها» ادامه حکومت بشیوه کهنه را نتوانند. این حقیقت را بصورت دیگر میتوان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران همه‌گیر در سراسر کشور (یعنی بحرانی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را در بر گیرد) امکان‌پذیر نیست. بنابر این برای انقلاب میباید: اولاً اکثریت کارگران (یا بهرحال اکثریت کارگران آگاه، اندیشمند و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را بحد کمال دریابند و آماده باشند بخاطر آن مرگ را پذیرا شوند؛ ثانیاً طبقات حاکمه در زمینه اداره امور دولت بچنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز بمیدان سیاست بکشاند (نشانه هر انقلاب اصیل عبارتست از افزایش سریع یعنی ده برابر شدن و حتی صد برابر شدن تعداد عناصر مستعد مبارزه سیاسی در میان توده زحمتکش و ستمزده‌ای که پیش از آن بی‌عمل و عاطل مانده بود) و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آنرا برای انقلابیون میسر سازد.

در انگلستان، چنانکه ضمناً از همان نطق لئوید جرج پیداست، این هر دو شرط انقلاب پرولتری موفقیت‌آمیز آشکارا فراهم می‌آید. اشتباهات کمونیست‌های چپ نیز اکنون درست بدان جهت بسیمار خطرناک است که در میان برخی از انقلابیون به هر یک از این دو شرط برخورد بحد کافی سنجیده، بحد کافی دقیق، بحد کافی آگاهانه و بحد کافی دوراندیشانه مشاهده نمیشود. اگر ما گروه انقلابی نیستیم،

بلکه حزب طبقه انقلابی هستیم و اگر میخواهیم توده‌ها را به پیروی از خود راغب سازیم (زیرا در غیر اینصورت بیم آنست که پرگوییانی بیش نباشیم)، باید اولاً به هندرسن یا اسنودن کمک کنیم تا للوید جرج و چرچیل را درهم کوبند (بعبارت صحیح تر حتی اولی‌ها را واداریم تا دومی‌ها را در هم کوبند، زیرا اولی‌ها از پیروزی خود پیمنا کنند!)؛ ثانیاً به اکثریت طبقه کارگر کمک کنیم تا با تجربه خویش به حقانیت ما یعنی فروسایگی کامل هندرسن‌ها و اسنودن‌ها، به سرشت خرده‌بورژوا و خیانتگر آنان و به ناگزیری ورشکستگی آنها یقین حاصل کنند؛ ثالثاً فرارسیدن لحظه‌ای را که در آن پرپایه نوسید شدن اکثریت کارگران از هندرسن‌ها میتوان دولت هندرسن‌ها را بیک ضربت و با اسید جدی به کامیابی سرنگون ساخت، تسریع کنیم و در نظر داشته باشیم که این دولت در آهنگام سراسیمه‌تر از پیش خود را به این در و آن در خواهد زد، زیرا هم اکنون می‌بینیم که حتی شخص بسیار هوشمند و پروپاقرصی چون للوید جرج که خرده‌بورژوا نیست، بلکه بزرگ بورژواست، چگونه به سراسیمگی کامل دچار گردیده است و چگونه هر روز بیش از پیش خود (و تمام بورژوازی) را ضعیف می‌سازد - دیروز از طریق «کشمکش‌هایش» با چرچیل و امروز از طریق «کشمکش‌هایش» با آسکویت.

میخواهم مطلب را از اینهم روشنتر بیان دارم. کمونیستهای انگلیسی بعقیده من، باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه آنها بسیار ضعیف و برخی از آنها ضعیفتر از ضعیف‌اند) بر بنیاد اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتمی در پارلمان، در یک حزب کمونیست متحد سازند. حزب کمونیست به هندرسن‌ها و اسنودن‌ها پیشنهاد «سازش» و توافق در انتخابات میکند، پیشنهادی بدین مضمون: مبارزه مشترک علیه اتحاد للوید جرج و محافظه‌کاران، تقسیم کرسی‌های پارلمان به تناسب شماره آرای که کارگران به حزب کارگر یا به کمونیست‌ها داده‌اند (نه در انتخابات بلکه از طریق رأی‌گیری خاص)، حفظ آزادی کامل در کار تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون شرط اخیر البته نباید تن به ائتلاف داد، زیرا این خیانت خواهد

بود: کمونیستهای انگلیسی باید از آزادی کامل خود برای افشای هندرسنها و اسنودنها با همان قاطعیتی دفاع کنند و آنها محفوظ دارند که بلشویکهای روس (طی پانزده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷) در قبال هندرسنها و اسنودنهای روسی یعنی سنشویکها از آن دفاع میکردند و آنها محفوظ میداشتند.

اگر هندرسنها و اسنودنها ائتلاف را با این شرایط بپذیرند، برد با ما خواهد بود، زیرا تعداد کرسیهای پارلمان بهیچوجه برای ما مهم نیست، ما در بند تعداد کرسی نیستیم و در این زمینه گذشت پذیر خواهیم بود (ولی هندرسنها و بویژه دوستان جدید — یا اربابان جدید — آنان یعنی لیبرالهایی که به حزب مستقل کارگر پیوستهاند، بیش از هرچیز در بند تعداد کرسیها هستند). برد با ما خواهد بود، زیرا تبلیغات خود را درست در لحظه‌ای میان توده‌ها خواهیم برد که لئوید جرج خود آنها را «به ستیز برانگیخته است» و بدینسان تنها به حزب کارگر کمک نخواهیم کرد تا دولت خود را زودتر تشکیل دهد، بلکه به توده‌ها نیز کمک خواهیم کرد تا تمام تبلیغات تفوریک کمونیستی ما که آنها بی هیچ کم و کاست و بدون مسکوت گذاردن هیچیک از نکات آن، علیه هندرسنها انجام خواهیم داد، زودتر پی ببرند.

اگر هندرسنها و اسنودنها از ائتلاف با ما بر پایه این شرایط سر باز زنند، برد از آنها بیشتر با ما خواهد بود، زیرا فوراً به توده‌ها نشان خواهیم داد (در نظر داشته باشید که حتی در درون حزب کارگر مستقل صرفاً سنشویک و کاملاً اپورتونیست نیز، توده هواردار شوراهاست) که هندرسنها بستگی خویش را به سرمایه‌داران بر همپیوستگی صفوف تمام کارگر ترجیح میدهند. در قبال توده‌ها نیز برد فوری ما مسلم خواهد بود، زیرا آنها بویژه پس از آن توضیحات درخشان و بسیار صحیح و (برای کمونیسم) بسیار سودمندی که لئوید جرج داده است، از همپیوستگی صفوف تمام کارگران علیه اتحاد لئوید جرج با محافظه‌کاران، هواداری خواهند کرد. برد فوری ما مسلم خواهد بود، زیرا به توده‌ها نشان خواهیم داد که هندرسنها و

استودن‌ها از پیروزی بر لئوید جرج بیم دارند و میترسند به تنهایی زمام حکومت را بدست گیرند و پنهانی میکوشند تا از پشتیبانی لئوید جرج که آشکارا علیه حزب کارگر دست یاری بسوی محافظه‌کاران دراز میکند، برخوردار گردند. باید خاطرنشان ساخت که در روسیه پس از انقلاب ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ (مطابق با تقویم قدیم) درست وجود عاملی با همین کیفیت موجب شد که تبلیغات بلشویک‌ها علیه منشویک‌ها و اس‌ارها (یعنی هندرسن‌ها و استودن‌های روسی) به کاسیایی انجامد. ما به منشویک‌ها و اس‌ارها می‌گفتیم: زمام حکومت را تمام و کمال بدون بورژوازی بدست خود گیرید، زیرا شما در شوراها اکثریت دارید (در نخستین کنگره شوراها سراسر روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ بلشویک‌ها فقط ۱۳ درصد آراء را داشتند). ولی هندرسن‌ها و استودن‌های روسی میترسیدند زمام حکومت را بدون شرکت بورژوازی بدست گیرند و هنگامی هم که بورژوازی کار انجام انتخابات مجلس مؤسسان را بدفع‌الوقت میگذرانید، زیرا بخوبی میدانست که اکثریت را در چنین مجلسی اس‌ارها و منشویک‌ها* (که هر دوی آنها ائتلاف سیاسی بسیار محکمی با یکدیگر داشتند و عملاً نیز بیانگر یک دمکراسی خرده‌بورژوایی بودند) بدست خواهند آورد، اس‌ارها و منشویک‌ها توان آنرا نداشتند که برای جلوگیری از این دفع‌الوقت‌ها بطور جدی و پیگیر به مبارزه برخیزند.

در صورت امتناع هندرسن‌ها و استودن‌ها از ائتلاف با کمونیست‌ها برد فوری با کمونیست‌ها خواهد بود، زیرا بدینوسیله هواخواهی توده‌ها را بسوی خود جلب میکنند و هندرسن‌ها و استودن‌ها را بی‌اعتبار میسازند و اگر در این رهگذر ما چند کرسی پارلمانی را هم از دست

* در انتخابات مجلس مؤسسان روسیه در نوامبر سال ۱۹۱۷، بنابر آمارهایی که بیش از ۳۶ میلیون رأی‌دهنده را در برمیگیرد، ۲۵ درصد آراء به بلشویک‌ها، ۱۳ درصد به احزاب مختلف ملاکان و بورژوازی و ۶۲ درصد به دمکرات‌های خرده‌بورژوا یعنی به اس‌ارها و منشویک‌ها و گروههای کوچک خویشاوند آنان داده شد.

بدھیم هیچگونه اهمیتی برایمان نخواهد داشت. در چنین صورتی ما فقط در عده بسیار اندکی از حوزه‌های انتخاباتی کاساک مظمئن یعنی در آن حوزه‌هایی کاندید خواهیم داد که شرکت کاندیدهای ما در انتخابات آنجا موجب پیروزی کاندید لیبرال بر کاندید لیبرورست (عضو حزب کارگر) نگردد. ما به تبلیغات انتخاباتی خواهیم پرداخت و در جریان آن اوراقی برای تبلیغ کمونیسم پخش خواهیم کرد و در تمام حوزه‌هایی که خود کاندید نداریم، توصیه خواهیم کرد که بسود لیبرورست و علیه بورژوازی رأی دهند. رفیق سیلویا پانکهورست و رفیق گالاخر اشتباه میکنند که این عمل را خیانت به کمونیسم یا استکف از مبارزه علیه سوسیال خیانت‌پیشگان میشمارند. برعکس، این عمل، بیگمان بسود انقلاب کمونیستی تمام خواهد شد.

برای کمونیست‌های انگلیسی اکنون در موارد بسیار زیاد حتی نزدیک شدن به توده‌ها و حتی واداشتن آنان به شنیدن سخنان خویش، دشوار است. ولی اگر من در برابر آنها بعنوان یک کمونیست سخن گویم و اعلام دارم که شما را دعوت میکنم بسود هندرسن و علیه للوید جرج رأی دهید، یقیناً حاضر خواهند شد حرفهایم را بشنوند و آنگاه خواهیم توانست علاوه بر توضیح عامه‌فهم این حقیقت که چرا شوراها از پارلمان بهتر و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری چرچیل (که در پس‌پرده «دمکراسی» بورژوایی استار میگردد) بهتر است، این نکته را نیز توضیح دهم که میخواهم هندرسن را با رأی خود درست همانگونه نگهدارم که طناب شخص بدارآویخته را نگه میدارد، — من میتوانم توضیح دهم که توفیق هندرسن‌ها در تشکیل دولت خویش حقانیت مرا همانگونه ثابت خواهد کرد، توده‌ها را همانگونه بسوی من خواهد کشاند و مرگ سیاسی هندرسن‌ها و اسنودن‌ها را همانگونه تسریع خواهد کرد که در مورد همفکرانشان در روسیه و آلمان مشاهده شد.

و اگر به من اعتراض کنند که این تاکتیک بیش از اندازه «زیرکانه» یا بسیار پیچیده است و توده‌ها آنرا درک نخواهند کرد و اتخاذ چنین تاکتیکی نیروی ما را پخش میکند و از هم میپاشد و

مانع تمرکز آن برای انجام انقلاب شوروی می‌گردد و غیره، من در پاسخ متعرضین «چپ» خواهم گفت: گناه آیین پرستی سطحی خود را به گردن توده‌ها نیندازید! سطح فرهنگ توده‌ها در روسیه بیقین بالاتر از انگلستان نبود، بلکه پایین‌تر بود. با وجود این، توده‌ها مقصود بلشویک‌ها را در یافتند؛ و این امر که بلشویک‌ها در آستان انقلاب شوروی یعنی سپتامبر سال ۱۹۱۷—فهرستی از کاندیدهای خود برای پارلمان بورژوایی (مجلس مؤسسان) ترتیب دادند و در همان فردای انقلاب شوروی یعنی نوامبر سال ۱۹۱۷—در انتخابات همان مجلس مؤسسائی که روز ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ طومار آنرا فرو پیچیدند، شرکت ورزیدند، نه تنها زبانی به آنان نرساند، بلکه بسودشان تمام شد. در اینجا من نمیتوانم چگونگی دومین اختلاف نظر میان کمونیست‌های انگلیسی را بر سر اینکه آیا باید به حزب کارگر پیوست یا نه، بررسی کنم. من درباره این مسئله که بسبب ویژگی فوق‌العاده خصلت «حزب کارگر» بریتانیا و تفاوت فاحش سرپای ساختمانش با احزاب سیاسی معمولی بخش قاره‌ای اروپا، بسیار بغرنج است، مدارک بسیار اندکی در اختیار دارم. ولی در یک نکته شکی نیست و آن اینکه اولاً در مورد این مسئله نیز هرکس بخواهد تاکتیک پرولتاریای انقلابی را بر پایه اصولی از قبیل: «حزب کمونیست باید آیین خود را سز و استقلال خود را در قبال رفورمیسم خدشه‌ناپذیر نگاه دارد و رسالت حزب کمونیست آنست که در صف اول گام بردارد و بدون توقف و بدون پیچیدن از راه خویش یگراست بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود» استوار سازد،— ناگزیر دچار اشتباه می‌گردد، زیرا پیروی از چنین اصولی فقط تکرار اشتباه کمونارهای بلانکیست فرانسه خواهد بود که در سال ۱۸۷۴ شعار «نفی» هرگونه سازش و هر گونه توقف در بین راه را اعلام میداشتند. ثانیاً شکی نیست که در این زمینه نیز مانند همیشه وظیفه‌ای که باید انجام گیرد عبارتست از توانایی کاربرد اصول عام و بنیادی کمونیسم بر وفق آن ویژگی مناسبات میان طبقات و احزاب، بر وفق آن ویژگی سیر تکامل عینی در جهت کمونیسم

که خاص هر کشوریست و باید توانست آنرا پژوهید و یافت و شناخت.

ولی این مطلب را باید در پیوندش نه تنها با کمونیسم انگلستان، بلکه با نتایج عامی که از چگونگی تکامل کمونیسم در تمام کشورهای سرمایه‌داری ناشی میشود، بررسی کرد. ما نیز اکنون به این مساحت خواهیم پرداخت.

۱۰

نتایج چند

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۰۵ روسیه نمایانگر چرخشی بسیار ویژه در سیر تاریخ جهانی بود: در یکی از واپس‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، جنبش اعتصابی چنان دامنه و چنان نیرو گرفت که نظیر آن در جهان دیده نشده بود. تنها در نخستین ماه سال ۱۹۰۵ شماره اعتصاب‌کنندگان از ده برابر میانگین سالانه شماره اعتصاب‌کنندگان در دوران ده سال پیشین (۱۸۹۵ - ۱۹۰۴) فزونتر گشت و از ژانویه تا اکتبر سال ۱۹۰۵ دامنه اعتصابات، پی در پی و با ابعادی عظیم گسترش پذیرفت. روسیه واپس‌مانده، تحت تأثیر یک سلسله عوامل تاریخی کاسلاً ویژه، نخستین کشوری بود که نه تنها نمونه‌ای از پیشرفت جهش‌وار فعالیت خودجوش توده‌های ستمزده را در هنگام انقلاب به جهانیان عرضه داشت (در تمام انقلاب‌های بزرگ حال بر همین سؤال یوده است)، بلکه نقش پرولتاریا را که اهمیتش بینهایت فزونتر از اهمیت تعدادش در میان اهالی بود و همچنین درآمیازی اعتصاب اقتصادی و سیاسی و تبدیل اعتصاب سیاسی به قیام مسلحانه و پیدایش شکل نوین پیکار توده‌ای و سازمان توده‌ای طبقات ستم‌دیده از سرمایه‌داری - یعنی شوراها را نیز بر آنان آشکار ساخت.

انقلاب‌های فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ به گسترش همه‌جانبه شوراها در سراسر کشور و سپس به پیروزی شوراها در انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، انجامید. آنگاه طی زمانی کمتر از دو سال پس از آن جهانشمول بودن شوراها یعنی رواج این شکل از پیکار و سازمان در قلمرو جنبش جهانی کارگری و نیز رسالت تاریخی شوراها در نقش گورکن، وارث و جانشین پارلمانتاریسم بورژوازی و بطور کلی دسکراسی بورژوازی، نمودار گشت.

مطلب بدینجا پایان نمی‌پذیرد. تاریخ جنبش کارگری اینک نشان میدهد که این جنبش در تمام کشورها مبارزه کمونیسم نوزاد و رویان و پویان بسوی پیروزی را اولاً و بطور عمده علیه «بشویسم» خویش (در هر کشور) یعنی علیه اپورتونیسم و سوسیالیستونیسم و ثانیاً — و باصطلاح بصورت متمم — علیه کمونیسم «چپ» در پیش دارد (و هم اکنون این مبارزه را آغاز کرده است). مبارزه نخستین، در تمام کشورها و ظاهراً بدون هیچ استثناء، بصورت مبارزه میان انترناسیونال دوم (که دیگر عملاً به نیستی گراییده) و انترناسیونال سوم دامن گسترده است. مبارزه دوم، هم در آلمان، هم در انگلستان، هم در ایتالیا و هم در آمریکا (در این کشور دست کم بخش معینی از سازمان «کارگران صنعتی جهان» و جریان‌های آنارشیت سندیکالیست همزمان با قبول تقریباً همگانی و تقریباً تام و تمام سیستم شوروی، از اشتباهات کمونیسم چپ دفاع میکنند) و هم در فرانسه (منظور چگونگی روش بخشی از سندیکالیست‌های پیشین این کشور در قبال حزب سیاسی و پارلمانتاریسم است. ضمناً آنها نیز همزمان با اتخاذ این روش سیستم شوروی را قبول دارند)، — مشاهده میشود و به بیان دیگر این مبارزه نه تنها در مقیاس بین‌المللی، بلکه بیشک در مقیاس سراسر گیتی انجام میگردد.

ولی جنبش کارگری در همانحال که همه‌جا مکتب‌مقدماتی و در ماهیت امر مکتب همگونی را برای پیروزی بر بورژوازی میگذراند، تکامل آن در هر کشور بشیوه خاص انجام می‌پذیرد. ضمناً کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه‌داری این راه را از بلشویسم که تاریخ مهلتی

پانزده ساله به آن داد تا بصورت یک جریان متشکل سیاسی در آید و مقدمات پیروزی خود را بر بورژوازی فراهم سازد، پس سریعتر میپیمایند. انترناسیونال سوم در همین مهلت کوتاه یکساله‌ای که از تأسیسش میگذرد، به پیروزی قطعی دست یافته و انترناسیونال دوم زرد* و سوسیال‌شوینیست را که تا همین چند ماه پیش بمراتب نیرومندتر از انترناسیونال سوم بود و استوار و پرتوان مینمود و از کمکهای همه‌جانبه - مستقیم و غیرمستقیم، مادی (مقامات وزارتی، گذرنامه، جرائد) و معنوی بورژوازی جهانی برخوردار بود، درهم کوبیده است. اکنون حاق مطلب در آنست که کمونیستهای هر کشور بتوانند هم وظایف بنیادی و اصولی مبارزه علیه اپورتونیسیم و علیه آیین پرستی سطحی «چپ» و هم ویژگی‌های مشخصی را که این مبارزه در هر کشور بر حسب مختصات اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ترکیب ملی (ایرلند و غیره) و نیز وضع مستعمرات آن و تقسیم‌بندی‌های مذهبی و غیره و غیره کسب میکنند و ناگزیر باید کسب کند، - با آگاهی کامل در نظر گیرند. نارضایی از انترناسیونال دوم همه‌جا احساس میشود، دامن میگسترده و شدت می‌پذیرد - هم بسبب اپورتونیسیم آن و هم بسبب ناتوانی یا بی‌کفایتی آن برای ایجاد یک کانون واقعاً متمرکز و واقعاً رهبری‌کننده که بتواند رهنمای تاکتیک بین‌المللی پرولتاریای انقلابی در مبارزه‌اش بخاطر پی‌ریزی جمهوری جهانی شوروی باشد. باید این نکته را بروشنی دریافت که چنین کانون رهبری‌کننده‌ای را بهیچوجه نمیتوان بر پایه قواعد تاکتیکی قالبی، یکنواخت و همگون مبارزه بنیاد نهاد. تا زمانی که تمایزات ملی و دولتی میان خلق‌ها و کشورها بر جای هستند - و باید توجه

* صفت «زرد» را در قرون پیشین اروپاییان در مورد «خطر زرد» یعنی خطر ایلغار مغولان چنگیزی بکار میبردند. در قاموس انقلابیون این صفت به عناصر اعتصاب‌شکن و به اتحادیه‌های ضدانقلابی و بطور کلی به سازمانهای رفرمیست همدست سرمایه‌داران و اسپریالیسم اطلاق میگردد. مترجم.

داشت که این تمایزات حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا در عرصه جهانی طی دورانی بسیار و بسیار طولانی همچنان بر جای خواهند ماند—لازمه وحدت تاکتیک بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی تمام کشورها برانداختن تنوع تمایزات ملی و محو این تمایزات نیست (در لحظه کنونی این یک پندار پوچ است)، بلکه بکار بردن اصول بنیادی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) بشیوه‌ای است که این اصول را در جزئیات بدرستی تغییر شکل دهد، با تمایزات ملی و دولتی هر کشور بدرستی دسماز کند و بر آنها انطباق دهد. بررسی، پژوهش، کشف یا حدس و دریافت خصوصیات ملی و ویژگی‌های ملی در برخورد‌های مشخص هر کشور به حل مسئله بین‌المللی واحد یعنی پیروزی بر اپورتونیسم و آیین‌پرستی سطحی چپ‌روانه در درون جنبش کارگری و نیز سرنگونی بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا—چنین است وظیفه عمده ما در این لحظه تاریخی که تمام کشورهای پیشرفته (و نه تنها کشورهای پیشرفته) در آن بسر می‌روند. در زمینه جلب پیشاهنگ طبقه کارگر و سوق دادن آن به راه هواداری از حکومت شوروی و روی بر تافتن از پارلمانتاریسم، به راه هواداری از دیکتاتوری پرولتاریا و روی بر تافتن از دمکراسی بورژوایی، هم اکنون کار عمده انجام گرفته است. ولی این البته بهیچوجه تمام کار نیست و تا پایان آن هنوز راهی بسیار و بسیار دراز در پیش خواهد بود. اکنون باید تمام نیرو و تمام توجه را برای برداشتن گام بعدی یعنی تفحص چگونگی شکل‌گذار یا رسیدن به انقلاب پرولتری، متمرکز ساخت، بنظر میرسد که این امر اهمیت کمتری دارد—و از نظر معینی واقعاً هم چنین است—ولی در عوض به حل عملی مسئله عملاً نزدیکتر است.

پیشاهنگ پرولتری از نظر ایدئولوژیک تسخیر شده است. این امر اهمیت عمده دارد. بدون آن حتی یک گام هم نمیشود بسوی پیروزی برداشت. ولی از اینجا تا پیروزی هنوز راهی بس دراز در پیش است. تنها به نیروی پیشاهنگ نمیتوان به پیروزی رسید. کشاندن پیشاهنگ

یکه و تنها به میدان پیکار قطعی، هنگامیکه هنوز تمام طبقه و توده‌های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پيشاهنگ پرنخاسته یا دست کم موضع بیطرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن بکلی دست نکشیده‌اند، — اقدامی است نه تنها نابخردانه، بلکه حتی تبهکارانه. و اما برای آنکه واقعاً تمام طبقه و توده‌های واقعاً انبوه زحمتکش و ستم‌دیدگان از سرمایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، — تنها تبلیغ و ترویج تئوری کافی نیست. برای این کار تجربهٔ سیاسی خود این توده‌ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلاب‌های کبیر که صحت آن اکنون نه تنها در روسیه، بلکه در آلمان نیز با قدرت و صراحتی شگفت‌انگیز به ثبوت رسیده است. نه تنها بر توده‌های بی‌فرهنگ و غالباً بیسواد روسیه، بلکه بر توده‌های بسیار با فرهنگ و عموماً با سواد آلمان نیز لازم آمد تا تمام زبونی، کمال بی‌ارادگی، غایت فروماندگی، نهایت چاکرپیشگی در پیشگاه بورژوازی، سنتهای فرومایگی دولت شهسواران عرصه انترناسیونال دوم و تمام ناگزیری دیکتاتوری مترجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) مثل یگانه الترناتیف نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا را در تاروپود وجود خود احساس کنند و فقط پس از آن با قاطعیت به کمونیسم روی آورند.

وظیفهٔ دست اول پيشاهنگ آگاه جنبش جهانی کارگری یعنی احزاب کمونیست و گروهها و جریان‌های کمونیستی آنست که بتوانند توده‌های انبوه را (که اکنون در اکثر موارد هنوز خواب‌آلوده، دلمرده، اسیر عادات کهنه و بدون جنبش مانده و بیدار نشده‌اند) به این موضع نوین برسانند یا به بیان صحیحتر، بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان رسیدن یا گذار آنان به موضع نوین، رهبری کنند. انجام وظیفهٔ تاریخی اول (یعنی جلب پيشاهنگ آگاه پرولتاریا بسوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر)، چنانکه دیدیم، بدون پیروزی کاسل ایدئولوژیک و سیاسی بر اپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم، میسر نبود، ولی انجام وظیفهٔ دوم که اکنون به وظیفهٔ دست اول بدل گردیده است یعنی توانایی رساندن توده‌ها به

موضع نوین که با تکیه بر آن میتوان پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین کرد، بدون بر انداختن آیین پرستی سطحی «چپ» و بدون غلبه کامل بر اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات، میسر نخواهد بود. تا زمانیکه سخن از جلب پیشاهنگ پرولتاریا بسوی کمونیسم در میان بود (و در حدودی که هنوز از آن سخن در میان است)، تا آن زمان و در این حدود کار ترویج تئوری در جای اول قرار دارد. در این زمینه حتی محفل‌ها نیز با تمام نقاط ضعف ناشی از محفل‌گرایی، سودمندند و نتایج ثمربخش بهار میآورند. ولی وقتی از فعالیت عملی توده‌ها و از گسترش ارتش‌های ملیونی (اگر بکار بردن چنین اصطلاحی جایز باشد) یعنی آرایش تمام نیروهای طبقاتی یک جامعه برای پیکار نهایی و قطعی سخن میان می‌آید، دیگر تنها با ورزیدگی در زمینه ترویج تئوری و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «ناب» هیچ کاری از پیش نمی‌رود. در این عرصه سخن از شمار صدها و هزارها نیست که یک مروج تئوری (پروپاگانديست م.) یعنی عضو گروه کوچکی که هنوز توده‌ها را رهبری نکرده، عملاً بدان می‌پردازد؛ سروکار ما در اینجا با میلیون‌ها و دهها میلیون است. سئوالی که در اینجا باید در برابر خود مطرح ساخت تنها این نیست که آیا ما پیشاهنگ طبقه انقلابی را مجاب کرده‌ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن اینست که آیا نیروهای دارای اثربخشی تاریخی تمام طبقات جامعه معین، و حتماً تمام طبقات این جامعه بدون استثناء، بطریقی گسترش یافته‌اند که لحظه پیکار قطعی کاملاً فرا رسیده باشد یعنی بطریقی انجام گرفته است که: ۱) تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما بحد کافی سردرگم شده باشند، بحد کافی با هم ستیز کرده باشند و در مبارزهای برون از حیطه قدرتشان خود را بحد کافی ناتوان کرده باشند؛ ۲) تمام عناصر متزلزل، مردد، نا استوار، لایه‌های میانین یعنی خرده‌بورژوازی و دمکراسی خرده‌بورژوایی بشکلی متمایز و برون از جمع بورژوازی، خود را بحد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی عملی خویش بحد کافی بی‌آبرو شده باشند و ۳) در محیط پرولتاریا گرایش روحيات عمومی بسوی پشتیبانی از قاطع‌ترین و

مستهورانه‌ترین اقدامات انقلابی علیه بورژوازی آغاز گردیده و این روحيات بشدت رو به اوج باشد. در چنین صورتی لحظه انقلاب فرارسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، چنانچه تمام شرایطی را که در بالا بر شمردیم و به اختصار بیان داشتیم، بدرستی در نظر گیریم و لحظه عمل را بدرستی برگزینیم، تأمین است.

اختلاف نظر میان چرچیل‌ها و للوید جرج‌ها — این رجال سیاسی در تمام کشورها، با اندک تمایزات ملی، وجود دارند — از یکسو و میان هندرسن‌ها و للوید جرج‌ها از سوی دیگر، در نظر کمونیسم ناب یعنی کمونیسم تجربیدی که هنوز به پختگی لازم برای انجام فعالیت عملی توده‌ای و سیاسی نرسیده است، بکلی بی‌اهمیت و ناچیز سینماید. ولی وجود این اختلافات برای انجام فعالیت عملی توده‌ها بسیار و بسیار مهم است. اصل کار و تمام وظیفه یک فرد کمونیست که میخواهد نه تنها سروج آگه، معتقد و با ایمان بلکه در عین حال رهبر عملی توده‌ها در انقلاب باشد، آنست که بتواند این اختلافات را ارزیابی کند و لحظه‌ای را که تصادمات ناگزیر میان این «دوستان» به نهایت شدت خود میرسد و تمام «دوستان» را یکجا زبون و ناتوان میسازد، بدرستی دریابد. باید وفاداری اکید و بی‌خدشه به اندیشه‌های کمونیسم را با توانایی تن در دادن به هر گونه سازش عملی ضرور و هر گونه سانور، ساخت و پاخت، پیچ و خم، عقب‌نشینی و غیره در آمیختن نا ظهور و افول قدرت سیاسی هندرسن‌ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم — چنانچه نخواهیم از افراد بیانگر دمکراسی خرده‌بورژوایی که خود را سوسیالیست مینامند، جداگانه نام ببریم) و ورشکستگی آنان را در عرصه عمل که جنبه ناگزیر دارد و اذهان توده‌ها را درست مطابق با روح معتقدات ما و درست در جهت کمونیسم روشن‌میسازد و نیز کشمکش‌ها، جدال‌ها، تصادمات ناگزیر و گسیختگی کامل پیوند میان هندرسن‌ها — للوید جرج‌ها — چرچیل‌ها (منشویک‌ها و اسارها — کادت‌ها — سلطنت‌طلبان؛ شیدمان‌ها — بورژوازی — پیروان کاپ و غیره) را تسریع کرد و هنگامیکه گسیختگی پیوند میان تمام این «تکیه‌گاه‌های مالکیت خصوصی مقدس» بحد اعلای خود

میرسد، لحظه عمل را چنان صحیح برگزید که بتوان به نیروی تعرض قاطع پرولتاریا همه آنها را در هم کوبید و قدرت سیاسی را به تصرف در آورد.

تاریخ عموماً و تاریخ انقلابها خصوصاً همواره پر مضمون‌تر، متنوع‌تر، پرشاخه‌تر، زنده‌تر و «زیرک‌تر» از آنست که در تصور بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات می‌گنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیشاهنگ‌ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و تصورات دهها هزار انسانند، و حال آنکه انقلاب به نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات دهها میلیون انسان که تازیبانه‌های پیکار پرتب و تاب میان طبقات آنها را به جنبش و میدارد و آنهم در لحظاتی که تمام استعدادهای انسانی اوج می‌گیرد و با حدت و شدتی خاص بکار می‌افتد، — تحقق می‌پذیرد. اینجا دو نتیجه عملی بسیار مهم بدست می‌آید: نخست آنکه طبقه انقلابی برای انجام وظیفه خود باید بتواند فن استفاده از تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی را بدون هیچ استثناء فرا گیرد (و پس از تصرف قدرت سیاسی هر آنچه را که پیش از تصرف آن ناتمام گذارده بود به فرجام رساند و آنهم گاه در کمال بی‌پروایی و با تن در دادن به سخاطرات عظیم)، دوم آنکه طبقه انقلابی باید برای تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر، آماده باشد.

هر کس تصدیق دارد ارتشی که خود را برای فرا گرفتن فن کار با انواع سلاح‌ها و تمام وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای پیکار در دست دارد یا ممکن است بدست آورد، آماده نسازد، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این مطلب در عرصه سیاست بیشتر صدق می‌کند تا در امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر میتوان از پیش دریافت که هنگام پیش‌آمد این یا آن وضع چه شیوه‌هایی از مبارزه را میتوان بکار برد که برای ما سودمند باشد. اگر ما برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی نداشته باشیم، آنگاه چنانچه تغییرات حاصله در وضع طبقات دیگر که مستقل از اراده ما صورت می‌گیرد، شکل و شیوه‌ای از فعالیت را در دستور روز قرار دهد که ما در

آن بسیار ضعیف باشیم، با شکستی عظیم — و گاه حتی شکست قطعی — روبرو خواهیم شد. ولی اگر برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی داشته باشیم، از آنجا که ما بیانگر منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال نیز به ما امکان ندهد تا سلاحی را بکار اندازیم که حداکثر خطر را برای دشمن در بردارد و با حداکثر سرعت ضربات سرگبار بر او وارد می‌سازد، باز هم پیروزی ما مسلم خواهد بود. انقلابیون بی‌تجربه غالباً می‌پندارند که کاربرد شیوه‌های علنی مبارزه جنبهٔ اپورتونیستی دارد و فقط کاربرد شیوه‌های غیرعلنی مبارزه اقدام انقلابی است. علت این پندار هم آنست که بورژوازی بویژه در این زمینه کارگران را غالباً (و پیش از همه در ادوار «آرامش» یعنی در ادواری که آتش انقلاب خاموش بوده) فریفته و اغفال کرده است. ولی چنین تصویری نادرست است. این راست است که احزاب و رهبرانی که نمیتوانند یا نمیخواهند (نگو نمیتوانم، بگو نمی‌خواهم) شیوه‌های غیرعلنی مبارزه را در اوضاع و احوالی نظیر مثلاً دوران جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ که بورژوازی آزادترین کشورهای دمکراتیک با گستاخی و لجام‌گسیختگی بیسابقه‌ای کارگران را سیریفیت و افشای حقایق مربوط به خصلت غارتگرانه جنگ را ممنوع کرده بود، — بکار برند، اپورتونیست هستند و به طبقهٔ کارگر خیانت میکنند. ولی انقلابیونی که نمیتوانند اشکال غیرعلنی مبارزه را با تمام اشکال علنی آن در آسیرند، انقلابیون بسیار بدی هستند. انقلابی شدن بهنگامی که آتش انقلاب شعله کشیده و زبانه‌های آن همه‌جا را فرا گرفته است و عناصری از هر قماش بصرف شیفتگی یا بخاطر مد و حتی گاه بهوای جاه و مقام به صفوف انقلاب می‌پیوندند، کار دشواری نیست. پرولتاریا بعدها، یعنی پس از آنکه پیروزیش به فرجام رسید، باید زحماتی بسیار شاق و میتوان گفت عذابی الیم متحمل شود تا گریبان خود را از چنگ این انقلابیون دروغین «برهاند». بسی دشوارتر — و بهمان نسبت ارزنده‌تر — است که انسان هنگامی که شرایط لازم برای پیکار مستقیم، آشکار، واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی، هنوز فراهم نیامده است، بتواند انقلابی باشد و در

سازمان‌های غیر انقلابی و چه بسا صرفاً ارتجاعی، در محیطی غیرانقلابی، در میان توده‌هایی که قادر نیستند ضرورت کاربرد شیوه عمل انقلابی را فوراً دریابند، از منافع انقلاب (با کار در زمینه ترویج تئوری و فعالیت تبلیغاتی و سازمانی) دفاع کند. وظیفه عمده کمونیسم معاصر در اروپای باختری و آمریکا آنست که بتواند مسیر مشخص حوادث یا چرخش خاصی را که در سیر حوادث پدید می‌گردد و توده‌ها را به عرصه پیکار انقلابی سترگ، واقعی، قطعی و نهایی بیرساند — بیابد، لمس کند و بدرستی تعیین کند.

بر سبیل مثال انگلستان را در نظر بگیریم. ما نمیتوانیم بدانیم — و هیچکس هم قادر نیست از پیش معلوم کند که آتش انقلاب واقعی پرولتری چه وقت در انگلستان شعله‌ور خواهد شد و چه انگیزه‌ای بیش از همه توده‌های بسیار انبوه را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد کرد، به جوش خواهد آورد و به عرصه پیکار خواهد کشاند. بدینجهت ما موظفیم مقدمات کار خود را بشیوه‌ای فراهم سازیم که (طبق اصطلاحی که پلخائف فتید هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، دوست داشت آنرا بکار برد) «چهار دست و پا نعل شده» باشیم. شاید یک بحران پارلمانی انگیزه‌ای گردد که «رخنه پدید آورد» و «قشر یخ را درهم شکند» و شاید بحران ناشی از سردرگمی بازنشندنی کلاف تضادهای استعماری و اسپریالیستی که روزبروز حدتی دردناکتر و شدتی فزاینده‌تر بخود می‌گیرد، چنین انگیزه‌ای پدید آورد؛ شاید هم انگیزه ثالث و غیره و غیره دیگری پدید آید. حرف ما این نیست که چه مبارزه‌ای سرنوشت انقلاب پرولتری را در انگلستان تعیین خواهد کرد (این مطلب برای هیچیک از کمونیست‌ها تردیدی بر نمی‌انگیزد، این مسئله برای همه ما حل شده و بطور قطعی هم حل شده است). ما از آن انگیزه‌ای سخن می‌گوییم که توده‌های پرولتری را که اکنون در خوابند به جنبش واخواهد داشت و آنها را کاملاً به آستان انقلاب خواهد رساند. فراموش نکنیم که مثلاً در جمهوری بورژوایی فرانسه، در اوضاع و احوالی، که هم از نظر بین‌المللی و هم از نظر داخلی صد بار کمتر از امروز خصلت انقلابی داشت، انگیزه «ناگهانی»

و «ناچیزی» (چون حادثه دریفوس (۷۵))، که فقط نشانگر یکی از هزاران شهادی نابکارانه محافل نظامی مرتجع بود، کافی بود برای آنکه مردم را کاسلاً به آستان جنگ داخلی برساند!

کمونیسست‌ها باید در انگلستان پیوسته و بشیوه‌ای پیگیر و خستگی‌ناپذیر هم از انتخابات پارلمانی و هم از تمام تغییرات ناگهانی سیاست امپریالیستی دولت بریتانیا در قبال ایرلند و سیاست مستعمراتی سراسر جهان و نیز از تمام رشته‌ها، عرصه‌ها و جوانب دیگر زندگی جامعه استفاده کنند و فعالیت خود را در تمام این بخش‌ها بشیوه نوین، بشیوه کمونیستی یعنی نه بکردار انترناسیونال دوم، بلکه بکردار انترناسیونال سوم انجام دهند. من در اینجا نه فرصت دارم و نه جای آن هست که به تشریح شیوه‌های شرکت «روسی» یعنی «بلشویکی» در انتخابات پارلمانی و در مبارزات پارلمانی بپردازم، ولی میتوانم به کمونیست‌های خارجی اطمینان دهم که این شیوه‌ها با شیوه‌های فعالیت پارلمانی معمول در اروپای غربی هیچگونه شباهتی نداشتند. از اینجا غالباً چنین نتیجه میگیرند که: «بله، در کشور شما، روسیه، حال بر این منوال بود، ولی پارلمان‌تاریسم در کشور ما بر منوال دیگریست». این نتیجه‌گیری نادرست است. در عالم وجود کمونیست‌ها، هواداران انترناسیونال سوم در هر کشور برای همین است که فعالیت کهنه سوسیالیستی، تردیونیونیستی، سندیکالیستی و پارلمانی را در تمام جهات و در جمیع عرصه‌ها به فعالیت نوین یعنی کمونیستی بدل سازند. در انتخابات ما هم رگه‌های اپورتونیستی و تمام عیار بورژوازی، رگه‌های کارچاق کنی و شهادی سرمایه‌داری همیشه بحد وفور وجود داشتند. کمونیست‌های اروپای غربی و آمریکا باید بتوانند پارلمان‌تاریسم نوین و دیگر گونه‌ای فارغ از اپورتونیسم و جاه‌طلبی پدید آرند تا: حزب کمونیست‌ها شعارهای خود را اعلام دارد و پرولتراهای راستین بیاری تهیدستان غیرمتشکل و سخت توسری خورده، اوراق تبلیغاتی پخش کنند و مقصدهای لازم برسانند، بسراغ خانه‌های کارگران، کلبه‌های پرولتراهای روستا و دهقانان کورده‌های دورافتاده بروند (در اروپا خوشبختانه دهات دورافتاده و سوت و کور بمراتب کمتر از کشورما

و در انگلستان بکلی کمیاب است)، به سیکده‌های پاتوق مردمان بسیار ساده سر بزنند، به اتحادیه‌ها، جمعیت‌ها و جلسات اتفاقی مردمان بسیار ساده راه یابند، با مردم دانشمندآبانه (و بشیوه نچندان پارلمانی) سخن نگویند، ذره‌ای در پی «کرسی» پارلمان نباشند، بلکه همه‌جا برای بیداری افکار بکوشند، توده را بسوی خود بکشند، از هر کلام بورژوازی اتخاذ سند کنند، از دستگاهی که خود او ساخته یعنی از انتخاباتی که او تعیین کرده و از دعوت‌هایی که او از عموم خلق بعمل آورده است، استفاده کنند و مردم را با بلشویسم چنان آشنا سازند که در ادوار غیر انتخاباتی (در محیط تسلط بورژوازی) هیچگاه سیسر نبوده است (البته باستثناء لحظات اعتصابات بزرگ که طی آن مثلاً در کشور ما عین همین دستگاه تبلیغات عموم خلق حتی با شدت و اثربخشی بیشتر عمل میکرد). انجام این وظیفه در اروپای غربی و آمریکا کاریست بسیار دشوار، بسیار و بسیار دشوار، ولی آنرا میتوان و باید انجام داد، زیرا وظایف ناشی از کمونیسم را اصولاً بدون زحمت نمیتوان بانجام رساند و زحمت را هم باید برای انجام وظایف عملی کشید که بیش از پیش اشکال متنوع کسب میکنند، بیش از پیش با تمام رشته‌های زندگی اجتماعی مربوط میگردد و بیش از پیش رشته‌ای از پس رشته دیگر و عرصه‌ای از پس عرصه دیگر را از چنگ بورژوازی برون میکشد.

در همان انگلستان نیز باید کار ترویج تئوری و تبلیغات و فعالیت سازمانی در ارتش و در میان ملیت‌های ستمکش و نابرابر حقوق دولت «خودی» (ایرلند، مستعمرات) را بشیوه‌ای نوین (یعنی نه سوسیالیستی، بلکه کمونیستی، نه رفرمیستی، بلکه انقلابی) سامان داد. زیرا در تمام این عرصه‌های زندگی اجتماعی، در دوران اسپریالیسم عموماً و بویژه در حال حاضر یعنی پس از جنگی که شیره‌جان خلق‌ها را مکیده است و چشم‌ها را برای مشاهده حقیقت (یعنی اینکه دهها میلیون انسان فقط برای حل این مسئله کشته و معلول شدند که درندگان انگلیسی، کشورهای بیشتری را تاراج کنند یا درندگان آلمانی) بسرعت میگشاید، — آری در تمام این عرصه‌های زندگی اجتماعی سواد محترقه فراوان رویهم

انباشته می‌شود و انگیزه‌های فراوان برای بروز تصادمات، بحران‌ها و حدت مبارزات طبقاتی پدید می‌گردد. ما نمیدانیم و نمیتوانیم هم بدانیم که از میان انبوه جرقه‌های بیشماری، که اکنون تحت تأثیر بحران جهانی اقتصادی و سیاسی از همه‌جا به روی تمام کشورها فرو می‌بارد، کدام جرقه خواهد توانست حریق برانگیزد یعنی توده‌ها را با شدتی خاص به جنبش در آورد. بهمین جهت ما موظفیم با نیروی اصول نوین یعنی اصول کمونیستی خویش برای «عمل آوردن» خمیره جمیع عرصه‌ها، حتی کهنه‌ترین و پوسیده‌ترین و ظاهراً سترون‌ترین آنها، دست بکار شویم، زیرا در غیر اینصورت وظیفه خود را بحد کمال انجام نخواهیم داد، تمام جوانب را در بر نخواهیم گرفت، بر تمام سلاحها مسلط نخواهیم بود و خود را نه برای پیروزی بر بورژوازی (که تمام جوانب زندگی جامعه را بشیوه بورژوایی سامان داده و اکنون نیز بهمان شیوه نابسامان ساخته است) آماده خواهیم ساخت و نه برای نوسازی کمونیستی سراپای زندگی که پس از این پیروزی باید انجام گیرد.

پس از انقلاب پرولتری در روسیه و پیروزی‌های این انقلاب در مقیاس جهانی که برای بورژوازی و عناصر عامی کوتاه‌بین غیر منتظره بود، اکنون سراسر جهان شکل دیگری بخود گرفته و بورژوازی نیز همه‌جا شکل دیگری بخود گرفته است. بورژوازی از «بلشویسم» بوحشت افتاده و از فرط خشم و کین نسبت به آن کارش تقریباً بسرحد جنون رسیده است و درست بهمین جهت از یکسو سیر حوادث را تسریع میکنند و از سوی دیگر تمام توجه خود را به سرکوب قهرآمیز بلشویسم معطوف میدارد و بدینسان مواضع خود را در یک سلسله از عرصه‌های دیگر نیز ضعیف میسازد. کمونیست‌های تمام کشورهای پیشرفته باید در تاکتیک خود این هر دو عامل را در نظر گیرند.

وقتی کادتهای روس و کرنسکی برای برانگیختن افکار علیه بلشویک‌ها و تحریکات دیوانه‌وار شدید دست زدند — بویژه از آوریل سال ۱۹۱۷ و از آنهم بیشتر در ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۱۷ — کار را چنان به افراط رساندند که «شورش را درآوردند». میلیون‌ها نسخه

از روزنامه‌های بورژوازی که بشیوه‌های گوناگون بر بلشویک‌ها می‌تاختند، با این عمل کمک می‌کردند تا توده‌ها درباره بلشویسم به داوری بپردازند. به برکت همین «جدوجهد» بورژوازی بود که علاوه بر روزنامه‌ها سراپای محیط زندگی جامعه نیز از جر و بحث پیرامون بلشویسم اشباع شد. در مقیاس جهانی نیز اکنون میلیون‌های تمام کشورها رفتارشان بشیوه‌ایست که ما باید از صمیم قلب سپاسگزارشان باشیم. آنها نیز برای برانگیختن افکار علیه بلشویسم تحریکات خود را با همان جدوجهدی انجام می‌دهند که کرنسکی و شرکاء انجام میدادند و ضمناً همانگونه «شورش را درمی‌آورند» و همانگونه به ما کمک میکنند که کرنسکی می‌کرد. وقتی بورژوازی فرانسه مبارزه علیه بلشویسم را به محور تبلیغات انتخاباتی خود بدل می‌سازد و سوسیالیست‌های بالنسبه معتدل یا متزلزل را به اتهام بلشویسم بباد دشنام می‌گیرد، — وقتی بورژوازی آمریکا، در حالتی بکلی عقل باخته، هزاران تن را به اتهام بلشویسم سیگیرد و همه‌جا اخباری درباره توطئه‌های بلشویکی پخش میکند و بدینسان محیط سراسیمگی پدید می‌آورد، — وقتی بورژوازی انگلستان — این «سوقرترین» بورژوازی جهان — با تمام عقل و آزمودگی خود، حماقت‌های عجیب میکند، «جمعیت‌های» بسیار ثروتمند برای «مبارزه برضد بلشویسم» تشکیل می‌دهد، کتابهای خاص درباره بلشویسم می‌نویسد، گروههای تکمیلی دیگری از دانشمندان و مبلغان و کشیشان را برای مبارزه علیه بلشویسم اجیر می‌کند، — در قبال این اعمال ما باید با تعظیم در برابر حضرات سرمایه‌داران از آنان تشکر کنیم. آنها بسود ما کار میکنند. آنها به ما کمک میکنند تا توده‌ها را به درک چگونگی ماهیت و اهمیت بلشویسم علاقمند سازیم. اصولاً اکنون کار دیگری هم از دست آنها ساخته نیست، زیرا تلاشهای پیشین آنان برای «خاموشی گردیدن» در قبال بلشویسم و خفه کردن آن، عقیم ماند.

ولی در عین حال بورژوازی تقریباً فقط یک جانب بلشویسم را می‌بیند و آنهم قیام و اعمال قهر و ترور است و بدینجهت میکوشد خود را، بویژه در این عرصه، برای مقاومت و دفع حمله آماده سازد.

احتمال هم دارد که بورژوازی در پاره‌ای موارد و در برخی از کشورها، در فواصل زمانی کم و بیش کوتاه به این کار موفق گردد. چنین احتمالی را باید بحساب آورد و اگر هم به این کار موفق شود برای ما هیچ وحشی نخواهد داشت. کمونیسم بدون استثناء از تمام جوانب زندگی جامعه «زیر و بمیرود» و جوانه‌های آن بدون استثناء همه‌جا بچشم میخورد. این «بیماری واگیر» (چنانچه بخواهیم اصطلاح دلپسند بورژوازی و پلیس بورژوایی را که برایشان بسیار «دلپذیر» است، بکار برده باشیم) در اعماق بدن سخت رسوخ کرده و در سراپای آن چنان چنگ انداخته است که اگر یکی از مجاری آنرا با تلاش خاص «مسدود سازند»، «بیماری واگیر» مجرای دیگری که گاه بکلی غیر منتظره است، برای خود خواهد یافت. زندگی کار خود را از پیمش خواهد برد. حال بگذار بورژوازی هر قدر میخواهد تقلا کند، تا سرحد جنون خشم از خود نشان دهد، شورش را درآورد، حماقت کند، پیشاپیش از بلشویکها انتقام بگیرد و در کشتار صدها و هزارها و صدها هزار تن دیگر از بلشویکهای فردا یا دیروز بیداد کند (در هندوستان، مجارستان، آلمان و غیره): بورژوازی با این رفتار بسان تمام طبقات دیگری که تاریخ آنها را به زوال محکوم ساخت، رفتار میکند. کمونیست‌ها باید بدانند که آینده در هر صورت به آنان تعلق دارد و بهمین جهت ما میتوانیم (و باید) شور و شوق عظیم خود را در پیکار سترگ انقلابی با حد اعلای خونسردی و حساب کاسه‌ا‌هشمارانه روی تقلاهای دیوانه‌وار بورژوازی، در آسیریم. انقلاب روسیه را در سال ۱۹۰۵ با قساوت تمام در هم کوفتند، بلشویکهای روسیه را در ژوئیه سال ۱۹۱۷ در هم کوفتند، بیش از ۱۵ هزار تن از کمونیست‌های آلمانی را شیدمان و نوسکه همعنان با بورژوازی و ژنرال‌های سلطنت‌طلب از طریق مفسده جویی‌های ماهرانه و مانورهای فریبگرانه، قتل عام کردند، در فنلاند و مجارستان ترور سفید بیداد میکنند. ولی کمونیسم در هر حال و در تمام کشورها آبدیده میشود و راه رشد می‌پوید و چنان سخت ریشه دوانده است که پیگردها نه تنها ضعیفش نمیکند و ناتوانش نمیسازند، بلکه نیرویش را بیش از

پیش فزونی می‌بخشند. برای آنکه ما بتوانیم با گشای مطمئن‌تر و استوارتر بسوی پیروزی پیش رویم، فقط یک چیز کم داریم و آنهم اینست که تمام کمونیستهای همه کشورهای ضرورت کاربرد حداکثر نرمش را در تاکتیک خود بطور کاملاً روشن و عمیق دریابند. کمونیسیم که بویژه در کشورهای پیشرفته بنحو درخشانی راه رشد می‌پوید، اکنون درک این مطلب و توانایی کاربرد آنرا در عرصه عمل کم دارد.

آنچه بر سر مارکسیست‌های بس دانشمند و رهبران انترناسیونال دوم که به سوسیالیسم وفادار بودند یعنی بر سر کسانی چون کائوتسکی، اتو باوئر و دیگران آمد، میتواند (و باید) درس عبرت سودمندی باشد. آنها ضرورت تاکتیک توأم با نرمش را کاملاً درک میکردند، دیالکتیک مارکس را آموخته بودند و به دیگران هم می‌آموختند (و بسیاری از آنچه که در این زمینه انجام داده‌اند برای همیشه بصورت دستاورد ارزنده‌ای در نوشتارهای سوسیالیستی بر جای خواهد ماند)، ولی در کاربرد این دیالکتیک چنان اشتباهی مرتکب شدند و یا در عرصه عمل چنان خود را از دیالکتیک بی‌بهره نشان دادند و در زمینه ارزیابی چگونگی دگرگونی‌های سریع اشکال و درک تراکم سریع محتوی تازه در اشکال کهنه چنان ناتوان از کار در آمدند که سرنوشتی چندان بهتر از سرنوشت هاینسمان و گد و پلخانف پیدا نکردند. علت اساسی ورشکستگی آنها این بود که «محو تماشای» شکل معین و واحدی از رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند، یکجانبه بودن آنها از یاد بردند، از روبرو شدن با تحول ناگهانی و سریعی که بحکم اوضاع و احوال عینی ناگزیر شده بود ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و ازبر شده و در نظر اول تردیدناپذیری چون: سه از دو بزرگتر است، ادامه دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر میماند تا به حساب و از آنهم بیشتر به ریاضیات عالی میماند تا به ریاضی مقدماتی. در واقع هم تمام اشکال کهنه جنبش سوسیالیستی از محتوی تازه‌ای انباشته شدند و بدینجهت جلوی اعداد علامت تازه یعنی «منها» پدید آمد، ولی علامه‌های ما با لجاج تمام اصرار داشتند (و

همچنان اصرار دارند) خود و دیگران را مجاب سازند که خیر، «سهای سه» از «سهای دو» بزرگتر است.

حال باید کوشید کمونیست‌ها نظیر همین اشتباه را، منتها از جانب دیگر، تکرار نکنند و یا بعبارت صحیحتر باید کوشید تا همین اشتباه که کمونیست‌های «چپ»، منتها از جانب دیگر، مرتکب میشوند، هر چه زودتر تصحیح شود و هر چه سریعتر و با دردی هر چه کمتر برای بدن، برطرف گردد. تنها آیین‌پرستی سطحی راست اشتباه نیست، آیین‌پرستی سطحی چپ نیز اشتباه است. البته اشتباه ناشی از آیین‌پرستی چپ در کمونیسم، در لحظه کنونی، هزار بار کم‌خطرتر و کم‌اهمیت‌تر از اشتباه ناشی از آیین‌پرستی راست (یعنی سوسیالیسم و کائوتسکیسم) است، ولی علت این امر فقط آنست که کمونیسم چپ جریانی است کاملاً جوان و تازه دارد پدید می‌آید. فقط بدینجهت است که این بیماری را، با شرایط معین، میتوان آسان درمان کرد و باید با نهایت جدیت دست بکار درمان آن شد. اشکال کهنه نفخ کردند و ترکیدند، زیرا معلوم شد که محتوی تازه — یعنی محتوی ضد پرولتری و ارتجاعی — در درون آنها به گسترش فزون از اندازه رسیده است. محتوی فعالیت ما (در راه حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) اکنون، از نقطه نظر چگونگی سیر تکامل کمونیسم جهانی، چنان پایدار، چنان نیرومند و چنان پرتوان است که میتواند و باید در هر شکلی، اعم از نو و کهنه، نمودار گردد، میتواند و باید جمیع اشکال یعنی نه تنها اشکال نو، بلکه اشکال کهنه را نیز سراپا دگرگونه سازد، بر آنها فایق آید و تابع خود کند، ولی نه برای آنکه با اشکال کهنه سازگار شود، بلکه برای آنکه بتواند جمیع اشکال را، اعم از نو و کهنه، به سلاح پیروزی کامل و نهائی، قطعی و بازگشت‌ناپذیر کمونیسم تبدیل کند.

کمونیست‌ها باید تمام مساعی خود را بکار برند تا جنبش کارگری و بطور کلی سیر تکامل جامعه را از سر راست‌ترین و سریعترین راه بسوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا سوق دهند. در این حقیقت تردیدی نیست. ولی کفایت گامی کوچک —

و ظاهراً در همان جهت - فراتر از آنچه که باید، برداشته شود تا این حقیقت به اشتباه بدل گردد. کفایت بشیوه کمونیست‌های چپ آلمانی و انگلیسی گفته شود که ما تنها یک راه و آنهم راه سر راست را می‌پذیریم و مانور و قرار و مدار و سازش را سباز نمیشماریم تا اشتباهی روی دهد که بتواند زبانی بس فاحش به کمونیسم وارد سازد و هم‌اکنون نیز تا حدودی وارد ساخته و میسازد. آیین‌پرستی راست لجاج میورزید که فقط اشکال کهنه را می‌پذیرد و چون محتوی تازه را تشخیص نداد، کارش به ورشکستگی کامل انجامید. آیین‌پرستی چپ در نفی مطلق اشکال کهنه معین لجاج میورزد و نمی‌بیند که محتوی تازه چگونه از خلال انواع گوناگون اشکال برای خود راه می‌گشاید. پیروان این آیین توجه ندارند که وظیفه ما کمونیست‌ها آنست که بر تمام اشکال مسلط گردیم و بتوانیم با نهایت سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل کنیم، یک شکل را جایگزین شکل دیگر سازیم و تاکتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این گونه که توسط طبقه ما یا به نیروی مساعی ما صورت نگرفته باشد، دمساز کنیم. انقلاب جهانی در نتیجه دهشت‌ها، پلیدی‌ها و زشتی‌های جنگ جهانی امپریالیستی و چاره‌ناپذیری وضع ناشی از این جنگ با چنان نیرویی به جنبش در آمده و تسریع شده است و با چنان شتاب شگرف و چنان تنوع سرشار از اشکال تغییریابنده در سطح و در عمق تکامل می‌پذیرد و بطلان هرگونه آیین‌پرستی خشک را چنان عبرت‌انگیز در پهنه عمل به ثبوت میرساند که ما تمام دلائل لازم را در دست داریم برای آنکه به شفای سریع و کامل جنبش جهانی کمونیستی از بیماری کودکی کمونیسم «چپ» امیدوار باشیم.

۲۷ آوریل سال ۱۹۲۰.

ملحقات

طی مدتی که بنگاههای نشریات کشورما - کشوری که امپریالیست‌های سراسر جهان برای انتقام از انقلاب پرولتری تاراجش کرده‌اند و با وجود انواع نویدها به کارگران خویش همچنان به تاراج و محاصره‌اش ادامه میدهند - آری، طی مدتی که بنگاههای نشریات ما کار انتشار کتاب مرا به سامان رساندند از خارجه اسناد و مدارک تکمیلی دریافت شد. من بی‌آنکه در کتاب خود بیش از شرح اجمالی ملاحظات یک پوبلیسیست* دعوی دیگری داشته باشم نکات چندی را باختصار بیان میدارم.

۱

انشعاب کمونیستهای آلمان

انشعاب کمونیست‌ها در آلمان تحقق پذیرفت. «چپ‌ها» یا «اپوزیسیون اصولی» حزب خاصی متمایز از «حزب کمونیست» تشکیل داده آنرا «حزب کارگری کمونیست» نامیده‌اند. در ایتالیا نیز از قرار معلوم کار به انشعاب می‌گراید - می‌گوییم: از قرار معلوم زیرا من فقط دو شماره متمم (شماره‌های ۷ و ۸) روزنامه چپ «سویت» («Il Soviet»)

* پوبلیسیست (publiciste) - نویسنده‌ای که مباحث اجتماعی و سیاسی را تشریح و تحلیل می‌کند. مترجم.

را در دست داریم که در آنها پیرامون امکان و ضرورت انشعاب بحث آشکار انجام گرفته و ضمناً از کنگره فراکسیون «آبستنسیونیست‌ها» (یا تحریم‌گران یعنی مخالفان شرکت در پارلمان) نیز که هنوز جزو حزب سوسیالیست ایتالیا هستند صحبت شده است.

بیم آن میرود که انشعاب از «چپ‌ها» ضدپارلمانی‌ها (که تا حدودی ضد سیاست یعنی مخالف حزب سیاسی و فعالیت در سندیکاها نیز هستند) همانند انشعاب از «سانتریست‌ها» (یا کائوتسکیست‌ها، پیروان لونگه، «مستقل‌ها» و غیره) به پدیده بین‌المللی بدل گردد. بگذار چنین باشد. انشعاب بهر حال بهتر از درهمی و آشفتگی است که هم مانع رشد و پختگی ایدئولوژیک تئوریک و انقلابی حزب میشود و هم مانع فعالیت عملی هماهنگ و واقعاً متشکل آن که زمینه واقعی برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا فراهم میسازد.

بگذار «چپ‌ها» خود را با فعالیت عملی در مقیاس ملی و بین‌المللی بیامزایند و بکوشند تا بدون یک حزب مبتنی بر مرکزیت اکید و مجهز به انضباط آهنین و بدون توانایی تسلط بر تمام عرصه‌ها و رشته‌ها و اشکال گوناگون کار سیاسی و فرهنگی زمینه را برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا فراهم سازند (و سپس هم به آن تحقق بخشند). تجربه عملی بسرعت به آنها درس خواهد داد.

فقط باید تمام مساعی لازم را بکار برد تا انشعاب از «چپ‌ها» تحقق امیری را که ناگزیر در آینده‌ای نزدیک در پیش خواهد بود و ضرورت مبرم دارد یعنی اتحاد تمام شرکت‌کنندگان جنبش کارگری را که هوادار راستین و درستکار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا باشند در چارچوب یک حزب واحد دشوار نسازد یا دشواری آنرا بحد اقل رساند. در روسیه خوشبختی خاص بلشویک‌ها این بود که مدتها پیش از آنکه به مبارزه توده‌ای مستقیم در راه دیکتاتوری پرولتاریا برخیزند یک فرصت پانزده‌ساله داشتند تا هم علیه دشویک‌ها (یعنی اپورتونیست‌ها و «سنتریست‌ها») و هم علیه «چپ‌ها» پی در پی مبارزه کنند و این مبارزه را به فرجام خود رسانند. در اروپا و آمریکا اکنون باید بناچار همین کار را «با آهنگ سریع» انجام داد.

پاره‌ای اشخاص خاصه در میان مدعیان ناکام رهبری میتوانند (چنانچه از انضباط پرولتری و «درستکاری در قبال خویشتن» بهره کافی نداشته باشند) زمانی دراز روی اشتباهات خویش لجاج ورزند ولی توده‌های کارگر آنگاه که فرصت فراهم آید هم خود باسانی و بسرعت متحد خواهند شد و هم همه کمونیست‌های راستین را در حزب واحدی که توان تحقق نظام شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را داشته باشد متحد خواهند ساخت*.

* در مورد مسئله اتحاد آینده کمونیست‌های «چپ» ضد پارلمانی‌ها با کمونیست‌ها بطور اعم ذکر نکات زیرین را نیز لازم میدانم. تا آنجا که من بر پایه آشنایی با روزنامه‌های کمونیست‌های «چپ» و بطور کلی کمونیست‌های آلمان میتوانم قضاوت کنم گروه اول این برتری را دارد که بهتر از گروه دوم میتواند نظریات خود را در میان توده‌ها تبلیغ کند. وضعی شبیه بهمین وضع را من بارها در تاریخ حزب بلشویک مشاهده کرده‌ام — منتها به نسبتی کمتر و در پاره‌ای از سازمان‌های محلی — نه اینکه در مقیاس سراسر کشور. مثلاً در سالهای ۱۹۰۷ — ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» گهگاه و اینجا و آنجا تبلیغات خود را در میان توده‌ها موفقیت‌آمیزتر از ما انجام میدادند. یکی از علل این امر آنست که در لحظه انقلاب یا هنگامیکه خاطرات انقلاب زنده است با تاکتیک نفی «مطلق» بهتر میتوان به توده‌ها نزدیک شد. ولی این هنوز دلیل بر صحت چنین تاکتیکی نیست. بهر حال بدون ذره‌ای تردید میتوان گفت حزب کمونیستی که میخواهد عملاً پیشاهنگ و طلایه‌دار طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا باشد و علاوه بر آن میخواهد فن رهبری توده انبوه زحمتکشانش و استشارشوندگان و آنهم نه فقط بخش پرولتر بلکه ایضاً قشرهای غیر پرولتر آنها را نیز بیاموزد باید بتواند هم ترویج تئوری، هم سازمانگری و هم تبلیغات عادی خود را بزبانی و بشیوه‌ای که هم برای «خیابان» شهر و حول و حوش کارخانه و هم برای روستا بجد اکثر ساده، بجد اکثر مفهوم و بجد اکثر روشن و زنده باشد انجام دهد.

کمونیست‌ها و مستقل‌ها در آلمان

من در کتاب حاضر این عقیده را بیان داشتم که سازش میان کمونیست‌ها و جناح چپ مستقل‌ها برای کمونیسم ضرور و سودمند است ولی تحقق آن آسان نخواهد بود. روزنامه‌هایی که از آن پس بدست من رسیدند صحت هر دو نکته را تأیید کرده‌اند. در شماره ۳۲ روزنامه «پرچم سرخ» (۷۶) ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان «Die Rote Fahne», Zentralorgan der Kommunistischen Partei Deutschlands, Spartakusbund مارس سال ۱۹۲۰) «اعلامیه» این کمیته مرکزی درباره «پوچ» * نظامی (توطئه ماجراجویی) کاپ و لوتویس و در باره «دولت سوسیالیستی» انتشار یافته است. این اعلامیه هم از نظر مقدمه اصلی برهان و هم از نظر استنتاج عملی از آن کاملاً صحیح است. مقدمه اصلی در این معنی خلاصه میشود که در لحظه حاضر «پایه عینی» برای دیکتاتوری پرولتاریا وجود ندارد زیرا «اکثریت کارگران شهری» هوادار مستقل‌ها هستند. استنتاج آن: وعده حفظ موضع «اپوزیسیون صادقانه» (یعنی خودداری از آماده شدن برای «سرنگونی قهری») در قبال دولت «سوسیالیستی بشرط طرد احزاب بورژوا- سرمایه‌دار».

این تاکتیک بیشک دارای پایه صحیح است. ولی اگر به مکتب روی بیدقتی‌های جزئی این فرمولبندی هم نیاز نباشد باز نمیتوان این نکته را مسکوت گذارد که دولت سوسیال-خیانت پیشگان را نمیشود (در اعلامیه رسمی حزب کمونیست) «سوسیالیستی» نامید و در جایی که هم حزب شیدمان‌ها و هم حزب حضرات کائوتسکی‌ها و

* «Putsch» - (واژه آلمانی) - شورش گروه کوچکی از توطئه‌گران بقصد کودتا. م.

کریسپین‌ها احزاب خرده‌بورژوا دمکراتیک هستند نمیشود از برکناری «احزاب بورژوا سرمایه‌دار» سخن گفت و نمیشود بدانسان که در بند چهارم اعلامیه آمده است چنین مطالبی نوشت:

«... برای جلب بیش از پیش توده‌های پرولتر بسوی کمونیسم وجود وضعی که در آن استفاده نامحدود از آزادی سیاسی میسر باشد و دمکراسی بورژوایی نتواند بسان دیکتاتوری سرمایه عمل کند از نقطه نظر پیشرفت امر دیکتاتوری پرولتاریا اهمیت عظیم دارد...».

وجود چنین وضعی محال است. رهبران خرده‌بورژوا یعنی کسانی چون هندرسن‌های آلمانی (شیدمان‌ها) و استودن‌های آلمانی (کریسپین‌ها) از چارچوب دمکراسی بورژوایی فراتر نمیروند و نمیتوانند فراتر روند و این دمکراسی هم بنوبه خود نمیتواند دیکتاتوری سرمایه نباشد. برای رسیدن به نتیجه عملی که کمیته مرکزی حزب کمونیست بشیوه‌ای کاملاً صحیح در راه آن کوشیده است هیچ نیازی به نوشتن مطالبی که از نظر اصولی نادرست و از نظر سیاسی زیانبار است، نبود. در این زمینه همینقدر کافی بود (برای حفظ موازین نزاکت پارلمانی) گفته شود: تا زمانی که اکثریت کارگران شهری از مستقل‌ها پیروی میکنند، ما کمونیست‌ها نمیتوانیم مانع آن شویم که این کارگران با تجربه‌اندوزی از چگونگی فعالیت دولت «خویش» از بند آخرین پندارهای خرده‌بورژوا دمکراتیک (یعنی همان پندارهای «بورژوایی سرمایه‌داری») خود، بربهند. ذکر همین نکته برای مستدل ساختن سازشی که واقعاً ضرورت دارد و در آن باید تا زمان معینی از تلاش برای سرنگونی قهرآمیز دولت مورد اعتماد اکثریت کارگران شهری، خودداری ورزید، کافیت. ولی در تبلیغات روزمره میان توده‌ها که نیازی به مراعات نزاکت رسمی پارلمانی ندارد، البته میتوان این نکته را هم افزود که: بگذار فروسایگانی چون شیدمان‌ها و عناصر کوتاه‌بینی چون کائوتسکی‌ها و کریسپین‌ها خود را در صحنه عمل رسوا سازند و نشان دهند که

چه اندازه خود تحمیق شده و کارگران را نیز تحمیق میکنند. دولت «شسته رفته» آنان «شسته رفته تر از هر کس» کار «شستن و رفتن» اصطبل های اژیاس (۷۷) سوسیالیسم و سوسیال دموکراتیسم و گونه های دیگر سوسیال خیانت پیشگی را به انجام خواهد رساند.

سرشت حقیقی رهبران کمونی «حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان» (یعنی رهبرانی که درباره آنها بنادرست گفته میشود گویا دیگر هرگونه نفوذی را از دست داده اند و حال آنکه عملاً هنوز برای پرولتاریا خطرناکتر از سوسیال دمکرات های مجارستانی هستند که خود را کمونیست نامیده و وعده «پشتیبانی» از دیکتاتوری پرولتاریا داده بودند) یکبار دیگر بهنگام غائله کورنیلف آلمانی یعنی کودتای حضرات کاپ و لوتیتس* آشکار شد. خرده مقاله کارل کائوتسکی تحت عنوان «لحظات قطعی» (Entscheidende Stunden) که بتاريخ ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰ در روزنامه «Freiheit» («آزادی» - ارگان مستقل ها) (۷۸) انتشار یافت و نیز خرده مقاله آرتور کریسپین تحت عنوان «پیرامون وضع سیاسی» (منتشره در همان روزنامه، بتاريخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۰)، تصویری کوچک ولی روشن در این زمینه بدست میدهند. این حضرات بهیچوجه توانایی آنرا ندارند که بکردار انقلابیون ببانداشند و داوری کنند. اینان دمکرات های خرده بورژوازی سویه گری هستند که اگر خود را هوادار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا اعلام دارند، هزار بار برای پرولتاریا خطرناکتر میشوند، زیرا در هر یک از لحظات دشوار و خطرناک ناگزیر راه خیانت در پیش خواهند گرفت... و در همان حال «از صدق دل» معتقد خواهند بود که به پرولتاریا یاری میرسانند! آخر سوسیال دمکرات های مجارستانی نیز که نام

* این مطلب ضمناً در شماره های مورخ ۲۸ و ۳۰ مارس ۱۹۲۰ روزنامه ممتاز «پرچم سرخ» - ارگان حزب کمونیست اتریش، (Die Rote Fahne, Wien 1920, №№ 266 u. 267; L. L.: «Ein neuer Abschnitt der deutschen Revolution») (۷۹) ل. ل. : «مرحله»

کمونیست بر خود نهاده بودند، در آهنگام که از فرط ترس و سست عنصری، وضع حکومت شوروی مجارستان را یأس آور دیدند و در برابر عمال سرمایه‌داران کشورهای عضو آنتانت و دژخیمان آنتانت بزاری در آمدند، میخواستند به پرولتاریا «یاری رسانند».

۳

توراتی و شرکاء در ایتالیا

شماره‌هایی از روزنامه «سویت» که در صفحات پیشین بدانها اشاره رفت، مؤید کامل نکاتی است که من در این کتاب پیرامون اشتباه حزب سوسیالیست ایتالیا، که وجود چنین اعضاء و حتی چنین گروهی از پارلمان‌نشین‌ها را در صفوف خود تحمل می‌کند، بیان داشته‌ام. شاهد حاشیه‌نشینی چون خبرنگار روزنامه انگلیسی بورژوا لیبرال «The Manchester Guardian» در رم، ضمن شرح‌بصاحبه خود با توراتی که در شماره مورخ ۱۲ مارس سال ۱۹۲۰ آن روزنامه درج شده است، صحت این نکات را از آنهم بیشتر تأیید می‌کند.

خبرنگار مینویسد: «... سنور توراتی بر آنست که خطر انقلاب چنان نیست که دلهره بی‌اساس در ایتالیا برانگیزد. ما کسمالیست‌ها فقط به آنجهت با آتش تئوری‌های شوروی بازی می‌کنند که توده‌ها را افروخته و پزانگیخته نگاهدارند. ولی این تئوری‌ها مفاهیم صرفاً افسانه‌آمیز و برنامه‌های ناپخته‌ای هستند که بدرد مصرف عملی نمی‌خورند. این تئوری‌ها تنها بدرد آن می‌خورند که طبقات کارورز را چشم براه نگاهدارند. همان کسانی که این تئوری‌ها را بسان دانه دام بکار می‌برند تا دیدگان پرولترها را خیره سازند، خود را مجبور می‌بینند مبارزه روزمره در راه پاره‌ای

بهبودی‌های اقتصادی غالباً ناچیز را بشیوه‌ای انجام دهند که لحظه‌ای را که طبقات کارگر با پندارهای خود بدرود خواهند گفت و ایمان به افسانه‌های دلپسند خود را از دست خواهند داد، بتعویق اندازند. رشته دراز اعتصابات دارای ابعاد گوناگون و انگیزه‌های گوناگون و از آنجمله اعتصابات اخیر کارکنان پست و راه آهن که وضع اصولاً وخیم کشور را بیش از پیش وخیم میسازند، از همینجا منشاء میگیرد. کشور در اثر دشواری‌های ناشی از معضل آدریاتیک بر آشفته است و در زیر بار وام خارجی و تورم پولی شدید، خورد شده است و باتمام این احوال هنوز به ضرورت مراعات انضباط در کار که فقط به نیروی آن میتواند نظم و بهروزی را باز یابد، پی نبرده است...»

مثل روز روشن است که خبرنگار انگلیسی حقیقتی را فاش کرده است که ظاهراً هم خود توراتی و هم حامیان و همدستان و الهام‌گران بورژوای او در ایتالیا، آنرا پرده‌پوشی و ماستمالی میکنند. این حقیقت آنست که اندیشه و عمل سیاسی حضرات توراتی، تروس، مودیلیانی، دوگونی و شرکاء واقعاً همان و درست همانست که خبرنگار انگلیسی تصویر کرده است. این اندیشه و عمل سراپا سوسیال-خیانت پیشگی است. تنها همین موعظه حفظ نظم و انضباط برای کارگرانی که در حالت بردگی مزدوری بسر میبرند و برای ثروت‌افزایی سرمایه‌داران کار میکنند، از چها که خبر نمیدهد! و تمام این سخن‌پردازی‌های منشویکی چه اندازه به گوش ما، روسها، آشناست! تا چه اندازه اعتراف به این حقیقت که توده‌ها هوادار حکومت شوروی هستند، ارزنده است! در این عدم درک چگونگی نقش انقلابی سیل خودجوش اعتصابات دامن گستر، چه مایه‌ای از کودنی و ابتذال بورژوایی نهفته است! آری، آری، خبرنگار انگلیسی روزنامه بورژوا لیبرال برستی در حق حضرات توراتی و شرکاء دوستی خاله خرسه انجام داده و حقانیت رفیق بوردیگا و دوستانش را در روزنامه «سویت» که اصرار دارند حزب

سوسیالیست ایتالیا، چنانچه عملاً خواستار حواداری از انترناسیونال سوم است، باید حضرات توراتی و شرکاء را با زدن داغ ننگ برجهین آنان از صفوف خود بیرون راند و بدینسان هم از نظر عنوان و هم از نظر اعمال خود به حزب کمونیست بدل گردد، — بنحو درخشانی تأیید کرده است.

۴

استنتاجات سقیم از مبادی صحیح

ولی رفیق بوردیگا و دوستان «چپ» او از انتقادات صحیح خود از حضرات توراتی و شرکاء به این استنتاج سقیم میرسند که شرکت در پارلمان اصولاً زیانبار است. «چپ‌های» ایتالیایی در دفاع از این نظریه کمترین برهان جدی نمیتوانند عرضه دارند. آنها از نمونه‌های بین‌المللی چگونگی استفاده واقعاً انقلابی و کمونیستی از پارلمان‌های بورژوایی که برای تدارک انقلاب پرولتری بیشک سودمند است، صرفاً بی‌خبرند (یا میکوشند آنرا بدست فراموشی بسپارند). آنها دربارهٔ شیوه «نو» اصلاً تصویری ندارند و بدینجهت پیرامون شیوه «کهنه» و غیر بلشویکی استفاده از پارلمانناریسم داد و فریاد میکنند و بی‌پایان بدان ادامه میدهند.

اشتباه اساسی آنها نیز در همین است. کمونیسم باید نه تنها در عرصه فعالیت پارلمانی، بلکه در تمام عرصه‌های دیگر فعالیت نیز اصل نوینی وارد سازد (و این کار را هم بدون کوشش طولانی، پیگیر و سرسخت نخواهد توانست انجام دهد) که با سن انترناسیونال دوم از بنیاد پیوند بگسلد (و در عین حال دستاوردهای مثبت آنرا حفظ کند و تکامل بخشد).

برای مثال کار روزنامه‌نگاری (ژورنالیستی. م.) را در نظر بگیریم. روزنامه‌ها، جزوات و شبنامه‌ها در زمینه ترویج و تبلیغ

و سازمانگری کار لازم انجام میدهند. هیچ جنبش توده‌ای در یک کشور تا اندازه‌ای متمدن بدون دستگاه روزنامه‌نگاری نمیتواند کار خود را از پیش ببرد. هیچ داد و فریادی علیه «رهبران» و هیچ وعده و سوگند پرطمطراقی دربارهٔ پاکیزه نگاهداشتن ساحت توده‌ها از نفوذ رهبران لزوم استفاده از روشنفکران زاییده محیط بورژوازی را برای کار در این دستگاه منتفی نخواهد ساخت و به رهایی از محیط بورژوادمکراتیک آفریده «مالکیت خصوصی» و خلاصی از اوضاع و احوال ناشی از نظام سرمایه‌داری، که این کار در چارچوب آن تحقق می‌پذیرد، نخواهد انجامید. حتی دو سال و نیم پس از سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، هنوز ما پیرامون خود این محیط و این اوضاع و احوال ناشی از مناسبات بورژوادمکراتیک و مالکیت خصوصی را میان توده‌ها (دهقانان و پیشه‌وران) مشاهده می‌کنیم.

سپارزه پارلمانی یک شکل فعالیت و روزنامه‌نگاری شکل دیگری از آنست. و اگر کارکنان این هر دو رشته، کمونیست‌های راستین و اعضای واقعی حزب توده‌ای پرولتری باشند، محتوی این هر دو فعالیت میتواند و باید کمونیستی باشد. ولی در نظام سرمایه‌داری و در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، چه در رشته اول و چه در رشته دوم — و بطور کلی در هیچ رشته‌ای از کار — احتراز از دشواری‌هایی که پرولتاریا باید بر آنها فایز آید و گریز از وظایف ویژه‌ای که باید انجام دهد تا بتواند از وجود برخاستگان از محیط بورژوازی برای پیش‌برد مقاصد خویش استفاده کند و پیشداوری‌ها و نفوذ روشنفکران بورژوا را براندازد و نیروی مقاومت محیط خرده‌بورژوازی را ضعیف سازد (و سپس به نوسازی کامل آن برخیزد)، — سیسر نخواهد بود.

مگر ما در دوران پیش از جنگ ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ در تمام کشورها ناظر نمونه‌های بی‌شماری از اعمال آنارشیست‌ها و سندیکا-لیست‌ها و سایر عناصر بسیار «چپ» نبودیم و ندیدیم که همه این عناصر چگونه بر پارلماناریسم میتاخندند، چگونه سوسیالیست‌های

پارلمان‌نشینی را که استحاله بورژوایی آنها به ابتدال رسیده بود، بباد استهزاء می‌گرفتند، بر جاه‌طلبی‌های آنان داغ ننگ می‌زدند و هكذا و قس علیهذا، — ولی خودشان از راه روزنامه‌نگاری و از راه کار در سندیکاها (اتحادیه‌ها) از همان نردبان جاه و مقام بورژوایی بالا می‌رفتند؟ مگر حضرات ژوئوها و سرهایم‌ها، اگر فقط به فرانسه بسنده کنیم، نمونه‌های جامع و کاملی از این دست نیستند؟

بچگانه بودن «نفی» شرکت در فعالیت پارلمانی در همین است که با این شیوه «ساده» و «آسان» و با اصطلاح انقلابی می‌خواهند وظیفهٔ دشوار مبارزه علیه نفوذ بورژوا دموکراتیک در درون جنبش کارگری را «انجام دهند»، ولی وقتی پای عمل به میان می‌آید از سایهٔ خود می‌گریزند، در برابر دشواری فقط چشم فرو می‌بندند و فقط با حرف‌گریبان خود را از چنگ آن می‌رهانند. در این نکته تردیدی نیست که بیش‌مانه‌ترین جاه‌طلبی‌ها، شیوه‌های بورژوایی استفاده از کرسی‌های پارلمانی، کجروی‌های آشکارا رفرمیستی در زمینهٔ فعالیت پارلمانی، کهنه‌پرستی مبتذل خرده‌بورژوایی، — همه از صفات مشخصه عادی و رایجی است که نظام سرمایه‌داری همه‌جا، چه در برون و چه در درون جنبش کارگری پدید می‌آورد. ولی سرمایه‌داری و محیط بورژوایی زاییده آن (که حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز، از آنجا که دهقانان پیوسته بورژوازی را احیا می‌کنند، بسیار کند از میان می‌رود) در کلیه عرصه‌های کار و زندگی بدون هیچ استثناء، موجب پیدایش صفات جاه‌طلبی بورژوایی، شوینیسیم ملی، ابتدال خرده‌بورژوایی و صفات دیگری از همین گونه می‌گردد که همه از نظر ماهیت یکسانند و فقط از نظر شکل بروز خود اندک تفاوتی دارند.

تحریم‌گران و ضدپارلمانی‌های نازنین، شما خود را «انقلابیونی دوآتشه» می‌پندارید، ولی عملاً از دشواری‌های بالنسبه ناچیز مبارزه علیه نفوذ بورژوایی در درون جنبش کارگری، به وحشت افتاده‌اید و حال آنکه پیروزی شما یعنی سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا، همین دشواری‌ها را با دانسته‌ای گسترده‌تر و به مراتب گسترده‌تر، پدید خواهد آورد. شما از دشواری کوچکی

که امروز در برابران قرار دارد مثل بچه‌ها به وحشت افتاده اید، بی‌آنکه متوجه باشید که فردا و پس فردا بهر تقدیر ناچارید فن غلبه بر همین دشواری‌ها را در مقیاسی بمراتب بیشتر بیاسوزید و آنرا تکمیل کنید.

در دوران حکومت شوروی، روشنفکران برخاسته از محیط بورژوایی، بمیزانی بازهم بیشتر در حزب پرولتری شما و ما رخنه خواهند کرد. آنها، هم در شوراهای، هم در دادگاه‌ها و هم در دستگاه اداری رسوخ خواهند کرد، زیرا کمونیسم را با مصالح دیگری جز همان مصالح انسانی که سرمایه‌داری فراهم آورده است، نمیتوان ساخت و روشنفکران بورژوایی را نیز نمیتوان طرد کرد یا نابود ساخت، بلکه باید بر آنها چیره شد، باید آنها را دیگر گونه ساخت، به قالب دیگری درآورد و تجدید تربیت کرد — همانگونه که خود پرولترها را نیز باید در رهگذر پیکار طولانی و بر بنیاد دیکتاتوری پرولتاریا تجدید تربیت کرد، زیرا آنها نیز یکباره، به نیروی معجزه، با کرامات حضرت مریم و بحکم یک شعار و یک قطعنامه و یک منشور، از بند خرافات خرده بورژوایی خویش نمیرهند، بلکه این رهایی فقط از طریق پیکار گسترده طولانی و دشوار علیه نفوذ گسترده خرده‌بورژوایی تحقق‌پذیر خواهد بود. در دوران حکومت شوروی همین وظایفی که اکنون ضد پارلمانی‌ها با چنین غرور و نخوت، با چنین سبک مغزی و روش بچگانه به یک دست افشاندن از خود دور میسازند، — آری همین وظایف در دوران حکومت شوروی درون شوراهای، درون دستگاه اداری شوروی و در میان «وکلائی مدافع» شوروی باز پیدا میشوند (ما در روسیه حرفه وکیل مدافعی بورژوایی را برانداختیم، و کار خوبی هم کردیم که برانداختیم، ولی این حرفه اکنون در کشور ما با نقاب «وکلائی مدافع» «شوروی» (۸۰) باز پیدا میشود). هم اکنون ما در میان مهندسان شوروی، در میان معلمان شوروی و در میان کارگران پرامتياز کارخانه‌های شوروی یعنی کارآمدترین آنان که از بهترین وضع برخوردارند، بازپیدایی تمام صفات منفی خاص پارلماناریسم بورژوایی را بچشم می‌بینیم و فقط به نیروی

پیکار متوالی، خستگی‌ناپذیر، طولانی و سرسخت، به نیروی تشکل و انضباط پرولتری است که ما - اندک اندک - بر این بلا چیره میشویم.

البته در محیط تسلط بورژوازی چیرگی بر عادات بورژوایی در درون حزب خویش، یعنی حزب کارگری، بسیار «دشوار» است؛ از حزب بیرون کردن رهبران پارلمان‌نشینی که افراد به آنها عادت کرده‌اند و خرافات بورژوایی بطور درمان‌ناپذیر آنها را فاسد کرده، کاریست «دشوار»، تابع ساختن برخاستگان از محیط بورژوازی به انضباط پرولتری و آنهم بتعدادی مطلقاً ضروری (ولو بتعداد معین و بسیار محدود)، کاریست «دشوار»، ایجاد یک فراکسیون کمونیستی کاملاً برانزده طبقه کارگر در پارلمان بورژوایی، کاریست «دشوار»، بازداشتن نمایندگان کمونیست در پارلمان از پرداختن به بازیهای بیمقدار پارلمانی بورژوایی و واداشتن آنان به فعالیت ترویجی و تبلیغی و سازمانی بسیار مبرم در میان توده‌ها، کاریست «دشوار». همه اینها «دشوار» است و در آن حرفی نیست، در روسیه دشوار بود و در اروپای غربی و آمریکا که بورژوازی آن بس توانا تر و سنن بورژوادمکراتیک و غیره آن بس قویتر است، بمراتب دشوارتر است.

ولی همه این «دشواری‌ها» در قیاس با وظایفی کاملاً از همین گونه که پرولتاریا، هم برای تأمین پیروزی خود، و هم در جریان انقلاب پرولتری و هم پس از تصرف قدرت حاکمه بهر تقدیر ناگزیر به انجام آنها خواهد بود، دشواری‌های واقعاً کودکانه هستند. در قیاس با این وظایف واقعاً سترگ که برای تحقق آنها باید در محیط دیکتاتوری پرولتاریا میلیون‌ها دهقان و کاسبکار کوچک، صدها هزار کارمند و منصبدار اداری و روشنفکر بورژوا را تجدید تربیت کرد و همه آنها را تابع دولت پرولتری و رهبری پرولتری ساخت و بر عادات و سنن بورژوایی آنان چیره گشت، - در قیاس با این وظایف سترگ ایجاد فراکسیون واقعاً کمونیستی حزب واقعاً پرولتری در پارلمان بورژوایی بهنگام تسلط بورژوازی، کار آسان بچگونه‌ایست.

اگر رفتای «چپ» و مخالف فعالیت پارلمانی هم اکنون نیاموزند که چگونه باید دشواری به این کوچکی را برانداخت، آنوقت بیقین میتوان گفت که آنها یا اصلاً نخواهند توانست دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشند، نخواهند توانست روشنفکران بورژوا و مؤسسات بورژوایی را در مقیاس وسیع تابع خود سازند و آنها را اصلاح کنند و یا آنکه ناچار خواهند شد شتابزده به تکمیل آموزش خود در این زمینه پردازند و در اثر این شتابزدگی هم به امر پرولتاریا زبانی عظیم خواهند رساند، اشتباهاتی بیش از حد عادی مرتکب خواهند گشت، خود را بیش از حد متوسط ناتوان و ناشی نشان خواهند داد و هکذا و قس علیهذا.

تا زمانی که بورژوازی سرنگون نشده و از پی آن اقتصاد کوچک و تولید کالایی کوچک بکلی از میان نرفته است، محیط بورژوایی و عادات زاییده سالکیت خصوصی و سنن خرده بورژوایی به کار پرولتری، نه تنها در برون بلکه در درون جنبش کارگری، نه تنها در یک رشته فعالیت یعنی فعالیت پارلمانی، بلکه ناگزیر در کلیه شئون فعالیت اجتماعی و در کلیه عرصه‌های فرهنگی و سیاسی نیز بدون هیچ استثناء آسیب خواهند رساند. هر گونه تلاش برای سر باز زدن و روی گرداندن از یکی از وظایف «ناخوشایند» یا دشواری‌های ناشی از یک عرصه فعالیت، خطای فاحشی خواهد بود که سپس ناگزیر باید آنرا کفاره داد. باید فن تسلط بر کلیه عرصه‌های کار و فعالیت را بدون استثناء، آموخت و فرا گرفت و بر تمام دشواری‌ها و بر تمام رسوم و سنن و عادات بورژوایی همه‌جا و در همه عرصه‌ها چیره شد. هر گونه شیوه برخورد دیگری به این مسئله صرفاً غیرجدی و صرفاً بچگانه است.

من در چاپ روسی این کتاب روشن مجموع حزب کمونیست هلند را در زمینه سیاست جهانی انقلابی کمی نادرست تشریح کردم. بدینجهت با استفاده از فرصتی که اکنون دست داده است نامه زیرین رفقای هلندی خودمان را درباره این مسئله انتشار میدهم و سپس عبارت «تریبونیستهای هلندی» را که در متن روسی بکار برده‌ام اصلاح میکنم و عبارت «برخی از اعضای حزب کمونیست هلند» را جایگزین آن میسازم (۸۱).

ن . لنین

نامه واینکوپ

مسکو، ۳۰ ژوئن سال ۱۹۲۰

رفیق عزیز لنین،

ما اعضای هیئت نمایندگی هلند در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی، در پرتو ابراز لطف شما امکان یافتیم کتاب شما را تحت عنوان «بیماری کودکی «چپ‌گرایی» در کمونیسم» پیش از انتشار آن، از روی دستنویس ترجمه‌اش بزبان‌های اروپای غربی مطالعه کنیم. شما در این کتاب مخالفت خود را با نقشی که برخی از اعضای حزب کمونیست هلند در سیاست بین‌المللی داشته‌اند، چند بار خاطرنشان میسازید.

با اینهمه، ما ناچاریم مخالفت خود را با این امر که شما مسئولیت رفتار آنها را به گردن حزب کمونیست گذاشته‌اید، ابراز داریم. این نظریه بهیچوجه دقیق نیست. وانگهی غیر عادلانه هم هست،

زیرا این عده از اعضای حزب کمونیست هلند یا اصلاً در فعالیت جاری حزب ما شرکت ندارند و یا شرکتشان بسیار محدود است. از سوی دیگر آنها سیکوشند شعارهای اپوزیسیونی خود را که حزب کمونیست هلند و تمام ارگان‌های آن همواره و تا همین امروز با جدیت تمام علیه آن مبارزه کرده و میکنند، بطور مستقیم یا غیر-مستقیم در حزب کمونیست از پیش ببرند.

با درود برادرانه

(از جانب هیئت نمایندگی هلند)

د. ای. واینکوپ

از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۱،
ص ۱ - ۱۰۴ ترجمه
و چاپ شده است

در آوریل - مه سال ۱۹۲۰
نوشته شده است
در ژوئن سال ۱۹۲۰ در
پتروگراد بشکل کتاب از طرف
نشریات دولتی چاپ شده است

توضیحات

۱- منشویک‌ها - طرفداران جریان خرده‌بورژوازی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در دومین کنگره حزب سوسیال-دمکرات کارگری روسیه بسال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی به رهبری لنین «بلشیمستوو» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند و «بلشویک» نامیده شدند و اپورتونیستها در «منشیمستوو» یعنی در اقلیت ماندند و «منشویک» لقب گرفتند.

منشویک‌ها مخالف هژمونی طبقه کارگر در انقلاب، مخالف اتحاد طبقه کارگر و دهقانان بودند و میخواستند که با بورژوازی لیبرال سازش شود.

پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مبارزه می‌نمودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، منشویک‌ها از سازماندهان و شرکت‌کنندگان توطئه‌ها و قیامهایی بودند که در جهت سرنگونی حکومت شوروی چیده و برپا می‌شد.

سوسیالیست رولوسیونرها (اسارها) - اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد.

پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ اسارها به اتفاق منشیویکها پشتیبان عمده دولت موقت بورژوازی بودند و رهبران این حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند. اسارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتفاق بورژوازی و ملاکان و مداخله گران مسلح بیگانه مجذانه علیه حکومت شوروی مبارزه می کردند. ص - ۷

۲ - اسپارتا کیست ها - اعضای سازمان انقلابی سوسیال دموکراتهای چپ آلمان بودند. گروه «اسپارتاک» در اوایل جنگ اول جهانی توسط ک. لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ف. مرینگ، ک. تستکین و دیگران تشکیل شد. اسپارتا کیست ها به تبلیغات انقلابی در میان توده ها می پرداختند و تظاهرات گسترده بر ضد جنگ برپا می ساختند، اعتصابها را رهبری می کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای اپورتونیست سوسیال دموکراسی را افشاء می نمودند. در آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتا کیست ها با حفظ استقلال سازمانی خود بحزب سنتریستی سوسیال دموکراتیک مستقل پیوستند و در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمانی در «اتحاد اسپارتاک» متشکل گشتند و ۱۴ دسامبر برنامه خود را اعلام داشتند و با «مستقل» ها قطع رابطه کردند. در کنگره مؤسسان که سی ام دسامبر سال ۱۹۱۸ - اول ژانویه سال ۱۹۱۹ برپا بود، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص - ۱۸

۳ - انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر - ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق لیست های تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر مطابق آئین نامه مصوب دولت موقت، هنگامی انجام گرفت که بخش قابل ملاحظه مردم هنوز نمی توانستند به اهمیت انقلاب سوسیالیستی پی ببرند. اسارهای راستگرا با استفاده از این وضع توانستند در ایالات و ولایات دور از پایتخت و مراکز صنعتی اکثریت آراء را بدست

آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و روز پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضدانقلابی مجلس مؤسسان «اعلامیه» حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان، را که از طرف کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه به آن تسلیم شده بود رد کرد و از تصویب منشورهای کنگره دوم شوراها درباره صلح و زمین و درباره انتقال حکومت بدست شوراها خودداری کرد، برطبق فرمان مورخه ششم (۱۹) ژانویه کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص-۲۲

۴- صحبت از شورش مسلحانه ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکی است که قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اسیران جنگی چک و اسلواکی تشکیل شده بود.

این شورش که توسط امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با شرکت منشویکها و اسارها سازمان یافته بود، در ماه مه سال ۱۹۱۸ آغاز گردید. چکهای ضدانقلابی که در تماس نزدیک با افراد گارد سفید و کولاکها عمل می کردند بخش قابل ملاحظه‌ای از اورال، پاولژییه و سیبری را اشغال کردند و در همه جا حکومت بورژوازی را احیاء می نمودند.

پاولژییه در پائیز سال ۱۹۱۸ توسط ارتش سرخ آزاد شد و چکهای سفید در اواخر سال ۱۹۱۹ بکلی تارومار شدند. ص-۳۲

۵- سردمداری کرنسکی - دورانی میان انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر که کرنسکی اسرار ریاست دولت موقت را بعهده داشت و سیاستی مطابق منافع بورژوازی را تعقیب می کرد. ص-۳۳

۶- آنتانت (توافق سه جانبه) - بلوک امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عده دیگر از کشورها به این بلوک پیوستند.

ص-۳۴

۷- انترناسیونال دوم - اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیست که در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. وقتی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) آغاز گردید، پیشوایان انترناسیونال دوم به ارسان سوسیالیسم خیانت کردند و از دولتهای امپریالیستی خود جانبداری نمودند و انترنا-سیونال دوم متلاشی شد. احزاب و گروههای چپ که قبلاً در انترنا-سیونال دوم شرکت داشتند به انترناسیونال کمونیستی (انترناسیونال سوم) گرویدند که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل گردید. انترناسیونال دوم در همان سال ۱۹۱۹ در کنفرانس برن (سوئیس) احیاء شد و فقط آن احزابی که نماینده جناح راستگرا و اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی بودند در آن شرکت جستند. ص-۴۸

۸- دومین کنگره کشوری سازمانهای کمونیستی ملل خاور که توسط بوروی مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل خاور جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تشکیل شده بود از ۲۲ نوامبر تا سوم دسامبر سال ۱۹۱۹ در مسکو جریان داشت. ص-۶۰

۹- منظور دولت گارد سفید - اساری - بشویکی در سامارا - به اصطلاح کمیته اعضای مجلس مؤسسان است. این دولت در ژوئن سال ۱۹۱۸ هنگام اشغال سامارا توسط شورشیان سپاه چکسلواکی تشکیل شد. کمیته اعضای مجلس مؤسسان تا اوت سال ۱۹۱۸ عدهای از ولایات پاولژییه و پریاورال را اشغال کرد. در پائیز همان سال این دولت ضدانقلابی زیر ضربات ارتش سرخ بموجودیت خود پایان داد. ص-۶۲

۱۰- پیمان صلح ورسای که بجنگ امپریالیستی جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ از طرف ایالات متحده آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دولی که در جریان جنگ به آنها ملحق شده بودند از یک طرف، و آلمان از طرف دیگر امضاء شد. پیمان صلح ورسای هدفش تسجیل تقسیم

مجدد جهان سرمایه‌داری بنفع دول غالب و همچنین ایجاد آنچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه خفه کردن روسیه شوروی و سرکوب جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص-۶۵

۱۱- صلح برست - لیتوفسک - قرارداد صلح میان روسیه شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش مجارستان، بلغارستان و ترکیه) که در تاریخ سوم مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط فوق‌العاده سنگین برای روسیه شوروی در برست - لیتوفسک منعقد شد. انعقاد قرارداد صلح برست با مبارزه سخت علیه ل. د. تروتسکی و گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» که با آن مخالفت می‌کردند، رابطه داشت. تنها در سایه کوششهای عظیم و. ای. لنین قرارداد با آلمان امضاء شد. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که نظام سلطنتی را بر انداخت، سیزدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه الغای قرارداد غارتگرانه و غیرعادلانه برست - لیتوفسک را اعلام کرد. ص-۶۵

۱۲- نخستین کنگره کمون‌های زراعتی و آرتل‌های کشاورزی از طرف کمیساریای ملی زراعت تشکیل شد و از سوم تا دهم دسامبر سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود. در این کنگره ۱۴۰ نماینده از جمله ۹۳ کمونیست حضور داشتند. لنین روز دوم کار کنگره سخنرانی کرد. کنگره اساسنامه اتحاد مؤسسات تولیدی کشاورزی بر مبنای کار در سراسر روسیه (کمونها و آرتل‌ها) را تصویب کرد که بعداً مورد تأیید کمیساریای ملی زراعت قرار گرفت، اساسنامه اتحاد همه مؤسسات کشاورزی را در سازمان واحد تولیدی و تبلیغ ایده کشت و زرع جمعی زمین و کمک عملی بدهقانان اطراف و جوانب، در درجه اول بخانوادهای افراد ارتش سرخ و تهیدستان روستا را وظیفه اصلی اتحاد نامید. ص-۷۶

۱۳- اعتبار یک میلیاردی برطبق فرمان مورخه دوم نوامبر سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی «بمنظور بهبود و پیشبرد کشاورزی

و نوسازی آن بر پایهٔ موازین سوسیالیستی» تخصیص داده شد. مستمریها و واسها از محل این اعتبار به کمونهای کشاورزی و شرکت‌های کار تولیدی و بچواع روستائی یا بگروههای اقتصاد دهقانی بشرط انتقال از کشت و زرع انفرادی به کشت و زرع جمعی زمین، داده می‌شد. ص ۷۶

۱۴- «آئین‌نامه مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی و دربارهٔ اقدامات مربوط به انتقال بزراعت سوسیالیستی» از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در فوریه سال ۱۹۱۹ تصویب گردید. تصمیمات نخستین کنگرهٔ دواير ارضی، کمیته‌های تهیدستان و کمونهای سراسر روسیه که در دسامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود، اساس و شالودهٔ آنرا تشکیل داد. و. ای. لنین در تنظیم «آئین‌نامه» و حک و اصلاح آن شرکت مستقیم داشت. در «آئین‌نامه» سلسله اقدامات عملی در جهت افزایش حاصل‌بخشی کشاورزی، گسترش مزارع و نوسازی کشاورزی بر پایه موازین سوسیالیستی پیش‌بینی شده بود. ص ۷۶

۱۵- کمیتهٔ کل نظامی-انقلابی اوکرائین - ارگان موقتی حکومت انقلابی در اوکرائین که از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و شورای کمیسرهای ملی اوکرائین در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۹۱۹ ایجاد شده بود. وظایف کمیتهٔ انقلابی که وظایف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و شورای کمیسرهای ملی اوکرائین به آن محول می‌گردید عبارت بودند از: سازماندهی کمک همه‌جانبه به ارتش سرخ در امر قلع و قمع قطعی افراد گارد سفید؛ امحای ملاکین و الغای زمینداری ملاکی؛ برقراری حکومت قاطع کارگری-دهقانی در خاک اوکرائین شوروی؛ تشکیل چهارمین کنگرهٔ شوراها سراسر اوکرائین بلافاصله پس از آزاد شدن بخش بزرگ خاک اوکرائین. ص ۹۲

۱۶- باروتبیست‌ها - اعضای حزب خرده‌بورژوایی ناسیونالیستی که در ماه مه سال ۱۹۱۸ پس از انشعاب در حزب سوسیالیست رولوسیونرهای

اوکرائین بوجود آمد. باروتیبست‌ها بنام روزنامه «باروتبا» - ارگان مرکزی حزب نامیده می‌شدند که در ماه مارس سال ۱۹۱۹ نام حزب سوسیالیست رولوسیونرها - کمونیست‌های اوکرائین و در ماه اوت حزب کمونیست باروتیبست‌های اوکرائین را روی خود گذاشتند. نظر به افزایش نفوذ بلشویکها در میان توده دهقانان و موفقیت‌های حکومت شوروی در اوکرائین، باروتیبست‌ها ناگزیر تصمیم انحلال حزب خود را گرفتند. کنفرانس چهارم حزب کمونیست (بلشویک) اوکرائین که در ماه مارس سال ۱۹۲۰ برپا بود بر له قبول باروتیبست‌ها بصفوف حزب کمونیست اوکرائین اظهار نظر کرد. اما بعدها بسیاری از باروتیبست‌ها بفعالیت ضد شوروی خود ادامه می‌دادند و مبارزه عناصر ضدانقلابی و بورژوا-ناسیونالیستی را در اوکرائین رهبری می‌کردند. ص - ۹۲

۱۷ - جامعه ملل - سازمان بین‌المللی که در دورانی بین جنگ اول و دوم جهانی وجود داشت، در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس توسط دول غالب در جنگ اول جهانی تأسیس یافت. اساسنامه جامعه ملل طوری تنظیم گردیده بود که وانمود شود که این سازمان گویا هدفش مبارزه با تجاوز، تقلیل تسلیحات، تحکیم پایه‌های صلح و امنیت است. ولی در واقع رهبران جامعه ملل تجاوزگران را مورد اغماض قرار می‌دادند و سابقه تسلیحات و تدارک جنگ دوم جهانی را تشویق می‌کردند.

در دورانی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۴ فعالیت جامعه ملل جنبه دشمنی با اتحاد شوروی را داشت. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ جامعه ملل یکی از سراز سازماندهی مداخله مسلحانه بیگانگان علیه دولت شوروی بود.

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۳۴ به ابتکار دیپلماسی فرانسه ۳۴ دولت عضو جامعه ملل از اتحاد شوروی دعوت کردند عضویت جامعه ملل را بپذیرد. اتحاد شوروی بمنظور مبارزه در راه تقویت صلح در جامعه ملل عضویت پیدا کرد. اما تلاشهای اتحاد شوروی

در جهت ایجاد جبهه^۱ صلح با مخالفت محافل ارتجاعی کشورهای غربی روبرو شد. با آغاز جنگ دوم جهانی فعالیت جامعه^۲ ملل در واقع قطع شد. و این سازمان ظاهراً در آوریل سال ۱۹۴۶ بنا به قرار مجمع ویژه منحل گردید. ص-۱۰۴

۱۸- قرارداد صلح میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و لیتوانی در تاریخ دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۲۰ در مسکو منعقد شد. قرارداد صلح میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و لیتوانی در تاریخ یازدهم اوت سال ۱۹۲۰ در ریگا منعقد گردید. ص-۱۰۵

۱۹- بوروی سیاسی (پولیت بورو) و بوروی تشکیلات (اورگ بورو) کمیته^۳ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بعنوان ارگانه‌های دائمی در تاریخ ۲۵ مارس سال ۱۹۱۹ در نخستین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره^۴ هشتم حزب برطبق قطعنامه این کنگره درباره^۵ مسئله سازمانی ایجاد شدند. ص-۱۰۸

۲۰- منظور گزارشهای کمیته^۶ مرکزی و شعبات آن است که در ماه مارس ۱۹۲۰ در آستانه^۷ تشکیل کنگره^۸ نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در «ایزوستیای کمیته^۹ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» درج شده بود. ص-۱۱۰

۲۱- در ژانویه سال ۱۹۱۸ انقلابی در فنلاند روی داد و در نتیجه^{۱۰} آن زمام حکومت بدست کارگران افتاد و جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند تشکیل شد. اما انقلاب پرولتری فقط در جنوب فنلاند پیروز شد. نیروهای ضدانقلابی در شمال کشور متمرکز شده و نیروهای آلمان قیصری را بکمک خواستند. پس از جنگ شدید داخلی انقلاب در فنلاند سرکوب شد و

دوران ترور ضدانقلابی در آنکشور فرا رسید و هزاران کارگر و دهقان انقلابی اعدام شدند و در زندانها زجرکش گردیدند. ص-۱۱۵

۲۲- بیست و یکم مارس ۱۹۱۹ تشکیل جمهوری شوروی در مجارستان اعلام گردید. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان جنبه نسبتاً مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهده مشکلات خارجی برآید، تصمیم گرفت تمام حکومت را بدست سوسیال دموکراتهای راستگرا بدهد تا از رشد و گسترش انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان میان توده‌ها در آنزمان بقدری زیاد و خواست اعضای معمولی حزب سوسیال دموکرات درباره اتحاد با کمونیست‌ها بقدری قاطعانه بود که رهبری حزب سوسیال دموکرات برهبران بازداشت شده حزب کمونیست پیشنهاد کرد که به اتفاق دولتی تشکیل دهند. لیدرهای سوسیال دموکرات‌ها ناگزیر شرایط پیشنهادی کمونیست‌ها را پذیرفتند که عبارت بود از: تشکیل دولت شوروی، خلع سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و سپیس خلقی، مصادره زمین‌های ملاکین، ملی کردن صنایع و انعقاد پیمان اتحاد با روسیه شوروی و شرایط دیگر. در عین حال موافقتنامه‌ای دایر به اتحاد هر دو حزب بصورت حزب سوسیالیست مجارستان امضاء شد. هنگام عملی ساختن اتحاد دو حزب اشتباهاتی رویداد که پیامدهایی داشت؛ اتحاد از راه ادغام مکانیکی، بدون طرد عناصر زرفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجه اقدامات مشترک مداخله‌گران بیگانه امپریالیستی و ضد انقلاب داخلی حکومت شوروی در مجارستان سرنگون گردید. ص-۱۱۵

۲۳- بیست و پنجم مارس ۱۹۲۰ وزارت امور خارجه فنلاند بدولت شوروی پیشنهاد کرد که خط سرزی علامتگذاری شود که در واقع بمعنای آغاز مذاکرات صلح بود. پیمان صلح شوروی و فنلاند در تاریخ ۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۰ به امضاء رسید. ص-۱۱۸

۲۴- موافقت لهستان با مذاکرات فقط مانوری برای استتار تدارک آن برای جنگ با روسیه^۱ شوروی بود. دولت لهستان به پیشنهادهای مکرر دولت شوروی درباره آغاز مذاکرات (۲۲ دسامبر ۱۹۱۹، ۲۸ ژانویه، ۲ فوریه، ۶ مارس ۱۹۲۰) تنها در تاریخ ۲۷ مارس پاسخ مثبت داد و پیشنهاد کرد که مذاکرات در شهر بوریسوو- در نزدیکی جبهه آغاز گردد و عملیات جنگ فقط درباره این بخش موقوف شود. دولت لهستان به پیشنهادهای شوروی در قطع کامل عملیات نظامی و درباره انتقال محل مذاکرات به یک کشور بیطرف، با لحن اتمام حجت جواب منفی داد. محافل ارتجاعی لهستان با عقیم گذاشتن مذاکرات، در تاریخ ۲۵ آوریل علیه جمهوری شوروی بجنگ پرداختند.

در نتیجه^۲ موفقیت‌های ارتش سرخ، دولت لهستان در پائیز سال ۱۹۲۰ با عقد قرارداد صلح موافقت کرد. قرارداد آتش بس در تاریخ ۱۲ اکتبر سال ۱۹۲۰ و قرارداد صلح هیجدهم مارس ۱۹۲۱ به امضاء رسید. ص-۱۱۸

۲۵- غائله کورنیلف - شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در اوت سال ۱۹۱۷ است که کورنیلف - ژنرال تزاری و سرفرما- ندهی عالی ارتش در رأس آن بود. توطئه گران می‌خواستند پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار سازند و شوراها را متفرق نمایند و دیکتاتوری نظامی در کشور برقرار کنند و مقدمات تجدید نظام سلطنتی را فراهم سازند. این شورش بدست کارگران و دهقانان برهبری بلشویک‌ها سرکوب شد.

غائله کورنیلفی آلمان - کودتای نظامی-پادشاهی بنام «شورش کاپ» که نظامیان مرتجع آلمان برپا داشتند. سلطنت‌طلبان - ملاک کاپ و ژنرال لیودندورف، ژنرال سکت و ژنرال لیوتویس سازمانده این شورش بودند. توطئه گران مقدمات کودتا را در شرایط اغماض آشکار دولت سوسیال‌دمکرات فراهم می‌کردند. سیزدهم مارس ۱۹۲۰ شورشیان یگانهای نظامی را بسوی برلن راه انداختند و با مذاقستی

از جانب دولت رویرو نشدند و دیکتاتوری نظامی اعلام داشتند. کارگران آلمان با اعتصاب همگانی بکودتا پاسخ دادند. دولت کاپ زیر فشار پرولتاریا در تاریخ ۱۷ مارس سقوط کرد و سوسیالدمکراتها دوباره زمام حکومت را بدست گرفتند. ص-۱۱۸

۲۶- منظور حزب مستقل سوسیالدمکرات آلمان - حزب سنتر- یستی است در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگره مؤسسان در گنا تشکیل شد. «مستقلها» در پرده عبارتپردازی سنتریستی وحدت با سوسیال شوینیسیتها را موعظه می کردند و بورطه عدول از مبارزه طبقاتی می غلطیدند. سازمان کائوتسکیستی بنام «اتحاد کار» در ریشتاگ بخش اصلی حزب را تشکیل می داد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگره حزب مستقل سوسیالدمکرات در هاله انشعاب شد. بخش قابل ملاحظه «مستقلها» در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متحد شدند. عناصر راستگرا حزب علیحده ای تشکیل دادند و آنرا حزب مستقل سوسیالدمکرات آلمان نامیدند که تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد. ص-۱۲۱

۲۷- لونگیستها - طرفداران اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه بر- هبری ژان لونگه بودند. لونگیستها هنگام جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ در مورد سوسیال شوینیسیتها سیاست سازشکارانه تعقیب می کردند؛ مبارزه انقلابی را نفی می نمودند و در جنگ امپریالیستی در موضع «دفاع از میهن» بودند. لونگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا وانمود می کردند و در عمل کماکان دشمن آن بودند. در دسامبر سال ۱۹۲۰ لونگیستها به اتفاق رفرمیستهای علنی از حزب جدا شدند و به انترناسیونال به اصطلاح دو و نیم پیوستند. ص-۱۲۱

۲۸- اسمولنی - بنای دانشکده سابق اسمولنی در پتروگراد، اقامتگاه دولت شوروی قبل از انتقال آن بمسکو در مارس ۱۹۱۸. ص-۱۲۶

۲۹- «ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» - نشریه اطلاعاتی کمیتهٔ مرکزی که مسائل زندگی حزبی را تشریح می‌کرد؛ بنابه تصمیم کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تأسیس یافت و انتشار آن از ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۹ در مسکو آغاز شد. نخستین شماره‌های آن بشکل ضمیمه هفتگی روزنامه «پراودا» منتشر می‌شد و از اکتبر سال ۱۹۲۰ بعنوان ارگان مستقل انتشار یافت. ص-۱۲۹

۳۰- منظور لنین روزنامهٔ «یکروزهٔ سوبوتنیک (شنبه) کمونیستی» است که به ابتکار کمیتهٔ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو یازدهم آوریل سال ۱۹۲۰ از چاپ خارج شد. این روزنامه در جریان سوبوتنیک دهم آوریل توسط هیئت‌های تحریریه و کارمندان روزنامه‌های مسکو - «پراودا»، «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه» و «بدنوتا» و «اکونومیچسکایا ژیزن» («زندگی اقتصادی» م.)، «کمونیستیچسکی تروود» («کار کمونیستی» م.) و آژانس تلگرافی «روستا» تنظیم شده بود. این ابتکار کمیتهٔ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو بگرمی از طرف کارگران چاپخانه‌ها تأیید و پشتیبانی شد که با شور فراوان در نخستین سوبوتنیک «کارکنان روزنامه‌ها» کار می‌کردند. این روزنامه توسط کارگران چاپخانهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه حروفچینی و چاپ شد و روز یکشنبه ۱۱ آوریل که روز کار داوطلبانه بود منتشر گردید. - ص-۱۳۱

۳۱- کتاب «بیماری کودکی» چپگرایی» در کمونیسم» را و. ای. لنین در آستانهٔ گشایش کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی برشته تحریر در آورد.

لنین کار اساسی روی تدوین این کتاب را در ماه آوریل سال ۱۹۲۰ انجام داد (دستنویس کتاب ۲۷ آوریل انجام گرفته بود). ملحقات کتاب در تاریخ ۱۲ ماه مه، هنگامیکه غلط‌گیری چاپی صورت می‌گرفت نوشته شد. لنین شخصاً بر جریان حروفچینی و چاپ کتاب

نظارت داشت که تا آغاز کار کنگره کمینترن از چاپ خارج شود. دوازدهم ژوئن سال ۱۹۲۰ کتاب از چاپ خارج شد و تقریباً در یک زمان در ماه ژوئیه در روسیه شوروی بزبانهای فرانسه و انگلیسی هم بچاپ رسید. این کتاب بهمه نمایندگان کنگره دوم کمینترن داده شد. مهمترین نکات و نتیجه گیریهای کتاب «بیماری کودکی «چیگرایی» در کمونیسم» پایه و شالوده تصمیمات کنگره قرار گرفت. ص-۱۳۴

۳۲- رساله «Weltrevolution» («انقلاب جهانی») بقلم اوتو باؤئر نوشته شده بود. ص-۱۳۵

۳۳- «ایسکرا» (قدیم) - نخستین روزنامه غیرعلنی مارکسیستی همگانی روسیه که در سال ۱۹۰۰ توسط لنین تأسیس گردید و در ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی طبقه کارگر روسیه نقش قاطع ایفاء نمود.

کمی پس از کنگره دوم حزب که در ژوئیه - اوت سال ۱۹۰۳ برپا بود، منشویکها با پشتیبانی گ. و. پلخانف «ایسکرا» را بدست خود گرفتند و این روزنامه از شماره ۵۲ دیگر ارگان مارکسیسم انقلابی نبود. ص-۱۳۶

۳۴- صحبت از منشویکهاست که در حزب سوسیالدمکرات کارگری روسیه نماینده جناح راستگرا و اپورتونیستی سوسیالدمکراسی بودند و صحبت از حزب سوسیالیست رولوسیونرها (اسارها) است. (رجوع شود به توضیح شماره یک). ص-۱۴۱

۳۵- منظور گلوله باران کارگران بی سلاح در معادن طلای لنا در سبیری چهارم (۱۷) آوریل سال ۱۹۱۲ است. خبر فاجعه خونین در لنا طبقه کارگر روسیه را بهیجان آورد. موج تظاهرات و میتینگها و اعتصابها سراسر کشور را فرا گرفت. ص-۱۴۳

۳۶- دوسای دولتی - مجلس نمایندگان که دولت تزاری در نتیجه رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آنرا تشکیل داد.

دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود، ولی در واقع هیچگونه قدرت حقیقی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم، نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیر روس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش اعظم کارگران و دهقانان اصلاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل - ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه - ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری را بیش از پیش محدودتر ساخته، سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ را در سوسین دومای دولتی (۱۹۰۷ - ۱۹۱۲) و در چهارمین دوما (۱۹۱۲ - ۱۹۱۷) تأمین نموده بود.

ص - ۱۴۴

۳۷ - صحبت از نمایندگان بلشویک چهارمین دومای دولتی - آ. یه. بادایف، م. ک. مورانف، گ. ای. پتروفسکی، ف. ن. سامویلف و ن. ر. شاگف است. در اجلاس ۲۶ ژوئیه (۸ اوت) سال ۱۹۱۴ دومای فراكسیون بلشویکی علیه شرکت روسیهٔ تزاری در جنگ اسپریالیستی قاطعانه اعتراض کرد و از تأیید اعتبارات جنگی استناعت ورزید و به تبلیغات انقلابی در میان توده‌ها پرداخت. در نوامبر سال ۱۹۱۴ نمایندگان بلشویک بازداشت شدند و در فوریه سال ۱۹۱۵ تسلیم دادگاه گردیدند و برای تمام عمر به قصبه‌ای در منطقه توروخانسکی (در سیبری خاوری) تبعید شدند. اظهارات متهورانه اعضای فراكسیون بلشویکی در دادگاه که افشاگر حکومت مطلقه بود، در تبلیغات ضداسپریالیستی و در آگاهی انقلابی توده‌های زحمتکش نقش بزرگ ایفاء نمود. ص - ۱۴۴

۳۸ - حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party - I. L. P.) سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ توسط رهبران

«تردیونیونهای جدید» تأسیس یافت. ک. هاردی و ر. ماکدونالد رهبری حزب را بعهده داشتند. حزب مستقل کارگر توجه عمده خود را به شکل مبارزه پارلمانی و معاملات پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لنین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر نوشت که «در واقع این حزب اپورتونیستی همیشه وابسته^۴ بورژوازی است». ص - ۱۴۴

۳۹ - فایانها - اعضای جمعیت فایانها - سازمان رفرمیست انگلیسی که در سال ۱۸۸۴ تأسیس یافته و عنوان خود را از نام سردار رومی قرن سوم قبل از میلاد فابی ماکسیم اقتباس کرده است که به «کونتا-تور» («کندهکار») و بداشتن تاکتیک انتظار و خودداری از نبردهای قطعی در جنگ با هانیبال معروف بود. اعضای جمعیت فایانی اکثراً نمایندگان روشنفکران بورژوا مشرب - دانشمندان، نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی بودند و ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و می‌گفتند که گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم فقط از راه اصلاحات کوچک و تحول تدریجی جامعه امکان‌پذیر است. جمعیت فایانها در سال ۱۹۰۰ بحزب لیبرالیست پیوست. ص - ۱۴۴

۴۰ - مینیستریالیسم - (یا «سوسیالیسم وزارتی» و همچنین «سیلیرا-نیسم») - تاکتیک اپورتونیستی شرکت سوسیالیست‌ها در هیئت دولتهای مرتجع بورژوازی است. این اصطلاح بمناسبت شرکت سیلیران - سوسیالیست فرانسوی در دولت بورژوازی والدک-روسو رایج شد. ص - ۱۴۵

۴۱ - از قرار معلوم منظور مقاله^۵ و. ای. لنین است تحت عنوان «چیزی که نباید در جنبش کارگری آلمان از آن تقلید نمود» که در آوریل سال ۱۹۱۴ در مجله^۶ بلشویکی «پروسوشنیه» چاپ شده و در آن روش تبهکارانه ک. لگین - سوسیال‌دمکرات آلمانی که در سال ۱۹۱۲ هنگام مسافرت به آمریکا، در کنگره ایالات متحده آمریکا نطق تهنیت‌آمیزی خطاب بمحافل رسمی و احزاب بورژوازی ایراد کرد، افشاء شده است. ص - ۱۴۵

۴۲- صحبت از نامهٔ مورخهٔ ۱۸-۲۸ مارس سال ۱۸۷۵
ف. انگلس به آ. بپل است. ص-۱۵۰

۴۳- صحبت از اتزویستها و اولتیماتیستهاست که مبارزه با آنها در سال ۱۹۰۸ گسترش یافت و در سال ۱۹۰۹ به اخراج آ. باگدانف- لیدر اتزویستها از صفوف بلشویکها انجامید. اتزویستها در پردهٔ جملات انقلابی طلب می‌کردند که نمایندگان سوسیال‌دمکرات از دومای سوم دولتی فرا خوانده شوند و کار و فعالیت در سازمان‌های علنی- در اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها و غیره قطع شود. اولتیماتیسم نوعی از اتزویسم است. اولتیماتیستها بدون درک ضرورت کار پیگیرانه و دقیق و پرحمت با نمایندگان سوسیال‌دمکراسی و تربیت آنان بعنوان پارلمانتاریست‌های پیگیر و انقلابی، پیشنهاد می‌کردند به فراکسیون سوسیال‌دمکرات در دوما دربارهٔ تبعیت بی‌چون و چرا از تصمیمات کمیتهٔ مرکزی حزب اولتیماتوم داده شود و در صورت عدم اجراء، نمایندگان سوسیال‌دمکرات از دوما فراخوانده شوند. اجلاس مشاوره وسیع هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ «بلشویکی (پرولتاری)» در ژوئن سال ۱۹۰۹ ضمن قرار خود اعلام داشت که «بلشویسم بعنوان جریان سعین در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با اتزویسم و اولتیماتیسم هیچگونه وجه مشترکی ندارد» و از بلشویکها خواست «قاطعانه با این انحرافات از سارکسیسم انقلابی مبارزه کنند». ص-۱۵۱

۴۴- ششم (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ بیانیهٔ تزار- قانون تأسیس دومای دولتی و مقررات مربوط به انتخابات آن چاپ و منتشر شد. دوما عنوان بولیگینی بنام آ. گ. بولیگین وزیر کشور گرفت که تزار او را مأمور تنظیم طرح دوما کرده بود. برطبق این طرح، دوما حق تصویب هیچ قانونی را نداشت و فقط می‌توانست برخی از مسائل را بعنوان ارگان مشورتی وابسته به تزار، مورد بررسی قرار دهد. بلشویکها کارگران و دهقانان را به تحریم سجدانه دومای بولیگین دعوت کردند و از غوغای تحریم آن برای بسیج همهٔ

نیروهای انقلابی، برای اعتصابهای گسترده سیاسی و تدارک مقدمات قیام مسلحانه استفاده کردند. انتخابات دومای بولیگینی صورت نگرفت و دولت نتوانست آنرا تشکیل دهد؛ اعتلای انقلاب روزافزون و اعتصاب سیاسی سراسر روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵ آنرا جارو کرد. ص-۱۵۱

۴۵- منظور اعتصاب سیاسی سراسری روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵ است که با شعارهای سرنگونی حکومت مطلقه و تحریم مجدانه دومای بولیگینی و تشکیل مجلس مؤسسان و استقرار نظام جمهوری دموکراتیک جریان داشت. اعتصاب سیاسی سراسری روسیه نیرو و قدرت جنبش کارگری را نشان داد و بگسترش مبارزه انقلابی در روستا و ارتش و ناوگان دریایی کمک کرد. ص-۱۵۱

۴۶- لیبرالیست‌ها - اعضای حزب کارگر انگلستان (Labour Party) که در سال ۱۹۰۰ بعنوان سازمان متحده اتحادیه‌ها - تریدیونیونها، سازمانها و گروه‌های سوسیالیستی بمنظور اعزام نمایندگان کارگران به پارلمان («کمیته نمایندگان کارگری») تأسیس یافت. در سال ۱۹۰۶ این کمیته تغییر نام داد و حزب کارگر (لیبرالیست) نامیده شد. حزب لیبرالیست که ابتداء از لحاظ ترکیب حزب کارگر بود (بعدها تعداد قابل ملاحظه‌ای از عناصر خرده‌بورژوازی وارد آن شدند) از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک یک سازمان اپورتونیستی است. از لحاظ پیدایش این حزب، رهبران آن سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب می‌کنند. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) رهبران حزب لیبرالیست (آ. هندرسون و دیگران) موضع سوسیال-شوینیستی گرفتند و در دولت پادشاهی شرکت جستند، و با پشتیبانی مجدانه آنها قوانینی علیه کارگران (درباره میلیتاریزاسیون کشور و نظایر آن) از تصویب گذشت. ص-۱۵۳

۴۷- کادتها - اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات - حزب عمده بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه بودند. حزب کادتها در

اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی، شخصیت‌های زمستوا از ملاکان و روشنفکران بورژوا مشرب تشکیل شد. بعدها حزب کادتها بحزب بورژوازی امپریالیستی مبدل گردید.

در سالهای جنگ اول جهانی کادتها از سیاست خارجی استیلاگرانه دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند. در دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در راه نجات نظام پادشاهی می‌کوشیدند. کادتها با بدست آوردن زمام رهبری در دولت موقت بورژوازی سیاست ضدملی و ضدانقلابی تعقیب می‌کردند. کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی بودند و در همه اقدامات مسلحانه ضدانقلابی، در یورش‌های مداخله‌گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص-۱۵۵

۴۸- «اپوزیسیون اصولی» - گروه کمونیست‌های «چپ» آلمانی که نظریات آنارشی-سندیکالیستی را تبلیغ می‌کردند. کنگره دوم حزب کمونیست آلمان که در اکتبر سال ۱۹۱۹ در هیدلبرگ برپا بود اپوزیسیون را از حزب اخراج کرد؛ این اپوزیسیون در آوریل سال ۱۹۲۰ به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان را تشکیل داد. در نوامبر سال ۱۹۲۰ بمنظور تسهیل در امر اتحاد همه نیروهای کمونیستی آلمان و بمنظور استقبال از بهترین عناصر پرولتری حزب کمونیست کارگری آلمان این حزب بطور موقت به کمیترن با حقوق اعضای هوادار پذیرفته شد. اما کمیته اجرائیه کمیترن حزب متحده کمونیست آلمان را یگانه شعبه نام‌الاختیار می‌شمرد. هنگام پذیرش نمایندگان حزب کمونیست کارگری آلمان شرط ادغام با حزب متحده کمونیست آلمان و پشتیبانی از آن در تمام اقدامات بمیان کشیده شده بود. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان از دستورات کمیته اجرائیه کمیترن پیروی نکرد. سومین کنگره کمیترن ضمن مبارزه بر سر جلب کارگرانی که هنوز از حزب کمونیست کارگری آلمان پیروی می‌کردند دو - سه ماه به این حزب وقت داد که طی آن می‌بایست کنگره حزب تشکیل شود

و مسئله اتحاد حل گردد. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان تصمیمات کنگره سوم را اجرا نکرد و بکار انشعابگرانه خود ادامه می داد و لذا کمیته اجرائیه کمیته ناکزیر مناسبات خود را با آن قطع کرد و حزب کمونیست کارگری آلمان، در خارج از کمیته ناکزیر ماند. بعدها این حزب بگروه سکتاریستی دشمن طبقه کارگر آلمان که هیچگونه پشتیبانی در میان طبقه کارگر نداشت مبدل شد. ص - ۱۵۶

۴۹ - «روزنامه کارگری کمونیستی» (Kommunistische Arbeiter Zeitung) - ارگان گروه آناشی-سندیکالیستی کمونیستهای «چپ» آلمان بود که از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۷ در هامبورگ چاپ و منتشر می شد. کارل ارلر که و. ای. لنین به وی اشاره می کند نام مستعار ادبی گ. لائوفنبرگ است. ص - ۱۶۱

۵۰ - اصطلاح «ستونهای هرکولسی»، «رسیدن بستونهای هرکولسی» بمعنای حداکثر اغراق و گزافه گویی است. ستونهای هرکولسی بنا به اساطیر یونان باستان توسط هرکولس (هراکل) برپاشد و بنظر یونانیان دوران باستان آخر دنیا بود و از آن به بعد راهی برای رفتن وجود نداشت. ص - ۱۶۲

۵۱ - صحبت از «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» است که و. ای. لنین در پائیز سال ۱۸۹۵ تشکیل داده بود. «اتحاد مبارزه» در حدود بیست محفل مارکسیستی پتربورگ را متحد ساخت. گروه مرکزی که لنین، وانیهف، زاپوروژس، سیلوین، کرژیژانوفسکی، کروپسکیا، سارتنف، استارکف و دیگران در آن عضویت داشتند، در رأس «اتحاد» قرار داشت. رهبری مستقیم «اتحاد مبارزه» در دست گروه پنج نفری بریاست لنین متمرکز بود. این سازمان بگروه های بخش تقسیم شده بود. کارگران پیشرو وآگاه - (ای. و. بابوشکین، و. آ. شلگوف

و دیگران) این گروهها را با فابریکها و کارخانهها مربوط می‌ساختند. «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه» کارگر» در پتربورگ بگفته^۱ لنین نطفه^۲ حزب انقلابی بر پایه جنبش کارگری بود و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری می‌کرد. ص-۱۶۳

۵۲- منظور گروه ضدحزبی «مرکزیت دسکراتیک» است که در کنگره نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه سخنرانان فرعی در مسائل ساختمان اقتصادی و در مسئله سازمانی داشت. طرفداران مرکزیت دسکراتیک در پرده جملاتی درباره مرکزیت دسکراتیک در واقع ضرورت ریاست فردی در تولیدرا نفی می‌نمودند و مخالف انضباط سخت حزبی و دولتی بودند و نقش رهبری حزب را در شوراها و اتحادیهها نفی می‌کردند و آزادی فراكسیونها و گروه-هبندیها را طلب می‌نمودند. در سال ۱۹۲۳ گروه طرفدار مرکزیت دسکراتیک متلاشی شد و رهبران آن با اپوزیسیون تروتسکی متحد شدند. ص-۱۶۴

۵۳- ترودویکها - گروه دسکراتهای خرده‌بورژوایی در دوماهای دولتی بودند که از دهقانان و روشنفکران نارودنیک‌مشرک تشکیل شده بود. ص-۱۶۵

۵۴- عده اعضای حزب پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و تا آخر سال ۱۹۱۹ از اینقرار بود: در آستانه کنفرانس هفتم (آوریل) کشوری حزب سوسیال‌دسکرات کارگری (بلشویک) روسیه ۸۰۰۰۰ عضو؛ در آستانه^۳ کنگره ششم حزب سوسیال‌دسکرات کارگری (بلشویک) روسیه (ژوئیه - اوت سال ۱۹۱۷) در حدود ۲۴۰۰۰۰ عضو، در آستانه^۴ کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (مارس ۱۹۱۸) حداقل ۳۰۰۰۰۰، در آستانه^۵ کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (مارس ۱۹۱۹) - ۳۱۳۷۶۶ - عضو. ص-۱۶۶

۵۵- صحبت از «هفته^۱ حزبی» است که بر اساس تصمیم کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه درباره گسترش دامنه عضویت در حزب برگزار شد. کمیته^۲ مرکزی در پایان سپتامبر بخشنامه برای سازمانهای حزبی فرستاد و خاطرنشان ساخت که طی هفته^۳ حزبی باید فقط کارگران مردوزن و افراد ارتش سرخ، ناویان و دهقانان مردوزن عضویت حزب پذیرفته شوند. در نتیجه^۴ برگزاری هفته^۵ حزبی تنها در ۳۸ استان بخش اروپایی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بیش از دویست هزار نفر عضو حزب شدند که بیش از نصف آنها کارگر بودند، در جبهه هم تا ۲۵ درصد افراد ارتش و ناوگان نیروی دریایی عضویت حزب پذیرفته شدند. ص-۱۶۶

۵۶- «انترناسیونال کمونیستی» - مجله ارگان کمیته^۱ اجرائیه^۲ انتر-ناسیونال کمونیستی که بزبانهای روسی، آلمانی و فرانسه و انگلیسی و اسپانیولی و چینی چاپ می شد. نخستین شماره این مجله در تاریخ اول ماه مه سال ۱۹۱۹ انتشار یافت. در این مجله مقالات تئوریک و اسناد کمیترن چاپ می شد. مقالاتی بقلم لنین در آن چاپ شد. ص-۱۷۲

۵۷- صحبت از نامه^۱ مورخه^۲ هفتم اکتبر سال ۱۸۵۸ ف. انگلس به ک. مارکس است (رجوع شود به مجموعه^۳ آثار مارکس و انگلس، چاپ دوم، جلد ۲۹، ص ۲۹۳). ص-۱۷۳

۵۸- «Folkets Dagblad Politiken» (روزنامه^۱ یوسیه^۲ سیاسی مردم) - روزنامه^۳ حزب سوسیال دموکرات^۴ چپ سوئد که از آوریل سال ۱۹۱۶ در استکهلم ابتدا یکروز در میان و سپس همه روزه چاپ و منتشر شد (تا نوامبر سال ۱۹۱۷ «Politiken» نامیده می شد). ص-۱۷۴

۵۹- کارگران صنعتی جهان - (Industrial Workers of the World - I. W. W.) - سازمان اتحادیه ای کارگران ایالات متحده آمریکا

که در سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت و بطور عمده کارگران غیرمتخصص و کم مزد دارای مشاغل مختلف را متحد می‌ساخت. شخصیت‌های جنبش کارگری آمریکا—د.د. لئون، یو. دیس و او. هیود در تأسیس این سازمان مجدانه شرکت داشتند. سازمان‌های کارگران صنعتی جهان همچنین در کانادا و استرالیا و انگلستان و آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی تشکیل شد. در سالهای جنگ اول جهانی با شرکت این فدراسیون یکسلسله تظاهرات وسیع طبقه کارگر آمریکا برضد جنگ سازمان داده شد. ضمناً در فعالیت سازمان خصوصیت آنارشستی-سندیکالیستی هویدا گردید: این سازمان مبارزه سیاسی پرولتاریا را قبول نداشت و نقش رهبری حزب و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کرد و از فعالیت میان اعضای اتحادیه‌های شرکت کننده در فدراسیون کار آمریکا خودداری می‌نمود. سازمان کارگران صنعتی جهان در نتیجه سیاست اپورتونیستی رهبران بسازمان سکتاریستی مبدل گشت و نفوذ خود را در جنبش کارگری از دست داد. ص—۱۷۵

۶۰— در کنگره حزب کمونیست آلمان، سی‌امین دسامبر سال ۱۹۱۸ مسئله شرکت در انتخابات مجلس ملی مطرح بود. کارل لیبنکخت و روزا لوکزامبورگ طرفدار شرکت در انتخابات بودند و ضرورت استفاده از تریبون پارلمان را برای ترویج شعارهای انقلابی میان توده‌ها ثابت می‌کردند. اما اکثریت کنگره با شرکت در انتخابات مجلس ملی مخالفت کرد و قطعنامه‌ای در این باره صادر نمود. ص—۱۷۸

۶۱— اس‌ارهای چپ— حزب سوسیالیست رولوسیونرهای چپ (انتر-ناسیونالیست‌ها) که در نخستین کنگره کشوری خود که از ۱۹ تا ۲۸ نوامبر (۲—۱۱ دسامبر) ۱۹۱۷ برپا بود شکل سازمانی بخود گرفت. اس‌ارهای چپ قبلاً بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها که در سالهای جنگ اول جهانی به تشکل پرداخت، بموجودیت خود ادامه می‌دادند.

اسارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون اسارها را تشکیل می‌دادند که در مسئلهٔ شرکت در کنگرهٔ انشعاب در آن روی داد؛ اسارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اسارها کنگره را ترک گفتند و اسارهای چپ در جلسهٔ کنگره ماندند و در مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویکها رأی دادند. بلشویکها ایجاد بلوک با حزب اسارهای چپ را که در آنزمان طرفداران قابل ملاحظه‌ای میان دهقانان داشت ضروری شمرده و به اسارهای چپ پیشنهاد کردند که در هیئت دولت شوروی شرکت جویند. اما اسارهای چپ این پیشنهاد بلشویکها را رد کردند. در نتیجهٔ مذاکراتی که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت میان بلشویکها و اسارهای چپ دربارهٔ شرکت اسارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اسارهای چپ که تعهد کردند در فعالیت خود سیاست عمومی شورای کمیسرهای ملی را تعقیب کنند، در یکعده از هیئت‌های کمیسارهای ملی شرکت داده شدند.

اسارهای چپ با وجود گام نهادن در راه همکاری با بلشویکها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند.

در ماههای ژانویه - فوریه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اسارهای چپ بمبارزهٔ علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگرهٔ چهارم شوراهای در ماه مارس، اسارهای چپ از هیئت شورای کمیسرهای ملی کنار رفتند. با گسترش دامنهٔ انقلاب سوسیالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روستا و همزمان با تشکیل کمیته‌های تهیستان، روحیه ضدشوروی در میان اسارهای چپ رو به تقویت نهاد. کمیتهٔ مرکزی حزب اسارهای چپ در ماه ژوئیه در مسکو قتل میرباخ - سفیر آلمان و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را سازمان داد و امیدوار بود که از این راه صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن سازد. بدین مناسبت پس از سرکوب

شورش کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اسارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراها اخراج نماید. حزب اسارهای چپ با از دست دادن هرگونه حمایت و پشتیبانی از جانب توده‌ها، در راه مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اسارهای چپ موضع همکاری با بلشویک‌ها را اتخاذ کرده بودند، حزب «کمونیست‌های خلقی» و حزب «کمونیستهای انقلابی» را تشکیل دادند. بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضای این احزاب بعدها بحزب کمونیست پذیرفته شدند. ص-۱۸۴

۶۲- «سویت» («Il Soviet») - روزنامه حزب سوسیالیست ایتالیا که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ در ناپل چاپ و منتشر می‌شد؛ این روزنامه بعنوان ارگان فراکسیون کمونیست‌های ایتالیاییست حزب سوسیالیست ایتالیا انتشار می‌یافت. ص-۱۸۹

۶۳- «کمونیسم» («Comunismo») - مجله دوهفتگی حزب سوسیالیست ایتالیا که از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۲ به مدیریت د. سراتی در میلان چاپ و منتشر می‌شد. ص-۱۸۹

۶۴- حزب سوسیالیست ایتالیا - در سال ۱۸۹۲ تأسیس یافت و از همان آغاز تأسیس مبارزه شدید مسلکی دو گرایش - اپورتونیستی و انقلابی در داخل آن جریان داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه، جناح چپ در صفوف حزب سوسیالیست ایتالیا قوت گرفت. کنگره ۱۶ حزب که از پنجم تا هشتم اکتبر سال ۱۹۱۹ در بولونی برپا بود تصمیم گرفت به انترناسیونال سوم بپیوندد. نمایندگان حزب سوسیالیست ایتالیا در کار کنگره دوم کمیترین شرکت داشتند. د. م. سراتی رئیس هیئت نمایندگی که موضع سنتریستی داشت پس از کنگره با قطع رابطه با فرمیست‌ها مخالفت کرد. در ژانویه سال ۱۹۲۱ در کنگره ۱۷ حزب در لیورنو سنتریست‌ها که در کنگره اکثریت داشتند از قطع رابطه با فرمیست‌ها و از قبول

کامل شرایط عضویت در کمیترین امتناع ورزیدند. نمایندگان چپ ۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۱ جلسه کنگره را ترک کردند و حزب کمونیست ایتالیا را تشکیل دادند. ص-۱۸۹

۶۵- بلانکیسم - جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه برهبری لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) - انقلابی مبرز و نماینده نامی کمونیسم تخیلی فرانسه بود. بلانکیست‌ها ضمن تعویض فعالیت حزب انقلابی با اقدامات مستی توطئه‌گر پنهانکار اوضاع و شرایط لازم برای پیروزی قیام را در نظر نمی‌گرفتند و نسبت برابری با توده‌ها بی‌اعتناء بودند.

بلانکیست‌ها مبارزه طبقاتی را مردود می‌شمردند و «نجات بشریت از شر بردگی مزدوری را نه از راه مبارزه طبقاتی پرولتاریا بلکه از راه توطئه اقلیت کوچک روشنفکران امکان‌پذیر می‌پنداشتند». (و. ای. لنین، مجموعه آثار، چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ۷۶). ص-۱۹۰

۶۶- «Der Volksstaat» («دولت خلقی») - روزنامه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان (حزب ایزناختسلف) که بمدیریت و. لیبنکنتخ در سال‌های ۱۸۶۹ - ۱۸۷۶ در لایپزیگ چاپ و منتشر می‌شد. ک. سارکس و ف. انگلس با این روزنامه همکاری داشتند. ص-۱۹۱

۶۷- منظور آن قسمتی از نامه مورخه ۲۹ نوامبر سال ۱۸۸۶ ف. انگلس به ف. آ. زورگه است که در آن انگلس ضمن انتقاد از جنبه سکتاریستی فعالیت سوسیال‌دمکراتهای آلمانی مهاجر در آمریکا می‌گوید برای آنها تئوری «دگم و شریعت جامد است نه رهبری در عمل» (رجوع شود به مجموعه آثار سارکس و انگلس، چاپ ۲، جلد ۳۶، ص ۴۸۸). ص-۱۹۶

۶۸- ن. گ. چرنیشفسکی در تقریظ کتاب گ. ج. کری زیر عنوان «نامه‌های سیاسی و اقتصادی برای رئیس جمهوری ایالات متحده»

آمریکا» نوشت: «راه تاریخی مانند خیابان نوسکی صاف و هموار نیست بلکه از دشت‌های پرگرد و غبار و کثیف، از میان باطلاق‌ها و جاهای سخت و صعب‌العبور می‌گذرد. کسی که از گرد و غبار می‌ترسد و بیم آن دارد که چکمه‌هایش کثیف شود نباید به فعالیت اجتماعی بپردازد». ص ۱۹۶

۶۹- منظور کنفرانس‌های بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد و کینتال است. ص ۱۹۶
 کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در روزهای ۵-۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ برپا بود.

کنفرانس کینتال یا دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در روزهای ۲۴-۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در ساحلی بنام کینتال جریان داشت.

کنفرانس‌های تسیمروالد و کینتال به همپیوستگی عناصر چپ سوسیال‌دمکرات اروپای غربی برپایه سلسلی مارکسیسم-لنینیسم کمک کرد. ص ۱۹۷

۷۰- «حزب کمونیسم انقلابی»- در کنگره گروه طرفداران روزنامه «ولیا ترودا» که در روزهای ۲۵-۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، شکل سازمانی بخود گرفت. در تصمیم متخذه کنگره گفته می‌شد که حزب جدید سیاست «همکاری واقعی و صادقانه با بلشویکها را» می‌پذیرد. آ. آکساندروف، م. دوبروخوتف، آ. کولیگایف و عده دیگر عضو کمیته مرکزی «حزب کمونیسم انقلابی» بودند. «حزب کمونیسم انقلابی» تا سال ۱۹۲۰ بعنوان گروه کوچک بموجودیت خود ادامه داد. کنگره ششم این حزب که در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برپا بود، تصمیمی درباره الحاق به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گرفت. و کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در اکتبر سال ۱۹۲۰ بسازمانهای حزبی اجازه داد اعضای حزب سابق «کمونیستهای انقلابی» را بپذیرند. ص ۱۹۷

۷۱ — حزب سوسیالیست بریتانیا (British Socialist Party — B.S.P.) — در سال ۱۹۱۱ در نتیجه اتحاد حزب سوسیال دموکرات با دیگر گروههای سوسیالیستی در منچستر تشکیل شد. حزب سوسیالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «غیراپور-تونستی و واقعاً مستقل از لیبرالها عمل می‌کرد» (و. ای. لنین، مجموعه آثار، چاپ ۵، جلد ۲۳، ص ۳۴۴).

حزب سوسیالیست بریتانیا از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکبر اظهار خوشوقتی کرد و اعضای آن در جنبش زحمتکشان انگلیس برای دفاع از روسیه شوروی در برابر مداخله مسلحانه خارجی نقش بزرگ ایفاء می‌کردند. در سال ۱۹۱۹ اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌های حزب (۹۸ در برابر ۴) برله عضویت در انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا به اتفاق گروه وحدت کمونیستی در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر نقش عمده ایفاء نمود. در نخستین کنگره متحده در سال ۱۹۲۰ اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای محلی حزب سوسیالیست بریتانیا در حزب کمونیست بریتانیای کبیر ادغام شد. ص ۲۰۳

۷۲ — حزب سوسیالیست کارگری (Socialist Labour Party) — سازمان انقلابی مارکسیستی که در سال ۱۹۰۳ با جدا شدن گروه سوسیال دموکرات‌های چپ که اکثراً اسکاتلندی بودند از فدراسیون سوسیال دموکرات در اسکاتلند ایجاد شد.

جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی (South Wales Socialist Society) — گروه نسبتاً کوچک که عمدتاً از معدنچیان انقلابی ولز تشکیل شده بود. این جمعیت از جنبش برای اصلاحات امور معادن که در آستانه جنگ اول جهانی شدت یافته بود، سرچشمه گرفت.

فدراسیون سوسیالیستی کارگری (Workers' Socialist Federation) — سازمان قلیل‌العدده‌ای در ماه مه سال ۱۹۱۸ از جمعیت دفاع از حقوق انتخاباتی زنان بوجود آمد و بطور عمده از زنان تشکیل می‌شد. هنگام تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر (کنگره موسسانش

در تاریخ ۳۱ ژوئیه - اول اوت سال ۱۹۲۰ برپا بود) که موادی دربارهٔ شرکت حزب در انتخابات پارلمان و عضویت در حزب کارگری داشت، سازمانهای ناسبرده که اشتباهات سکتاریستی داشتند، بحزب کمونیست ملحق نشدند. در ماه ژانویه سال ۱۹۲۱ جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی و فدراسیون سوسیالیستی کارگری که تا آنزمان نام «حزب کمونیست (شعبهٔ بریتانیایی انترناسیونال سوم)» روی خود گذاشته بود با حزب کمونیست بریتانیای کبیر متحد شدند. رهبری حزب سوسیالیست کارگری از اتحاد خودداری کرد. ص - ۲۰۳

۷۳ - «زره‌دار کارگران» («Workers' Dreadnought») - این روزنامه از مارس سال ۱۹۱۴ تا ژوئن سال ۱۹۲۴ در لندن چاپ می‌شد و تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ بنام «Woman's Dreadnought» انتشار می‌یافت، و پس از ایجاد فدراسیون سوسیالیستی کارگری در سال ۱۹۱۸ ارگان مطبوعاتی این سازمان شد. ص - ۲۰۳

۷۴ - «Manchester Guardian» («پاسدار منچستر») - روزنامهٔ بورژوازیبرال که یکی از کثیرالانتشارترین و با نفوذترین روزنامه‌های بورژوازی انگلستان بشمار می‌رفت که در سال ۱۸۲۱ تأسیس یافته بود. ص - ۲۰۸

۷۵ - حادثهٔ دریفوس - محاکمهٔ تحریک‌آمیزی که در سال ۱۸۹۴ توسط محافل مترجع سلطنت‌طلب نظامیان فرانسه علیه دریفوس یهودی - افسر ستاد کل ارتش فرانسه ترتیب داده شد و بدروغ او را بجاسوسی و خیانت بکشور متهم کردند. دریفوس در دادگاه نظامی بزدان ابد محکوم شد. در سال ۱۸۹۹ تحت فشار افکار عمومی دریفوس مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد؛ ولی فقط در سال ۱۹۰۶ بنا برآی دادگاه تجدید نظر بیگناه تشخیص داده شد و بخدمت در ارتش بازگشت. ص - ۲۳۰

۷۶ — «پرچم سرخ» («Die Rote Fahne») — روزنامه‌ای که ک. لیبکنخت و ر. لوکزامبورگ بعنوان ارگان مرکزی «اتحاد اسپارتاک» آنرا تأسیس کردند؛ بعدها — ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد. این روزنامه از نهم نوامبر سال ۱۹۱۸ در برلن چاپ می‌شد و بارها از جانب مقامات حاکمه آلمان تحت فشارها و توقیف‌ها قرار گرفت؛ ارنست تلمان — صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان مجدانه با این روزنامه همکاری داشت. روزنامه «Die Rote Fahne» پس از برقراری دیکتاتوری فاشیستی در آلمان توقیف شد ولی انتشار آن بطور غیرعلنی ادامه یافت. در سال ۱۹۳۵ محل چاپ روزنامه به پراگ (چکسلواکی) انتقال یافت؛ و از پائیز سال ۱۹۳۶ تا پائیز سال ۱۹۳۹ در بروکسل (بلژیک) چاپ می‌شد. ص — ۲۴۱

۷۷ — اصطبل‌های اژیاس — برطبق اساطیر یونانی اصطبل‌های وسیع پادشاه الید اژیاس که طی سالهای متمادی روی نظافت را ندیده بودند و هرکولس قهرمان (هراکل) در عرض یکروز آنها را پاک کرد. اصطلاح «اصطبل‌های اژیاس» مترادف با تلمبار شدن انواع زباله و کثافت یا نهایت ناپسامانی و بی‌نظمی امور است. ص — ۲۴۳

۷۸ — «Die Freiheit» («آزادی») — روزنامه یومیه — ارگان حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان که از ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ تا اکتبر سال ۱۹۲۲ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲۴۳

۷۹ — «Die Rote Fahne» («پرچم سرخ») — روزنامه ارگان مرکزی حزب کمونیست اتریش که از نوامبر سال ۱۹۱۸ در وین چاپ می‌شد. این روزنامه ابتداء بنام «Der Weckruf» («فدا») و از ژانویه سال ۱۹۱۹ بنام «Die Soziale Revolution» «انقلاب اجتماعی»، و از ژوئیه سال ۱۹۱۹ بنام «Die Rote Fahne» از چاپ بیرون می‌آمد. در سال ۱۹۳۳ «Die Rote Fahne» ناگزیر در شرایط غیر علنی انتشار می‌یافت. از ماه اوت سال ۱۹۴۵ بنام «Österreichische Volksstimme»

(«صدای مردم اتریش») و از ۲۱ فوریه سال ۱۹۵۷ بنام «Volksstimme» چاپ و منتشر می‌شود. ص - ۲۴۳

۸۰ - «وکلاهی مدافع» «شوروی» - هیئت‌های مدافعان حقوق که در فوریه سال ۱۹۱۸ جنب شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و قزاقها تشکیل شدند. در بسیاری از این هیئت‌ها نفوذ وکلای دادگستری بورژوازمشرب شدید بود که اصول دادرسی و محاکمات شوروی را خیلی تحریف می‌کردند و سواستفاده‌ای می‌نمودند. در اکتبر سال ۱۹۲۰ هیئت‌های مدافعان حقوق منحل شدند. ص - ۲۴۹

۸۱ - بموجب این دستور در چاپ پنجم مجموعه آثار و. ای. لنین و در این جلد در متن اثر «بیماری کودکی» «چپگرائی» در کمونیسم» عبارت «تریبونست‌های هلندی» در همه جا به «برخی اعضای حزب کمونیست هلند» تغییر داده شده است. ص - ۲۵۲

فهرست نامها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹ - ۱۹۶۰) - لیدر سوسیال دموکراسی اتریش بود که پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در اتریش به اردوگاه ضدانقلاب پیوست و از جمله سازماندهان انترناسیونال سنتریستی $\frac{1}{4}$ ۲ (۱۹۲۱ - ۱۹۲۳) بود و بعداً یکی از لیدرهای باصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری شد. ص - ۴۸، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۳

ارلر، ک. رجوع شود به لائوفنبرگ هنریخ

اسپارتاک (Spartacus) (در سال ۷۱ قبل از میلاد درگذشته است). گلادیاتور روسی، پیشوای یکی از بزرگترین قیام‌های بردگان در روم باستان بسال‌های ۷۴ (یا ۷۳) - ۷۱ قبل از میلاد بود. ص - ۱۸

استرووه، پتر برنگاردویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۴۴) - اقتصاددان و پوپلیسیست بورژوا مشرب و یکی از لیدرهای حزب کادتها بود. در دههٔ سالهای نود معروفترین نمایندهٔ «مارکسیسم علنی» - شکل روسی برنشتینستوا بشمار می‌رفت. یکی از یدئولوگهای امپریالیسم روس بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر - در دولت ضدانقلابی و رانگل شرکت جست و بعداً بعنوان عنصر ضدانقلابی مهاجرت کرد. ص - ۱۹۶

آسکویت (Asquith)، هربرت هنری (۱۸۵۲ - ۱۹۲۸) - شخصیت سیاسی و دولتی انگلیسی، لیدر حزب لیبرالها بود. بارها بمقام

وزارت رسید، از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۶ ریاست دولت را بعهده داشت و بیانگر نظریات بورژوازی اسپریالیستی انگلیس و تمایلات الحاق طلبانه آن بود و سیاست سرکوب جنبش کارگری و آزادیبخش تعقیب می‌کرد. ص - ۱۴۸، ۲۱۵

اسنودن (Showden)، فیلیپ (۱۸۶۴ - ۱۹۳۷) - سیاستمدار انگلیسی که در سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۰۶ و ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ صدر به اصطلاح حزب مستقل کارگر و نماینده جناح راستگرای آن بود. هنگام جنگ اول جهانی - سنتریست شد و از ائتلاف با بورژوازی طرفداری می‌کرد. ص - ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۲

آکسلرود، پاول بوریسویچ (۱۸۵۰ - ۱۹۲۸) - یکی از لیدرهای منشویک‌ها بود. هنگام جنگ اول جهانی در پرده عبارت‌پردازیهای پسیفیکستی در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته اجرائیه شورای پتروگراد شد و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. از انقلاب اکتبر خصمانه استقبال کرد؛ در مهاجرت برله مداخله مسلحانه خارجی علیه روسیه شوروی تبلیغ می‌نمود. ص - ۱۹۶

انگلس (Engels)، فریدریش (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵) ص - ۶، ۸، ۲۲، ۵۸، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶

ایر (Eire)، لینکلن - خبرنگار روزنامه بورژوازی «The World» («دنیا») چاپ آمریکا بود. ص - ۱۰۰ - ۱۰۷

اینکپین (Inkpin)، آلبرت (۱۸۸۴ - ۱۹۴۴) - از شخصیت‌های جنبش کارگری انگلستان بود که در سال ۱۹۰۴ عضو فدراسیون سوسیال‌دمکرات شد. در سال ۱۹۱۳ به عنوان دبیر کل حزب سوسیالیست

بریتانیا انتخاب گردید و با گروه ه. هایندمان - سوسیال شوینیست مخالفت می کرد و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست بریتانیای کبیر (۱۹۲۰) بود. در سالهای (۱۹۲۰ - ۱۹۲۹) - دبیر کل حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود. ص - ۲۱۱

آئوسترلیتس (Austerlits)، فریدریخ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۱) - یکی از لیدرهای حزب سوسیال دمکرات اتریش و سردبیر روزنامه «Arbeiter-Zeitung» («روزنامه کارگری») - ارگان مرکزی آن، و نماینده پارلمان از وین بود. هنگام جنگ اول جهانی موضع سوسیال شوینیستی داشت. ص - ۱۴۵

بابوشکین، ایوان واسیلویچ (۱۸۷۳ - ۱۹۰۶) - کارگر و انقلابی حرفه‌ای و بلشویک بود و از اعضای فعال «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در پتربورگ بشمار می رفت و در سازمان «ایسکرای» لنینی شرکت مجدانه داشت. در انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ مجدانه شرکت جست و هنگام حمل اسلحه بدست واحد سفاک تزاری افتاد و بدون محاکمه و دادرسی تیرباران گردید. ص - ۱۷۵

باوئر (Bauer)، اوتو (ویر، هنریخ) * (۱۸۸۲ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای سوسیال دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم بود و ایدئولوگ به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می رفت و عدول از مارکسیسم انقلابی و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را با عبارتپردازی مارکسیستی مستور می کرد. ص - ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۳۵

بپل (Bebel)، اوگوست (۱۸۴۰ - ۱۹۱۳) - یکی از برجسته ترین شخصیت های سوسیال دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. در دهه سالهای نود و اوایل سالهای ۹۰۰ با رفرمیسم و رویزیونیسم

* نام خانوادگی واقعی توی پرانتز گذاشته شده است.

در صفوف سوسیال دموکراسی آلمان بمخالفت برخاست. سازمانده و پولیسیت با استعداد بود و در رشد و گسترش جنبش کارگری آلمان و جهان تأثیر زیاد بخشید. ص - ۱۵۰

برنشتین (Bernstein)، ادوارد (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲) - لیدر جناح بسیار اپورتونیستی سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم و تئوریسین رفرمیسم و رویزیونیسم بود. برنشتین وظیفه اصلی جنبش کارگری را مبارزه در راه اصلاحات و بهبود وضع کارگران در شرایط سرمایه داری اعلام کرد و فرمول اپورتونیستی: «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ است» را بمیان کشید. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و سوسیال شوینیسم را با جملاتی درباره انترناسیونالیسم مستور می داشت و مخالف انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی بود. ص - ۱۴۹

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ - ۱۹۳۸) - پولیسیت و اقتصاددان که از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود.

بوخارین پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سردبیر روزنامه «پراودا» و عضو پولیت بوروی (دفتر سیاسی - م.) کمیته مرکزی و عضو کمیته اجرائیه کمیترن بود. بارها با سیاست لنینی حزب به مخالفت برخاست؛ در سال ۱۹۱۸ در رأس گروه ضدحزبی «کمونیستهای چپ» قرار داشت؛ هنگام بحث پیرامون اتحادیه ها (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) ابتدا، موضع واسط گرفت و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ رهبری اپوزیسیون راستگرا در حزب بعهده داشت. بعلت فعالیت ضدحزبی در سال ۱۹۳۷ از حزب اخراج شد. ص - ۱۵۲

بلانکی (Blanqui)، لوئی اوگوست (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) - شخصیت سبز انقلابی فرانسه، نماینده برجسته کمونیسم تخیلی که رهبری تعدادی از انجمن های مخفی انقلابی را بعهده داشت و سعی می کرد

با کمک گروه کوچکی از انقلابیون توطئه گر زمام حکومت را قبضه نماید و به نقش قاطع سازمان توده‌ها برای مبارزه انقلابی پی نمی‌برد.
ص - ۱۹۰، ۲۱۹

بوردیگا (Bordiga)، امادئو (متولد سال ۱۸۸۹) - سیاستمدار ایتالیایی که از سال ۱۹۱۰ عضو حزب سوسیالیست ایتالیا بود و در آن، در رأس جریانی نزدیک به آنارشیزم قرار داشت. از سال ۱۹۱۹ برنامهٔ تحریم پارلمان بورژوازی را بمیان می‌کشید. در سال ۱۹۲۱ در امر بنیانگذاری حزب کمونیست ایتالیا شرکت جست و سیاست سکتاریستی چپ‌گراانه‌ای را تعقیب می‌کرد. ص - ۱۸۹، ۲۴۴، ۲۴۶

بولیت (Bullitt)، اوئلیام کریستیان (متولد سال ۱۸۹۱) - روزنامه‌نگار و دیپلمات مرتجع آمریکایی و یکی از مجریان سیاست ضدشوروی بود. در سال ۱۹۱۹ از طرف ویلسون و للوید جورج برای مأموریت ویژه‌ای بروسیهٔ شوروی اعزام شد. ص - ۷۴

پانکوک (Pannechock)، آنتونی (هورنر، ک.) (۱۸۷۳ - ۱۹۶۰) - سوسیال‌دمکرات هلندی که در سالهای جنگ اول جهانی اترناسیونال-لیست بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ در حزب کمونیست هلند عضویت داشت و در کار کمیترین شرکت می‌جست و موضع افراطی چپ و سکتاریستی گرفته بود. پانکوک در سال ۱۹۲۱ از حزب کمونیست کنار رفت و کمی بعد دست از فعالیت سیاسی کشید.
ص - ۱۶۱، ۱۶۵، ۲۰۱

پانکهورست (Punkhurst)، سیلويا استلا (۱۸۸۲ - ۱۹۶۰) - از شخصیت‌های جنبش کارگری انگلیس بود که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بظرفداری از قطع مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیهٔ شوروی برخاست. لیدر فدراسیون کارگری سوسیالیستی بسیار چپ بود و در

کنگره دوم کمیتنرین شرکت داشت. در سال ۱۹۲۱ عضو حزب کمونیست شد ولی کمی بعد بعزت عدم اطاعت از انضباط حزبی از آن اخراج گردید. ص — ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸

پلخانف، گئورگی والتینویچ (۱۸۵۶ — ۱۹۱۸) — از شخصیت‌های برجسته جنبش کارگری روس و جهان، و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پلخانف پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) روش آشتی با اپورتونیسم در پیش گرفت و سپس به منشویکها پیوست. در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال شوینیستی اتخاذ نمود.

پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه در رأس گروه بسیار راستگرای منشویک‌های دفاع طلب بنام «یدینستوو» قرار گرفت، با بلشویکها و با انقلاب سوسیالیستی بمخالفت برخاست و بر آن بود که روسیه برای سوسیالیسم رشد و نضج لازم را ندارد. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر برخورد منفی داشت ولی در مبارزه علیه حکومت شوروی شرکت نکرد. ص — ۱۴۹، ۱۹۶، ۲۲۹، ۲۳۵

پوترسوف، آکساندر نیکولایویچ (۱۸۶۹ — ۱۹۳۴) — از لیدرهای منشویسم بود که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مهاجرت کرد و در خارجه در نطق‌های خود روسیه شوروی را مورد حمله قرار می‌داد. ص — ۱۹۶

پوئول (Poolc)، دیوئیت کلینتون (۱۸۸۵ — ۱۹۵۲) — دیپلمات آمریکایی بود. پوئول از ژوئیه سال ۱۹۱۷ کنسول آمریکا در مسکو و از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا ژوئن سال ۱۹۱۹ کاردار موقت آمریکا در دولت تارد سقید — «دولت موقت منطقه شمالی» بود و یکی از سازماندهان مداخله مسلحانه کشورهای آنتانت علیه روسیه شوروی و اقدامات ضدانقلابی در داخل کشور بشمار می‌رفت. ص — ۷۴

تروس (Treves)، کلانودیو (۱۸۶۸ - ۱۹۳۳) - یکی از لیدرهای
 رفرمیست حزب سوسیالیست ایتالیا بود که در سالهای جنگ اول جهانی
 ستریسیت شد. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر برخورد خصمانه داشت.
 پس از انشعاب در حزب سوسیالیست ایتالیا (۱۹۲۲) یکی از لیدرهای
 حزب رفرمیستی سوسیالیست اونیتار شد. ص - ۲۴۵

توراتی (Turati)، فیلیپو (۱۸۵۷ - ۱۹۳۲) - از شخصیت‌های
 جنبش کارگری ایتالیا و یکی از سازماندهان حزب سوسیالیست ایتالیا،
 و لیدر جناح راستگرا و رفرمیستی آن حزب بود. توراتی در دوران جنگ
 اول جهانی ستریسیت شد و نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر برخورد
 خصمانه داشت. پس از انشعاب در حزب سوسیالیست ایتالیا (۱۹۲۲) در
 رأس حزب رفرمیستی سوسیالیست اونیتار قرار گرفت. ص - ۱۴۵، ۱۸۹، ۲۴۵

چرچیل (Churchill)، وینستون (۱۸۷۴ - ۱۹۶۵) - سیاستمدار
 انگلیسی، محافظه‌کار بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ بعنوان وزیر
 جنگ یکی از الهام‌دهندگان سداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیه شوروی
 بشمار می‌رفت. ص - ۶۷، ۱۰۱، ۱۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶

چرنوف، ویکتور میخایلوویچ (۱۸۷۶ - ۱۹۵۲) - از لیدرها و
 تئوریسین‌های حزب اس‌ارها بود. در ماههای مه - اوت مقام وزارت
 زراعت را در دولت موقت بورژوازی داشت و سیاست تضحیقات شدید
 علیه دهقانانی که زمینهای سلاکین را متصرف شده بودند، تعقیب
 می‌کرد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از جمله سازماندهان شورشهای
 ضدشوروی بود. در سال ۱۹۲۰ بعنوان عنصر ضدانقلابی مهاجرت کرد.
 ص - ۵۴، ۵۶، ۱۹۷

چرنیشفسکی، نیکولای گوریلویچ (۱۸۲۸ - ۱۸۸۹) - دمکرات
 انقلابی روس، دانشمند و نویسنده و منتقد ادبی بود و یکی از

سبزترین اسلاف سوسیال دسکراسی انقلابی روس بشمار می رود. ص —

دریفوس (Dreyfus)، الفرد (۱۸۵۹ — ۱۹۳۵) — افسر ستاد کل فرانسه که در سال ۱۸۹۴ به اتهام دروغین عمدی بخیانت بکشور بزندان ابد با اعمال شاقه محکوم گردید. ولی در سایه دفاع طبقه کارگر و روشنفکران ترقیخواه از دریفوس، در سال ۱۸۹۹ مورد عفو قرار گرفت و در سال ۱۹۰۶ اعاده حیثیت شد. ص — ۲۳۰

دنیکین، آنتون ایوانویچ (۱۸۷۲ — ۱۹۴۷) — ژنرال تزاری که در دوران مداخله مسلحانه خارجی و جنگ داخلی (۱۹۱۸ — ۱۹۲۰) — فرمانده کل نیروهای مسلح گارد سفید در جنوب روسیه شد و بدنبال تارومار شدن آنها بدست سپاهیان شوروی به خارجه مهاجرت کرد. ص — ۲۷-۲۹، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۶۱، ۶۴، ۶۹، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۴

دوگونی (Dugoni)، انریکو (۱۸۷۴ — ۱۹۴۵) — سوسیالیست ایتالیایی که در آستانه جنگ اول جهانی به فراکسیون رفرمیستی توراتی — تروس گروید. در سال ۱۹۲۰ جزو هیئت نمایندگی سوسیالیستهای ایتالیا از روسیه شوروی دیدن کرد و پس از بازگشت به ایتالیا کتاب تهمت آمیزی درباره انقلاب در روسیه نوشت. ص — ۲۴۵

دو لئون (De Leon)، دانییل (۱۸۵۲ — ۱۹۱۴) — شخصیت برجسته کارگری ایالات متحده آمریکا بود و از دهه سالهای ۹۰ لیدر و ایدئولوگ حزب سوسیالیست کارگری بشمار می رفت و پوپلیسمیست بود. یکی از مؤسسان سازمان سندیکایی «کارگران صنعتی جهان» شمرده می شد. ص — ۱۷۳

دیتسگن (Dietzgen)، یوسف (۱۸۲۸ - ۱۸۸۸) - فیلسوف مبرز آلمانی که مستقیماً بمارتالیسم دیالکتیک پی برد؛ سوسیال دمکرات بود. ص - ۱۸۵

رادک، کارل برنگاردویچ (۱۸۸۵ - ۱۹۳۹) - از شرکت کنندگان جنبش سوسیال دمکراسی در گالیسی و لهستان و آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع انترناسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویکها بود. بارها با سیاست حزب لنینی مخالفت می کرد. در دوران صلح برست در جرگه «کمونیستهای چپ» در آمد و از سال ۱۹۲۳ از فعالین اپوزیسیون تروتسکی شد و بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص - ۱۵۲

رنر (Renner)، کارل (۱۸۷۰ - ۱۹۵۰) - سیاستمدار اتریشی و لیدر و تئوریسین سوسیال دمکراتهای راستگرای اتریش بود و از ایدئولوگهای به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می رفت. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال شوینیست شد. در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ صدر اعظم اتریش بود. ص - ۱۴۵، ۱۵۳

رنودل (Renaudel)، پیر (۱۸۷۱ - ۱۹۳۵) - یکی از لیدرهای فرمیسیت حزب سوسیالیست فرانسه بود. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال شوینیست شد. در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۲۰ سردبیر روزنامه «اومانیته» («بشریت») بود و در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۹ و در سال ۱۹۲۴ در مجلس نمایندگان فرانسه عضویت داشت. ص - ۱۵۳

رودزیانکو، سیخائیل ولادیمیرویچ (۱۸۵۹ - ۱۹۲۴) - ملاک بزرگ و یکی از لیدرهای حزب اکثریستها و سلطنت طلب بود. در دوران انقلاب بوززوادسکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مرکز ضدانقلابی بنام کمیته موقت دومای دولتی و سپس «اجلاس مشاوره خصوصی»

اعضای دوما را تشکیل داد. یکی از سردمداران غائله کورنیلف بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر فرار کرد، پیش دنیکین رفت و کوشید نیروهای ضدانقلابی را برای مبارزه علیه حکومت شوروی متحد سازد. بعدها مهاجرت کرد. ص-۱۶۵

زاسولیچ، ورا ایوانوفا (۱۸۴۹-۱۹۱۹) - از شرکت کنندگان معروف جنبش نارودنیکي و سپس جنبش سوسیال دسکرات در روسیه بود و در تشکیل و در فعالیت گروه «آزادی کار» شرکت داشت. در سال ۱۹۰۰ عضو هیئت تحریریه «ایسکرا» و «زاریا» شد. پس از کنگره دوم حزب سوسیال دسکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از لیدرهای متشویسم شد. به انقلاب اکتبر برخورد منفی داشت. ص-۱۹۶

زوباتف، سرگی واسیلویچ (۱۸۶۴-۱۹۱۷) - سرهنگ ژانداربری، الهام بخش و سازمانده «سوسیالیسم پلیسی» («آئین زوباتفی») بود. در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ اتحادیه های پلیسی کارگری را بمنظور انحراف توجه کارگران از مبارزه انقلابی سازمان می داد. پس از آنکه سیاست تفتین آمیزش شکست خورد و عقیم ماند از خدمت پلیس اخراج گردید و از فعالیت سیاسی کناره گرفت. ص-۱۷۵

ژوئو (Jouhaux)، لئون (۱۸۷۹-۱۹۵۴) - از رجال رفرمیست جنبش سندیکایی فرانسه و جهان، و یکی از لیدرهای راستگرای انترناسیونال اتحادیه ها در استردام بود و در سالهای جنگ اول جهانی موضع شوینیستی داشت. ص-۱۷۲، ۱۷۵، ۲۴۸

سراتی (Serrati)، جاچنتو منتوتی (۱۸۷۲-۱۹۲۶) - شخصیت نامی جنبش کارگری ایتالیا و یکی از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا بود. در دوران جنگ اول جهانی - انترناسیونالیست بود. در کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال شرکت داشت. در کنگره دوم کمیترین ریاست هیئت ایتالیائی را بعهده داشت و مخالف قطع بدون قید و شرط رابطه

با رفرمیست‌ها بود. در سال ۱۹۲۴ عضویت حزب کمونیست ایتالیا در آمد. ص - ۱۸۹

سردا، سمیون پافنوتیویچ (۱۸۷۱ - ۱۹۳۳) - از دولتمردان معروف شوروی که از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویکها بود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ کمیسر ملی زراعت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بود و از سال ۱۹۲۱ در هیئت رئیسه شورای کمیسرهای ملی و سازمان برنامه دولتی عضویت داشت و معاون و سپس رئیس اداره مرکزی آمار جمهوری فدراتیو شوروی و سوسیالیستی روسیه بود. ص - ۸۲

سوردلف، یاکف میخایلوویچ (۱۸۸۵ - ۱۹۱۹) - شخصیت برجسته حزب کمونیست و دولت شوروی، از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بود و در تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر شرکت مجدانه داشت. از نوامبر سال ۱۹۱۷ صدر کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه بود. ص - ۱۰۸

شردر (Schröder)، کارل (۱۸۸۴ - ۱۹۵۰) - سوسیال دموکرات چپ آلمانی، نویسنده و پوبلیسیست بود که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن به اپوزیسیون «چپ» لائوفنبرگ - ولفهایم گروید و به تبلیغ نظریات آنارشی سندیکالیستی پرداخت، پس از آنکه در سال ۱۹۱۹ اپوزیسیون «چپ» از حزب کمونیست آلمان اخراج گردید شردر در تشکیل به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست و کمی بعد از حزب کمونیست کارگری آلمان کنار رفت و بحزب سوسیال دموکرات آلمان بازگشت. ص - ۱۶۱

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۹) - یکی از لیدرهای جناح راستگرا و اپورتونیستی سوسیال دموکراسی آلمان بود.

هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان سلی شرکت داشت که فعالیتش تابع علایق و منافع بورژوازی ضدانقلابی بود. در ماههای فوریه - ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را بعهدہ داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ بشمار می‌رفت. ص - ۹۷، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۲

فوش (Foch)، فردیناند (۱۸۵۱ - ۱۹۲۹) - شخصیت نظامی فرانسه و مارشال بود. در دوران جنگ اول جهانی فرماندهی ارتشهای فرانسه را بعهدہ داشت و سپس رئیس ستاد کل فرانسه شد و مقام سرفرماندهی نیروهای مسلح آنتانت را احراز نمود. در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ یکی از سازماندهان فعال مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیهٔ شوروی بود و ریاست شورایعالی جنگ را بعهدہ داشت و از تنظیم - کنندگان قرارداد ورسای بود. ص - ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵

کاپ (Kapp)، ولفگانگ (۱۸۵۸ - ۱۹۲۲) - نمایندهٔ محافظ یونکری آلمان و نظامیان اسپریالیستی که در سال ۱۹۱۷ یکی از مؤسسان حزب ارتجاعی «حزب میهن» بود. در ماه مارس ۱۹۲۰ در رأس کودتای نظامی ضدانقلابی هوادار سلطنت قرار داشت. ص - ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۳

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال دسکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوا دسکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خطمشی لنینی حزب دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینویف بیانیهای دربارهٔ عدم موافقت با قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه در روزنامه نیمه بلشویکی «نویا ژیزن» بچاپ رساند که در حکم افشاء تصمیم محرمانه حزب

گارد سفید شد. در جنگ حومه^۱ یکانرینودار کشته شد. ص—۱۱۸، ۱۱۹،
۲۴۳

گالاخر (Gallacher)، اوئلیام (۱۸۸۱—۱۹۶۵) — شخصیت برجسته جنبش کارگری انگلیس و یکی از رهبران حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود. اشتباهات سکتاریستی چپ داشت و مخالف شرکت کمونیستها در پارلمان بورژوازی بود و با الحاق به حزب کارگر (لیبوریت) مخالفت می کرد؛ کمی بعد تحت تأثیر انتقادات اشتباهات خود را اصلاح کرد. در سال ۱۹۲۱ گالاخر عضویت حزب کمونیست انگلیس در آمد و بارها عضویت کمیته مرکزی و پولیت بوروی کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید. ص—۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۸

گد (Guesde)، ژول (۱۸۴۵—۱۹۲۲) — یکی از سازماندهان و رهبران جنبش سوسیالیستی فرانسه و انترناسیونال دوم بود. گد برای ترویج ایده های مارکسیسم و گسترش جنبش سوسیالیستی در فرانسه زحمت زیاد کشید. ولی ضمن مخالفت با سیاست سوسیالیست های راستگرا هم در مسائل تئوری و هم در مسائل تاکتیک اشتباهات دارای جنبه سکتاریستی داشت. از آغاز جنگ اول جهانی موضع سوسیال شوینیستی گرفت و در دولت بورژوازی فرانسه شرکت کرد. گد در سال ۱۹۲۰ از اکثریت کنگره تور حزب سوسیالیست فرانسه که تصمیم گرفت به کمیته ترن ملحق شود، پیروی نکرد. ص—۱۹۱، ۲۳۵

گوسف، سرگی ایوانویچ (درابکین، یا. د.) (۱۸۷۴—۱۹۳۳) — انقلابی حرفه ای و بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۰ در ارتش سرخ پکار سیاسی اشتغال داشت. آثاری درباره تاریخ حزب و مسائل نظامی و اقتصادی نوشته است. ص—۱۲۹، ۱۳۰

گومپرس (Gompers)، ساموئل (۱۸۵۰—۱۹۲۴) — شخصیت جنبش اتحادیه ای آمریکا و یکی از رهبران فدراسیون کار آمریکا بود. گومپرس

ضمن تعقیب سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران، با مبارزه انقلابی طبقه کارگر مخالف بود. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی برخورد خصمانه داشت. ص - ۱۷۲، ۱۷۵

لائوفنبرگ (Laufenberg) ، هنریخ ارلر (Erler) کارل (۱۸۷۲ - ۱۹۳۲) - سوسیال‌دمکرات چپ آلمانی بود که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن پس از کمی در رأس اپوزیسیون «چپ» قرار گرفت که نظریات آنارشی-سندیکالیستی و برنامه بورژوا-ناسیونالیستی به اصطلاح «پلشویسم ملی» را تبلیغ می‌کرد. در اواخر سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انشعاب حزب کمونیست آلمان و تأسیس به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان در آوریل سال ۱۹۲۰ شد. در اواخر سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج گردید. ص - ۱۶۱، ۲۰۱

لدهبور (Ledebour) ، گئورگ (۱۸۵۰ - ۱۹۴۷) - سوسیال‌دمکرات آلمانی و از لیدرهای حزب سنتریستی - حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان بود. ص - ۱۵۰، ۱۹۹

لگین (Legien) ، کارل (۱۸۶۱ - ۱۹۲۰) - سوسیال‌دمکرات راست‌گرای آلمانی و از لیدرهای اتحادیه‌های آلمان بود که در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شونیست افراطی شد. برضد جنبش انقلابی پرولتاریا مبارزه می‌کرد. ص - ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۷۵

للوید جرج (Lloyd George) ، داوید (۱۸۶۳ - ۱۹۴۵) - دولتمرد و دیپلمات انگلیسی، لیدر حزب لیبرال‌ها بود. در سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۲۲ نخست‌وزیر بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه یکی از الهام‌دهندگان و سازماندهان مداخله مسلح خارجی علیه دولت شوروی بشمار می‌رفت. ص - ۱۰۱، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸

لنسبری (Lansbury)، جورج (۱۸۵۹ - ۱۹۴۰) - یکی از لیدرهای حزب لیپوریست انگلستان و نماینده پارلمان بود. ص - ۱۵۳، ۱۹۱

لنین (اولیانف)، ولادیمیر ایلیچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) - ص - ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۵۲

لوتویتس (Lüttwitz)، والتر (۱۸۵۹ - ۱۹۴۲) - ژنرال و یکی از نمایندگان نظامیان اسپریالیستی آلمان بود. در ماه مارس ۱۹۲۰ از جمله رهبران به اصطلاح «شورش کاپ» - شورش ضدانقلابی بود که نظامیان آلمان بمنظور احیای رژیم سلطنتی و برقراری دیکتاتوری نظامی در آلمان سازمان داده بودند. ص - ۲۴۱، ۲۴۳

لوکزامبورگ (Luxemburg)، روزا (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) - شخصیت برجسته جنبش کارگری آلمان و لهستان و جهان و یکی از لیدرهای جناح چپ انترناسیونال دوم بود و از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بشمار می‌رود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ یکی از رهبران پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان بود. در ژانویه سال ۱۹۱۹ بنحوی فوج بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص - ۱۷۸

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶ - ۱۹۳۸) - یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست فرانسه و انترناسیونال دوم بود. در سالهای جنگ اول جهانی در رأس اقلیت سنتریستی-پاسیفیستی حزب سوسیالیست فرانسه قرار داشت و مخالف پیوستن حزب سوسیالیست فرانسه به کمیترن و تأسیس حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیته اجرائیه انترناسیونال ۱/۲ عضویت داشت. از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بشمار می‌رفت. ص - ۴۸، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۳۹

لیبکنخت (Liebknecht)، کارل (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) - شخصیت مبرز جنبش کارگری آلمان و جهان و یکی از رهبران جناح چپ سوسیال‌دمکراسی

آلمان بود. هنگام جنگ اول جهانی در مواضع انقلابی انترناسیونالیستی قرار داشت. دوم دسامبر سال ۱۹۱۴ به تنهایی در رایشتاگ علیه اعتبارات نظامی رأی داد. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان به اتفاق ر. لوکزامبورگ پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان را رهبری می‌کرد. یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود و رهبری قیام کارگران برلن را در ماه ژانویه سال ۱۹۱۹ بعهدہ داشت. پس از سرکوب قیام پنحوی فجیع بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص— ۱۱۵، ۱۷۸، ۱۸۷

لیتوینف، ماکسیم ماکسیمویچ (۱۸۷۶—۱۹۵۱)— شخصیت حزبی و دولتی، دیپلمات معروف شوروی بشمار می‌رفت و از سال ۱۸۹۸ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکار دیپلماسی اشتغال داشت. در سالهای ۱۹۲۱—۱۹۳۰ معاون کمیسر ملی اسور خارجه بود. ص— ۷۴

ماکدونالد (MacDonald)، جیمس رامسی (۱۸۶۶—۱۹۳۷) — سیاستمدار انگلیسی و از بنیادگذاران و لیبرهای حزب مستقل کارگر و حزب لیبرالست‌ها بود و سیاست بی‌نهایت اپورتونیستی تعقیب می‌کرد، تئوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری بسوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۰ سعی کرد از مبارزه کارگران انگلیس که علیه مداخلات مسلحانه خارجی ضدشوروی دست بتظاهرات زده بودند جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ و در سالهای ۱۹۲۹—۱۹۳۱ نخست‌وزیر بود. ص— ۴۸، ۲۰۶، ۲۰۸

مارتف، ل. (تسدرناوم، یولی اوسیبویچ) (۱۸۷۳—۱۹۲۳)— از لیبرهای منشیوسم بود، در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیته اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مخالفت می‌کرد. در سال ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت کرد. ص— ۵۴، ۵۶، ۱۹۶، ۱۹۷

مارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) ص - ۶، ۱۵۰، ۱۶۰،
۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۶

مالینفسکی، رومان واتسلاوویچ (۱۸۷۶ - ۱۹۱۸) - نمایندهٔ دوسای
چهارم دولتی از طرف کارگران استان مسکو و عضو فراکسیون بلشویکی
دوسا بود که بعداً بعنوان مفسده‌جو و عامل پلیس مخفی تزاری افشاء
گردید. در سال ۱۹۱۸ تسلیم دادگاه شد و بحکم دادگاه عالی کمیتهٔ
اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه تیرباران شد. ص - ۱۶۴، ۱۶۵

مرهایم (Merrheim)، آلفونس (۱۸۸۱ - ۱۹۲۵) - شخصیت
اتحادیه‌ای فرانسوی و سندیکالیست بود و از رهبران کنفدراسیون کل
کار فرانسه بشمار می‌رفت. در دوران جنگ اول جهانی ابتداء
انترناسیونالیست بود و سپس موضع سوسیال‌شوینیستی و رفرمیستی آشکار
اتخاذ کرد. نسبت به اتحاد شوروی برخورد خصمانه داشت. ص - ۱۷۲،
۲۴۸

مودیلیانی (Modigliani)، ویتوریو امانوئل (۱۸۷۲ - ۱۹۴۷) -
یکی از باسابقه‌ترین اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا و رفرمیست بود.
در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) - ستتریست شد.
در کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال شرکت داشت و با تسیمروالدهای
چپ مخالفت می‌کرد. ص - ۲۴۵

میلران (Millerand)، آلکساندر اتین (۱۸۵۹ - ۱۹۴۳) -
سیاستمدار فرانسوی که در دههٔ سالهای ۹۰ جریان اپورتونیستی را در
جنبش سوسیالیستی فرانسه رهبری می‌کرد. در سال ۱۸۹۹ در دولت
مرتجع بورژوازی شرکت جست. در سال ۱۹۰۴ از حزب سوسیالیست
اخراج گردید و به اتفاق سوسیالیست‌های سابق (بریان، ویویانی)
گروه «سوسیالیست‌های مستقل» را تشکیل داد. بارها پست‌های مختلف
وزارتی را اشغال کرد. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۴ رئیس جمهور
فرانسه بود. ص - ۱۰۱

ناتانسون، مارک آندریویچ (۱۸۵۰-۱۹۱۹) - نماینده نارودنیک‌های انقلابی و بعداً اسار بود و از سال ۱۸۶۹ در جنبش انقلابی شرکت داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، از جمله سازماندهان حزب اسارهای چپ شد. در سال ۱۹۱۸ شورش اسارهای چپ را علیه حکومت شوروی محکوم کرد. ص-۱۹۷

نانسِن (Nansen)، فریتف (۱۸۶۱-۱۹۳۰) - دانشمند مبرز نروژی، پژوهشگر منطقه قطب شمال و شخصیت اجتماعی مشهور بود. نانسِن هنگام جنگ اول جهانی در راه بهبود وضع اسیران جنگی در کشورهای مختلف کار می‌کرد. پس از خاتمه جنگ کمیسر عالی جامعه ملل در امور اسیران جنگی بود. در سال ۱۹۲۱ هنگام قحطی در روسیه کمیسیون بین‌المللی کمک به اهالی قحطی‌زده را تشکیل داد. در سال ۱۹۲۲ جایزه صلح نوبل دریافت نمود. ص-۷۴

نوسکه (Noske)، گوستاو (۱۸۶۸-۱۹۴۶) - یکی از لیبرهای اپورتونیست حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود. در سال ۱۹۱۸ هنگام انقلاب نوامبر در آلمان از رهبران سرکوب جنبش انقلابی ناویان در کیل بشمار می‌رفت. در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰ وزیر جنگ بود؛ بیدادگری در حق کارگران برلن و قتل ک. لیبکنخت و ر. لوکزامبورگ را سازمان داد. ص-۱۴۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۴

نیکولای دوم (رومانف) (۱۸۶۸-۱۹۱۸) - آخرین امپراتور روس که از سال ۱۸۹۴ تا انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ سلطنت کرد. ص-۱۵۰، ۱۵۱

وایان (Vaillant)، ادوارد ساری (۱۸۴۰-۱۹۱۵) - سوسیال-لیست فرانسوی و یکی از رهبران انترناسیونال دوم و از بنیادگذاران حزب سوسیالیست فرانسه (۱۹۰۱) بود. در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیالیست‌شوینیستی داشت. ص-۱۹۱

واینکوپ (Wijnkoop)، داوید (۱۸۷۷ - ۱۹۴۱) - سوسیال دموکرات
 چپ هلندی که بعداً کمونیست شد. در سالهای جنگ اول جهانی
 انترناسیونالیست بود و با مجله «Vorbote» («مبشر») - ارگان تئوریک
 تسیمروالدیهای چپ همکاری می کرد. بعنوان یکی از رهبران حزب کمونیست
 هلند موضع بسیار چپگرایانه و سکتاریستی داشت. در کنگره دوم
 کمیترن بعنوان کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیستی انتخاب گردید.
 ص - ۲۵۲

ولفهایم (Wolffheim)، فریتس، - سوسیال دموکرات چپ و پویلیسیست
 آلمانی که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان بعنوان عضو حزب
 کمونیست آلمان درآمد و در آن به اتفاق هنریخ لائوفن برگ
 اپوزیسیون «چپ» را رهبری می کرد که نظریات آنارشی-سندیکالیستی
 را تبلیغ می نمود. ولفهایم پس از اخراج اپوزیسیون چپ از حزب
 کمونیست آلمان در ایجاد به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان
 شرکت جست. در پایان سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری
 آلمان اخراج گردید و بعداً از جنبش کارگری کناره گرفت. ص - ۱۶۱

وندل (Wendel)، فریدریخ (۱۸۸۶ - ۱۹۶۰) - سوسیال دموکرات
 چپ آلمانی بود، در سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست آلمان شد و
 در آن به اپوزیسیون «چپ» گرائید و نظریات آنارشی-سندیکالیستی را
 تبلیغ می کرد. پس از اخراج اپوزیسیون «چپ» از حزب کمونیست
 آلمان در سازماندهی به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت
 جست. در اواخر سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان
 اخراج شد و پس از کمی به حزب سوسیال دموکرات آلمان بازگشت.
 ص - ۱۶۱

ویگاند (Wigand)، کارل - خبرنگار خبرگزاری آمریکائی «Universal
 Service» در برلن. ص - ۹۶-۹۹

ویلسون (Wilson) ، وودرو (۱۸۵۶ - ۱۹۲۴) - رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۲۱ که یکی از سازماندهان مداخله مسلحانه دول امپریالیستی علیه روسیه شوروی بود. ص - ۷۴

هایندمان (Hyndman)، هنری مایرس (۱۸۴۲ - ۱۹۲۱) - سوسیالیست انگلیسی که رفرمیست بود و یکی از لیبرهای حزب سوسیالیست بریتانیا بشمار می رفت که در سال ۱۹۱۶ پس از آنکه کنفرانس حزب در سولفورد موضع سوسیال شوینیستی او را در برخورد به جنگ امپریالیستی محکوم کرد، از حزب کنار رفت. به انقلاب اکتبر برخورد خصمانه داشت. ص - ۷۴

هگلوند (Höglund) ، کارل تست کنستانتین (۱۸۸۴ - ۱۹۵۶) - لیبر جناح چپ جنبش سوسیال دموکراتیک و همچنین جنبش سوسیالیستی جوانان سوئد بود. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست شد و جزو تسیمروالیدیهای چپ بود. در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۲۴ از رهبران حزب کمونیست سوئد بشمار می رفت. ص - ۱۸۷

هندرسن (Henderson) ، آرتور (۱۸۶۳ - ۱۹۳۵) - یکی از لیبرهای حزب لیبریست و جنبش سندیکایی انگلستان بود. پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا ادامه جنگ امپریالیستی را تبلیغ نماید. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال دوم در برن بود. بارها در هیئت دولت بورژوازی انگلیس عضویت داشت. ص - ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۴۲

هورنز، ک. رجوع شود به پانکوک، آنتونی.

هیلفردینگ (Hilferding)، رودولف (۱۸۷۷ - ۱۹۴۱) - یکی از لیبرهای اپورتونیست سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود و تئوریسین به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می رفت.

بعنوان سازنده تئوری «سرمایه‌داری متشکل» اثر پیمان کشید و مداح سرمایه‌داری دولتی انحصاری شد. از سال ۱۹۱۷ لیدر حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان بود. ص—۱۴۵، ۱۹۹، ۲۰۲

یودنیچ، نیکولای نیکولایویچ (۱۸۶۲—۱۹۳۳) — ژنرال ارتش تزاری که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر عضو دولت ضدانقلابی — «دولت شمال غربی» و فرمانده کل ارتش گارد سفید شمال غربی شد و مورد پشتیبانی گسترده امپریالیست‌های آناتانت بود. در برابر ارتش سرخ در نوامبر سال ۱۹۱۹ شکست خورد و به استونی عقب‌نشینی کرد و سپس به انگلستان رفت. ص—۲۹، ۳۴، ۴۲، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۱۱۲، ۱۶۰

فهرست مندرجات

درباره دولت

- سخنرانی در دانشگاه سوردلوفسک. ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۱۹ . ۵
- نامه بکارگران و دهقانان بمناسبت پیروزی بر کلچاک . . . ۲۷
- نمونه و سرمشق کارگران پتروگراد ۳۷
- نتایج هفته حزبی در مسکو و وظایف ما ۴۱
- اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا ۴۷
- سخنرانی در دومین کنگره سازمانهای کمونیستی سلل خاور
سراسر روسیه ۶۰
- هشتمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه
۲-۴ دسامبر سال ۱۹۱۹
- طرح قطعنامه مربوط به مسئله سیاست بین‌المللی ۷۴
- سخنرانی در نخستین کنگره کمونهای زراعتی و آرتل‌های
کشاورزی. ۴ دسامبر سال ۱۹۱۹ ۷۶
- نامه بکارگران و دهقانان اوکرائین بمناسبت کسب
پیروزیها! در برابر دنیکیین ۸۸

- پاسخ به سئوالات کارل ویگانند - خبرنگار خبرگزاری آمریکایی
 «UNIVERSAL SERVICE» در برلن ۹۶
- مصاحبه با لینکن ایر - خبرنگار روزنامه آمریکایی «The World»
 مستفقین به «بازی شطرنج» مشغولند ۱۰۰
- ایالات متحده سوسیالیست‌ها را تعقیب می‌کند ۱۰۱
- اروپا به روسیه وابسته است ۱۰۳
- دنیا به کالاهای روسی نیازمند است ۱۰۴
- وضع داخلی چشم‌انداز خوبی دارد ۱۰۵
- انتقاد شدید از لیبرهای سوسیالیست ۱۰۷
- کنگره نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه. ۲۹ مارس -
 ۵ آوریل سال ۱۹۲۰ ۱۰۸
- گزارش کمیته مرکزی. ۲۹ مارس ۱۰۸
- از تخریب نظام کهن بسازندگی نظام نوین ۱۳۱
- بیماری کودکی «چیپگرایی» در کمونیسم
- ۱ - به چه مفهومی می‌توان گفت انقلاب روسیه اهمیت
 بین‌المللی دارد؟ ۱۳۴
- ۲ - یکی از شرایط اساسی کاسیابی بلشویک‌ها ۱۳۷
- ۳ - مراحل عمده تاریخ بلشویسم ۱۴۱
- ۴ - بلشویسم در مبارزه با چه دشمنانی در درون جنبش
 کارگری رشد یافت، تحکیم پذیرفت و آبدیده
 شد؟ ۱۴۷

۵	— کمونیسم «چپ» در آلمان. رهبران — حزب — طبقه —
۱۵۶	توده
۶	— آیا انقلابیون باید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت
۱۶۵	کنند؟
۷	— آیا باید در پارلمانهای بورژوازی شرکت جست؟
۱۷۷
۸	— هیچ سازشی مجاز نیست؟
۱۹۰
۹	— کمونیسم «چپ» در انگلستان
۲۰۳
۱۰	— نتایجی چند
۲۲۰
۲۳۸	ملیحات
۲۳۸	۱ — انشعاب کمونیست‌های آلمان
۲۴۱	۲ — کمونیست‌ها و مستقل‌ها در آلمان
۲۴۴	۳ — توراتی و شرکاء در ایتالیا
۲۴۶	۴ — استنتاجات سقیم از مبادی صحیح
۲۵۲	۵ —
۲۵۲	نامه ^۱ واینکوپ
۲۵۴	توضیحات
۲۸۴	فهرست نامها

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،

مسکو، زوبوفسکی بولوار ۱۷.

বাঁহ | মাসিক পত্রিকা